



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# تکسیر عمر

با  
تبدیل بیرونی و باطنی

مطالعه

آیه الله محمدتقی جعفری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تجسم عمل ، یا، تبدیل نیرو به ماده

نویسنده:

محمدامین رضوی

ناشر چاپی:

عارف کامل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	تجسم عمل یا تبدل نیرو به ماده
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۲	مقدمه
۱۸	۱- حقیقت عمل و تعریف آن
۱۸	عمل در هر عرفی اصطلاحی دارد:
۱۸	اسباب و ابزار عمل
۲۰	دل هم کار می کند
۲۴	کار شما آن است که دل شما به آن فرمان دهد
۲۴	فرمانده کشور تن، دل گوشتی است
۲۶	مادیون چه می گویند؟
۳۰	اعضا، در کار کردن، نیرو مصرف می کنند
۳۲	انسان نمی تواند بیکار بماند
۳۴	اجزائی از بدن بر گشته و نیروی کار می شوند!
۳۸	سراسر اجزای بدن در تبدل به نیروی کار، با هم برابرند
۴۲	اعمال انسان کلیتاً مادی است
۴۶	تفکر هم عمل مادی است
۴۷	کار در نظر فیزیک
۴۷	انواع کار
۴۹	حقیقت عمل
۵۱	عصاره گیری از ماده
۵۱	خرج کردن و عوض نمودن و ذخیره ساختن خود
۵۲	انسان، موجودی مادی است

- روح، فرزند جسم است ..... ۵۶
- ساختمان کنونی و آینده انسان ..... ۵۶
- انسانی که از لذت و یا از رنج ساخته می شود ..... ۵۸
- نعمت و نعمت اخروی از مواد دنیوی آفریده می شود ..... ۶۰
- ۲- مکان و زمان عمل محدود به دنیا و زندگی دنیاست ..... ۶۱
- با مرگ، عمل ختم می شود ..... ۶۱
- آیاتی از قرآن کریم ..... ۶۲
- سخنانی در این باره از امیر المؤمنین علیه السلام ..... ۶۳
- مرده ای که مانند زنده ها، عمل دارد ..... ۶۵
- انسان، پس از مرگ ..... ۶۷
- نعمتهای اخروی کاهش نمی پذیرند ..... ۶۷
- انسان نیک، در آخرت رنج ندارد ..... ۶۹
- زندگی در نشأه آینده فردی است ..... ۶۹
- زمان، در آخرت توقف می کند ..... ۷۱
- جائی که طلب هست و نیاز نیست ..... ۷۷
- امتیازات ازواج بهشتی ..... ۷۹
- در آخرت، تعلم نخواهد بود ..... ۸۵
- دقت بیشتر، در عمل اخروی ..... ۸۷
- حقیقت عمل اخروی ..... ۸۹
- ۳- اعمال نیک و اعمال بد هر دو، در جهان وقوع دارند ..... ۹۳
- ایده آلیسم و سفسطه ..... ۹۳
- شوینهاور چه می گوید؟ ..... ۹۳
- نیمه سفسطه یا انکار سیئه! ..... ۹۵
- نظری به فلسفه ..... ۹۷
- نمونه ای از قبسات ..... ۹۹
- نظری به قرآن کریم ..... ۱۰۱

- ۱۰۳----- مصدر شرور در نظر قرآن -----
- ۱۰۵----- حقیقت خیر و شر -----
- ۱۰۹----- تاریخچه الواجد لا یصدُر عنه إلا الواجد -----
- ۱۱۳----- نامه ابن سینا به بهمنیار -----
- ۱۱۵----- آیا خدا، همسنگ مخلوق است؟ -----
- ۴- ۱۲۰----- آیا کارهای بندگان را خدا می کند؟! -----
- ۱۲۰----- مقدمه -----
- ۱۲۰----- قانون علیت عامه -----
- ۱۲۱----- امتیازات علیت انسان -----
- ۱۲۷----- انسان، جانشین خداوند است -----
- ۱۳۰----- علّیت خداوند متعال -----
- ۱۳۲----- انسان یا زبده عالم -----
- ۱۳۴----- طبیعتون چه فکر می کنند؟ -----
- ۱۳۸----- قرآن، با جبرین مخالف است -----
- ۱۴۲----- تفویض -----
- ۱۴۴----- امرٌ بینَ الأمرین -----
- ۱۴۴----- فلاسفه عظام: -----
- ۱۴۸----- آیا اعمال بندگان را خداوند می آفریند؟ -----
- ۱۵۴----- توارد سه عامل بر یک عمل -----
- ۵- ۱۵۸----- نظریات دانشمندان اسلامی در بقا و تجسم عمل -----
- ۱۵۸----- مقدمه -----
- ۱۵۸----- آیا عمل عرض است؟ -----
- ۱۶۰----- سخنی از فخر رازی -----
- ۱۶۰----- واصلین به حقیقت در میان قدما -----
- ۱۶۲----- طلسم انقلاب عرض، به جوهر -----
- ۱۶۶----- اعراض وجود ندارند -----

- ۱۷۰ ..... تجسم عمل در نزد شیخ بهاء الدین
- ۱۷۵ ..... رنگ آب، رنگ ظرف آب است
- ۱۷۵ ..... رؤیا و تعبیر آن
- ۱۷۵ ..... رؤیای یوسف علیه السلام
- ۱۷۷ ..... خواب دو زندانی
- ۱۷۹ ..... رؤیای ابراهیم علیه السلام
- ۱۷۹ ..... دنیا رؤیا و آخرت تأویل آن است
- ۱۸۳ ..... نظریه ملا صدرا در بقا و تجسم عمل
- ۱۸۳ ..... حقیقت انسان، در زندگی های آینده
- ۱۸۵ ..... بقای اعمال و تجوهر آنها
- ۱۸۵ ..... تحقیق در تنوع انسان
- ۱۸۷ ..... ملکه چیست؟
- ۱۸۹ ..... آیا ملکه انسان، انسان می شود؟
- ۱۹۲ ..... عمل، غیر از حرکت و صوت است
- ۱۹۴ ..... کیف، جوهر نمی شود
- ۱۹۴ ..... وجود ضعیف یا نیمه موجود
- ۱۹۸ ..... هم فکراں ملا صدرا
- ۲۰۲ ..... نظریات علمای عصر نزدیک و حاضر
- ۲۰۴ ..... نظریه شیخ جعفر شوشتری
- ۲۰۶ ..... نظریه جناب کاشف الغطاء
- ۲۰۸ ..... تحقیقی از کاشف الغطاء
- ۲۱۰ ..... در این عصر جدید
- ۲۱۲ ..... از کتاب عشق و پرستش
- ۲۱۶ ..... جزای عمل خود عمل است
- ۲۱۷ ..... ۶- نظریات دانشمندان علوم تجربی درباره ماده و نیرو
- ۲۱۷ ..... ماده و نیرو در نظر پیشینیان



- ۲۱۷ ----- ماده در نظر دموکریت و ملا صدرا
- ۲۱۹ ----- آخرین نظریه درباره ماده
- ۲۲۳ ----- بقای ماده
- ۲۲۳ ----- رابطه جرم و نیرو
- ۲۲۵ ----- تجزیه ماده
- ۲۲۷ ----- تبدیل ماده به ماده
- ۲۲۹ ----- تبدیل ماده به نیرو
- ۲۳۱ ----- انواع انرژی
- ۲۳۳ ----- سرما
- ۲۳۷ ----- ظلمت
- ۲۴۳ ----- سکون
- ۲۴۷ ----- بقا و تحولات انرژی
- ۲۵۱ ----- ساختمان انرژی
- ۲۵۳ ----- تبدیل نیرو به ماده
- ۲۵۷ ----- ۷- آیات و احادیث در بقا و تجسم و تطورات اعمال
- ۲۵۷ ----- قرآن و حدیث
- ۲۵۸ ----- پاداش آدمی، خود کردار آدمی است
- ۲۶۰ ----- پاداش آدمی، خود کردار آدمی است
- ۲۶۲ ----- حسنات دنیوی نعمت های بهشتی می گردند
- ۲۷۰ ----- بهشت و دورخ خلق شده اند
- ۲۷۸ ----- سیئات دنیوی شکنجه های اخروی می گردند
- ۲۸۴ ----- دنیا کشت زار آخرت است
- ۲۸۸ ----- توشه آخرت عمل است
- ۲۹۶ ----- درجات اخروی از اعمال دنیوی ساخته می شود
- ۳۰۰ ----- حسنات، نور و سیئات، ظلماتند
- ۳۰۸ ----- سیئات آتش هستند!

- ۳۱۲ ..... سیئات عفونت دارند!
- ۳۲۲ ..... حسنات طیباتند، سیئات خبائثند
- ۳۲۶ ..... اعمال در آخرت دیده می شوند
- ۳۳۲ ..... اعمال افزایش می یابند و بزرگ می شوند
- ۳۳۶ ..... حسنات بالا برده می شوند
- ۳۴۸ ..... عرض اعمال
- ۳۵۶ ..... در آخرت راهنمایی با عمل خواهد بود
- ۳۶۰ ..... خانواده در بهشت
- ۳۷۲ ..... رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۷۸ ..... آثار دنیوی اعمال
- ۳۸۴ ..... فرزندان به گناهان پدران گرفتار می شوند
- ۳۸۸ ..... انتقال اعمال از عامل به غیر عامل
- ۳۹۶ ..... نعمت و نعمت از یک خمیره اند
- ۴۰۰ ..... متعلقات اعمال
- ۴۱۲ ..... گواهان اخروی اعمال
- ۴۲۰ ..... تجسم عمل و تبدیل نیرو به ماده
- ۴۲۶ ..... آخرت، جنین و دنیا آبستن به آن است
- ۴۳۲ ..... این سنگ های خاموش!
- ۴۴۵ ..... درباره مرکز

سرشناسه: رضوی سلدوزی، محمدامین، ۱۳۰۳ - ۱۳۸۰.

عنوان و نام پدیدآور: تجسم عمل، یا، تبدل نیرو به ماده/ محمدامین رضوی.

مشخصات نشر: تهران: عارف کامل، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۳۱۵ ص.: مصور، عکس.

شابک: ۲۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۳-۱۲-۷:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتاب حاضر به مناسبت برگزاری همایش استانی بزرگداشت شخصیت علمی و عملی آیت الله محمدامین رضوی سولدوزی که در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۹۵ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نقده برگزار شد؛ منتشر شده است.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع: Islam -- Miscellanea

شناسه افزوده: همایش استانی آئین بزرگداشت شخصیت علمی و عملی آیت الله محمدامین رضوی سولدوزی (۱۳۹۵: نقده)

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. واحد نقده

رده بندی کنگره: BP۱۱/۳۶۵۵ر ۳ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۵۶۲۵۰

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الأعمال باقيةً إن ربنا على كل شيء قديرٌ، الذي جعل لكل درجاتٍ مما عملوا ليُجزى كلُّ نفسٍ ما كَسَبَتْ و هم لا يُظلمون و هو على كل شيء حفيظٌ؛ و الصِّلوهُ و السَّلامُ على سيدِ رُسُلِهِ و أَفْضَلِ خَلْقِهِ الَّذِي قَالَ: الظُّلم ظُلُماتٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ و اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ لِأَقْبَاهُ؛ و على خلفائه الطاهرين الذين دعوا إلى العمل الصالح و نهوا عن كل فاسدٍ ليُخرجوا النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ و سيعلم الذين ظلموا أيُّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و أَنْ تَجْعَلَ عَمَلِي هَذَا باقياً صالحاً و أَنْ تَغْفِرَ لِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ.

سالها بود که در پی حقیقتی از حقایق قرآنی، و مساله ای از مسائل کتاب الهی، که همچون دری ناسفته، تازگی داشته و جالب توجه باشد، و شرحی بر آن نوشته نشده و کتابی درباره اش تألیف نیافته باشد، می گشتم؛ به هر دری سری زده و به هر گوشه ای نظری می انداختم، تا در شعبان سنه ۱۳۷۸ به دو موضوع مهم ملهم گردیدم:

یکی تجسم عمل و دیگری امکان تحول انرژی(۱) به ماده، یکی از اصطلاحات اهل دین و دیگری متخذ از عناوین علوم تجربی، نخستین از افکار قدماى شرق و دوم مبتنی بر ابتکارات متجددین غرب؛ پس از آن که به وحدت تقریبی و تناسب این دو موضوع پی بردم، تصمیم گرفتم کتابی را که در آرزویش بودم به حول الله و قوته در همین عنوان به نگارش آورم.

اینک من آن چه از کلمات دانشمندان، از بزرگان دین و نام آوران علم، پیدا کرده ام گرد می آورم و تا حدود توانایی از تحقیق درباره آنها فرو گذاری نمی کنم و بدین وسیله باب تحقیق را در این مساله، بیشتر از پیشینیان، به روی آیندگان باز می کنم و مساله ای از قرآن کریم را به طرزی عجیب و نظری بدیع به مردم جهان می شناسانم؛ و امیدوارم که پس از من روشن ضمیران دانش پژوه، در تحقیق مطلب به مراتب جلوتر رفته و در توضیح حق و اثبات حقیقت، درهای دیگری پیدا کرده و قدم های استوارتری بردارند.

موضوع این کتاب بسیار دقیق و عمیق است از خیلی جاها سر به در می آورد، جهانیان را به جهان و هر دو را به جهانیان نزدیک تر می نمایاند؛ نگارنده می خواهد که این کتاب از او یادگار بماند و این کتاب اثبات می کند که هر کاری از هر کسی چه بخواهد چه نخواهد یادگار و پایدار است؛ و هر کرداری از هر انسانی پیوسته و الی الابد، نه فقط در این دنیا، بلکه در هر دو جهان، موجودی استوار و جاویدان است؛ پس نظر این کتاب از نظر نویسنده اش خیلی بالاتر و همتش از همت او بسیار والاتر است.

این کتاب از غیب خبر می دهد و از زندگی آینده با ما گفتگو می کند؛ اعمال این جهان را به منزله ی تخم هایی؛ برای یاران و بساتین و عمارات و ارزاق و البسه آن جهان، می انگارد؛ و معتقد است که ظلم های دنیوی، ظلمت های اخروی است؛ و بدون تأویل و تجویز می گوید: الدنیا مزرعه الآخره!(۲) عجیب است!! و گام برتر نهاده و می گوید که جهان آینده و زندگی نیامده در همین دنیای کنونی موجود است؛ و گاهی لحن سخن را عوض می کند و می گوید: این دنیا فانی می شود و منقضی می گردد ولی خمیره آن جاودانی است و موجودات اخروی همه از همین خمیر سرشته می شود.

این کتاب، یوم موعود و روز رستخیز را به منزله بهاری می داند، بهار روئیدن اعمال، آیا زمستانی که سپری می شود و نوروز می آید، جهان ما منقضی می گردد؟ نه، بلکه جهان مرده زمستانی، حیات تازه بهاری می گیرد!.

این کتاب، گفتگوهای شیرین و بحث های دلپذیر، در ذیل این عنوان که: اعمال آدمی، امواجی ابدی در جهان وجود پخش می کند، به رشته تحریر در آورده و چنین توضیح می دهد که: اعمال نیک، در واقع امواجی از نور، و اعمال بد هم امواجی از ظلمت می باشند.

این کتاب نخستین کتابی است که تجسم کردار و پندار، و امکان تحول هر کدام از نیرو و ماده را به یکدیگر، با کتاب و سنت

اثبات می کند، و به معونت تأییداتی که از دانشمندان علوم تجربی نقل می کند، مساله را از بدیهیات علمیه قرار

ص: ۳

---

۱- . در این کتاب، دو کلمه: نیرو و انرژی، به یک معنی گرفته شده است.

۲- . این سخن در مجموعه ورام، ص ۱۸۳، س ۱۲، از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.

می دهد؛ علم و فلسفه را با ادبیات به هم می آمیزد؛ و تاریخ مساله را نیز از عهد باستان تا به این روزگار به نیکوترین وجهی شامل است.

دائرة بحث، در اثبات بقا و تجسم عمل، چنان وسعت یافته، که نگارنده قبلاً تصور آن را نمی کرد و چنین دیده شده است که: اعمال آدمیان در پیرامون آنان، مانند برگ ها و شاخه ها نسبت به درختان هستند و آنی از او جدا نمی شوند، و به منزله دستها و پاها و سایر جوارح می باشند و لوازم لاینفک ذات آدمی به شمار می آیند؛ با این فرق که: اعمال در پیرامون عامل، ساکت و ثابت نمی مانند، بلکه علی الدوام در جنبش هستند یا به سوی قلب او حمله می کنند و یا از آن می گریزند و دور می شوند.

و بالاخره ذات خود انسان و ساختمان آینده او به میدان بحث کشیده شده و تا آن جا که یارای تفهیم و تفهم و قدرت اثبات و بیان هست توضیح داده ایم که: انسان خودش را با اعمال خود از مواد جهان می سازد و سپس همین ساختمان را با اعمال نیک و بد مبدل می کند و همین اعمال، تجمع یافته و مرکب گردیده و بار دیگر او را تشکیل می دهند؛ یعنی: ساختمان آینده انسان از اعمال کنونی او ساخته می شود و پرداخته می گردد؛ با تفصیلی که در کتاب: ساختمان آینده انسان، داده شده است.

در این کتاب با بزرگان علمای دین و با فلاسفه و مفسرین و نیز با بعضی از دانشمندان نامی علوم تجربی در مطاوی فصول کتاب، بحث هایی دلپذیر، البته با رعایت جانب ادب و ادای احترام نسبت به مقام شامخ علما، به عمل آورده ایم.

ناگفته پیداست که مثل این کتاب، نمی تواند شیرین عبارت باشد و با این که در سادگی بیان و روانی الفاظ آن خیلی کوشش کرده ایم باز احتمال می رود که بیشتر مردم عادی از استفاده کامل از آن محروم بمانند؛ فلذا روی سخن ما در این کتاب به سوی فضلا و محققین است.

این کتاب متعهد می شود که مطالب و ادله آنها را با بیانی روشن توضیح بدهد به شرط اینکه: اولاً هر صفحه بعدی بعد از فهم کامل صفحه قبلی، مطالعه شود و ثانیاً در مطالعه و همچنین قضاوت، خصوصاً در مسائلی که در جای دیگری مطالعه نشده است، عجله نشود و ثانیاً در اخذ و فهم مطالب، شخص مطالعه کننده دارای ذوق سلیم باشد؛ و برای اینکه سخن از سلامت نیفتد در موارد ترجمه، راه آزاد را انتخاب کردیم.

و باید توجه داشت که شکل استدلال های ما در این کتاب، خیلی شبیه به طرز استدلال های قرآن کریم است و در صورت استدلال های مصطلح علمی منطقی نیست؛ و نیز باید گفت که: ما هر خبری را که دلالت به منظور ما دارد و یا آن را و یا گوشه ای از آن را تأیید می کند نقل کرده و جای آن را هم در کتب اخبار، بدون تحقیق در سند، با صراحت در پاورقی نوشته ایم.

از درگاه حضرت پروردگاری خواستاریم که بر لغزش های ما ننگرد و ما را با خطاهای ما نگیرد.

روش ما در کتاب هایمان تدبیر در متون احادیث ائمه معصومین علیهم السّلام است و در پیرامون اسناد بحثی نکرده ایم؛ و این امر نه از مسامحه و سهل انگاری است و نه از اینکه ما همه روایات را صحیح بشماریم و بر همه آنها بی چون و چرا اعتماد

نمائیم، بلکه حقیقت این است که چنین نیازی برای ما پیش نیامده است! و سبب چند امر است:

ص: ۴



۱ موضوعات بحث ما از فروع فقهی نیست که اخبار مورد نظر ما جای تقیه باشد و احتمال صدور از روی تقیه در آنها رود، و احادیث کتاب های ما همه علمی می باشند، نه به سود ظالمان هستند و نه به زیان پاکان؛ و لذا احتمال جعل هم در آنها نمی رود.

۲ خبرهایی که ما آورده ایم تنها از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه اهل بیت علیهم السَّلام روایت شده اند، و از هیچ کس دیگری جز آنان علیهم السَّلام صدقاً و کذباً نقل نشده اند؛ و دیگران در این گونه مسائل اصلاً وارد نشده اند تا سخنی صحیح و یا ناصحیح در کتاب ها از آنها آمده باشد، و خداوند متعال ذهن ظالمان را از ورود در خانه علم و حقیقت عالم مشغول و محروم فرموده است؛ آنان از بحث در آسمان ها و زمین و آغاز و انجام جهان و پیدایش انسان و بقا و تجسم اخروی اعمال و آفریده شدن ساختمان آینده آدمی با عملها و ظهور زشت و زیبای کردار در اعضا و امثال آنها بهره ای نداشته و ندارند.

۳ احادیث کتاب های ما همه با هم کنار می آیند و با هم سازش می کنند، درست مانند قطعات خورد و ریز یک ظرف چینی که بعد از جمع گشتن در کنار هم، اطمینان حاصل می شود که همه از یک ظرف بوده اند؛ اخبار ائمه اهل بیت علیهم السَّلام دسته دسته با هم جمع می شوند و زوایا و خفایای جهان را در ذهن متدبران و متتبعان می سازند و حقیقت عالم را نشان می دهند.

و این دلیلی است اعجاز آمیز و اعجاب انگیز، و برهانی است محکم و روشن بر حقانیت خود آنها. و بدین طریق اطمینان حاصل می شود که همه احادیث ما از یک منبع دانش صحیح و منزله از جهل و اشتباه صادر گردیده اند و گوشه و کنار های یک واقع را می سازند.

و کریمه: «لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۱) اگر قرآن از جای دیگر غیر از خدا بود حتماً اختلاف های زیادی در آن پیدا می کردند و آیه ها با هم نمی ساختند و کنار نمی آمدند». در همین حقیقت بسیار عالی و عمیق نظر دارد. یک مساله در این باب برای ما مهم است و آن اطمینان از صحت نسخ کتاب های خبر است؛ و ظاهراً سه یا چهار مورد مشکوک برای ما پیش آمده است.

ارومیه جمعه ۵ ذیحجه ۱۳۷۸ برابر ۲۱ خرداد ۱۳۳۸

محمد امین رضوی، عفی عنه

ص: ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا نَبِيِّ الْأَيْمَةِ وَآلِهِ الْأَيْمَةِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَعْدَاءِ الْمِلَّةِ

## ۱- حقیقت عمل و تعریف آن

### عمل در هر عرفی اصطلاحی دارد:

عمل کردن عبارت است از مصرف کردن خود و تغییر دادن خویشتن؛ برای اینکه این تعریف اجمالی را خوب بیان کنیم لازم است مباحثی را در این فصل ایراد نمائیم.

بایستی متوجه بود که مصطلح قرآن کریم درباره لفظ عمل، همان متفاهم عرفی از این لفظ است؛ یعنی معنای عمل در کتاب الهی همان معنایی است که مردم از آن لفظ می فهمند؛ و همچنین مرادفات تقریبی لفظ عمل، مانند کلمات: فعل، سعی، کسب، اکتساب، ارتکاب، اجتراف؛ این کلمه ها و امثال آنها در قرآن کریم، در مفاهیم عرفیه آنها استعمال شده است؛ ولی قرآن دایره صدق عمل را قدری دامنه دارتر گرفته است: اندیشه ها و اراده ها و اعتقادات در اصطلاح قرآن، عمل هستند؛ ولی مردم آنها را عمل نمی دانند.

عمل در هر عرفی، اصطلاح مخصوصی دارد و نباید اصطلاحات فنون مختلف را به یکدیگر خلط کرد: منطق و علوم بلاغت و نحو و صرف و فیزیک و غیر آنها هر کدام فعل مخصوصی دارند، که اگر از جهتی با کار عرفی و عمل قرآنی متوافق باشند از جهت دیگری تخالف داشته و تمایز پیدا می کنند؛ ما هیچ کدام از این مصطلحات خصوصی را نمی توانیم در بحث ها و تحقیقات عمومی خود درباره عمل انسان و در مورد استفاده از حدیث و قرآن، دستاویز قرار بدهیم اگر چه از آنها هم استفاده های شایان می کنیم.

### اسباب و ابزار عمل

آدمی دو گونه اسباب کار دارد: اول اسبابی که با آنها از دنیای خارج از خود اطلاع می یابد دوم ابزاری که با آنها در دنیای خارج از خود مداخله کرده و تصرف می نماید.

قسم نخست به حکم استقراء پنج است (۱) و بیشتر پیدا نشده یعنی اگر کسی بخواهد از دنیا اطلاع پیدا کند و خبری از آن به دست آورد جز حواس خمسسه، وسیله دیگری ندارد و علوم انسان از همین پنج درب به اندرون ذات وی راه می یابند، گفته اند: مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ فَقَدَ عِلْمًا: هر کسی حسی را فاقد شود علمی را فاقد شده است.

کتاب مبانی فلسفه (۲) پنج بودن حواس را نمی پسندد و پنج حس دیگر را (با اینکه هیچ کدام از آنها وسیله اطلاع یافتن نیستند) بر حواس خمسسه می افزاید؛ حقیقت این است که حواس خیلی زیادتر از پنج هستند ولی وسیله کسب اطلاع، بیشتر از پنج حسی که حکمای ملل مختلف، از ایام باستان شمرده اند، نیست و سایر احساسات و خواص انسان که برای سلامت و قوام وی لزوم دارد شاید از ده بلکه از ده ها هم زیادتر باشد.

---

۱- . وجه اینکه قدما احساس گرما و سرما و احساس نرمی و زبری و احساس ثقل و خفت را با اینکه سه گونه احساس هستند حس واحدی شمرده و به نام لامسه خوانده اند معلوم نیست؛ و ظاهر این است که: احساس سبکی و سنگینی با عضلات و احساس نرمی و زبری با پوست و احساس گرمی و سردی هم با غالب قسمت های بدن انجام می یابد.

۲- . در ص ۲۸.

قسمت دوم اسباب و ایزاری است که استعمال آنها بعد از استعمال اسباب قسمت نخست، میسر می شود؛ یعنی انسان قبلاً به وسیله حواس پنجگانه از موجودات پیرامون خود و از وضع و کم و کیف آنها خبردار می شود و سپس با آلات قسمت دوم در آنها مداخله می کند و تصرف می نماید و تأثیر می کند و تغییر می دهد.

درباره این آلات، شمارشی نه از حکمای باستان و نه از فلاسفه متأخرین جز سخنانی که در زیر می آوریم نرسیده است:

از سقراط نقل کرده اند (۱) که می گفته: *إِقْتَنِ الْإِثْنَا عَشَرَ*، نگهدار دوازده را؛ در *دائرة المعارف*، این دوازده را به دوازده عضو که خیر و شر با آنها می توان انجام داد تفسیر کرده و گفته: آنها دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی، زبان، دو دست و دو پا و فرج است؛ ابوریحان بیرونی هم از «باسدیو» هندی نقل کرده (۲) که به «ارجن» هندی می گفته: اگر خواهان خیر محض هستی درهای نه گانه بدن خود را مواظب باش و آنچه را که در آن داخل یا خارج می شود بدان و قلبت را از پراکندگی افکارش حفظ کن؛ و نظامی گنجوی می سراید: (۳)

تن بشکن نه درئی گو مباش زر بفکن شش سرئی گو مباش

واقع این است که اعضای تصرف انسانی خیلی بیشتر از نه و دوازده است برای اینکه او خوب می تواند با نقاط مختلف بدن خود و با گوشه های چشم و اشارت های ابرو و با لب ها و دندان ها کارهای زیادی به جا آورد و در جهان، خیر و شر انجام بدهد؛ و مراد کسانی که این قسمت اعضا را نه و یا دوازده شمرده اند حصر تام نبوده و خواسته اند جوارح مهم کار را که در نظر عموم مردم، آلات کار محسوب می شوند گوشزد نمایند.

ما در عوض شمردن یکایک اعضای کار به طور کلی می گوئیم: اعضای عمل، اجزایی از بدن هستند که با اراده قلب در موجودات جهان، تأثیر می کنند و به آنها تغییر می دهند؛ و چون هیچ عضوی بدون خواست دل نمی تواند عملی اختیاری انجام دهد پس با نام بردن از آن، از اعضای عامله بطور مجمل نام برده ایم؛ ما این رویه سهل و جامع را از قول خداوند متعال: *يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ*، (۴) شما را با آن چه دلتان کسب کرده مؤاخذه می کند، یاد گرفته ایم.

## دل هم کار می کند

مردم برای قلب، کاری نمی شناسند و عموماً اعمال قلب را احوال او می دانند: کسی نمی گوید شادی کار خوبی است و همه می گویند: غم حالی بد و تکبر صفتی ناپسند است؛ ولی قرآن کریم علاوه بر اینکه قلب را عضوی کارگر می داند او را فرمانده سراسر اعضای عامله هم می شمارد؛ و تصریح می کند که، هر چه در دل آدمی نهان است از اعتقادهای نیک و یا بد و اراده های پسندیده و یا ناپسند، مانند اعمال دیگر او حساب و بازخواست دارد، ثواب و یا عقاب دارد؛ رجوع شود به آیه ای که در فوق نقل شد و به آیات دیگری که ذیلاً نقل می شود:

ص: ۷

۲- . ترجمه تحقیق ماللهند، ص ۵۷.

۳- . خمسہ نظامی، قسمت مخزن الاسرار، ص ۴۵، س ۱۶.

۴- . بقرہ (۲) / آیه ۲۲۵.

إِنَّ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ (۱) و فرموده: وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۲) و فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳) و فرموده: وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۴) و به اخبار ذیل نیز توجه شود:

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ لَتُصَدِّى كَمَا يُصَدِّى الْحَدِيدُ وَ إِنَّ جَلَاءَهَا قِرَائَتَهُ الْقُرْآنِ (۵) و ایضاً: لَا تَرْضَ بِقَبِيحٍ تَكُنْ كِفَاعِلِهِ (۶) و ایضاً: مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ الرَّفْقِ بِعِبَادِهِ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ الْعَنْفِ عَلَى عِبَادِهِ (۷) و ایضاً: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ (۸) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم روایت شده: أَيُّهَا النَّاسُ أَنْمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ الشُّخْطُ وَ أَنْمَا عَقَرَ نَاقَهُ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ نَعَمَهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا (۹) و از حضرت زین العابدین علیه السلام هم روایت شده که در دعا بیان داشته: أَنِّي وَ إِنَّ لَمْ أَقْدَمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ (۱۰).

از آیات و اخبار فوق چنین نتیجه می گیریم که: دل هم کار می کند؛ و از اعمال قلب است: خشنودی به عمل نیک، پسند کردن عمل بد، ایمان آوردن به رسول خدا، شریک گرفتن به خدا، دوست داشتن امام، ملائمت با بندگان خدا، سخت گیری با آنان؛ ولی مردم این اعمال را حالات قلب می شمارند؛ و این همان است که در بحث اول گفتیم: قرآن و حدیث در عین اینکه مفهوم عمل را همان متفاهم عرفی گرفته اند درباره صدق آن، دایره را وسیع تر دانسته و مصادیق عمل را زیادتر شمرده اند.

این انتظام عالی که در میان اعضای انسان در هنگام عمل برقرار است و این یاری و همکاری که در میان اعضای عامله مشهود است (می بینیم که مغز درباره نیک و بد چیزی می اندیشد، چشم بر آن نگاه می کند، پا به سوی آن می رود دست هم آن را بر می دارد، و هر عضو دیگر هم یاری مخصوص به خود را انجام می دهد) ما را به این حقیقت می رساند که: همه اعضای بدن، تابع یک مرکز هستند به طوری که قدرت بر تخلف از آن ندارند و این فرمانده چنان که بحث خواهیم نمود دل است، قلب انسان است؛ پس، از این تجربه هم این نتیجه را می گیریم که: دل کار می کند و کار او اراده کردن و فرمان به اعضای بدن دادن و آنها را به کار واداشتن است.

ص: ۸

- ۱- . بقره (۲) / آیه ۲۸۴. اگر آنچه را که در دلتان نهان است آشکار کنید و یا پنهانش سازید خداوند شما را با آن محاسبه می کند.
- ۲- . نمل (۲۷) / آیه ۷۴. و پروردگارت خوب می داند آن چه را که سینه هایشان پوشیده می دارد و آنچه را که آشکار می کنند.
- ۳- . نور (۲۴) / آیه ۱۹. کسانی که دوست می دارند زشتکاری در میان مؤمنین شایع باشد مسلماً برای آنان، عذاب دردناکی هست.
- ۴- . عادیات (۱۰۰) / آیه ۱۰. و آنچه که در سینه ها هست تحصیل گردیدند.

- ۵- . ارشاد القلوب، ص ۱۰۱. این دلها زنگ می زنند، چنان که آهن زنگ می زند و صاف کردن آنها خواندن قرآن است.
- ۶- . ارشاد القلوب، ص ۹۴. به هیچ زشتی خشنود مباش و گرنه مانند کننده آن می شوی.
- ۷- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۲. هیچ عملی محبوب تر به خداوند متعال و به پیغمبرش از ایمان به خدا و ملایمت با بندگان او نیست و هیچ عملی مبعوض تر به خداوند متعال از شرک آوردن به خداوند متعال و سختگیری بر بندگانش نیست.
- ۸- . شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۴۶۲، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۹۸، س ۲۲. ولی در جای السیئات، نوشته الذنوب؛ دوست داشتن علی پسر ابوطالب، گناهان را می خورد آن طور که آتش هیزم را می خورد.
- ۹- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۷، ای مردم همانا خشنودی و خشم، مردمان را با هم جمع می کند؛ ناله ثمود را فقط یک مرد پی کرد و وقتی که آنان عموماً خشنود شدند خداوند هم آنان را عموماً عذاب کرد.
- ۱۰- . صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، ص ۲۶۱، من اگر چه پیش داشت نکردم آنچه را که آنان پیش داشتند از اعمال صالحه، ولی یکتا دانستن تو را تقدیم داشته ام.

## کار شما آن است که دل شما به آن فرمان دهد

عمل انسان آن است که دل او آن را اراده نماید و اعضای او را در راه انجام دادن آن به حرکت درآورد؛ توضیح این است که: اگر با دست شما بدون میل و اراده شما کسی را زدند در این صورت شما کاری نکرده اید اگر چه با دست شما کاری انجام یافته است، و اگر با اراده و فرمان شما افتاده ای را بلند کردند کاری از شما صدور یافت، اگر چه دست شما حرکتی نکرد.

در صورتی که شما غافل باشید و یا مجبور شوید هر تغییر و تصرفی با هر عضوی از اعضای شما در جهان وقوع بیابد البته به حکم وجدان و شرع، کار شما محسوب نخواهد شد برای این که مراد دل شما نبوده؛ بنابراین گوش دادن، لمس کردن، چشیدن، نفس کشیدن، حتی باز کردن چشم و بستن آن و امثال و نظایر اینها اگر چه در نظر ظاهری حقیر و ناچیز دیده شوند کارهای شما محسوب می شوند؛ ولی دیدن از راه تصادف و تماس یافتن چیزی با بدن و امثال آنها به طوری که مقدمات آنها در اختیار شما نباشد، کارهای شما نیستند.

در خبیر است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرمود: **أَنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ؛ (۱)** و **أَيْضًا: أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى (۲)** و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام هم روایت شده که می فرموده: **وَ بِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ؛ (۳)** و از حضرت صادق علیه السّلام هم روایت شده: **أَلَا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ. (۴)**

عجیب است که فیلسوف کبیر محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمه الله تعالی، نیت را نه علم می دانسته و نه عمل بلکه آن را در میان آن دو، واسطه محسوب می داشته است؛ **(۵)** با اینکه علم، چیزی جز عمل قلب نیست و بنابراین اگر نیت، علم هم باشد باز عمل است، عمل قلب است؛ و حق این است که: نیت هم علم است و هم عمل است زیرا که هر علم عمل است، عمل قلب است.

## فرمانده کشور تن، دل گوشتی است

دلی که کار می کند و اعضای بدن را به کار وامی دارد و فرماندهی کشور تن به عهده او است همان دل است که از گوشت است همان دل است که در صندوق سینه جای دارد.

همان طور که مغز و چشم و زبان و دست، و سائلی مادی برای کار کردن هستند؛ کار مغز اندیشیدن و کار زبان چشیدن و سخن گفتن و کار دست برداشتن و گذاشتن است و هر یکی از این آلائ مادی، عملی مادی انجام می دهد، دل هم ماده است و کار آن فهمیدن و اراده کردن و به سایر اعضاء امر دادن است.

ص: ۹

---

۱- . ترجمه اسرار الصلوه، ص ۲۴ و ۳۹؛ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۸۸. با زیادتی که نقل نکردیم؛ خداوند به صورت های شما نگاه نمی کند ولی به دل های شما نگاه می کند.



- ۲- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸، س ۲۶. همانا کردارها با نیت های قلبی است و برای هر مردی همان هست که در دل می پروراند.
- ۳- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۲، س ۱. بندگان با آن چه که در سینه های خود دارند پاداش می یابند.
- ۴- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۲۸، س ۲۰. بدانید که حتماً نیت، عمل است.
- ۵- . سفینه البحار (نوی). قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ. (امالی طوسی، ج ۱۵، ص ۳۴۰).

مدعای ما از کریمه مبارکه: وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ،<sup>(۱)</sup> و خبر شریف: وَ بِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ،<sup>(۲)</sup> آشکارا فهمیده می شود؛ و ایضاً از کریمه: تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.<sup>(۳)</sup>

با وجود آیات و اخبار زیادی از همین نمونه که نقل شد، دیگر جایی برای چون و چرا و مجالی برای احتمال دل معنوی و قلب روحانی باقی نمی ماند؛ زیرا که مسلم است: دلی که در سینه هست مادی است و از گوشت و خون و رگ و امثال آنها آفریده شده است!

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: لَقَدْ عَلَّقَ بِنِيَابِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعُهُ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ لَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ اضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا، تا آخر؛<sup>(۴)</sup> نیاط بر وزن کتاب رگی است که دل انسان از آن آویزان است؛<sup>(۵)</sup> و بضعه بر وزن فلسه به معنی گوشت پاره است؛<sup>(۶)</sup> این کلام شریف صریح در این است که: منبع و مخزن حکمت و همچنین جایگاه اضداد حکمت، همان دل است که یک پارچه گوشت است، همان دل است که از رگی مادی آویزان است؛ این کلام شریف علاوه بر اینکه مادی بودن دل را می فهماند، مادی بودن حکمت و ضد آن را نیز به ما درس می دهد.

و در دعای شب عرفه آمده: وَ أَنْزَلَ يَقِينَكَ فِي صَدْرِي وَ رَجَائِكَ فِي قَلْبِي حَتَّى لَا أَرْجُو غَيْرَكَ. (مفاتیح،

۲۵۶/۱۷) و در صحیفه سجادیه علیه السلام آمده: وَ وَسَّعَ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صَدْرِي (۱۸۰) وَ أَنْزَعَ الْعِزْلَ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ (۲۷۳) اسألك أن تشرح بكتابك صدری (۳۳۹) و اجعل لنا فی صدور المؤمنین وداً (۲۰۷).

### مادیون چه می گویند؟

قرآن کریم، یگانه کتاب سالم و دست نخورده آفریننده جهان، تصریحاً می فرماید که عضو عاقله انسان، قلب اوست چنان که در این آیه: أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا<sup>(۷)</sup> و در این آیه: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا<sup>(۸)</sup> بلی عضو فهمنده، دل است.

ولی از بعضی از فلاسفه مادی چنین نقل شده که عضو تعقل و فهم، مغز است. مبانی فلسفه می نویسد: حکمای مادی مذهب، مغز و سلسله اعصاب را علت نفسانیات ذکر کرده اند؛<sup>(۹)</sup> آقای ایرانشهر پس از آن که اقوال مادیین را در این مساله مفصلاً نقل می کند می گوید: علمای مادی امروزی غرب، مرکز حالات و صفات و قوی را فقط مغز می دانند و هرگز رابطه ای در میان اینها و قلب نمی شناسند.<sup>(۱۰)</sup>

ص: ۱۰

- ۱- عادیات (۱۰۰) / آیه ۱۰. و آنچه که در سینه ها هست تحصیل کردند.
- ۲- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۲، س ۱. و با آنچه در سینه ها هست بندگان پاداش می یابند.
- ۳- حج (۲۲) / آیه ۴۶. دلهایی که در سینه ها جای دارد نابینا می شوند.
- ۴- نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۵، س ۳، حکمت ۱۰۸، از رگ این انسان، پارچه گوشتی آویزان است که عجیب ترین اعضای

اوست، و آن، دل اوست؛ و برای این دل موادی از حکمت و اضدادی هم از خلاف حکمت هست.

۵- . شرح شیخ محمد عبده بر نهج البلاغه، پاورقی ص ۱۷۵، ج ۳.

۶- . اقرب الموارد.

۷- . حج (۲۲) / آیه ۴۶. آیا در زمین گردش نکردند تا برای ایشان قلب هایی باشد که با آنها تعقل کنند.

۸- . اعراف (۷) / آیه ۱۷۹. برای ایشان قلب هایی هست که با آنها تعقل نمی کنند.

۹- . ص ۴۵۸.

۱۰- . نقل به اختصار از «اصول اساسی روانشناسی»، ص ۳۱۲.

مبانی فلسفه در نقد این مذهب نوشته: مغز بسیاری از بیماران روحی را به دقت ملاحظه کرده و هیچ گونه جراحی در آن ندیده اند؛ و نیز معلوم گردیده که جراحی بعضی از قسمت های مغز که سبب پاره ای اختلالات روانی مانند فراموشی و لالی و جز آن فرض شده، علت آنها نبوده است. (۱)

و آقای ایرانشهر هم در رد این مسلک چنین نوشته:

بطلان این فکر که مغز ما یگانه مرکز شعور و ادراک و تفکر و احساس می باشد از طرف طبیب معروف آلمانی «کارل لودویک شلاخ» و طبیب های دیگر به کلی در زمان جنگ عمومی اثبات شده؛ زیرا پس از اینکه قسمتی از مغز را مجبور به بریدن و دور انداختن شدند، دیدند که نه عقل و شعور و نه حسیات ناخوش ها دچار سکتة نگردید. (۲)

و از کتاب «چلیپایان گل سرخ جدید» تألیف «سوریا» نقل کرده: که در یکی از فامیل های آشنا، یکی از مردها سالیان دراز دچار اختلال مغز بوده و در مریض خانه ی دولتی که مخصوص این گونه ناخوشی ها است می خوابد. چند روز پیش از مردنش به ناگهان حالت طبیعی خود را پیدا کرده، شروع به حرف زدن و فکر نمودن کرد: اقربای خود را پیش خود خواند و با کمال تعقل و آرامی با ایشان حرف زد، پس از اینکه اقربای او با تعجب و امید زیاد از پیش مریض بیرون می رفتند طبیب مریض خانه به ایشان گفت که مریض تا چند روز دیگر می میرد و همین طور هم شد. لکن برادر مریض خواهش کرد مغز مرده را تشریح کنند و به طور استثنا مغز را باز کرده دیدند که از مغز اصلاً چیزی باقی نمانده و بلکه کاملاً فاسد و ضایع شده بوده. (۳)

این است مجملی از آرای مادیون، و مختصری از نقض و ابرام درباره سخنان ایشان.

ولی ظاهراً این عقیده مادیون را نمی توان باطل محض گرفت و مغز را که یکی از اعضای بدن است بیکار پنداشت؛ چنان که نمی توان قلب را هم فقط تلمبه خون تصور کرد.

چنین حدس زده می شود که اندیشه کردن و فکر نمودن، کار مغز است و این قلب است که مغز را امر به تفکر می کند؛ چنان که دیدن کار چشم است ولی قلب او را امر به دیدن می کند، و چنان که برداشتن و گذاشتن کار دست است و قلب آن را امر به برداشتن و گذاشتن می کند. مثلاً در صورتی که انسانی بخواهد برای خوردن چیزی آماده شود و آن را بخورد، قبلاً قلب او به چشم دستور می دهد که آن را خوب تماشا کند و در همان حال به مغز هم فرمان می دهد تا درباره خوردن آن خوب بیاندیشد، و دست را هم مأمور می کند تا آن را بردارد و در مقابل چشم ها نگاه دارد و پایین و بالا و چپ و راست آن چیز را خوب به چشم نشان دهد؛ و غیر از اینها از کارهای بسیار زیادی که در اقدام به خوردن یک چیز، ضروری است. و بعد از این همه مقدمات باز تشخیص دهنده و نیروی عاقله ای که خوردن و یا عدم آن را صلاح خواهد دانست در عاقبت امر، قلب است.

و البته کار مغز، زیادتر از هر عضو دیگر می باشد؛ به جهت اینکه این مغز است که در دیدنی ها و شنیدنی ها و در سایر محسوسات می اندیشد و در روی آنها کار می کند تا دیدن و شنیدن و هر احساس دیگر، با نظم کامل انجام می یابد؛ و در هر آن نتیجه کار خود را به قلب می رساند تا تصمیم بگیرد و اراده کند.

۱- . ص ۴۵۸.

۲- . اصول اساسی روانشناسی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

۳- . اصول اساسی روانشناسی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

دلیل ما بر صحت این فرضیه این است که:

اولاً: انتظام کاملی که در میان اعضای مختلف بدن انسان برقرار است مانع از این است که بتوانیم یک عضو، مثلاً مغز را بیکار تصور نمائیم؛ بلکه مسلماً و بدون شک هر کدام از اعضای بدن، کار مخصوصی دارد؛ و به طوری که بیان شد جمیع آنها در تحت امر یک فرمانده می باشند.

ثانیاً: در قرآن کریم، عقل و فهم را از کفار سلب، و تفکر را برای شان اثبات فرموده است: در یک مورد درباره کافران فرموده: هُمْ لَا يَعْقِلُونَ، (۱) و در مورد دیگری هم درباره کافری فرموده: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ؛ (۲) از این دو کریمه به دست می آید که تعقل و فهمیدن در نظر قرآن کریم، غیر از اندیشیدن و فکر کردن است؛ پس حتماً عضو فهمنده هم بایستی غیر از عضو اندیشنده باشد.

ثالثاً، ما خودمان بالوجدان این حقیقت را خوب درک می کنیم که: دانستن، نتیجه فکر کردن است چنان که می دانیم که: شناختن نتیجه نگاه کردن است؛ بنابراین می گوییم: همانطور که دیدن کار چشم است و شناختن کار عضو دیگری غیر از چشم است، فکر کردن هم کار مغز است و فهمیدن کار عضو دیگری غیر از مغز است؛ و عضو شناسنده و فهمنده قلب است.

رابعاً، همه می دانیم که: در جهان عقل بد وجود ندارد، عقل و فهم همیشه خوب هستند؛ ولی فکر خوب و پسندیده و اندیشه بد و ناپسند، هر دو در جهان هستند؛ از اینجا نیز می توان پی برد بر اینکه: عضو تعقل بایستی غیر از عضو اندیشنده باشد.

چرا مغز همیشه نمی اندیشد؟ و چرا گاهی دستور اندیشه کردن را دریافت می کند ولی قدرت بر آن پیدا نمی کند؟ اگر در یافتن پاسخ به این دو پرسش، اندکی دقت شود به دست می آید که: مغز در اندیشه کردن نظیر دست است در برداشتن و گذاشتن: دست هم همیشه کار نمی کند، و گاهی دستور کار کردن را دریافت می کند ولی از انجام دادن آن ناتوان می ماند؛ به دست می آید که مغز و دست و سراسر اعضای کار، تابع یک فرمانده هستند، تابع قلب می باشند، و این قلب خواهش بی پایان دارد و خستگی ندارد.

کار کردن مغز در تحت فرمان قلب، اندیشیدن و تدبر است؛ و کار کردن آن، خود سرانه رؤیا و یا خیال است، و لذا نامنظم است، چنان که کار کردن دست با اراده قلب، منظم و عقلایی و سودمند است، و کار کردن آن بدون دستور قلب، نامنظم و غیر نافع و گاهی جنون آمیز و بلکه زیان آور است، مانند کسی که بی خبرانه، در خواب یا در بیداری، دستش را حرکت می دهد و ظرف را می اندازد و می شکند.

### **اعضا، در کار کردن، نیرو مصرف می کنند**

به کار بردن هر عضو از اعضای بدن، مستلزم صرف نیروی بدن است، بدن اعم از اینکه از اعضای کسب خبر باشد (از حواس پنج گانه بنا به اصطلاح مشهور) و یا از اعضای دخل و تصرف (مانند هر جزئی از بدن که با آن، تغییری در جهان و در موجودات آن توان داد، مانند دستها و پاها و دهان و غیر اینها).

۱- . بقره (۲) / آیه ۱۷۱. آنان نمی فهمند.

۲- . مدثر (۷۴) / آیه ۱۸. واقع این است که او اندیشید و سنجید.

دلیل ما بر ادعای فوق این است که: افراط در کار کردن و عضوی را بیشتر از اندازه استعمال نمودن، خستگی می آورد و بدیهی است که خستگی و فرسودگی تن و یا عضوی از آن، نشانه تمام شدن قوی و نیروهای آن است.

آری حقیقت خسته شدن همین است و به جز این معنای دیگری ندارد؛ پس چنین به دست می آید که: چون افراط در کار؛ سبب می شود که تمام نیروی بدن مصرف شود، پس کار به اندازه کردن هم سبب می شود که نیروی بدن به اندازه خرج شود؛ یعنی: کار کم و کوچک سبب می شود که نیروی کم و کوچک خرج شود، چنان که کار زیاد و بزرگ هم سبب می شود که نیروی زیاد و بزرگ خرج شود، برای اینکه کار زیاد مجموعه ای از کارهای کوچک است، و اگر کار کمتر نیروی کمتری را مصرف نکند مسلماً کار بیشتر هم نیروی بیشتری را مصرف نمی کند.

اگر کار کردن، موجب مصرف شدن نیروی بدن نبود، \_قیناً کسی در جهان یافت نمی شد که از درد و رنج خستگی بنالد؛ ولی واقع کاملاً بر عکس است: نویسندگان از خستگی چشم و کارگران از خستگی بازوان و پاها و کمر، و کار فرمایان از خستگی گلو و حلقوم و دانشمندان از فرسودگی مغز، پیوسته پریشان بوده اند و خواهند بود؛ و هر کدام از آنان و غیر آنان خواه نا خواه مقداری از کار خود را می کاهند تا به درد خستگی گرفتار نیایند.

نتیجه این است که: کار کردن، توأم با مصرف کردن نیرو است؛ و اینکه: کار زیاد، نیروی زیاد و کار کم هم نیروی کم لازم دارد؛ و خلاصه صدور هر عمل از هر عامل، مستلزم خروج نیرویی از بدن او است که باید کمأ و بلکه کیفأ هم با عمل صادر شده متناسب باشد.

به هم زدن چشم و مژگان و کوچکترین اندیشه و مختصرترین سخن و کوتاه ترین نگاه هم، نیرو مصرف می کند.

### **انسان نمی تواند بیکار بماند**

آدمی پیوسته و لا-ینقطع از بدن خود نیرو بیرون می ریزد؛ و حتی یک آن هم نمی تواند از خرج کردن قوای خویش آسوده باشد؛ و جهت این است که: انسان مادام که زنده است نفس می کشد و این خود کاری نسبتاً مهم است؛ مغز او هیچ گاه آرام نمی گیرد: یا در تحت فرمان قلب در فکر فرو می رود و گاه هم دستخوش خیالات و رؤیاهای شیرین و یا تلخ می گردد؛ و واضح است که هیچ کدام از این کارها بدون مصرف شدن نیرویی میسر نمی گردد؛ نشستن و برخاستن و سخن گفتن و دست ها و پاها و انگشتان را حرکت دادن و نگاه کردن و گوش دادن و هزاران مانند اینها همه کار هستند و توأم با مصرف نیرو می باشند و کلیتاً خسته کننده اند و بر روی هم جمع گشته و بالاخره انسان را خسته و فرسوده می کنند.

و حتی ولگردان و کسانی هم که در نظر ما بی کارند، مغلوب خواب قرار می گیرند و به استراحت نیاز پیدا می کنند.

نتیجه این است که: انسان هیچ وقت بیکار نیست و ریزش نیرو از بدن وی دائمی بوده و وقفه ناپذیر است.

اعمال بیرونی و اندرونی انسان از یک طرف و اعمال اندرونی و غیر ارادی او از طرف دیگر، دست به دست هم داده و صدور کار را از وی دائمی تر و ریزش نیرو را از وی شدیدتر می گردانند؛ جهاز هاضمه و جهاز تنفس و جهاز پخش و جمع خون،



کارگرانی هستند که ایست ندارند و اعمالی دارند که تعطیل بردار نیستند.

ص: ۱۳

## اجزائی از بدن بر گشته و نیروی کار می شوند!

نیروهایی که با کار کردن از بدن عامل بیرون می آیند مسلماً پیش از شروع به کار، در بدن وی موجود می باشند و گرنه لازم می آید که در حین اراده کار، به طرز خلق الساعه در بیرون بدن آفریده شده و به داخل آن تزریق شوند؛ و اثبات این دعوی به غایت متعسر بلکه متعذر است؛ و حق این است که: بدن انسان پیش از شروع به کار، آماده به کار است؛ یعنی: نیروی انجام دادن کار را در خود و با خود دارد و عامل در حین عمل، قوه ای از خارج کسب نمی کند؛ و این نیروی ذخیره را از جهان خارج، در شکل خوراک و آب و هوا و نور و غیر اینها، جذب و جمع می کند و جزء خویش می گرداند.

توضیح این است که: انسان از موجودات جهان به طریق خوردن، نوشیدن، تنفس، نورگیری و غیر اینها از طرق جذب، مواد اخذ می کند، و آنها را جزء بدن خود کرده و با حیات خود زنده می گرداند؛ و به عبارت دیگر: خود و ذات خود را از مواد اخذ شده از جهان، می سازد؛ و بدین طریق انسانی از ماده ساخته و پرداخته می گردد.

ولی باید توجه داشت که اگر آنچه از مواد بر بدن اضافه می شود در آن باقی بماند در اندک مدتی بدن، به بزرگی چناری بلکه تپه ای می شود (حساب کنید وزن و حجم خوراک و آبی را که روزانه پس از دفع فضلات در بدن می ماند و جزء آن می گردد) معلوم است همانطور که بر بدن افزوده می شود، همان طور هم از آن کاسته می شود؛ و همانگونه که اجزای جهان در بدن انسان داخل شده و زندگی نوینی می یابند همان گونه از آن خارج شده و خود را به دست مرگ می سپارند؛ و برای همین است که آدمی اعتدال مشهود خود را از دست نمی دهد: با میزان معینی افزایش می یابد و با اندازه معینی هم کاهش می پذیرد: **قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. (۱)**

لازم است توجه شود که مواد جهان پس از جزء شدن در بدن، در چه صورتی از آن خارج می شوند، و منظور از این دخول و خروج چیست؟

واضح است که مواد از بدن در شکل ماده، خارج نمی شود و گرنه محسوس می شد، و مردم خروج آنها را مشاهده می نمودند؛ و چون در جهان آفرینش، موجودات، بیشتر از دو صورت ندارند یا باید ماده باشند یا نیرو، پس آنچه که از بدن خارج می شود حتماً در صورت نیرو بیرون می شود و لذا به چشم دیده نمی شود؛ و از تحقیق گذشت که خروج این نیروها در حین عمل و با انجام دادن عمل، تحقق می پذیرد؛ پس، بدن انسان کارخانه ای است که کار آن تبدیل مواد جهان به نیروهای اعمال است؛ و یگانه شغل تن این است که اجزائی از جهان را اخذ کرده و در ذات خود به آنها زندگی دهد و سپس آنها را از بدن خود براند و به دست جلاد مرگ سپارد! آدمی طوری آفریده شده که علی الدوام در ساعات روز و شب خود را و ساختمان بدن خود را از مواد جهان می سازد و بعداً همین اجزا را از خود، از ساختمان تن خود در شکل نیرو، خرج و مصرف می کند و از ذات خود بیرون می ریزد؛ انسان در این زندگی به جز این، کار دیگری ندارد.

از آنچه بیان گردید خوب معلوم می شود که منظور از داخل شدن مواد بر بدن انسان و زندگی یافتن آنها با زندگی انسانی و خارج شدن آنها از بدن و مردن شان از این زندگی چیست: وقتی که آدمی به این زندگی قدم می گذارد فقیر و

---

۱- . طلاق (۶۵) / آیه ۳. حقیقت این است که خداوند برای هر چیزی اندازه ای گذاشته است.

بی چیز است ولی هنگامی که رخت سفر از این زندگی بر می بندد، دارایی فروان از جنس اعمال با خود دارد؛ پس مقصود از دخول مواد بر بدن و خروج آنها از آن و منظور از زنده شدن مواد ذکر شده، با زندگی انسانی و موت آنها از زندگی، همانا این است که افراد انسان اعمالی داشته باشند، اعمالی نیک و زیبا و یا زشت و ننگین.

در قرآن کریم هست: خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ (۱) مراد از پیدایش موت و حیات در این زندگی، فقط این بوده که شما بتوانید اعمال بجا بیاورید و نیکو کار از بد کار جدا شود؛ و شاید که قطع موت و حیات از اضافه، و تقدیم موت بر حیات در این کریمه، برای اشعار به خروج اجزای بدن و مرگ آنها در شکل نیروهای اعمال، و اشاره به دخول اجزای نوین بر بدن، و زنده شدن آنها با زندگی تن بوده است؛ و گرنه الظاهر مناسب و یا لازم می نمود که بفرماید خلق حیاتکم و موتکم و یا بفرماید خلق الحیوه و الموت؛ و الله العالم.

با بیان فوق و به یاری اندیشه یاد شده چنین روشن می گردد:

اولاً: نیروی کار، پیش از شروع به کار، در بدن عامل موجود است، نه اینکه عامل از نیروی خارجی مدد بگیرد و در حین عمل از بیرون، نیرو اخذ کند؛ ثانیاً: نیروی کار از مواد بدن خود عامل فراهم می شود؛ ثالثاً: تبدیل مواد بدن به نیروی کار از روی اندازه و میزان معین است، و پیوسته در میان عمل انجام یافته و نیروی تهیه شده برای آن، تناسب کمی و کیفی برقرار است.

سخنی که باقی است و بایستی ذکر شود این است که نیروی عمل پیش از اراده عمل، در داخل بدن در شکل نیرو نبوده و در صورت ماده می باشد، و در هنگام اراده عمل، تبدیل به نیرو می شود و کار وقوع می یابد، دلیل ما بر این حقیقت این است که: نیرو چیزی نیست که بتواند ساکت باشد و کار نکند؛ نیرو آن است که قدرت بر آرامش نداشته باشد تا کار خود را انجام بدهد و تمام شود و یا با نیرویی قوی تر از خود، محبوس شده و زندانی گردد.

اگر نیروی کار پیش از اراده کار، در انسان در شکل نیرو تحقق بیابد قهراً بایستی که آدمی نتواند ساکت بایستد و از کار کردن و مشی نمودن بر طبق نیروی مهیا، خودداری نماید؛ و لازم می آید که خواه ناخواه خود را تسلیم نیروی آماده بگذارد تا کارش را به آخر برساند و تمام شود؛ با اینکه می بینیم که هیچ انسان این گونه نیست؛ انسان چنان ساکت و آرام می نشیند که گویی اصلاً در او قدرت بر عمل نیست؛ و آن گاه که اراده کار می کند نیروی کار فوراً در اعضای کار وی پدیدار می گردد.

از این دقت خوب فهمیده می شود که: تولید نیروی کار وابسته است وجوداً و عدماً به اراده کار؛ و اراده عامل در واقع کلید تولید نیرو، برای تحقق بخشیدن به مراد است؛ با مثالی مساله را توضیح می دهیم: نیروی حرکت اتومبیل از بنزین موجود در آن متولد می شود، ولی تا راننده (که لازم است در این مثال جزء اتومبیل و قلب آن شناخته شود) اراده حرکت نکند بنزین در شکل ماده باقی می ماند و آن گاه که اراده کرد بنزین را مبدل به گاز می کند.

نتیجه این است: نیروهای اعمال، پیش از اراده اعمال، در شکل موادی در داخل بدن می باشند و از اجزای تن به شمار می آیند؛ و در موقع اراده عمل، همان اجزای مادی بدن، مبدل به نیروی عمل گردیده و به مصرف می رسند.

۱- . ملک (۶۷) / آیه ۲. آن چنان خدایی که مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکو کردارید، زیبا عمل هستید.

## سراسر اجزای بدن در تبدیل به نیروی کار، با هم برابرند

در بحث فوق تحقیق کردیم که اجزائی از بدن عامل، بر می گردند و نیروی کار می شوند؛ اکنون لازم است در این باره بررسی نماییم که: کدام جزء از بدن انسان، صلاحیت تبدیل به نیروی کار دارد؟ و کدام قسمت از تن آدمی به محض اراده عمل بر می گردد و نیروی عمل می شود؟.

آنچه که پیش از هر چیز بر ذهن تبادر می کند خصوصاً پس از ملاحظه مثال اتومبیل (در بحث فوق) که فقط بتزین اش گاز نیرودار می گردد و آن را به حرکت در می آورد و سایر اجزای آن کماکان محفوظ می مانند این است که جزء متبدل به نیرو در بدن انسان، همان خون باشد؛ این تبادر، پس از آنکه ملاحظه می شود که خون به تمامی اعضای آدمی راه دارد و همه جای بدن را می گردد، تقویت می یابد؛ و این احتمال تأیید می شود که شاید عضو کارگر، مقداری از خون را که به آن می رسد می گیرد و به نیروی کار مبدل می کند.

در این پیش آمد، لازم است که اهل فن و متخصص در مساله حکم کند و مشکل را حل نماید، ولی ما به ظواهر بدن انسان نگاه می کنیم و شاید از این ظواهر، برای حل مساله راهی پیدا کنیم.

می گویند، بدن انسان و اجزای آن هیچ گاه پایدار نمی مانند و پیوسته در تغییر و تبدل بوده و در عوض شدن هستند؛ می گویند اجزائی از بدن جدا شده و می روند و اجزای تازه و نوینی به نام بدل ما يتحلل، جای آنها را می گیرند و در هفت سال یک بار سراسر بدن عوض می شود! (۱)

اگر این سخن با این کلیت صحیح باشد و مطابق با واقع درآید، دلالت بر این می کند که: سراسر بدن و جمیع ذرات و اجزای آن در تبدیل به نیروی اعمال یکسان بوده و با هم برابرند (به استثنای اجزایی که در شکل مو و ناخن و عرق و چرک و پوسیدگی و غیر اینها مبدل به عمل نشده از بدن جدا می شوند) به جهت اینکه تبدل مواد بدن به نیروی اعمال، یگانه بیانی است که درباره توجیه و توضیح گفتار نقل شده می توان یافت، و اگر از این بیان صرف نظر کنیم راه حلی برای آن مسلماً نمی توانیم پیدا کنیم.

بدن کارگری را که خوب و کافی کار می کند و خوراک خوب و کافی نمی خورد، مورد دقت قرار می دهیم: می بینیم که این انسان نه فقط رفته رفته کم خون شده و زرد رنگ گشته، بلکه گوشت و چربی بدنش نیز روی به کاهش گذاشته است، وزن و حجم عمومی بدن او به طور قطع نقصان پذیرفته و به احتمال قوی بلکه ظن قریب به علم استخوانها و رگها و اعصاب بدن او و جمیع اعضا و اجزای او در این تحلیل رفتن و هضم شدن، سهیم و شریک اند؛ از این دقت هم این نتیجه را می گیریم که: سراسر بدن کارگر یاد شده، و همه ذرات و اعضای تن او، به تدریج مبدل به نیروی کار می شوند.

لاغری چه معنایی دارد؟ و سبب آن چیست؟ در اینجا هم کمی توقف کرده و به تدبّر می پردازیم: لاغری عبارت از این است که بدن انسان، در زمینه اینکه خوراک کافی نخورد و یا خوراکی را که می خورد نتواند هضم کند، مبدل به نیروی کار شود؛ و مسلماً متوجه هستیم که نخوردن خوراک و هضم نکردن آن لاغری نمی آورد، برای اینکه اگر بدن مرده ای را (که خوراک نمی خورد و کاری هم نمی کند) صد سال در سرمای کافی نگاه دارند چیزی از آن کاسته نخواهد شد؛ پس یگانه سبب

لاغری همانا تبدیل اجزای بدن به نیروی کارهای کوچک و یا بزرگ است که خواه ناخواه از انسان صادر می شوند.

ص: ۱۶

---

۱- «پرسش و پاسخ» به قلم آقای حسین نوری، ص ۱۱.

از این تدبیر هم این نتیجه را به دست می آوریم که: سراسر اجزای بدن در تبدیل به نیروی کار با هم برابر، و مساوی یکدیگرند.

ادله سه گانه فوق، این نتیجه را می دهند که: تبدیل به نیروی کار، امری مختص به خون و یا عضو دیگر نیست، و هر جزئی و عضوی به استثنای فضولاتی که فوقاً ذکر شد، پیوسته و لاینقطع در تبدیل به عمل می باشند، و هیچ جهت دیگری برای خرج و مصرف شدن آنها نیست؛ بلی این احتمال باقی است که: شاید جزئی از بدن انسان در تبدیل به نیروی کار، سهم وافری داشته باشد، و مثلاً خون در امر عمل کردن، یاری بیشتری به آدمی برساند، و اعضای بدن در این باره درجات مختلف داشته باشند.

عده ای از دانشمندان نامی (۱) (در پاسخی که برای شبهه آکل و ماکول بیان داشته اند) گفته اند: بعضی از اجزای بدن انسان تغییر بردار نیست و تبدیل و تحول را در آنها راهی نیست، این قسمت از اجزای بدن، پایدار می مانند و از آغاز زندگی تا پایان آن، آنی از بدن جدا نمی شوند؛ نگارنده گوید: ما برای این ادعا دلیلی نیافته ایم. (۲)

از بعضی از آیات کریمه و احادیث شریفه نیز می توانیم این حقیقت را استفاده کنیم که: بدن انسان به طور اطلاق و بدون اختصاص به عضوی و جزئی معین، در راه انجام دادن اعمال مصرف می شود: کلمه اسراف و مشتقات آن در بعضی از آیات کریمه، جز «زیاده روی در خرج کردن بدن» معنای دیگری نمی رساند و «زیاده روی در خرج کردن مال» در این آیات، کاملاً بیگانه دیده می شود و با معانی آنها هیچ نمی سازد؛ مثلاً می فرماید: یا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلٰی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ (۳) و می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ؛ (۴) در این دو آیه و نظایر آنها که به هر بدکاری، اسراف و به هر گونه بدکار، مسرف اطلاق شده، چه معنایی برای اسراف می توان یافت؟ آیا می توانیم بگوییم تنها کسانی که در خرج کردن مال از حد گذشته اند، در این آیات مراد می باشند و سایر گناهکاران کنار هستند؟ یگانه معنای صحیح این است که بگوییم: چون خرج کردن تن در کسب نیکی ها در نزد خدا پسندیده است، پس اسراف نیست. ولی در کسب بدی ها، ناپسند و زشت است پس اسراف و زیاده روی است.

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: وَ الْعَدَى نَفْسِی بَیْدِهِ مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ مِنْ قَوْلِ الْخَیْرِ؛ (۵) این خبر شریف دلالت می کند که آدمی علاوه بر اموال دنیوی، دارایی دیگری را نیز داراست، و آن تن اوست تنی که در راه اعمال خرج می شود؛ و بهتر از هر خرجی این است که انسان تن خود را در گفتار نیک خرج کند.

و نقل کرده اند: سَئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَعْظَمِ النَّاسِ خَطَرًا فَقَالَ الْعَدَى لَا يَرَى الدُّنْيَا كُلَّهَا عَوَضًا مِنْ بَدَنِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَبْدَانَكُمْ هَذِهِ لَيْسَتْ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا. (۶) و از حضرت امام موسی بن جعفر علیهم السلام روایت

ص: ۱۷

۱- . جناب خواجه نصیر الدین طوسی و آیت الله علامه حلی و جناب سید اسمعیل طبرسی رحمهم الله از خاصه و جناب ملا علی قوشچی از عامه، این راه را رفته اند؛ رجوع شود به کتاب های کشف المراد، ص ۲۵۵ و ۲۵۶ و شرح تجرید قوشچی، ص ۴۹۵ و ۴۹۶ و کفایه الموحدین، ج ۳، ص ۱۹۴. و در این کتاب قول مذکور در متن را به اکثر محققین از اصحاب نسبت داده است.



۲- در این باره در کتاب «ساختمان آینده انسان» مفصلاً سخن گفته ایم.

۳- زمر (۳۹) / آیه ۵۳. ای بندگان من که درباره خویشتن زیاده روی کرده اید از رحمت خدا ناامید مباشید.

۴- غافر (۴۰) / آیه ۲۸. مسلماً خداوند کسی را هدایت نمی کند که زیاد خرج کننده و زیاد دروغگو باشد.

۵- محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۵، س ۴. سوگند به آن که جان من در دست اوست، مردمان خرجی محبوب تر از گفتار نیک خرج نکرده اند.

۶- مجموعه ورام، ص ۶۵. از جناب محمد بن حنفیه رحمه الله تعالی پرسیدند که بزرگترین مردمان در رفعت منزلت و بلندی قدر کیست؟ فرمود: کسی است که سراسر دنیا را برای بدن خود، عوض نداند! بعداً فرمودند: واقع این است که برای این بدن های شما بهایی جز بهشت نیست، آنها را به چیزی جز بهشت مفروشید.

شده: **أَمَّا إِنْ أَبَدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمٌّ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا (۱)**. بهای بدن های شما همانا بهشت است، مبادا آن را به غیر بهشت بفروشید. متن این دو خبر در نظر نگارنده به جای سند بسیار صحیحی می باشد و دلالت می کند بر اینکه: اجزای بدن خرج می شود و در شکل اعمال، مصرف می گردد و انسان بزرگ کسی است که بدن خود را در انجام دادن اعمال نیک که بهشت و نعمت های آن از آنها ساخته می شود، خرج کند؛ و مردمان پست کسانی هستند که تن خویش را در به جا آوردن اعمال ننگین و چرکین خرج می کنند؛ به جهت اینکه خود را خرج کرده و دوزخ را خریده اند، چون که دوزخ و شکنجه های آن از اعمال بد و ناشایست آفریده می شود.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: **يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمْنُ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَادِّبْكَ يَزِيدُ فِي ثَمَّتِكَ وَقَدْرِكَ فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ تُحْسِنُ خِدْمَةَ رَبِّكَ وَبِالْإِدْبِ الْخِدْمَةُ يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدَ وَوَلَايَتَهُ وَقَرْبَهُ فَاقْبَلِ التَّصِيحَةَ كَيْ تَنْجُو مِنَ الْعَذَابِ (۲)**. ای مؤمن همانا علم و ادب بهای جان تو می باشد در کسب علم بکوش که هر چه بر علم و ادب فزوده شود در بها و قدرت افزوده می شود با علم به سوی پروردگار راه می یابی و با ادب پروردگارت را نیکو اطاعت می نمایی و بنده، با اطاعت نیک دوستی و نزدیکی خدا را مستوجب می شود پند بپذیر که از رنج برهی؛ آری دانشمندان خود را خرج می کنند و از تن می کاهند تا علم و ادب می آموزند و مستوجب قرب خدا می شوند.

### اعمال انسان کلیتاً مادی است

یکی از نتایجی که از بحث های گذشته بر می داریم این است که: اعمال انسان به طور کلی و بدون هیچ استثناء مادی می باشند؛ و در میان آنها حتی برای نمونه یک عمل غیر مادی هم نمی توان یافت؛ به این معنی که: انسان، هیچ عملی روحانی و نفسانی که از بدن او صادر نشده بلکه تنها از روح و یا از نفس او صدور یافته باشد، ندارد.

دلیل ما همان حقیقت است که در بحث های پیش روشن گردید: اعمال انسان از بدن مادی وی صدور می یابند و بدن هم از مواد جهان ساخته و پرداخته می شود و چیزی که فرزند ماده و نوه ماده باشد قهراً و طبعاً بایستی مادی بوده باشد؛ و بسیار عجیب به نظر می رسد که اعمال انسان در عین اینکه از ماده زاییده می شوند غیر مادی محسوب گردند، و عملی روحانی و یا نفسانی شمرده شوند.

خداوند متعال می فرماید: **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً (۳)** ظاهر این کریمه چنین می رساند که: اعمال آدمی از خوراک های مادی وی که از جهان اخذ می کند ساخته می شود؛ و اینکه: اگر آدمی از خوردنی های پلید و ناپاک بخورد نمی تواند اعمال نیک به جا آورد بلکه به سوی اعمال پلید و ناپاک می گراید.

روشن ترین دلیل ما که قابل فهم عموم مردم می باشد بر اینکه اعمال انسان از بدن مادی وی متولد می شوند نه از روح و یا نفس وی، این است که می بینیم: اعمال، بدن را خسته و فرسوده می کنند و نیروی بدن را تمام می کنند و

۲- . روضه الواعظین، ج ۱۴، ص ۱۷.

۳- . مؤمنون (۲۳) / آیه ۵۱. از خوردنی های گوارا و پاکیزه بخورید و اعمال صالح به جا آورید.

می بینیم که هر عمل این طور است، خسته کننده است؛ و خسته شدن بدن چنان که گفته ایم نشانه خرج شدن آن است. و اما روح و نفس در نزد کسانی که بعضی از اعمال را به آنها نسبت می دهند، مجرد و بسیط می باشند، جزء ندارند و معنی ندارد که خسته شوند و بایستی که بتوانند اعمال خود را دائماً انجام بدهند به جهت اینکه خرج شدن و کاهش یافتن در ذات چیزی که مجرد است غیر معقول است:

مجردی که بسیط و بی جزء است اگر خسته شود یا چیزی از آن کاسته می شود یا نه، در صورت اول لازم می آید که منعدم شود و فدای عمل خویش گردد برای اینکه چیزی از آن کاسته شد و چیز دیگری هم در آن نبود که باقی بماند و در صورت دوم، چون خسته شدن، فرقی در خسته شده پدید نیاورده پس در واقع خسته شدنی وقوع نیافته است؛ و برای همین ما می گوئیم که: مجرد، خسته نمی شود و اعمال انسان که کلیت خسته کننده هستند از روح و یا نفس مجرد صادر نمی شوند.

و بنابراین اصلاً صدور فعل از مجرد (با قطع نظر از اینکه خسته شود یا نشود) غیر معقول است؛ برای اینکه اگر عملی از مجردی صدور یابد حتماً بایستی چیزی از آن جدا گردد، و قهراً لازم می آید که خود آن مجرد فوراً با یک عمل کردن منعدم شود؛ به جهت اینکه یک چیز از آن صادر می شود و چیز دیگری هم ندارد تا ذات خود را با آن باقی بدارد.

در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان دعای شروع به غذا می فرموده: *اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ فِي اَكْلِي وَ شُرْبِي السَّلَامَةَ مِنْ وَعَكِهِ وَ الْقُوَّةَ بِهٖ عَلٰى طَاعَتِكَ وَ ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ فِيمَا بَقِيْنَهٗ فِيْ بَدْنِيْ وَ اَنْ تُشَجِّعَنِيْ بِقُوَّتِهٖ عَلٰى عِبَادَتِكَ وَ اَنْ تُلْهِمَنِيْ حُسْنَ التَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِيَّتِكَ؛ (۱)* و از امام صادق علیه السلام هم روایت شده: *اِنَّمَا بُنِيَ الْجَسَدُ عَلٰى الْخُبْرِ؛ (۲)* از این دو حدیث شریف استفاده می شود که: ساختمان بدن بر خوراک بنا گذاری شده است، و این مأكولات و مشروبات هستند که نیروی اطاعت به خدا و ذکر او و شکر به او را در بدن مهیا می نمایند، و خوراک همیشه در بدن نمی ماند بلکه بعد از مدتی در شکل عمل از آن بیرون می رود، و آدمی با نیروی خوراک بر انجام دادن عبادت، قوت پیدا می کند و با آن از معاصی پرهیز می کند.

خسته کردن هر عملی واقعاً نشانه بسیار خوبی است بر اینکه آن عمل مادی است و از ذات عامل مایه گرفته و قدری از آن کاسته است؛ چه معنایی برای خسته شدن جز تمام شدن نیروی بدن، می توان پیدا کرد؟ یقین داریم که قدرت موجود در عامل کمتر باقی می ماند تا به جایی می رسد که دیگر هیچ توانایی در وی نمی ماند؛ آن وقت می گویند: عمل، عامل را خسته کرد.

گفتیم که خسته کردن عمل، علامت مادی بودن آن است؛ اینک اگر بر ما ایراد شود که: در اندرون بدن انسان، اعمالی مستدام و غیر اختیاری هست مانند اعمال جهاز هاضمه و جهاز پخش و جمع خون که انسان در ظاهر از آنها ابداً احساس خستگی نمی کند، ولی به طور یقین همه آن ها اعمالی مادی می باشند. در پاسخ گوئیم: این گونه اعمال هم خسته

۱- . مکارم الاخلاق، ص ۱۶۴؛ المحججه البيضاء، ج ۳، ص ۱۲. خداوندا از تو خواهانم که در خوردن و آشامیدنم که من را از بیماری آن سالم فرمایی، و با آن بر اطاعت و ذکر و شکر نیرومندم گردانی مادام که آن را در بدن من باقی می داری، و

اینکه مرا با نیروی آن بر عبادتت شجاع نمایی و بر من الهام کنی که چگونه از نافرمانی تو بپرهیزم.  
۲- . کافی، ج ۶، ص ۲۸۷، س ۱۴. المحججه البیضاء، ج ۳، ص ۱۰، س ۱۸. مکارم الاخلاق، ص ۱۷۶، س ۱۹ ولی «انما» ندارد؛ همانا بدن بر نان بنا گذاری شده است.

کننده هستند و مسلماً نیروی بدن را مصرف می کنند، اگر چه آدمی از آنها احساس خستگی نمی کند؛ به دلیل اینکه اگر انسانی ساعات متمادی چنان از کار کردن امتناع ورزد که حتی چشم خود را هم باز نکند، باز مغلوب خواب قرار می گیرد؛ و همین غلبه خواب، دلیل بر خستگی خوابنده است.

## تفکر هم عمل مادی است

اینکه از روزگار باستان شهرت یافته و در افواه عامه مردم افتاده که اندیشه کردن و علم پیدا نمودن و به یقین رسیدن، اعمالی روحانی هستند و از شئون روح هستند نه بدن، هیچ دلیل منطقی ندارد و به هیچ پایه دینی متکی نیست:

در بحث فوق یادآور شدیم که اعمال انسان کلیتاً مادی است باز متذکر می شویم که فکر کردن و فهمیدن هم مادی است و از ماده زاییده می شود؛ برای اینکه در سابق اثبات کردیم که عضو تفکر، مغز است. و عضو فهمیدن و عالم شدن و به یقین رسیدن هم قلب است، و مغز و قلب هر دو از ماده ساخته شده اند؛ پس چگونه می توان گفت که تفکر و تعقل عمل روح بوده باشند؟ چنان که بر داشتن و گذاشتن کاری مادی است و عضو آن، دست است، تفکر و تعقل هم کار مادی است و عضو آن مغز و قلب است؛ و چنان که دست گاهی شل و رعشه دار می شود و از بر داشتن و گذاشتن می ماند، قلب و مغز نیز بیمار می شوند و از تفکر و تعقل باز می مانند؛ و چنان که انسان گرسنه و تشنه از کارهای مادی عاجز می گردد و پس از آنکه خورد و نوشید می تواند بر دارد و بگذارد، بیاید و برود، عیناً همان گرسنه، از تفکر و تعقل هم ناتوان می گردد و از حل مشکل هایی که به آسانی آنها را حل می کرد، اظهار ناتوانی می کند و پس از آنکه خورد و نوشید و به مقدار کافی مواد اخذ کرد، باز قدرت به اندیشه کردن و مطلب فهمیدن، در او پیدا می شود.

پس اندیشه کردن و فهمیدن، هر دو کار مادی هستند چنان که عضو عامل آن دو (مغز و قلب) هم دو عضو مادی هستند؛ و کوچک ترین فرقی در میان تفکر و تعقل و در میان برداشتن و گذاشتن با دست، در این بحث ما نیست.

چه فرقی در میان برداشتن و گذاشتن اشیاء و اندیشه و تعقل در آنها هست که موجب شود یکی عمل بدن و دیگری عمل روح شمرده شود جز اینکه عضو برداشتن و گذاشتن، دست است که با چشم دیده می شود و عضو اندیشه و تعقل، مغز و قلب هستند که طرز کار آنها دیده نمی شود؟ و اینکه برداشتن و گذاشتن، کاری غلیظ و خشن هستند، ولی اندیشه کردن و فهمیدن، لطیف و زیبا هستند؛ آیا دیده نشدن و لطیف شدن کاری، سبب می شود که عمل روح بوده باشد نه بدن؟!

در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: **أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ؛ (۱)** از این کلام مبارک خوب فهمیده می شود که عمل، مظهر علم است؛ علم، در اعمال مادی (که با اعضای مادی انجام می یابند) ظهور پیدا می کند؛ علم، در شکل عمل مادی جلوه گر می شود! و می دانیم که غیر مادی نمی تواند به شکل مادی بیفتد.

ص: ۲۰

---

۱- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۰، حکمت ۹۲. پایین ترین دانش آن است که به زبان بسته شود (فقط با دهان گفته شود) و بالاترین دانش آن است که در اعضای بدن و ستون های تن هویدا گردد.

مهمترین مورد تفارق، در میان فهم فیزیکی و حقیقت امر درباره عمل این است که: فیزیک، کار دل را نشناخته است، و نیز کار را جز تحریک، دیگری ندانسته است.

فیزیک رنر نوشته: وقتی شما درس یاد می گیرید و یا مسائل ریاضی حل می کنید می گوید کار می کنیم، ولی در اصطلاح فیزیک اینها کار نیست، و کار وقتی انجام می گیرد که یک جسم در اثر نیرویی که به آن وارد می شود حرکت کند مثلاً وقتی شما یک وزنه را بلند می کنید کار انجام می دهید؛ (۱) و نیز نوشته: هر وقت نیرویی جسم را به حرکت در آورد هیچ کاری نکرده است؛ (۲) و نیز نوشته: نیرو وقتی کار انجام می دهد که نقطه اثر خود را تغییر مکان دهد؛ (۳) فیزیک نوین هم کار را چنین تعریف کرده: هر گاه نیرویی بر جسمی وارد شود و آن را جا به جا کند بر حسب تعریف گوئیم که نیرو کاری انجام داده است؛ بنابراین اگر نیرویی بر جسمی وارد شود و نتواند آن را به حرکت در آورد کاری انجام نداده است. (۴)

از تعریفات فوق فهمیده می شود که: صورت و شکل کار در علم فیزیک، فقط حرکت است؛ با اینکه در حقیقت مطلق تبدیل را بایستی کار محسوب داشت اگر چه در آن حرکتی به وجود نیاید؛ مانند: تبدیل نیروی الکتریسیته به حرارت؛ و در این صورت تعریف کار، جامع افراد شده و شامل اعمال قلب هم می شود؛ و ثانیاً، حقیقت کار حرکت نیست بلکه حرکت، اثر کار است که مشهود ما است: حرکت، اثر و حالت دیگر و بر گشته نیرویی است که به شیئی متحرک وارد گردیده و آن را به حرکت در آورده است؛ حرکت، خود، نیرویی است که کار انجام می دهد، و حقیقت کار تبدیل است، تبدیل ماده به نیرو و نیرو به نیرو؛ و حقیقت کار کردن هم تبدیل است نه تحریک اگر چه بیشتر و غالب اعمال، در شکل حرکت نمودار می گردد.

## انواع کار

گفتیم موادی در بدن انسان به محض اراده عمل، بر گشته، تبدیل یافته و در شکل نیرو مصرف می شوند؛ اینک برای اینکه حقیقت عمل انسان را حتی الامکان جامع الاطراف بفهمیم لازم است که در اقسام مختلف نیرو، و تبدیل مواد به آنها نظری کنیم تا فهرستی از انواع کار انسان اگر چه بسیار مجمل هم باشد به دست آوریم.

در آینده، انشاء الله تعالی بحث خواهیم کرد که تاکنون در جهان نیروهایی یافت شده، و شاید بعد از این نیروهای دیگری نیز کشف شود: حرکت، سکون، گرما، سرما، الکتریسیته مثبت، الکتریسیته منفی، نور، ظلمت، مغناطیس، صوت، رنگ، نیروی اتمی، و بالاخره تبدلات بسیار زیاد شیمیایی، اشکال مختلف و صورت های گوناگون نیرو هستند.

چنین به نظر می رسد که: راه تأثیر ماده ای در ماده دیگر منحصر به این باشد که مقداری از اجزای ماده، در شرایط معین و مخصوصی انقلاب یافته و مبدل به نیروی معین و مخصوصی شده و در ماده دیگر اثر کند، و گرنه دو ماده ای که به کلی از هم جدا و غیر مرتبط باشند چگونه می توانند در یکدیگر تأثیر کنند؟ بنابراین هر گونه تأثیری که یک جسم در

١- . ج ٣، ص ١٨.

٢- . ج ٣، ص ١٩.

٣- . ج ٤، ص ١١٦.

٤- . ص ١٣٧.



جسم دیگری بکند، در هر شکلی از اشکال نیرو باشد بایستی کار نامیده شود: چنان که حرکت دادن به جسمی کار است، گرم و یا سرد کردن آن و نظایر اینها هم مسلماً تأثیر هستند و بایستی کار نامیده شوند؛ موجب چیست که تنها تحریک را کار بنامیم و تأثیرات زیاد دیگر را از دایره صدق کار، اخراج نماییم؟.

نتیجه این است که: مصرف شدن هر نوع نیرو از بدن انسان، یک نوع از انواع عمل اوست: نیروی متولد از بدن، گاهی در شکل حرکت و گاهی در صورت حرارت و یا برودت و یا غیر اینها از وی ظهور می یابد و از بدن او خرج می شود، و همیشه در صورت حرکت نمی باشد؛ پس نباید عمل انسان را منحصر به حرکت دانست، بلکه: انواع اعمال آدمی، به عدد نیروهایی است که از تن او متولد می شوند.

بنابر آن که: انسان، مجموعه کوچکی از جهان بزرگ است؛ نیروهایی که در جهان بزرگ کشف شده و یا خواهد شد بایست در ذات انسان هم نمونه ای داشته باشد؛ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ وَ دَائِكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ

تَرَعَمَ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

و شاعری هم در این معنی سروده:

جهان انسان بود انسان جهانی و زین پاکیزه تر نبود بیانی

پس فهرست کوچک بسیار مجملی که از انواع اعمال انسان، عجاله بر می داریم این می شود که: عدد اشکال اعمال انسان به عدد انواع نیروهای جهان است؛ و ما در آینده توضیح خواهیم داد که: عدد نیروهای جهان، بنابر آنکه: مواد، تراکم یافته قوی هستند، شاید از مجموع عدد نیروها و عدد عناصر عالم، کمتر نباشد.

ما چه اطلاعاتی درباره انسان داریم که بتوانیم درباره انواع اعمال وی، به طور قطع حکمی بکنیم؛ ولی پس از دقت در آیات کریمه و احادیث شریفه می توانیم بگوییم که بعضی از پندارها و اندیشه های وی در صورت نوری از دل وی ساطع می گردد و مقداری از کینه ورزی ها و خصومت های درونی او در قیافه ظلمت و تیرگی عجیب در قلب او پنهان می شود؛ گاهی دو نفر با اینکه یکدیگر را نمی شناسند به همدیگر مایل و راغب می شوند و گاهی هم دو نفر، بیهوده و بی جهت از هم رم می کنند و همدیگر را می رانند؛ اسرار و رموزی که در نهاد آدمی گذاشته شده، عبارت اخرای نیروهایی است که خداوند متعال در ذات او ودیعه گذاشته است.

### حقیقت عمل

پس از این همه بحث که تاکنون کردیم، اکنون می توانیم بحول الله تعالی و قوته در بحث و فحص از حقیقت «عمل کردن» و «کار انجام دادن» وارد شویم:

با نظرهایی که از لحاظ ضعف و شدت تعمق، متفاوت هستند، تعریف‌هایی گوناگون، که همه آنها صحیح و برگشت همه آنها به یک معنی می‌باشد، می‌توان در مقام بیان حقیقت عمل، ایراد کرد، تعریف‌هایی که ذیلاً می‌نگاریم مانند تعاریف فیزیکی، از بیان حاق ذات عمل، عاری هستند و فقط مظاهر و نتایج و عواقب اعمال را تا اندازه‌ای مشروح تر می‌نمایانند.

ص: ۲۲

آیا تا کنون برای بشر میسر شده است که به حقیقت چیزی واقعاً پی ببرد، و حدّ تام آن را حقیقتاً پیدا کند؟ به عقیده نگارنده، معرفت حقیقی هیچ چیزی در جهان ممکن نیست: حدّ هر چیز، مرکب از جنس و فصل آن است، پس بسائط چون جنس و فصل ندارند قابل تحدید نیستند؛ و اما مرکبات، اگر جنس و فصل آنها بسیط باشد و یا بالاخره به جزء بسیط برسند، باز فاقد حد خواهند بود و اگر متسلسلا هر جنس و فصل دارای جنس ها و فصل های دیگری باشند، پس یافتن آنها برای بشر، که عمر محدودی دارد غیر ممکن است؛ پس تحدید به طور مطلق محال است.

و ایضاً، وسیله دانستن و شناختن، در این زندگی، فقط حواس پنج گانه است و راه دیگری برای پی بردن به اشیاء برای بشر نیست، و واضح است که با آنها تنها ظواهر و مظاهر را می توانیم درک کنیم؛ پس راهی برای درک حقائق نداریم و ذوات اشیاء (ماده باشند و یا نیرو) مطلقاً از ما مستور می باشند.

عمل کردن انسان، این است که: با حواس خمسه خود از جهان اطلاع بیابد، و با سایر اعضای خود در موجودات آن دخل و تصرف نماید؛ عمل انسان این است که قلب وی اعضای او را وادار به اطاعت کند و آنها هم از آن اطاعت کنند؛ عمل کردن، مصرف نمودن نیروی بدن است؛ عمل کردن، تلطیف مواد بدن است؛ عمل صادر شده، عصاره تن است؛ عمل کردن، خرج و مصرف نمودن خویشتن است؛ عمل کردن، تغییر و تعویض خویشتن است؛ عمل کردن، ذخیره ساختن خویشتن است؛ عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است؛ عمل کردن، ساختن ساختمان آینده خویشتن است؛ عمل کردن، تبدیل خود به لذت و یا درد آخرت است؛ عمل کردن، تبدیل مواد جهانی، به نعمت های بهشتی و یا به نعمت های دوزخی است؛ بعضی از جمالات فوق، در بحثهای ذیل توضیح داده می شود.

### **عصاره گیری از ماده**

مصادیق ماده، در لطافت و غلظت متفاوت هستند، جامد غلیظتر از مایع، و مایع هم غلیظتر از بخار است که لطیف ترین قسم ماده است، و همین بخار هم افراد گوناگونی دارد که در لطافت باز با هم فرق فاحش دارند، اینک می گوئیم:

لطیف ترین قسم بخار، هر قدر رقیق تر هم باشد، باز به لطافت و رقت نیرو نمی رسد: نیرو موجودی است که در شدت لطافت، به نهایت درجه ممکن رسیده است؛ و اگر ماده بخواهد که دارای لطافت نیرو گردد چاره ای جز این نیست که آماده تصعید شود و عصاره آن گرفته شود و نیرو گردد؛ بنابراین، نیرو عصاره و چکیده ماده می باشد، پس عمل کردن که عبارت از تبدیل بدن به نیرو است، در واقع عبارت است از: تلطیف بدن و تصعید آن و عصاره گیری از آن.

### **خرج کردن و عوض نمودن و ذخیره ساختن خود**

بنابر اینکه انسان، موجودی مادی است، و بنابر آنچه که تاکنون شرح گردید که: هر کس با عمل کردن، اجزائی از ذات خود را مصرف می کند، فهمیده می شود که: عمل کردن، خرج کردن خویشتن است؛ از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: **مَثَلُ الذی لَا یَتَمُّ صَلَوتَهُ کَمَثَلِ حُبلی حَمَلت حَتّی إِذَا دَنَا نِفاشُها أَسَقَطتْ فَلَا هِیَ ذاتُ حَمَلٍ**

وَلَا ذَاتٌ وَّلَدٍ؛(۱) از این حدیث عجیب فهمیده می شود که: نماز گزار، چه نماز خود را کامل بخواند و یا نا تمام، مقداری از ذات خود را از خود بیرون می کند؛ و به عبارت دیگر چیزی از خود می زاید و قدری از بدن خویش را خرج می کند، پس اگر به طور کامل بخواند، مانند آبستنی است که وقت طبیعی وضع حملش رسیده و بچه ای زاییده که در کوچکی او را شاد می کند و در بزرگی از او دستگیری می نماید و اگر نا مقبول و ناتمام به جا آورد، مانند حامله ای است که حمل خود را سقط کرده، نه دارای بچه ای شده و نه امید بچه زاییدن در باره او باقی مانده؛ یعنی: نماز گزار (و البته هر عمل نیک در این باره مانند نماز است) مقداری از ذات خود را خرج می کند و مانند حامله ای است که یا بچه می زاید و یا جنین می اندازد.

و بنابر آنچه که در بحث های سابق از تحقیق گذرانیدیم، اجزائی از انسان که با عمل کردن، از بدن او بیرون می شود و از او جدا می گردد، پیش از اراده عمل، در شکل مواد بدن، از خون و گوشت و پوست و غیر اینها بود، و پس از آنکه عمل صدور یافت تغییر شکل داده و یک سره عوض می شود، ماده بود نیرو می گردد؛ پس انسان با هر عملی که به جا می آورد قدری از خود را عوض می کند و نیرو می گرداند؛ و هر انسانی در تمام ساعات شب و روز بلا انقطاع در عوض کردن خویشتن است.

اجزایی که از انسان، در صورت نیروهای گوناگون اعمال، خارج شده و به مصرف می رسند: در خارج از ساختمان کنونی او و یا در داخل آن، بدون اینکه عدمی به آنها راه بیابد (البته با آن شکل که در آینده انشاء الله تعالی بیان خواهد شد) الی الابد محفوظ و مصون می مانند؛ این است معنای اینکه: انسان با انجام دادن هر عملی، مقداری از خودش را ذخیره می سازد.

چیزی که لازم است به عنوان مقدمه، در فهم و قبول مطالب فوق، داشته باشیم این است که: انسان، موجودی مادی است؛ ذیلاً بحثی به همین عنوان، عقد می کنیم:

## انسان، موجودی مادی است

انسان چیست و چگونه موجودی است؟ مادی است و یا بی بعد و مجرد؟ عده نسبتاً زیادی از دانشمندان، و شاید بتوان گفت: همه فلاسفه و عرفا، انسان را موجودی نامرئی و غیر محسوس و غیر ملموس و فاقد بعد و غیر جسم شناخته اند، و این بدن را خارج از حقیقت او گرفته و به منزله مرکب و یا کشتی و یا شهری که در آمدش اختصاص به حاکم آن دارد! شناسانیده اند (رجوع شود به کتاب های(۲): اخلاق ناصری، اسفار، جامع السعادات، معراج السعاده).

ولی قرآن در هشت مورد(۳) تصریح فرموده که: انسان موجودی است که از گل آفریده شده است؛ چنان که می فرماید: خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ؛(۴) و بنابراین، انسان در نظر قرآن موجودی مادی و محسوس و ملموس و دارای ابعاد و جسم است؛ و الحق مفاد آیات کریمه، با فطرت بشری مطابق می باشد و قابل فهم وجدان است؛ ولی بر عکس، نظریه فلاسفه و

ص: ۲۴

---

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱، آخر ص ۱۷۳. مثل کسی که نماز خویش را تمام به جا نمی آورد (کامل نمی خواند) مثل آبستنی است که حمل خود را نگاه می دارد، تا وقتی که زاییدنش نزدیک شد آن را سقط می کند، نه حامله می ماند و نه صاحب فرزند می شود.

۲- به ترتیب به ج ۹، ص ۱۳ و ج ۱، ص ۵۴، ص ۷. ص ۱۱.

۳- المعجم المفهرس.

۴- انعام (۶) / آیه ۲. شما را از گلی آفرید.

عرفای یاد شده کاملاً بر خلاف بداهت می باشد و قبول آن بسیار مشکل و اگر با دقت نظر کنیم غیر ممکن است؛ وقتی کسی انسانی را می بیند، اصلاً بخاطرش خطور نمی کند اینکه می بیند انسان نیست و مرکبی و یا نوعی کشتی برای اوست! هیچ کس نمی تواند قبول کند که در موقعی که انسانی را می بیند، او را نمی بیند و مرکب او را می بیند، با خود او نمی تواند تماس بگیرد و با کشتی او مصافحه می کند!! بلی انسان از گل آفریده شده است.

در خبر است: إِنَّ رَجُلًا - سَيَّلَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَأَخَذَ قَبْضَتَيْنِ مِنْ تَرَابٍ فَقَالَ أَيُّ هَاتَيْنِ أَفْضَلُ؟ النَّاسُ خُلِقُوا مِنْ تَرَابٍ، فَأَكْرَمُهُمْ أَتَقَاهُمْ؛ (۱) بلی مردم همه از خاک آفریده شده اند؛ و در قرآن کریم فرموده: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۲) (ضمیرهای مفرده به زمین بر می گردند) و در شش آیه دیگر (۳) هم تصریح شده که: انسان از خاک آفریده شده است چنان که فرموده: خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ؛ (۴) حق است که: انسان از خاک ساخته شده است.

چه داعی داریم که ما انسان را غیر از انسان محسوس بشماریم، و بعداً در بحث معاد، در فهم معاد انسان محسوس، ناراحت شویم؛ مهم ترین علت که موجب شده که انسان را موجودی روحانی که در قفس مادی تن اسیر شده باشد، خیال کنند، این بوده است که دیده اند: آدمی تعقل می کند، اندیشه دارد، از معلومات به مجهولات می رسد؛ و چون در پیش خود مسلم گرفته اند که تعقل و تفکر از ماده صادر نمی شود؛ پس روحی را فرض کرده اند که از غیر ماده بوده و از عالم بالا آمده باشد و تعقل و تفکر هم کار او بوده باشد.

قرآن کریم بطلان این تصور را مدت هاست که بیان فرموده، ولی مردم چون سرمست باده یونان و سایر باستانیان بوده اند، چنین تصور کرده اند که: هر کس انسان را موجودی مادی بداند، و تعقل را مولود ماده انگارد، سخنی بر خلاف دین گفته، و قانون الهی را منکر شده است!!!

این شما و این قرآن کریم: در قرآن کریم، چنان که تعقل را بخود انسان نسبت داده و بسیار فرموده: لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، (۵) به قلب گوشتی هم نسبت داده است چنان که فرموده: فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا، (۶) و تعقل با قلب و شنیدن با گوش، را ردیف هم شمرده: أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا، (۷) و در ذیل همین کریمه تصریح فرموده که: مراد قلبی است که در سینه جای دارد: الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.

راستی برای بیان مادی بودن انسان، چه بیانی و اضح تر و روشن تر از این کریمه می توان یافت: أَنْتُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۸) چه جای استبعاد است؟ ما بالوجدان می بینم که انسان متعقل از زمین می روید، و تعقل از موجود مادی صدور می یابد، و جمیع شئون زندگی و حیات، از ماده زاییده می شوند؛ ما با فلاسفه مادی خصومت جاهلانه نداریم تا در هر مساله ای به

ص: ۲۵

---

۱- . مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸، س ۱۲. مردی از عیسی بن مریم علیه السلام پرسید: چه کسی افضل مردمان است؟ پس عیسی دو مشت خاک برداشت و فرمود: کدام یک از این دو افضل است؟ مردم همه از خاک آفریده شده اند، عزیزترین آنان کسی است که پرهیزکاریش بیشتر است.

۲- طه (۲۰) / آیه ۵۵ از خاک آفریدیمتان و در خاک تان بر می گردانیم و از خاک بیرون تان می آوریم و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به زمین کرد و فرمود: **إِنَّهَا أُمَّكُمْ وَ هِيَ بِكُمْ بَرَّةٌ** (بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۹۴) زمین مادرتان است و نسبت به شما مادر مهربان و خوبی است.

۳- المعجم المفهرس.

۴- روم (۳۰) / آیه ۲۰. شما را از خاکی آفرید.

۵- بقره (۲) / آیه ۱۶۴. برای مردمی که تعقل می کنند.

۶- حج (۲۲) / آیه ۴۶. تا برای ایشان دل هایی باشد که با آنها تعقل کنند.

۷- حج (۲۲) / آیه ۴۶. یا گوش هایی که با آنها بشنوند.

۸- نوح (۷۱) / آیه ۱۷. و خداوند رویانید شما را از زمین روییدنی.

طور حتم مخالفت آنها را اختیار نماییم؛ ما نباید در عوض اینکه در کشف حق کوشاتر شویم، از فهم حق باز بمانیم؛ اگر مادیین، به جز بدن محسوس، چیز دیگری درک نمی کنند، ما باید بدن، و روح آنرا، هر دو را درک کنیم؛ و این موجب نمی شود که انسان را به جز اینکه می بینیم بگیریم و یا روح را به جز حیاتی که از خود تن متولد می شود بیانگاریم! سخن را با کلام دو دانشمند، تمام می کنیم:

### روح، فرزند جسم است

روحانی های ملا صدرا جسمانی های لطیف گردیده است!؛ ایشان، روح و روحانی را به جز آنچه که از ماده متولد می شود نمی دانند؛ روح در نظر وی همان جسم است که برگشته و روح گردیده است؛ چنین می گوید: (۱) نفس آدمی، آخرین صورت های جسمانی و افضل آنهاست، و اول معنای روحانی و ادون آنهاست؛ زیرا که حدوث نفس، جسمانی و بقایش روحانی است و همانا نفس، با استعداد بدن حادث می گردد و با ملکه های رسوخ یافته و صورت ذاتی شده، باقی می ماند؛ (۲) و نیز گوید: انسان، تدریجاً انسان می گردد، در آغاز قوه ای هیولائی بود، بعد تراب و طین و پس از آن نطفه و علقه و سپس حیوان شد، و بالاخره حیوانی متفکر و متصرف در امور می شود و اگر توفیق یارش شود جوهری قدسی و روحی الهی می گردد؛ (۳) همو گفته: آخرت خانه ای است که فرزندان ارواح، از شکم های مادران اشباح، در آنجا زاییده می شوند. (۴) انتهی و البته ما سخن ایشان را تا آنجا که ما را یاری می دهد می آوریم نه این که آنها را مطلقاً تصویب نماییم.

و آقای سید محمد حسین طباطبائی می گوید: نسبت نفس به جسم، جسمی که نفس بالاخره از آن حادث و مخلوق می گردد (این جسم، همان بدن است که نفس از آن انشاء می شود) با وجه بعیدی به منزله میوه از درخت و روشنایی از روغن است.

نتیجه دو بحث فوق این است که: او، تو، من، یعنی: افراد انسان، هنگامی جسم بودیم و اینک باز جسم هستیم و لکن جسمی که ارتقاء یافته و دارای زندگی عالی انسانی شده است و این زندگی و روح او، از جسم او بیرون آمده است؛ روح و جسم، دو پدیده از یک حقیقت هستند، چنان که ماده و نیرو دو صورت از یک ذات می باشند.

### ساختمان کنونی و آینده انسان

ساختمان کنونی انسان و بدن دنیوی وی، مایه اش از جهان و سرمایه اش خوراک و هوا و نور و غیر اینها از امثال اینهاست؛ واضح است که اخذ کردن این مذکورات از جهان با انجام دادن اعمالی، مانند عمل تغذی و عمل تنفس، تحقق می پذیرد و پس از آنکه اخذ گردیدند بایستی که جهازات متعددی، اعمال گوناگون دیگری انجام بدهند تا مواد اخذ شده از جهان، به اشکال تازه ای در آیند و در اعضای بدن انسان به جزئیات مقبول شوند؛ پس ساختمان کنونی انسان با دو گونه عمل، ساخته و پرداخته می گردد که قسمت نخست، ارادی و از روی دلخواه و قسمت دوم خود کار و بی نیاز از اراده است؛ این است معنای جمله ای که سابقاً گفتیم: عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است.

ص: ۲۶



۲- . در این قسمت اخیر، بحث مفصل در آینده داریم.

۳- . اسرار الآیات، ص ۵۸، س ۱۴، نقل به اختصار.

۴- . اسرار الآیات، ص ۴۰، س ۲۷، نقل به اختصار.

ولی البته ناگفته پیداست که: بدن انسان، در عین اینکه ساخته اعمال اوست، خود آن اعمال و عین آنها نیست؛ مثلاً در خوردن، چیزی که بدن انسان از آن ساخته می شود خوراک است و نیروهایی که در: برداشتن و به دهان گذاشتن و جویدن و به معده فرو بردن و هضم کردن و سپس پخش کردن آن به اعضاء و اجزای بدن و غیر اینها، مصرف می شود و از بدن انسان بیرون می ریزد، عبارت اخری اعمال او هستند که از او صدور می یابند.

هر چه بر بدن انسان، از مواد جهان افزوده می شود، در راه انجام دادن دو گونه اعمال، دوباره از وی در شکل نیروهای مختلف مصرف می شوند: اعمالی که برای ساختن ساختمان کنونی او لازم است (به طوری که شرح گردید) و اعمال دیگری که در زندگی روزمره از وی صادر می شود، مانند اینکه: سخن می گوید، می نویسد، می خندد، گریه می کند، راه می رود، گوش می دهد، برمی دارد، می گذارد، نگاه می کند، تولید مثل دارد و بسیاری دیگر از اعمالی که در زندگی وی از او سر می زند و شمردن یکایک آنها دشوار است.

این اجزا که از بدن انسان با انواع کار کردن، نیرو گردیده و مصرف می شوند، چنان که متذکر شده ایم، از خود انسان هستند ولی البته لطافت یافته و از غلظت اولیه رها می شوند، اول نیرویی غلیظ بودند بعداً ماده ای رقیق می گردند؛ و چون این نیروها جمعاً بدون کوچکترین نقصان، باقی و محفوظ می مانند پس سراسر اعمالی که از یک نفر انسان از آغاز شروع به عمل تا موقع مرگ سر می زند همه آنها در واقع خود همان انسان هستند که تلطیف گردیده و نگاه داشته می شوند و مجموعه آنها ساختمان بسیار لطیفی برای انسان تشکیل می دهند؛ این است معنای آنچه که گفتیم: عمل کردن: ساختن ساختمان اخروی انسان است.

این ساختمان نیرویی، که از عمل فراهم می شود، در هر شکلی که تصور شود در این بحث ما فرقی ندارد، ولی تصویری را که از آن داریم، برای خواننده محقق، با کمال اختصار، تصویر می نمایم:

چنین به نظر می رسد که: ساختمان نیرویی انسان، در بعضی از صفات، نظیر ساختمان مادی او می باشد: اگر اعمال چشم را روی یکدیگر چیده و در جای چشم بگذارند و اعمال مغز را در جای مغز و همچنین اعمال هر کدام از اعضا و جوارح را در موضع خود آنها قرار بدهند انسانی بسیار عجیب پیدا می شود: انسانی که ساختمان تنش از نیرو خلق گردیده (و ما او را بدین جهت نمی توانیم ببینیم که دیگر ماده نیست) انسانی که از خود انسان، و به دست خود او و به دلخواه او ساخته شده و پرداخته گردیده است.

### **انسانی که از لذت و یا از رنج ساخته می شود**

بنابر آنچه بیان شد که: ساختمان آینده هر کس از اعمال کنونی او تحقق می پذیرد، گفته می شود: اگر اعمال او نیک و صالح باشد، وجود اخروی او هم نیک و صالح و لذت بخش خواهد بود؛ و اگر ناشایست و زشت و فاسد باشد مسلماً ساختمان آینده او هم، شرم آور و ننگین و پر از درد و رنج خواهد بود؛ مثلاً اگر با چشم خود نگاه های ناپسند می کند، این نگاه های فاسد جمع شده و محفوظ مانده و برای او چشم فاسد اخروی می گردد که الی الابد از شکنجه اش می نالد؛ و یا اگر با زبان خود در زندگی دنیوی این و آن را مانند ماری می گزد و گفتار ناپسند می گوید، این نیش زدن ها و این گزیدن

ها و این زشت گویی ها جمع گردیده و محفوظ مانده و در آخرت زبان او می گردند، و این زبان پیوسته او را

ص: ۲۷

عذاب داده و ناراحتش می کند؛ زبان و چشم و هر عضو دیگری که ذاتش از فساد آفریده شده و ساختمانش از گزیدن و نیش زدن پرداخته گردیده، چه کاری از آن، جز شکنجه دادن بر می آید؟ پناه بر خدا از عمل های بد و شر آنها.

پس کسانی که اعمال صالح بجا می آورند، ساختمان اخروی خود را صالح و فرح بخش می سازند که هر دم خوشند و خرمند؛ آنان، خودشان از خودشان لذت می برند؛ و اما کسانی که اعمال فاسد به جا می آورند ساختمان آینده خود را از درد و رنج می سازند و هر دم در عذابی دردناک می باشند، خودشان از خودشان در رنجند.

### نعمت و نعمت اخروی از مواد دنیوی آفریده می شود

بنابر آنچه که تاکنون شرح گردید و از تحقیق گذشت انسان از مواد جهان اخذ می کند و بدن خویش را از آنها می سازد؛ و بعداً، همین مواد را که جزء بدن او شده اند در شکل نیروهای گوناگون کار، از خود مصرف کرده و بیرون می ریزد، و سپس همین اعمال، چنان که مفصلاً بحث خواهیم کرد انشاء الله، باقی و محفوظ می مانند و در جهان آینده، برای او لذت و یا شکنجه می گردند، نعمت های بهشتی و یا نعمت های جهنمی می شوند؛ یعنی: عمل کردن، تبدیل مواد جهان، به نعمت های بهشت و به نعمت های دوزخ است!

و اما اینکه: بهشت و دوزخ، هر دو اکنون مخلوق و موجود هستند، حق است، و منافاتی با این بحث ما ندارد؛ تفصیل ان شاء الله تعالی در آینده.

و کریمه مبارکه: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَبْوًا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ؛ (۱) بهشتیان به هنگام دخول به بهشت می گویند: سپاس خدا را که وعده ای را که به ما داده بود راست گردانید و زمین را به ما ارث رسانید که از هر جای بهشت که بخواهیم جای می گیریم چه نیکوست پاداش عاملان (زمر / آیه ۳۹) به وضوح دلالت می کند که: بهشت از زمین آفرینش می پذیرد؛ و البته زمین در اثر اتساع، بی پایان خواهد شد آنگونه که بهشت توصیف شده است و اکنون هم اجزای پایان ناپذیری را شامل است و در تقسیم آن هرگز به اجزای بی بعد نمی رسیم.

ص: ۲۸

## ۲- مکان و زمان عمل محدود به دنیا و زندگی دنیاست

### با مرگ، عمل ختم می شود

انسان موادی را از جهان می گیرد و جزء بدن خود می کند یعنی: غذا می خورد و آب می آشامد و از هوا تنفس می کند و نور می گیرد، و همین خوراک و آب و هوا و نور را تغییر شکل داده و از آنها بدن خود را می سازد، و سپس این اجزا را از بدن خویش در شکل نیرو، بیرون می ریزد؛ طریق ساختمان بدن، و طرز کار کردن کارخانه تن همین است؛ پس قدرت و توانایی آدمی، از مواد جهان، کسب می شود، به این معنی که؛ نخوردن و نیاشامیدن و نفس نکشیدن و نور نگرفتن و امثال اینها، معادل و مساوق با ناتوانی محض است، و قدرت بر عمل هم، حاصل اکل و شرب و تنفس و اخذ نور است؛ و چون با مرگ، روزی انسان از دنیا تمام می شود و رزق وی از مواد جهان به آخر می رسد، مدت صدور عمل از انسان هم به انجام می رسد، و اجل مسمی پایان می یابد، و دیگر نمی تواند از جهان در شکل ماده بگیرد، و از بدن در شکل نیرو پس بدهد.

پس مکان و زمان عمل، فقط دنیا و زندگی دنیوی است و آن گاه که مدت عمر به سر رسید نه کسی ستمگری تواند کرد و نه دادگری، نه نانی به بیچاره ای تواند بخشید و نه نانی از مظلومی تواند ستاند، نه عبادتی می تواند به جای آورد و نه موافقتی با شیطان تواند نمود، نه دانشی تواند اندوخت و نه جهلی را دور تواند نمود؛ خلاصه: دست آدمیزاد با رسیدن مرگ، هم از حسنات و هم از سیئات یکباره کوتاه می شود؛ و سلسله عمل که حلقه های آن از هنگام تولد، در هر آن به یکدیگر تداخل کرده و بدون انقطاع در هر زمان از انسان صدور می یافت و بر روی هم انباشته می گردید، رشته اش با وصول موت به آخر می رسد و انقطاع می پذیرد.

پس بازار منحصر بفرد تحصیل دانایی و تنها دبستان کسب توانایی، همین جهان و همین زندگی موجود است و هر کس باید هم اکنون در فکر خود باشد و فرصت را غنیمت شمرد؛

يَا صَاحِبَ اِنَّكَ رَاحِلٌ فَتَزَوَّدْ

فَعَسَاكَ فِى ذَا اَلْيَوْمِ تَرَ حُلًّا اَوْ غَدًا

لَا تَغْفَلَنَّ فَاَلْمَوْتُ لَيْسَ بِغَافِلٍ

هَيِّهَاتَ بَلْ هُوَ لِلانَامِ بِمَرَصِدٍ

فَلْيَأْتِنِ مِنْهُ عَلَيْكَ بِسَاعَةٍ

فَتَوَدَّ اَنَّكَ قَبْلَهَا لَمْ تُوَلَدْ

وَ لَتَخْرُجَنَّ اِلَى الْقُبُورِ مُجَرَّدًا

مِمَّا شَقِيَتْ بِجَمْعِهِ صُفْرَ الْيَدِ

إِعْمَلْ عَلَىٰ مَهَلٍ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ

وَ اخْتَرِ لِنَفْسِكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ

فَكَانَ مَا قَدْ كَانَ لَمْ يَكُ إِذْ مَضَىٰ

وَ كَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ قَدْ كَانَ

### آیاتی از قرآن کریم

آیات بسیاری نیز در قرآن کریم یافت می شوند که بحث فوق را می رسانند و صریحاً دلالت می کنند بر اینکه: مکان و زمان عمل، محدود به دنیا و زندگی دنیاست و در جهان های بعد از مرگ، به طور مطلق، هیچ عملی از هیچ کسی

ص: ۲۹

میسور نخواهد بود؛ مثلاً فرموده: إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ (۱) و ایضاً: فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)؛ و ایضاً: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۳) و ایضاً: وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكَّرٍ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۴) و ایضاً: وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵) و ایضاً: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتِطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ (۶)

از این آیات و غیر اینها فهمیده می شود که در زندگی های پس از مرگ، اعم از اینکه برزخ باشد یا قیامت، کسی قدرت به عمل کردن ندارد؛ نه اینکه خداوند متعال، اعمال آن ایام را به حساب نمی آورد بلکه اصلاً کسی نمی تواند عملی بکند و حتی اگر برای سجده کردن خوانده شوند باز هم نمی توانند سجده کنند؛ خود مردم نیز پس از آنکه مردند این حقیقت را خوب در می یابند و برای همین است که هیچ گاه از خداوند متعال اجازه به اعمال نیک نمی خواهند چون اگر به فرض محال اجازه هم بدهند باز قادر به عمل نخواهند بود، بلکه پیوسته تقاضای برگشت به زندگی دنیوی را، به خیال اینکه ممکن است، در خواست می نمایند.

### سخنانی در این باره از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت می کنند که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده: إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَلَا عَدَاً حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ؛ (۷) و ایضاً: وَ أَشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ الْآلِ وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَ عَدَاً السَّبَاقُ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ أَفَلَا تَأْتُبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَمِيئَتِهِ أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ الْآلِ- وَ إِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ؛ (۸) و ایضاً: فَاعْمَلُوا وَ انْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَ الصُّحُفِ مَنْشُورَةٍ وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ وَ الْمُدْبِرُ يُدْعَى وَ الْمُسَيِّئُ يُرْجَى، قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَ الْعَمَلُ وَ يَنْقُضِيَ الْأَجَلَ وَ يُسَدَّ بَابَ التَّوْبَةِ وَ تَصْعَدَ

ص: ۳۰

۱- . مؤمنون (۲۳) / آیه ۹۹ و ۱۰۰. آن گاه که مرگ یکی از آنان را در می یابد، می گوید پروردگارا مرا برگردان، امیدوارم در آنچه گذاشته ام کار نیکی بکنم.

۲- . شعراء (۳۶) / آیه ۱۰۲. کاش زندگی دنیوی برای ما بار دیگری میسور می شد تا از مؤمنان می شدیم.

۳- . مؤمنون (۲۳) / آیه ۱۰۷. پروردگارا ما را از آتش بیرون آور، اگر باز به اعمال بد عود کردیم پس برآستی ما از ستمکارانیم.

۴- . فاطر (۳۵) / آیه ۳۷. آنان در میان آتش دوزخ فریاد می زنند و می گویند: پروردگارا ما را بیرون آور تا عمل نیک، جز آن چه که می کردیم، بکنیم. آیا به شما عمر ندادیم، عمری که هر کس که می خواست می توانست متذکر گردد و برای شما پیغمبر آمد، پس (بچشید عذاب را) یاوری برای ستمکاران نیست.

۵- . منافقون (۶۳) / آیه ۱۰. خرج کنید از آن چه که به شما روزی داده ایم پیش از آن که کسی از شما را مرگ دریابد و

بگویند پروردگارا چرا مرا مدت کمی به تأخیر نیانداختی تا حق را تصدیق نمایم و از صالحان گردم.

۶- . قلم (۶۸) / آیه ۴۲ و ۴۳. روزی در زحمت شدیدی می افتند و برای سجده کردن خوانده می شوند ولی نمی توانند سجده کنند، دیدگان نشان بی حرکت و به پایین است، خواری آنانرا فرا گرفته و به راستی به سجده کردن خوانده می شدند، آن گاه که نمرده و سالم بودند.

۷- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۹، س ۴؛ و ارشاد القلوب، ص ۲۶۷، امروز روز عمل است و حساب نیست و فردا روز حساب است و عمل نیست.

۸- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۶. به راستی دنیا از شما رو بر گردانیده و اعلان به جدایی کرده است و آخرت به شما رو آورده و نزدیک است که سر بر آورد، آگاه باشید که امروز روز کوشش است و فردا وقت پیش قدم شدن و پیش برد بهشت است و آخر راه دنیا آتش است؛ آیا کسی نیست که پیش از رسیدن مرگ از گناهانش توبه نماید؟! آیا کسی نیست که برای خویشتن پیش از روز بیچارگیش کاری کند؟! آگاه باشید که شما در روزهای آرزویی به سر می برید که به دنبال آن اجل فرا می رسد؛ پس هر کس در ایام آرزو، پیش از رسیدن اجل، عمل بکند، کردارش سودش می دهد و رسیدن اجل زیانش نمی زند؛ و هر کس در روز آرزو پیش از آمدن مرگ کوتاهی بکند، پس درباره عملش زیان می بیند و اجلش به او ضرر می زند.



الملائكة؛ (۱) و أيضاً: اِعْمَلُوا اِرْحَمَكُمُ اللّٰهُ عَلٰى اَعْلَامٍ بَيْنَهُ فَاطْرِقْ هَجْجٌ يَدْعُو اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَ اَنْتُمْ فِى دَارٍ مُّسْتَعْتَبٍ عَلٰى مَهَلٍ وَ فَرَاغٍ وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَ الْاَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَ الْاِبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْاَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ وَ الْاَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ. (۲)

### مرده ای که مانند زنده ها، عمل دارد

گفتیم که انسان، نمی تواند عملی بکند؛ مفهوم این اصل کلی این است که رشته عمل هر کسی با مرگ وی انقطاع می یابد؛ اینک می خواهیم از مرده ای سخن گوئیم که مانند زنده ها عمل دارد و با اینکه مرده است ولی هنوز سلسله عملش به پایان نرسیده است؛ و این قضیه مناقض با بحث های پیش ما نبوده و استثنائی هم نیست، و با ورود به اصل بحث، مطلب روشن می شود:

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده: سَتَّهُ تَلَحَّقَ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ مَوْتِهِ: وَلَدٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مَصْحَفٌ يَخْلُفُهُ وَ غَرَسٌ يَغْرِسُهُ وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ وَ صَدَقَةٌ يُجْرِبُهَا وَ سَنَةٌ يُؤَخِّدُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ؛ (۳) و أيضاً: يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ اجْرَاهَا لِلّٰهِ فِى حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ سَنَةٌ هَدَى سَبِيلَهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ وَ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ؛ (۴) این نمونه روایات زیاد هستند ولیکن نباید تصور شود که بحث های سابق را نقض می کنند.

آنچه که در سابق اثبات شد این است که انسان پس از مرگ نمی تواند عملی بکند؛ و این دسته روایات هم دلالتی ندارد که انسانی یافت شده باشد که پس از مرگ نیز عمل کند، بلکه فقط این قدر می رسانند که برخی از اعمال با مرگ عامل، از ثمره دادن نمی افتد، بلکه تا انقراض جهان کنونی، برای عامل خویش، سود می رسانند مثل اینکه عامل آنها نمرده و پیوسته عمل نیک بکند.

روایات فوق درباره مردمانی است که زندگانی آنان تمام شده و اعمال نیک شان تمام نشده است؛ و ممکن است که مردمانی هم باشند که زندگی شان تمام شده، و اعمال شرشان، باز در رویدن باشد.

نماند ستمکار بد روزگار

بماند بر او لعنت کردگار

در قرآن کریم هست: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. (۵)

معلوم است که لفظ «الناس» شمول بر همگان، از گذشتگان و آیندگان دارد؛ پس مرد کافری که مرده است پیوسته لعنت بدو می رسد و عذابش می دهد یعنی: اعمالی که در موقع زندگی بجا آورده، از گفتار و کردار ناپسند و اضلال مردم و ستمگری، چنان در جهان، ریشه دوانیده و پا بر جا شده اند که تا انقراض دنیا، تبعات و ثمرات تلخ، بیار آورده و بر

ص: ۳۱

- برای همه میسور است و اعراض کننده خوانده می شود و برای گناهکار جای امید باقی است؛ پیش از آن که عمل خاموش شود و مهلت تمام گردد و مدت به سر آید و باب برگشت به خدا بسته شود و فرشتگان موظف به عمل، بالا روند.
- ۲- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶. عمل کنید خدا شما را رحمت کند به نشانه های آشکار (و راه نمایان است و به جایگاه سلامت می خواند) اکنون که شما در زندگی هستید می توانید خداوند متعال را خشنود سازید و مهلت و فراغت دارید و نامه ها باز و قلم ها در جریان و بدن های سالم و زبان ها رها و توبه مسموع و اعمال مقبول است.
- ۳- . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۵۲، س ۸ و ۹. شش خیر است که پس از مرگ مؤمن، به او می رسند: فرزندی که برایش آموزش بطلبد و قرآنی که بعد از او بماند و کشتی که آن را به کارد و چاه آبی که آن را بکند و صدقه ای که در جریان گذارد و طریقه نیکویی که بعد از او آن را بگیرند و بروند.
- ۴- . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۵۲، س ۴ و ۵. سه فضیلت به دنبال مرد پس از مرگ می رود: صدقه ای که در زندگی خویش برای خدا به جریان گذارد بعد از وفات او نیز برایش جاری خواهد بود و طریقه هدایتی که آن را معمول نماید و پس از وفاتش بر طبق آن عمل شود و فرزند صالحی که برایش دعا نماید.
- ۵- . بقره (۲) / آیه ۱۶۱. کسانی که کفر ورزیدند و در اعتقاد و عمل کافرانه مردند، بر آنان باد لعنت خدا و همه فرشتگان و همه مردمان.

عامل بدبخت خود، لاحق می گردند؛ نه اینکه انسان، پس از مردن هم می تواند عمل بجا آورد؛ از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده: **مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مِّنْ عَمَلٍ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أَوْلَاكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً؛** (۱) بنابراین، بدعت گذارانی که، به طریقه ناپسندشان رفتار می شود، روز به روز، بر وزر و گناهانشان افزوده می شود، اگر چه سالیان دراز است که مرده و از عمل ناتوان شده اند.

## انسان، پس از مرگ

از آنچه تحقیق گردید، نتیجه می شود که این اکل و شرب و این تنفس و این اخذ نور و این نگاه کردن و استماع نمودن و لمس کردن و چشیدن و بویدن و اندیشیدن، و اینگونه تحصیل علم کردن و این معاشرتها و توالد و تناسل، که خداوند جهان آفرین در این زندگی به ما عطا فرموده، و خلاصه هر کاری که انجام دادن آن، مستلزم صرف نیروهای بدن بوده و خسته کننده و کاهش دهنده باشد، در زندگی های پس از مرگ، نامیسور و غیر ممکن خواهد بود؛ در خبر است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **أَكْثَرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَبْلَ أَنْ يُحَالَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهَا؛** (۲) چنان که در زندگی های پیشین نیز چنین بوده است.

خصوصیاتی که انسان پس از مرگ دارا خواهد بود و حالاتی که بر وی طاری خواهد شد، این حقیقت را که ما در صدد تحقیق و اثبات آن هستیم، تأیید و تقویت می کنند و اختلافات بسیار زیادی که در میان دو نشأه زندگی هست ما را به طور قهری به مطالب عمیق تری سوق داده و هدایت می کنند که از جمله آنها سر مقاله ما است: مکان و زمان عمل، محدود به دنیا و زندگی دنیا است.

اینک چند اختلاف و تفاوت را که در میان دو نشأه هست، ذیلاً متعرض می شویم و استقصای باقی را به عهده محققین متتبع می گذاریم.

## نعمتهای اخروی کاهش نمی پذیرند

یکی از فرقه های دنیا و آخرت این است که: نعمت های آخرت، کلیتاً ثابت و برقرار هستند و کاهش پذیر و تمام شدنی نیستند و خداوند متعال در آنها اصلاً انقضاء و پذیرش کاهش را نگذاشته است؛ به خلاف نعمت های دنیوی، که عموماً نقصان پذیر می باشند و به تدریج، روی به کاهش گذاشته و کم کم کمتر شده و بالاخره تمام می شوند؛ و برای همین است که دنیا دار تزام و مضایقه است، و زندگی اخروی، چنان سعه و گشایش دارد که تا ما در این زندگی هستیم، تصور آن را هم، به طور حقیقی نمی توانیم بکنیم؛ خداوند متعال، فرموده: **إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ** باقی؛ (۳) و ایضاً: **إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ.** (۴)

ص: ۳۲

۱- . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۹۶، س ۳۶ و ۳۷. آنان که باب ضلالتی را به مردم یاد می دهند به اندازه وزر و وبال کسانی که بر آن عمل نمایند برای شان وزر و وبال خواهد بود و اینان از اوزار آنان، چیزی نمی کاهند.

- ۲- . کشف الغمه شعرانی، ج ۱، ص ۲۶۵، س ۳۲ و ۳۳. بسیار بگویند لا اله الا الله پیش از آن که در میان شما و آن مانعی پیدا شود
- ۳- . نحل (۱۶) / آیه ۹۵ و ۹۶. حقیقت این است که آن چه در نزد خداوند است، برای شما بهتر است اگر بدانید، آنچه در نزد شما است پایان می پذیرد و تمام می شود و آنچه که در نزد خداوند است، همیشه باقی است.
- ۴- . ص (۳۸) / آیه ۵۴. همانا روزی ما این است که پایانی برای آن نیست، و هیچ وقت تمام نمی شود.

نعمت های بهشت را در اینکه در آنها مضایقه ای نیست، و هیچگونه تنگی در آنها وجود ندارد، تشبیه به علم کرده اند که هزاران فرد انسان، علم واحدی را کسب می کنند هیچ کدام از آنان کوچک ترین مزاحمتی، برای دیگری ندارد و این به جهت این است که: علم، سعه و گشایش دارد، به خلاف سایر نعمت های دنیا که دو نفر هم در آنها نزاع می کنند تا چه رسد به هزاران؛ و نیز نعمت های بهشت را در اینکه کاهش پذیر نیستند، به چراغ تشبیه فرموده اند؛ در مباحثه ای که حضرت امام باقر علیه السلام، در شام با یک نفر از علمای مسیحی کرده است، ضمناً هست: نصرانی گفت: مرا خبر ده از آنچه دعوی می کنید که میوه های بهشت، بر طرف نمی شود، هر چند از آن تناول می کنند باز به حال خود هست، آیا در دنیا نظیری دارد؟ حضرت فرمود که: بلی نظیر آن، در دنیا، چراغ است که اگر صد هزار چراغ، از آن بیفروزند، کم نمی شود. (۱)

### انسان نیک، در آخرت رنج ندارد

گفتیم که صدور هر نوع کار، از هر فرد انسان، نوعی خستگی در وی بار می آورد و انجام دادن کار، بدون مصرف کردن قدری از قوای بدن، غیر ممکن است؛ و بنابراین، زندگی دنیوی حتی در لذیذترین اعمال، و خوشایندترین کارها، پیوسته با نوعی رنج توأم است؛ و کار و رنج در دنیا، دو متلازم غیر منفک می باشند؛ و چون زندگی دنیوی نمی تواند جدا از کار کردن باشد، فلذا محال است که رنج از زندگی دنیوی جدا شود؛ ولی در زندگی اخروی، برای نیکوکاران، هیچ رنجی نیست؛ چنان که خداوند متعال، از اهل بهشت، حکایت فرموده: لا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ؛ (۲) پس نتیجه می گیریم که نوع کار دنیا، در آخرت نیست.

و باید دانست که در آخرت نه فقط نیکوکاران، از کارهای خسته کننده دنیا و زندگی آمیخته به رنج این زندگی، فارغ هستند؛ بلکه بدکاران هم، با اینکه طالب اعمال خسته کننده دنیوی می باشند و از پیشگاه حضرت پرودگاری، با اصرار هر چه تمام تر، امکان انجام دادن آنها را خواستار می شوند، ولی پاسخ منفی می شنوند؛ چنان که می فرماید: فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْجِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ؛ (۳) نتیجه این است که: در آخرت، اخذ ماده و تبدیل آن به قوه و مصرف کردن آن در شکل کار، امکان ندارد؛ و از این قضیه، بهشتیان شادمان، و دوزخیان، اندوهناکند.

### زندگی در نشأه آینده فردی است

فرق فاحشی که در میان دو نشأه هست، این است که: زندگی در این نشأه، اجتماعی است؛ خداوند متعال فرموده: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ (۴) ولی زندگی در جهان آینده، به طور حتم، فردی خواهد بود؛ چنان که فرموده: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا؛ (۵) و ایضاً: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ. (۶)

ص: ۳۳

۱- . منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۵. عین عبارت به اختصار، نقل گردید.

۲- . فاطر (۳۵) / آیه ۳۵ در بهشت نه رنجی به ما می رسد و نه خستگی.

۳- . فصلت (۴۱) / آیه ۲۴. اگر صبر کنند جایگاه شان آتش است و اگر بهانه آورند عذری از آنان پذیرفته نمی شود.

- ۴- . مائده (۵) / آیه ۲. در نیکوکاری و پرهیزکاری، به همدیگر کمک کنید و در گناه و دشمنی، یکدیگر را معاونت ننمایید.
- ۵- . مریم (۱۹) / آیه ۹۵. جمیع کسانی که در آسمان ها و زمین می باشند، در روز قیامت به پیشگاه خداوند متعال، تنها می روند.
- ۶- . انعام (۶) / آیه ۹۴. به پیشگاه ما تنها آمدید چنان که در نخستین بار هم شما را تنها آفریده بودیم.

آقای طباطبائی می گوید: «سلطنت، در زندگی اخروی، در جمیع احکام حیات، فقط برای خود وجود انسانی است، و وجود دیگری، اثری در او به عنوان مشارکت و معاونت در امر زندگی، ندارد؛ و اگر این نظام طبیعی که در جهان مادی، مشاهده می کنیم، در عالم آخرت هم بوده باشد، لازم می آید که در آنجا نیز، زندگی تعاونی و اشتراکی، حکمفرما گردد، ولی انسان، این طرز زندگی را پشت سر گذاشته و روی به سوی پروردگار خویش آورده، و کلیه علوم عملیه اش، از وی باطل گردیده است؛ و دیگر برای استخدام و تصرف و مدیت و اجتماع تعاونی، و نیز برای هیچ کدام از احکام آن، که در دنیا به لزوم آنها حکم می کرد، لزومی نمی بیند، و برای او جز مصاحبت عمل خویشتن و نتیجه حسنات و سیئات، چیز دیگری نیست؛ و آنچه برای او آشکار است فقط حقیقت امر است.» (۱)

بدیهی است که در زندگی فردی، اعمالی که به اجتماع، نیاز دارد کلیتاً غیر قابل تحقق می باشند و انسان اخروی تنها خود را دارد و به جز خویشتن، چیز دیگری ندارد.

و لازم است توجه شود که زندگی فردی که زیست هر کسی با خود او بوده باشد، هیچ منافاتی با تجمع ندارد، تجمعی که در ذات زندگی دخیل نیست؛ پس آیه مبارکه: عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِیْنَ؛ (۲) و امثال آن که تجمع و رو به رو نشستن بندگان خدا را می رسانند، با آیاتی که در این بحث، نقل کردیم، مناقضتی ندارند؛ و پس از آنکه مسلم گردید که هر انسانی در آخرت، با عمل خویش بوده و زیست وی، با عمل مختص به خود او خواهد بود، چه مانعی دارد که افراد انسان، با تشابه اعمال، در درجه ها و در که های متشابه از بهشت و دوزخ قرار گرفته، و مجاور یکدیگر باشند چنان که فرماید: هُمْ وَ اَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلٰی الْاَرَائِكِ مُتَّكِرُونَ. (۳)

### زمان، در آخرت توقف می کند

یکی از اختصاصات جهان آینده، این است که: ساعت، یعنی جزء زمان، در آن، جریان نخواهد داشت؛ به خلاف جهان کنونی که هر جزئی از زمان جریان دارد تا جزء بعدی فرا می رسد؛ دلیل ما فرمایش خداوند متعال است: یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مَرْسَاهَا قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي؛ (۴) چنان که در مجمع البیان (۵) هم فرموده: کاف در «یسئلونک» مفعول اول است، و «عن الساعه» در جای مفعول دوم است، «ایان مرسیها» متعلق به مدلول سؤال است. تقدیر این است «قائلین ایان مرسیها» و ارساء به معنی اثبات است و مرسی (۶) هم، چون اسم زمان است از ارساء بقرینه «ایان» که به معنی سؤال از زمان است، پس به معنی زمان ارساء و اثبات است پس خلاصه معنی چنین می شود: از زمان اثبات و نگه داشتن ساعت، از تو سؤال می کنند؛ و از تتبع استعمالات ماده «رسو» در قرآن کریم، به دست می آید که «راسی» چیزی است که بعد از حرکت، ثابت گردد، و ارساء هم، به معنی اثبات و نگه داشتن بعد از اجراء است؛ پس با این قرینه هم، می فهمیم که مقصود پرسش کنندگان، این بوده است که: زمان، که در این زندگی، مانند جریان کشتی ها در اقیانوس ها پیوسته در

ص: ۳۴

۱- .المیزان، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- . صفات (۳۷) / آیه ۴۴. بر روی نیمکت هایی رو به روی یکدیگر قرار دارند.

۳- . یس (۳۶) / آیه ۵۶. آنان و ازواج شان، در سایه های بر سریرهای و تخت ها تکیه کنندگانند.

۴- . اعراف (۷) / آیه ۱۸۷. می پرسند از تو ساعت را که نگه داشتن آن کی خواهد بود؟ بگو همانا علم بر آن در نزد پروردگار من است.

۵- . ج ۴، ص ۵۰۵.

۶- . مُرسی به ضم میم و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله، مصدر میمی و به معنی ثبوت و ایستادن است، ضد جریان و یا به معنی اثبات و نگه داشتن است، ضد إجراء؛ لازم و متعدی آمده است.



حرکت و شنا کردن است، کی، ثابت خواهد شد؟ و خداوند متعال، که زمان را اکنون جاری گردانیده، کی آن را ثابت و متوقف خواهد کرد؟

کلمه ساعت،<sup>(۱)</sup> به طوری که از خود همین کریمه و امثال آن، از قرآن کریم استفاده می شود، و همچنین از سایر اطلاقات و استعمالات آن، در زبان عرب اصیل، به دست می آید، به معنی جزء وقت است؛ و با الف و لام عهد حضوری به معنی اکنون می آید، و بعدها هم در آلتی که با آن، حساب زمان را می فهمند حقیقت یافته است؛ پس لفظ «الساعه» در این کریمه ابتدائاً به معنی قیامت است، منطبق با آن می شود؛ با این مقدمات، به طور واضح فهمیده می شود که معنی کریمه این است: می پرسند از تو زمان را که کی نگه داشته خواهد شد و از جریان خواهد افتاد؟.

از لحن آیه پیداست که سؤال کنندگان، پیش از این سؤال، یاد گرفته بودند، و می دانستند که وقتی می رسد که ساعت یعنی جزء زمان، از جریان افتاده و ثابت و متوقف می ماند، ولی آن وقت را نمی دانستند که کی و پس از چند مدت فرا می رسد و برای تعیین آن به مقام پرسش آمده اند؛ و خداوند متعال هم در مقام پاسخ دادن، به اصل پرسش آنان متعرض نشده و فرموده که این، چه سؤال است؟ و ساعت چگونه توقف می کند؟ بلکه سؤال آنان را سؤال صحیحی و پرسش درستی تلقی فرموده و غلطی در آن ندیده تا اصلاح فرماید، جواب داده که دانستن این وقت که شما خواهان دانستن آن هستید، مخصوص ذات اقدس باری تعالی است، این علم نزد خداست و باید نزد خدا بماند.

از اینکه زمان، در این جهان، در گردش است و در جهان آینده از گردش می افتد فهمیده می شود که: چون این جهان، جهان جریان و تغییر است و هیچ چیز باقی و پایدار نیست، و ذوات و جواهر اشیاء پیوسته در حرکت و دائماً در انقلاب می باشند، پس بالطبع ناظرین این تغییرات، در میان دو حال یک چیز، فاصله ای را تصور می کنند، و نام این فاصله را زمان می گذارند؛ و منشأی برای انتزاع ذهنی زمان، جز تفاوت یافتن موجودات، چیز دیگری نیست؛ برای این که: زمان، از امور تحقق دار نیست، و مانند وجود و سایر انتزاعیات است که بدون انتزاع و تصور آنها، زندگی دنیوی انسانی بدین طرز که هست غیر میسر است؛ و آدمی تا در این دنیا هست، آینه ذهن خود را از تصور و انتزاع اینگونه معانی، نمی تواند فارغ بدارد؛ ولی جهان آینده، چون دار بقا و جاویدان است، و هر کس هر چه دارد دائماً دارای آن است و هر چیز پیوسته و الی الابد پایدار خواهد بود و اصلاً موت و فنا به معنی عدم، در آن سرای، راه ندارد؛ و خلاصه: چون آن جهان از تبدیل صور و تغییرات موجودات، یک سره پاک است فلذا تصور فاصله میان تغییرات و حالات هم، به عنوان سالبه به انتفای موضوع، به نظر نخواهد رسید؛ پس در زندگی اخروی، زمان انتزاع نخواهد شد؛ برای اینکه منشأی برای انتزاع زمان در آنجا نخواهد بود.

به جز اینکه گفتیم با چه طریق دیگری معمای وقفه زمان را می توانیم حل نماییم؟ و بنابر آن گفته می شود که بناچار هیچ کدام از این اعمال که در این زندگی از افراد بشر سر می زند، در آنجا از هیچ فرد انسان، صادر نخواهد شد برای اینکه اعمال کنونی عبارت اخراجی تغییر دادن می باشند؛ و معلوم است که در هر جا تغییری رخ دهد، حتماً دو حال پیدا

این تناسب که اجزاء زمان را بقائی نبوده و پیوسته ضایع شده و از بین می روند؛ و الف و لام در «الساعه» در این کریمه برای جنس است نه برای عهد و گرنه لازم می آید که قیامت کبری که خراب شدن سراسر عالم است، هم اکنون در جریان باشد و در این آیه هم از موقع ثبوت آن سؤال شده باشد.

می شود و دو حال، میانه ای و فاصله ای باید در ذهن داشته باشد، تا دو بودن آن دو حال، به تصور برسد؛ پس زمان، انتزاع خواهد شد، و اجزای وقت و ساعت به گردش خواهند افتاد.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام کلام بسیار عمیقی نقل شده که در عین اینکه مختصر و کوتاه است، معنایی مفصل و شرحی مطول، در ضمن خود گرفته است؛ در نظر ما این خبر شریف، با آیه مبارکه فوق، نظیر یکدیگر بوده، و یک مدلول را تقریباً می رسانند؛ فرموده: **الدَّهْرُ، مَا الدَّهْرُ؟ قَائِمٌ بِأَعْمَالِكُمْ؛ (۱)** یعنی: موجودی در جهان بنام روزگار نیست و این روزگار که همه مردم، آن را تصور می کنند، در خارج از ذهن تحققی و تذوتی ندارد، قوام حقیقت روزگار با اعمال خود شماهاست؛ تا هنگامی که این اعمال از شما صادر می گردند، طبعاً و قهراً شما هم ذهن خود را از فهمیدن معنای روزگار و دهر، خالی و فارغ نخواهید یافت؛ برای اینکه دو عمل در ذهن انسان، فاصله ای از همدیگر خواهند گرفت و نیز ذهن وی از هر عملی که انجام می یابد، تغییری و تبدیلی خواهد فهمید، و دو تغییر هم، میانه ای با یکدیگر خواهند داشت، و همین میانه و فاصله است، که به نام روزگار و دهر و زمان و غیر اینها خوانده می شود؛ ولی هنگامی که اجل و مدت معین شده عمل، به سر رسید، و آدمی از نفس کشیدن و نگاه کردن و سخن گفتن و فهمیدن فروماند، آن وقت است که دیگر برای روزگار در نظر وی، مفهومی باقی نخواهد ماند!

بنابراین، این خبر شریف می فهماند که: اعمال این زندگی، در آخرت و در زندگی های پس از مرگ، وجود نخواهد داشت، یعنی تغییری و تبدیلی از بشر، صادر نخواهد شد؛ پس مفهومی هم، برای واژه روزگار و دهر، در نظر وی باقی نخواهد ماند؛ و معنایی برای وقفه زمان، جز اینکه مفهوم روزگار، از نظر وی گم شود و از تصور وی دور گردد، نیست.

میرزا احمد نقیب الممالک سروده: (۲)

دانی آن خسرو خوبان چه زمانم بسر آید

آن زمانم بسر آید که زمانم بسر آید

از دو کریمه سوره مبارکه الرّحمن هم، می توانیم مساله توقف زمان را بفهمیم و یا لاقلاً، نسبت به آن نزدیک تر شویم و انس بیشتری با آن بیابیم؛ می فرماید: **كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ؛ (۳)** و ایضاً: **سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ؛ (۴)** ضمیر هو به رب تبارک و تعالی بر می گردد، و کل یوم ظرف است و به تقدیر فی مفعول فیه است، و تقدیر کلام این است: **الرَّبُّ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ؛** یعنی پروردگار در هر روزی در کاری است، در هر روزی، کار دیگری دارد، کار امروزی او غیر از کار دیروز و غیر از کار فردای اوست؛ یعنی: آن ذات مقدس چون که رب و پرورنده است، فلذا به طور دائم با کارهای متغائر، به جهان و موجودات آن، تغییر داده و آن را می پروراند، و از حالی به حال دیگر می گرداند؛ و پس از آنکه خداوند متعال، این کلام مبارک را می فرماید، باز می فرماید: روزی فقط برای شما، ای افراد انس و جن، مشغول خواهیم شد، یعنی کار دیگری نخواهیم داشت، ما خواهیم بود و شما، دیگر هر روز در شأنی و در کاری نخواهیم بود، از تغییر دادن به جهان فارغ خواهیم شد، زیرا که امر تربیت و پروریدن به آخر می رسد؛ بیشتر از یک کار نخواهیم داشت؛ ما خواهیم بود و شما.

معلوم است که لازمه قضایای ذکر شده این است که دیگر در آن روز برای تصور کردن زمان، منشأی نباشد، و زمان از عالم تصور هم، برای انتزاع و تصور زمان، همانا تغیر جهان و موجودات آن در اثر تغییر دادن پروردگار متعال

ص: ۳۶

- 
- ۱- . حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۷۷، س ۱۹. روزگار چیست روزگار؟ قوام روزگار با اعمال شماهاست.
  - ۲- . آثار عجم، ص ۲۶۲ و ۲۶۳، س ۲.
  - ۳- . الرحمن (۵۵) / آیه ۲۹. پروردگار در هر روزی در کاری است.
  - ۴- . الرحمن (۵۵) / آیه ۳۱. به زودی برای شما فارغ خواهیم شد، ای انس و جن؛ یعنی به شما رسیدگی خواهیم کرد.

است؛ و در صورتی که فرض شود که حضرت پروردگاری، تمامی کارهای امروزی دنیوی را که غیر از هم می باشند، به آخر برساند، و بیشتر از یک شغل پیش نگیرد، چه تغییری در جهان پدید خواهد آمد، که دو حال و فاصله میان آن دو، که زمان است به تصور برسد؟.

اگر وقفه زمان در عالم آخرت، به تمام معنی کلمه، صحیح درآید، بنابر آن بایستی گفت که: عالم آخرت، ارتقاء و ارتفاع ندارد، بلکه جهان ثبوت و استقرار است، و قانون حرکت جواهر، مانند جریان زمان، با وقوع قیامت انقراض خواهد یافت؛ و این مساله، اگر چه با لایتناهی بودن نعمت های بهشتی، قابل جبران است، برای اینکه فرضی از ارتقاء و ارتفاع درجات، با غیر متناهی بودن لذایذ هم حاصل است؛ ولی باز این مساله، مشکلی است که لازم است حل شود، و دشواری است که بایستی بدان پرداخته شود.

### جائی که طلب هست و نیاز نیست

زندگی دنیوی به طوری است که تا آدمی به نعمتی نیازمند نگردد، از وصول به آن هم، لذتی نمی برد، و همچنین هر چیز که مورد احتیاج نشود، مطلوب هم واقع نمی گردد، پس کلیت طلب هر چیز بر فقدان آن و نیاز بر آن، دلالت می کند؛ و جمیع اعمال انسان در این جهان، در مدار فقر می چرخد؛ و محرک وی به کوشش، همانا رفع فقر و نیاز است: تا آدمی گرسنه نشود، میل خوردن در وی پدیدار نمی گردد، و تا تشنه نشود، از آشامیدن، لذتی نمی برد؛ ولی در زندگی پیشین و همچنین در زندگی آینده و پسین، این چنین نبوده و نخواهد بود، بلکه در آنجا جوع نبوده و اکل هم بوده است و تشنگی نبوده و نوشیدن هم بوده است، و عریانی وجود نداشته و لباس هم وجود داشته است؛ خداوند متعال خطاب به آدم کرده و فرمود: **إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى وَ أَنْكَ لَا تَطْمَأُنُّ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى؛ (۱)** و ایضاً: **يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا؛ (۲)** و اما درباره زندگی پسین، مساله واضح است و در بحث های سابق، اثبات کردیم که در بهشت آینده نفاذ و کاهش نیست و می دانیم که گرسنگی و تشنگی، نوعی از کاهش است و خداوند متعال درباره بهشت آینده فرموده: **لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ. (۳)**

اکنون می گوییم به طور کلی، اعمال انسان در این جهان، برای وصول به چیزی است که او آن را فاقد و به آن نیازمند است؛ پس در صورتی که در بهشت فقدان نیست و نیاز وجود ندارد، چگونه می توانیم برای وجود اعمال دنیوی در آنجا وجهی بیابیم و به جز اینکه گفته شود: بودن اعمال دنیوی در بهشت، دلالت بر وجود فقر در آنجا می کند، چه می توان گفت؟ و چه فایده دیگری از وجود آنها در آنجا می توان گرفت؟.

ص: ۳۷

۱- . طه (۲۰) / آیه ۱۱۸ و ۱۱۹. برایت در بهشت این هست که تو در آنجا گرسنه نمی شوی و لخت نمی مانی و تو در آنجا تشنه نمی شوی و احساس گرما نمی کنی.

۲- . بقره (۲) / آیه ۳۵. ای آدم، تو و زوجهات، در بهشت ساکن شوید و از میوه های آن به فراوانی در هر گوشه و کنار آن در هر جایی که دلخواه شما باشد بخورید.

۳- ق (۵۰) / آیه ۳۵. برای ایشان هست در بهشت آنچه بخواهند، و در نزد ما زیادتر از آن هست.

شیخ ابوالفتوح رازی (۱) رضوان الله تعالی علیه در تفسیر کریمه لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ (۲)، نوشته است: ایشان را جفتانی باشد پاکیزه، زوج، مرد و زن را گویند؛ مجمع البیان (۳) و بیضاوی (۴) نیز تصریح بر آن کرده اند.

بنابراین، هر چه که در مرد و یا زن، در این زندگی موجب استکراه و تنفر است و به ضد پاکی و پاکیزگی است از معایب خلقیه، مثلاً: بول، غایط، منی، حیض، نفاس، استحاضه، زاییدن، آب دهن، اخلاط سینه، آب بینی، چرک بدن، و یا خلقیه مانند: مکر، حيله، دروغ، فریب و جز اینها، چنان که مفسرین از عامه و خاصه تصریح کرده اند، از ازواج بهشتی، به حکم خداوندی، مسلوب و مرتفع خواهد بود.

ازواج بهشتی نیرویی ندارند که پایان ندارد و تمام نمی شود؛ در خبر است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا فِي الدُّنْيَا بَنَى اللهُ لَهُ بِكُلِّ شِبْرٍ (أَوْ بِكُلِّ ذِرَاعٍ) مَسِيرَةَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ عَامٍ مَدِينَةً مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ وَدُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَزُمُرٍ وَزَبْرَجِدٍ؛ فِي كُلِّ مَدِينَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ أَلْفٍ قَصْرٍ، فِي كُلِّ قَصْرِ أَرْبَعُونَ أَلْفَ أَلْفٍ دَارٍ، فِي كُلِّ سَرِيرٍ زَوْجَةٌ مِنَ الْحَوَارِ الْعَيْنِ، وَ لِكُلِّ زَوْجَةٍ أَلْفٌ أَلْفٍ وَصِيفٍ وَأَرْبَعُونَ أَلْفَ أَلْفٍ وَصِيفَةٍ، فِي كُلِّ بَيْتٍ أَلْفٌ أَلْفٍ لَوْنٍ مِنَ الطَّعَامِ، وَ يُعْطَى اللهُ وَلِيِّهِ مِنَ الْقُوَّةِ مَا يَأْتِي عَلَى تِلْكَ الْأَزْوَاجِ وَ عَلَى ذَلِكَ الشَّرَابِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. (۵)

ازواج بهشتی، هرگز از لذت بردن از یکدیگر خسته و ملول نمی شوند، و بدن های لطیف شان از روی هفتاد پارچه لباس، پدیدار است در ضمن حدیث طویلی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: يَقُولُ وَلِيُّ اللهِ إِذْ نَوَّاهَا لَهَا فَتَنْزِلُ فِيهَا إِلَيْهَا أَلْفٌ وَصِيفٌ وَ أَلْفٌ وَصِيفَةٌ، يُبَشِّرُونَهَا بِذَلِكَ فَتَنْزِلُ إِلَيْهِ مِنْ خَيْمَتِهَا وَ عَلَيْهَا سَبْعُونَ حُلَّةً مَنسُوجَةً بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مُكَلَّلَةً بِالذُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبْرَجِدِ، صَبْغُهُنَّ الْمِسْكُ وَ الْعَنْبَرُ بِالْوَانِ مَخْتَلَفَةٍ، يُرَى مِخْ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ سَبْعِينَ حُلَّةً... فَإِذَا دَنَّتْ مِنْ وَلِيِّ اللهِ أَقْبَلَ الْخُدَّامُ بِصَحَافِهِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، فِيهَا الدُّرُّ وَ الْيَاقُوتُ وَ الزَّبْرَجِدُ فَيَنْشِرُونَهَا عَلَيْهَا ثُمَّ يَعَانِقُهَا وَ تَعَانِقُهَا فَلَا تَمَلُّ وَلَا يَمَلُّ. (۶)

ازواج بهشتی پیوسته باکره و الی الابد عذرا می باشند؛ روایت شده: زندیقی به حضرت امام صادق علیه السلام گفت: كَيْفَ تَكُونُ الْحَوَارِيُّ فِي كُلِّ مَا آتَاهَا زَوْجُهَا عَذْرَاءً؟ قَالَ: إِنَّهَا خُلِقَتْ مِنَ الطَّيِّبِ، لَا تَعْتَرِيهَا عَاهَةٌ وَلَا تُخَالِطُ جِسْمَهَا آفَةٌ. (۷)

ص: ۳۸

۱- ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- بقره (۲) / آیه ۱۰.

۳- ج ۱، ص ۶۴.

۴- ص ۲۰.

۵- بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۶، س ۲۴ تا ۲۷. هر کس در دنیا مسجدی بنا کند، خداوند برای او به هر وجبی «یا به هر ذراعی» شهری به وسعت سیر چهل هزار سال، از طلایی و نقره ای و دری و یاقوتی و زمردی و زبرجدی، بنا می کند. در هر شهری چهل میلیون قصر هست در هر قصر چهل میلیون خانه هست، در هر خانه چهل میلیون اتاق هست، در هر اتاق چهل میلیون

تخت هست، بر هر تخت زوجه ای زیبا و درشت چشم هست، و برای هر زوجه ای میلیون خدمتکار پسر و چهل میلیون خدمتگزار دختر هست، در هر خانه میلیون سفره هست، بر هر سفره چهل میلیون ظرف هست، در هر ظرف چهل میلیون رنگ خوراک هست، و خداوند به دوست خود آن قدر نیرو عطا می فرماید که می تواند هر روز به این ازواج، و به این خوردنی و نوشیدنی رسیدگی نماید.

۶- . بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۷، س ۱۰ تا ۱۳. دوست خدا می گوید: به زوجه ام اذن دهید تا به سوی من پایین آید، پس هزار خدمتکار پسر و هزار خدمتکار دختر، به سوی او روان می شوند، مژده اش می دهند که زوجش او را می طلبد؛ پس او از چادر خود فرود می آید در حالی که هفتاد حله بافته شده از طلا و نقره در بر کرده، و تاج از در و یاقوت و زبرجد بر سر نهاده با الوان گوناگون مشک و عنبر رنگ آمیزی گردیده، مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان است... پس هنگامی که به دوست خدا نزدیک شود، خدمتگزاران با ظرف های بزرگ خود که در آنها در و یاقوت و زبرجد می باشد، به او روی آورده، و آنها را بر وی نثار می کنند؛ پس هر دو، دست بگردن یکدیگر می اندازند نه این خسته می شود نه آن ملول.

۷- . بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۰، س ۱۳. چطور حوریه در هر بار که زوجش پیش او آید، باکره می شود؟ فرمود: برای اینکه او از خوشی و پاکیزگی آفریده شده، نه بلایی او را فرا گیرد و نه دردی با بدنش آمیزش یابد.



ازواج بهشتی که همان حوریان باشند، در کنار نهرهای فردوسی از زمین بهشت می رویند؛ در حدیث وارد است که: (۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود: إِنَّ خَيْرًا نَهْرًا فِي الْجَنَّةِ، عَلَى حَافَتَيْ ذَلِكَ النَّهْرِ حَوَارٍ نَابِتَاتٌ، كُلَّمَا قُلِعَتْ وَاحِدَةٌ نَبَتَتْ أُخْرَى! و با سند صحیح روایت شده که: آن حضرت علیه السلام فرمود: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا حَافَتَاهُ حَوْرٌ نَابِتَاتٌ، فَإِذَا مَرَّ الْمُؤْمِنُ بِأَحَدِيهِنَّ فَأَعَجَبْتُهُ إِقْتَلَعَهَا فَأَنْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَكَانَهَا! (۲)

و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِهِ حَمْرَاءَ مَنْبُتُهَا فِي مَسْكِ أَبِيضٍ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَشَدُّ بِيَاضًا مِنَ التَّلَجِ وَ اطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمَسْكِ فِيهَا امْتَالُ ثَدْيِ الْإِبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً؛ (۳) این خبر شریف علاوه بر این که دلالت می کند که: درخت کاشته شده در بهشت، حوری می گردد و مانند دختران باکره، پستان بار می آورد، چنان پستانی که برآمدگیش از زیر هفتاد پیراهن هشتی که در بر می کند، نمایان می شود؛ دلالت می کند ایضاً بر اینکه: حوری بهشتی، شربتی بسیار گوارا هم هست، چنان شربتی که نظیرش در دنیا نیست!

بلی از برخی از اخبار و حتی از بعضی از آیات، محتملاً چنین بر می آید که: ازواج بهشتی از سایر نعمت های بهشتی، جدایی ندارند و با آنها متحدند. موجود واحدی درعین اینکه درخت است حوری هم هست، مرکب هم هست، رضوان خدا هم هست و غیر اینها.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: لَمَّا أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ رَأَيْتُ الشَّجَرَةَ تَحْمِلُ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ، اسْفَلُهَا خَيْلٌ بُلُقٌ وَ اَوْسَاطُهَا الْحَوْرُ الْعِينُ وَ فِي اعْلَاهَا الرِّضْوَانُ؛ (۴) الحدیث؛ و در قرآن هست: أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ وَ فَاكِهِهِ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرْشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَثْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ؛ (۵) باید بدانیم که: صفت جمع را اگر مؤنث سماعی و غیر حقیقی باشد، به صیغه مفرد مؤنث می آورند؛ مانند: آبار معطله، به اعتبار این که: جمع مؤنث جماعت است؛ و اگر مؤنث حقیقی باشد صفت آن را با الف و تا جمع می بندند؛ مانند: قاصرات الطرف و مقصورات فی الخیام که در توصیف حوریان بهشت گفته شده است.

ص: ۳۹

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۷، س ۲۷ و ۲۸. با اختصار نقل شد؛ حقیقت این است که: خیر نهری در بهشت است که در هر دو کناره آن حوریانی روئیده اند، هر وقت یکی از آنها چیده می شود دیگری می روید!

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۷، س ۳۰. از کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن ابی عمیر از حسین بن عثمان از ابو بصیر (و این اشخاص همه از طرف علمای رجال، توثیق شده اند) حضرت صادق علیه السلام فرمود: واقع این است که در بهشت نهری هست که در هر دو کنارش حوریانی روئیده اند! وقتی که مؤمن به یکی از آنان می رسد از او خوشش می آید و او را می چیند، پس خداوند عز و جل یکی دیگر را در جای او می رویاند؛ این خبر شریف، در روضه کافی نیز در ص ۲۳۱، شماره ۲۹۹ با همین سند مذکور است.

۳- کافی، ج ۲، ص ۵۱۷، س ۲. هر کس بگوید لا-اله الا الله، برای او درختی از یاقوت سرخ در بهشت کاشته می شود؛ این

درخت در میان مشک سفیدی روئیده و از عسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر است و مانند دختران باکره ای دارای پستان است که از زیر هفتاد حله برآمدگی آن نمایان و پدیدار است.

۴- . مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۶۹، س ۳۱. آن گاه که مرا داخل بهشت کردند، دیدم «آن» درخت را که زیورها و حله ها با خود بر می دارد، پائینش اسب های ابلق است و میانش حور العین و در بالایش رضوان و خوشنودی می باشد.

۵- . واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ تا ۳۸. و یاران جانب راست، چیستند یاران جانب راست؟ در میان درختان بی خاری هستند؛ و در میان درختان منظم چیده شده ای هستند؛ و در سایه کشیده شده ای هستند؛ و در «کنار» آبی ریزان «آبشار» قرار دارند؛ و در «میان» میوه فراوان که نه قطع می شود و نه باز داشته می شود هستند؛ و در میان فرش هایی بالا آمده می باشند؛ ما آنان را آفریدیم آفریدنی پس آنان را باکره شوهر دوست قرار دادیم و همسال با یاران جانب راست گردانیدیم.

و ایضاً: به جمع مؤنث سماعی و غیر حقیقی، ضمیر مفرد مؤنث «هئ» بر می گردانند، و به جمع مؤنث حقیقی هم، ضمیر جمع مؤنث «هئن» بر می گردانند؛ اینک در آیات مورد بحث، می بینیم که مرجعی برای ضمیر «هن» جز فرش (و یا به اضافه فاکهه و ماء و ظل و طلح و سدر، به احتمال بسیار ضعیف) چیز دیگری نیست؛ پس فرش با دلالت هن، حوریان باکره و شوهر دوست می باشد؛ و چون در توصیف آن، مرفوعه گفته شده، نه مرفوعات، پس معنای فرش، فرش هاست؛ نتیجه این می شود که: در بهشت، فرش ها، حوری هم هستند؛ و به احتمال ضعیف دیگر، درختان و سایه ها و آب ها و میوه های بهشت، همه حوری و پری هستند.

روایات دیگری هم در اتحاد نعمت های بهشت هست، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: **إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ أَعْلَاهَا الْحُلُّ وَ مِنْ أَسْفَلِهَا خَيْلٌ بُلُقٌ مُسْرَجَةٌ ذَوَاتُ أَجْنِحَةٍ لَا تَرَوْتُ وَلَا تَبُولُ؛** (۱) و از امامین هم‌امین باقرین علیهم السلام روایت شده: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرًا يَتَّصِفُ نَفَقٌ بِالتَّسْبِيحِ بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعْ الْأَوْلَادُ وَ الْآخِرُونَ بِمِثْلِهِ يُثْمَرُ ثَمَرًا كَالزَّمَانِ تُلْقِي الثَّمَرَةَ إِلَى الرَّجْلِ فَيَشُقُّهَا عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً.** (۲)

برای اتحاد مذکور، در زندگی دنیوی هم می توان نمونه پیدا کرد: شتر حیوانی است زنده که حرکت می کند، صدا می زند، برای بچه اش مهربان است، صاحب خود را می شناسد، شعور دارد، خوراک می خورد، و در عین حال چشمه ای است که از آن، شیر، کره، ماست، پنیر و دوغ بیرون می آید؛ و مخزن اقسام پوشاک و منبع انواع اغذیه هم هست، و مایه گرمی تنور و پخته شدن نان نیز می شود؛ و با همه این احوال، حمال خوبی است، باربر بردباری است و مرکب بیابان نوردی است، و پس از این همه صفات، برای زوج خویشان، از حوری زیباتر و از پری محبوب تر است.

از این امتیازات و غیر اینها که ازواج اخروی بر خلاف ازواج دنیوی دارا هستند، به طور واضح فهمیده می شود که اصل نکاح هم، در دو نشأه تفاوت فاحش دارد، در نکاح اخروی در نیروی ناکح، کاهشی و نقصانی رخ نمی دهد؛ ولی ظاهراً صورت وقوع آن، و الله العالم، در هر دو نشأه به یک شکل است. چنان که از خبر ذیل مستفاد می شود. زندیقی به حضرت امام صادق علیه السلام گفت: **كَيْفَ تَكُونُ الْحَوْرَاءُ فِي كُلِّ مَا آتَاهَا زَوْجُهَا عَذْرَاءً، قَالَ: إِنَّهَا خُلِقَتْ مِنَ الطَّيِّبِ لَا تَعْتَرِيهَا عَاهَةٌ وَلَا تُخَالِطُ جَسْمَهَا آفَةٌ وَلَا- يَجْرِي فِي ثُقْبِهَا شَيْءٌ وَلَا- يُدْنَسُ بِهَا حَيْضٌ، فَالرَّجْمُ مُلْتَرَفَةٌ، إِذْ لَيْسَ فِيهِ لِسْوَى الْأَحْلِيلِ مَجْرِيٌّ؛** (۳) و در تفسیر ابوالفتوح رازی رحمه الله هست: و در آن که در بهشت، تمتع وطی باشد خلاف نیست، در فرزند خلاف کردند، در خبر آوردند که: **فِي الْجَنَّةِ جَمَاعٌ مَاشَتْ وَلَا وَلَدٌ؛** گفت: در بهشت جماع باشد چندان که خواهی و فرزند نباشد. (۴)

ص: ۴۰

۱- مرآه العقول، ج ۲، ص ۴۶۹، س ۲۶. واقع این است که در بهشت درختی هست که از بالای آن زیورها بیرون می آید و از پایین آن اسب های ابلق زین شده و لجام دار، این اسب ها بال دارند نه فضله می اندازند و نه بول می کنند.

۲- مرآه العقول، ج ۲، ص ۴۶۹، س ۲۸. سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، البته حقیقت این است که در بهشت درختی هست که برگ هایش را برای تسبیح گفتن به هم می زند، و چنان آوازی می خواند که مردمان اول و آخر، مانند آن را نشنیده اند، میوه ای می دهد مانند انار، میوه اش را به طرف آدمی می اندازد، او آن را پاره می کند و از میانش هفتاد پارچه

حله در می آورد.

۳- . بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳۰، س ۱۳. ترجمه قسمتی از این خبر، در پاورقی های همین بحث گذشت.

۴- . ج ۱، ص ۱۰۴، س ۱۴.

بیضاوی گوید: مطاعم و مناكح و سایر احوال بهشت، با نظایر دنیوی خود، فقط در برخی از صفات و اعتبارات مشارکت دارند و با نام اینها به طریق عاریه و تمثیل نامیده شده اند، و در تمام حقیقت شرکت ندارند تا همه لوازم اینها را مستلزم بوده و عین فائده اینها را برسانند. (۱)

مؤید کلام بیضاوی، کلام ابن عباس است که: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ مِنْ اطْعَمِهِ الدُّنْيَا إِلَّا الْأَسْمَاءُ. (۲)

مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام فرموده: كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا، سِمَاعُهُ اعْظَمُ مِنْ عَيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَيَانُهُ اعْظَمُ مِنْ سِمَاعِهِ. (۳)

### در آخرت، تعلم نخواهد بود

از آنچه که تاکنون بیان و تحقیق گردیده، فهمیده می شود که: در آخرت، تعلم نخواهد بود؛ یعنی: این طرز تعلم که در دنیا برای افراد بشر ممکن است، در آخرت غیر ممکن خواهد بود؛ برای اینکه: تحصیل علم در این جهان، تنها به طریق مصرف کردن نیروی بدن میسر می شود؛ احساس و اندیشه ای که ما در این زندگی داریم بدون خرج کردن قوایی از بدن، تحقق نمی یابد، و بایستی که احساس کننده و اندیشه کننده، موادی را از جهان اخذ کند و آنها را در بدن خویشتن هضم، و سپس آنها را به احساس و یا به اندیشه تبدیل نماید و چون پس از مردن، دیگر اخذ ماده ممکن نخواهد بود، و روزی مقدر آدمی با وصول مرگ پایان می یابد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها و پوشیدنی ها و هواها و نورهای دنیا و غیر اینها، برای او بهره ای باقی نمی ماند، فلذا احساس دنیوی و اندیشه کنونی وی نیز اختتام می پذیرد و به یکبار تمام می شود؛ و بالتیجه تحصیل علم و کسب دانش، برایش غیر ممکن می گردد به جهت اینکه: راهی برای وصول به دانش، جز احساس و اندیشه، نیست.

در جهان آینده، انسان خواهد بود و اعمال دنیوی او، و هیچ کس جز سعی و کوشش خود، چیز دیگری نخواهد داشت، و فقط آن را خواهد داشت که از دنیا با خود برده باشد؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛ (۴) و فقط کسانی در زندگی آینده، دارای علم و صاحب دانش خواهند بود که در اینجا آن را تحصیل کرده باشند؛ علمای آنجا کسانی هستند که علمای اینجا نیز می باشند؛ خلاصه: هر کسی در آینده، فقط دارای اندوخته گذشته خود خواهد بود، کم باشد یا زیاد، کثیر باشد یا قلیل؛ و علوم خود را نیز در ضمن اندوخته های خود، باز خواهد یافت، زیرا که علم هم از اعمال است، عمل قلب است؛ و هر کس که در این جهان، علم به دست آورده و ایمان پیدا کرده است در آخرت هم با همین علم و ایمان، راه بهشت را پیدا می کند؛ خداوند متعال می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. (۵)

ص: ۴۱

- ۱- تفسیر بیضاوی، ص ۲۰، س ۲۱.
- ۲- تفسیر بیضاوی، ص ۲۰، س ۱۴، در بهشت چیزی از خوردنی های دنیا نیست، جز اینکه با نام های آنها نامیده شده اند.
- ۳- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۴، س ۴. هر چیزی در دنیا، شنیدنش بزرگتر و با عظمت تر از دیدن آن است، و هر چیزی از

آخرت، دیدنش بزرگتر و با عظمت تر از شنیدن آن است.

۴- . نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان، جز کوشش او.

۵- . یونس (۱۰) / آیه ۹. کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده اند، پروردگارشان با ایمان شان آنان را راهنمایی می

کند، نهرها از زیر پاهایشان در باغ های نعمت جریان می یابد.

ناگفته نماند که: با انقلابات زندگی‌ها و تطوّر عوالم، علومی خود به خود برای انسان، حاصل می‌شود، که در حصول آنها کمترین نیازی به احساس دنیوی و اندیشه کنونی نخواهد بود؛ چنان که در قرآن کریم فرموده: لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَذِبِ بَصَرِكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدًا؛ (۱) بدیهی است که این تیز بینی خود به خود، و بدون استنتاج از ترتیب معلومات و بدون خرج نیرو، و فقط با عوض شدن طرز نشأه و نحوه‌ی زندگی، به وقوع خواهد پیوست.

## دقت بیشتر، در عمل اخروی

مسلماً در جهان‌های پس از مرگ، چیزی هست که بهترین نام برای آن در میان الفاظ و اسامی دنیوی، همان کلمه‌ی عمل است و آیات کریمه قرآن و احادیث مرویه از ائمه معصوم علیهم السلام، به طور غیر قابل انکار به این قضیه دلالت دارند که: در آخرت، و پس از مرگ، عمل هست؛ و همان آیاتی که در بحث دوم این فصل، نقل کردیم در عین دلالت به انقطاع عمل دنیوی در آخرت و خاتمه یافتن آن با وصول مرگ ایضاً دلالت دارند بر اینکه: انسان در آخرت سخن می‌گوید، خواهش و تمنا می‌کند، آرزو دارد، با فریاد کشیدن رنج خود را آشکار می‌کند.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَانِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لِقَارِئِ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَ ارْقُ، فُكُلْمَا قَرَأَ آيَةً رَقِيَ دَرَجَةً؛ (۲) چنین معلوم می‌شود که در آخرت، قرآن خواندن، ممکن خواهد بود.

آیات قرآن کریم، از ازدواج با حوری، و از اکل و شرب و غیر اینها از اعمالی که در بهشت و یا در دوزخ، وقوع خواهند یافت، خبر داده‌اند؛ و این حقیقت بدون هیچ شک، به ثبوت رسیده که: هر عملی که موجب سرور است، در بهشت هست؛ و هر کاری که سبب درد و رنج باشد، در دوزخ هست. پس بنابراین، چنان که در این زندگی عمل هست، در آن زندگی هم عمل هست، و هیچ کس فارغ از عمل نخواهد بود.

پاسخ این است که، بلی سخنان مذکور کلیتاً درست است، ولی بایستی دقت کرد که آیا آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، این را هم می‌رسانند که عمل در جهان‌های آینده، از لحاظ ذات و حقیقت عمل مانند همین عمل است که در این جهان هست؟

پاسخ صحیح این پرسش این است که: اگر چه در بدو نظر، آنچه از ظواهر قرآن و حدیث، به دست می‌آید، همان است که عامه مردم اعتقاد دارند، که اعمال دنیوی و اخروی، یک نمونه از حقیقت هستند ولی پس از تتبع در آیات، و بررسی احادیث، و بعد از تدبری که در این فصل در آنها به عمل آوردیم، خلاف این نظر ابتدایی، واضح و آشکار می‌شود؛ و به دست می‌آید که: کار در این جهان و کار در آن جهان، نوع واحدی نیستند و ذاتاً مختلف هستند. به طوری که عمل اینجا در آنجا و عمل آنجا در اینجا، میسور نیست و نخواهد بود.

می‌دانیم که: کارهای دنیوی، کلفت و مشقتی، و همچین میل و رغبتی لازم گرفته‌اند و کلیتاً خسته کننده‌اند، بدن را به تحلیل می‌برند، با دلخواه و اختیار انجام می‌یابند؛ به خلاف کارهای اخروی انسان نیکوکار، که هیچ گونه ناراحتی و رنج در آنها نیست، و خسته کننده نیستند، و بدن را هم هضم نمی‌کنند؛ و به خلاف کارهای اخروی انسان بدکار، که اصلاً طرف

- 
- ۱- . ق (۵۰) / آیه ۲۲. هر آینه از این در غفلتی به سر می بردی، پس پرده ات را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت امروز تیزبین است.
- ۲- . بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۴۵، س ۲. بر شما باد تلاوت قرآن، چون که درجات بهشت به شماره آیات قرآن است و در روز قیامت به خواننده قرآن گفته می شود: بخوان و بالا رو، پس هر آیه ای که می خواند درجه ای بالا می رود.



میل و رغبت او قرار نمی گیرند، و کلیتاً خسته کننده هم هستند، و هیچ گاه به دلخواه انجام نمی یابند، و بدن را هم از بین نمی برند؛ چنان که خداوند متعال فرموده: لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى، (۱) و ايضاً: لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا. (۲)

نتیجه این است که: انسان، هنگامی که به جهان آخرت می رود، زندگی عوض می شود و یکسره بر می گردد، و به راستی از این حیات می میرد و با حیات دیگری زنده می شود و زندگی نوینی را با اعمال دنیوی خود پیش می گیرد؛ جناب ملا صدرا فرموده: انسان در بدو پیدایش نوعی، و پس از مرگ نوع دیگری است. (۳)

چگونه می توان با وحدت لفظی افعال منتسبه به انسان دنیوی و اخروی در قرآن کریم و احادیث شریفه، مثلاً لفظ «قال» که نسبت آن به انسان کنونی و انسان آینده داده شده، استدلال به اتحاد نوعی و ذاتی فعل دنیوی و اخروی او نمود؟ با اینکه همین «قال» را، قرآن مجید به یکسان به خداوند و انسان و فرشته و هدهد و مورچه و شیطان و جن، نسبت داده است، (۴) و به طور یقین می دانیم که: قول و سخن گفتن نامبرده ها امکان ندارد که حقیقت واحده بوده باشد.

در قرآن کریم، سجده را با لفظ واحد و صیغه واحده و حتی در اطلاق واحد، به انسان و خورشید و ماه و ستاره و هر جنبنده، نسبت داده است، (۵) با اینکه یقین داریم که سجده های این موجودات متنوعه و مختلف در ذات، امکان ندارد که نوع واحد بوده، و صورت واحده داشته باشد و مسلماً سجده های آنها مانند خودشان متبائن الحقائق است.

و لازم است متوجه باشیم که: اگر بخواهند از عالم دیگری با ما سخن بگویند و از زندگی غریب و عجیبی به ما خبر دهند، چاره ای جز این نیست که موجود آن جا را هر چه باشد، به یکی از موجودات عالم ما و زندگی کنونی، تنظیر و تشبیه کرده و نام این را به آن بگذارند، و بدین وسیله ما را تا اندازه ای نسبت به آن، آشنا سازند؛ شما اگر بخواهید کسی را به آوردن کارخانه برق ترغیب نمایید، که او اصلاً نه از برق اطلاعی دارد، و نه اسباب و آلاتی را که با نیروی برق به کار می افتد، دیده است؛ و در عین حال آدمی لجوج هم می باشد، و تا مانند استادان فن به جمیع خصوصیات آن واقف نشود، نه سخن کسی را باور می کند، و نه به نصیحتی عمل می نماید؛ شما با اینگونه انسان، چطور مکالمه می کنید؟ البته این مثلی است که در مقام تنظیر آخرت نسبت به دنیا، خیلی کوچک و ناچیز و بسیار حقیر است.

## حقیقت عمل اخروی

چنان که سابقاً گفته ایم، هنوز ما از معرفت حقیقت عمل دنیوی، و شناختن آن، بسیار دوریم، با اینکه در این جهان می باشیم، و این اعمال هم کار خود ماهاست و ما مولد آنها هستیم و مادر آنها ابدان ما است، پس با این حساب باید خوب بدانیم که ما از فهم حقیقت عمل اخروی، در چه مرحله و مرتبه ای قرار داریم.

عجالتاً آنچه که درباره عمل آن جهانی می توان گفت این است که عمل در آخرت هر چه باشد لازم است که تغییر دادن و تغییر یافتن و مصرف کردن نیرو و هضم کردن بدن و به تحلیل بردن تن و امثال و ملازمات اینها نباشد؛ در

۱- طه (۲۰) / آیه ۷۴. نه می میرد در آنجا و نه زنده می شود.

۲- فاطر (۳۵) / آیه ۳۶. حکم نمی شود برای شان تا بمیرند.

۳- در فصل اول، بحث «روح، فرزند جسم است» این سخن را مشروح تر نقل کرده ایم.

۴- در بقره (۲) / آیه ۳۰ فرموده: و اذ قال ربك، و در همان جا از فرشتگان: قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها. و در زلزال (۹۹)

/ آیه ۳: قال الانسان مالها، و در نمل (۲۷) /، از هدهد: قال احطت بمالم تحط به، و در آیه ۱۸: قال نملة، و در حجر (۱۵) / آیه

۲۳، از شیطان: قال لم اكن لاسجد لبشر، و در جن (۷۲) / آیه ۱، از اجنه: قالوا انا سمعنا قراناً عجباً.

۵- حج (۲۲) / آیه ۱۸. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ.

خبری که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین هست: جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ لَا تَبِيَسُ ثِمَارُهَا وَلَا تَتَغَيَّرُ عَنْ حَالِهَا؛ (۱) و بایستی که منشاء انتزاع زمان هم نگردد، و نیز نمی تواند که برای رفع نیاز و جبران فقر هم بوده باشد.

حقیقت این است که: انسانی می تواند عمل بکند که از چیزی غیر عمل، ساخته شده باشد، مانند انسان کنونی. و اما انسانی که سازمان وجودی و اصل زندگی او، چیزی جز عمل نیست، و قوام ذات وی با نیروی عمل تحقق می پذیرد (به این معنی که اگر از عمل موجود در وی، صرف نظر شود در واقع از خود وی صرف نظر شده است) هیچ معنایی ندارد که دوباره عمل بکند؛ و با لحاظ دیگری چگونه می توانیم ذات عمل را که ساختمان انسانی گردیده، از عمل فارغ بدانیم؟ در صورتی که عمل خود به خود و بدون احتیاج به چیز دیگری عمل است و کار است، برای این که عمل نیرو است، و نیرو آن است که کار بکند و بیکار نماند.

این است معنای اینکه انسان در آخرت نمی تواند فارغ از عمل باشد، و ذات انسان اخروی از تلاش و کوشش ساخته شده و با فعالیت و جنبش پرداخته گردیده است! (۲) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!؛ دو حدیث شریف ذیل را، برای تأیید مطالب مذکوره، از میان اخبار کثیره، انتخاب و نقل می کنیم: این دو حدیث شریف دلالت می کند که اعمال اهل بهشت، انقطاع پذیر نیست، و آغاز و انجام ندارد، و هر انسان واحد در هر حال در هر عملی و در هر لذتی است!.

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ، مُكْحَلِينَ، مُكَلَّلِينَ، مُطَوَّقِينَ، مُسَوَّرِينَ، نَاعِمِينَ، مَحْبُورِينَ، مُكْرَمِينَ؛ يُعْطَى أَحَدُهُمْ قُوَّةَ مَاهِ رَجُلٍ فِي الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ؛ وَيَجِدُ لَذَّةَ غَدَائِهِ مِقْدَارَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ قَدْ أَلْبَسَ اللَّهُ وُجُوهُهُمْ النُّورَ وَاجْسَادَهُمُ الْحَرِيرَ، بَيضُ الْأَلْوَانِ، صُفْرُ الْحُلِيِّ، خُضْرُ الثِّيَابِ. (۳)

و ایضاً از آن حضرت علیه السلام (۴): إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَحْيُونَ فَلَا يَمُوتُونَ أَبَدًا، وَ يَسْتَقِيمُونَ فَلَا يَتَمَوَّنُونَ أَبَدًا، وَ يَسْتَعْمُونَ فَلَا يَفْتَقِرُونَ أَبَدًا، وَ يَفْرَحُونَ فَلَا يَحْزَنُونَ أَبَدًا، وَ يَضْحَكُونَ فَلَا يَبْكُونَ أَبَدًا، وَ يُكْرَمُونَ فَلَا يُهَانُونَ أَبَدًا، وَ يُفَكَّهُونَ وَلَا يَقْطَبُونَ أَبَدًا، وَ يُحَبَّرُونَ وَ يَسْرُونَ أَبَدًا، وَ يَأْكُلُونَ فَلَا يَجُوعُونَ أَبَدًا، وَ يَرَوْنَ فَلَا يَظْمَئُونَ أَبَدًا، وَ يُكْسُونَ فَلَا يَعْرُونَ أَبَدًا، وَ يَرَكِبُونَ وَ يَتَزَاوَرُونَ أَبَدًا، يُسَلِّمُ عَلَيْهِمُ الْوَالِدَانُ الْمُخَلَّدُونَ أَبَدًا، بِأَيْدِيهِمْ أَبَارِيقُ الْفِضَّةِ وَ آئِيَةُ الذَّهَبِ أَبَدًا، مُتَكَيِّفِينَ عَلَى سُرُرٍ أَبَدًا، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ أَبَدًا، تَأْتِيهِمُ التَّحِيَّةُ وَ التَّسْلِيمُ مِنَ اللَّهِ أَبَدًا نَسْتَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ص: ۴۴

- ۱- محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۶، س ۱ و ۲. باغ های بهشت میوه هایش خشک نمی شود و تغییر حال نمی دهد.
- ۲- تحقیق درباره ساختمان اخروی انسان را در کتاب جداگانه ای به نام «ساختمان آینده انسان» برشته نگارش کشیده ام.
- ۳- اختصاص، ص ۳۵۸، معالم الزلفی، ص ۲۷۹، از اختصاص؛ اهل بهشت بی مو و بی ریش و سرمه کشیده و تاج بر سرند؛ دارای گردن بند، دست بند و انگشتری هستند؛ نرم بدن، در ناز و نعمت، محترم و مکرم می باشند؛ به هر یکی از آنان، نیروی صد مرد در خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع، داده می شود؛ نیروی خوراکش نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن است؛ لذت خوراکش را تا به چهل سال می فهمد؛ خداوند، رویشان را با نور و تنشان را با حریر پوشانیده؛ رنگشان سفید، زیورهایشان زرد و رختهایشان سبز است.

۴- . اختصاص، ص ۳۵۸، معالم الزلفی، ص ۲۷۹. از اختصاص؛ واقع این است که: اهل بهشت پیوسته زنده اند و مرگ ندارند، و پیوسته بیدارند و خواب ندارند، و پیوسته بی نیازند و فقر ندارند، و پیوسته شادمانند و هیچ غم ندارد و پیوسته خندانند و هیچ گریه ندارند، و پیوسته اکرام می شوند و هیچ خوار نمی شوند، و پیوسته در شوخی و مزاحند و هیچ ترشروی ندارند، و پیوسته محترم و خرامانند، و پیوسته می خورند و هیچ گرسنه نمی شوند، و پیوسته سیرابند و هیچ تشنه نمی شوند، و پیوسته با لباسند و هیچ عریان نمی مانند، و پیوسته سوارند و در دیدار یارانند، ولدان مخلصان پیوسته به ایشان سلام گویانند، پیوسته در دستهایشان ابرق های نقره ای و ظرف های طلایی هست، پیوسته بر تخت ها تکیه کنند گانند، پیوسته بر اریکه ها «در زیر قبه ها و روی کرسی ها» تماشا کنند گانند، و پیوسته تحیت و سلام خداوندی به آنان می رسد. از خداوند، سوگند به رحمتش داده، بهشت را خواهانیم، چون که او به هر چیزی تواناست.

#### ایده آلیسم و سفسطه

بسیار عجیب است این که: مردمی بوده و هستند که پیرو مسلک ایده آلیسم گردیده و توانسته اند حتی در این هم شک کنند که: آیا کاری می کنند، یا نه؟! آیا سخن می گویند؟ می خورند؟ می خوابند؟ یا نه؟! بعضی از آنان، از مرتبه شک هم پایین تر رفته، و یقین یا ادعای یقین کرده اند که عملی از آنان صادر نمی شود، و کاری از آنان در جهان وقوع نمی یابد؛ آنان اصلاً، جهانی را موجود نمی دانند! چه می توان کرد و چه چاره ای می توان یافت؟ همیشه در میان جمعیت های انبوه شهرهای بزرگ مردمانی عجیب و غریب یافت می شده و می شود؟ مگر اینکه خورشید پنهان دانش از مشرق غیب، سر به در آورد، و ظلمت های نادانی و سرگردانی را از صفحه گیتی، یکسره بزداید.

#### شوینهاور چه می گوید؟

یکی از قهرمانان نامی مکتب یاد شده، یعنی: یکی از سرگردانان شهیر جهان، گفته است که دنیا، آینه ذهن من است و این حقیقتی است که مانند قضایای اقلیدس، هر کسی درست آن را درک کرد، در حق بودن آن نباید شک کند، (۱) و نیز گفته: (۲)

دو هزار سال تحقیقات فلسفی و تلاش فلاسفه، از طریق تجربه، بالاخره منجر بدان گردید که انسان، از میان این همه مسائل بغرنج و پیچیده دنیا، این حقیقت روشن را تشخیص دهد که: هر قدر دنیا وسیع و معظم و محسوس باشد، با این همه وجودش بسته به مویی است، و آن مو وجدان هر یک از افراد زنده دنیاست. این شرط که با وجود تمام حقایق تجربی، وجود دنیا بدان بسته است، در این حقیقت جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی گذارد که عالم محسوس مجاز است، یعنی همان کیفیتی که هنگام خواب، یک دنیای کاملاً محسوس و مشخص، در مقابل دیدگان ما مجسم می کند، بدون شبهه در تجسم دنیای محسوس زمان بیداری هم تأثیر دارد؛ و اگر هم دنیای خواب با دنیای بیداری فرق داشته باشد، با این همه در این نکته شک نیست که در یک قالب ریخته شده اند، و این قالب نیز همان ذهن آدمی است؛ این است سخن شوینهاور که در شرق و غرب جهان مشهور است.

بدیهی است کسی که جهان را آینه ذهن خود بداند، و کتاب خویش را با جمله: «جهان، تصور من است» آغاز نماید، (۳)

باید در مقام عمل و طرز زیست هم، مانند دیگران، که جهان و موجودات آن را واقعیت دار می دانند، نباشد؛ و لازم است که محبوب او، آینه ذهن او و مبعوض او هم، تصورات خود او باشد؛ و از هیچ چیز دیگری و از هیچ کسی، شکایت و گلایه ای نداشته باشد، ولی در ترجمه حال شوینهاور نوشته اند که: (۴)

خواست معلمی کند حوزه درسش رونقی نیافت و او آن را بر مخالفت باطنی «هگل» (۵)

حمل کرد و در سی سالگی کتاب اصلی خود را منتشر نمود که نامش این است «جهان، نمایش و اراده است» اما کتاب هم طرف توجه واقع نگردید و شوینهاور از فضلالی معاصر خود، سخت

- 
- ۱- افکار شوپنهاور، ص ۱۷۵.
  - ۲- همان، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.
  - ۳- سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۷۹.
  - ۴- همان، ج ۳، ص ۷۵.
  - ۵- هگل از ایده آلیست های آلمانی بوده و می گفته که: حقیقت و خود هستی به جز عقل یا علم چیزی نیست، و درون ذات و برون ذات همه مظاهر او و در درون او، و در واقع حالات او و مخلوق او هستند؛ پس مذهب او را اصالت عقل یا اصالت علم مطلق گفته اند. از: سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۳۸.

رنجید که اقبال لازم نسبت به او نکردند، و ترویجی که می‌بایست بکنند به عمل نیاوردند. طبیعتی بی‌آرام و متزلزل و پر سوء ظن داشت و عصبانی بود و متأهل نشد و زندگانی را تنها به سر برد.

نگارنده گوید: زندگی خود شوپنهاور، و طرز زیست وی، دلیل بسیار محکمی است (که به توسط خود او آزمایش عملی یافته است) بر این که او پندارهای سست بنیاد خود را، که به هیچ یک از آنها در مقام عمل نمی‌توانست پایبند شود، دانسته و یا ندانسته با یقینات خلط کرده است و همه کسانی که در مقام کسب دانش، به انکار بدیهیات پرداخته‌اند به همین درد گرفتار شده‌اند، و عملاً خود و علم خود را تکذیب کرده‌اند.

پاسخ این پرسش که: آیا در جهان عملی وقوع می‌یابد؟ در نزد همه افراد انسان که تاکنون دیده و یا شنیده‌ایم، چه دانایان و چه نادانان، از بدیهیات اولیه است که اثبات شده است؛ و اگر در کتاب‌ها متواتراً مذهب نامبرده را نقل نمی‌کردند، امکان نداشت که کسی به وجود چنین مکتبی باور نماید، زیرا که در نزد عموم مردم از بدیهیات است که: از هر زنده‌ای اعمال خیر و یا شر، صادر شده و وقوع یافته است؛ و پس از این هم تا انقراض جهان، قضیه به همین منوال خواهد بود.

آقای طباطبایی، درباره سوفسطائیان می‌گوید: (۱)

اگر بشنویم که در جهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج از ما را، یا اصل واقعیت را باور ندارند، برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد؛ خاصه آن که اگر به ما بگویند که اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره‌گشایی از رازهای هستی گذرانیده‌اند، و امثال «برکلای» و «شوپنهاور» در میان آنان دیده می‌شود، و نیز می‌گوید: (۲)

ایده آلیسم و سفسطه را پذیرفته و می‌گویند واقعیتی نیست؛ و برخی از آنان چون می‌بینند که در همین یک جمله، واقعیت‌های بسیاری را تصدیق نموده‌اند، شکل جمله را تغییر داده و می‌گویند: علم به واقعیت نداریم. و برخی از آنان بیشتر دقیق شده و می‌بینند باز در همین سخن، خودشان و علم خودشان «فکر» را تصدیق نموده‌اند، لذا می‌گویند: واقعیتی، خارج از خودمان و فکر خودمان نداریم؛ و جمعی گام فراتر نهاده و به جز خود و فکر خود، همه چیز را منکر شده‌اند: جز من و فکر من چیزی نمی‌دانم؛ البته خطرناک‌تر از همه اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت، حتی واقعیت خود را منکر بوده و به جز شک و تردید چیزی اظهار نمی‌دارند.

### نیمه سفسطه یا انکار سیئه!

در میان دانشمندان عهد اسلامی تا آنجا که ما اطلاع داریم برای مکتب ایده آلیسم، مرید حقیقی و پیرو قطعی نیافته‌ایم؛ ولی متأسفانه نیمه سفسطه در میان آنان نایاب نیست، و آن این است که: کار بدی در این جهان نیست، و هیچ کسی هیچ کار بدی نکرده و نمی‌کند و نخواهد کرد، و اعمال صادر شده از بشر، کلیتاً نیک و خیرند؛ می‌گویند: نه فقط اعمال انسان، بد ندارد و همه نیک است، بلکه در سراسر جهان وجود حتی به عنوان نمونه، یک موجود بد هم نمی‌توان یافت؛ و دلیل آنان بر این ادعا این است که: وجود، خیر محض است!! و آنچه بد و شر است همانا عدم است.

- ۱- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۲۶.
- ۲- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۳۰، الفاظ، عیناً و بدون تغییر نقل گردید.



اینان که بر خلاف بدهت رفته و بر خلاف همه افراد عادی انسان، چنین می پندارند که در میان جهانی از خیرات غوطه ورنند و هیچگونه بدی و شر در دنیای آنان وجود ندارد و وقوع هم نخواهد یافت، بایستی که پیوسته خندان بوده و گریه نداشته باشند، و دائماً خشنود بوده و شکوه نداشته باشند، بایستی به هر کسی نزدیک شوند و از هیچ موجودی نپرهیزند، زیرا که گرگ و میش بایستی در نزد آنان برابر باشند، و هر دو نیکوکار و خیر به حساب آیند؛ اکنون بیائید شکایت نامه ای را مطالعه بفرمایید که از بزرگترین فیلسوف عهد اسلامی در قرون اخیر به یادگار مانده است:

وی شکایت نامه ای نسبتاً طولانی، از روزگار و از مردم روزگار در مقدمه اسفار درج کرده و در ضمن آن علناً گفته است: معادات دوران و معاندت ابنای زمان، ناچارم کرد که از مردم کناره کشیدم، و در گوشه ای از دیار تنها زیستم. با این که ایشان با صراحت کامل وجود هر گونه شر را از جهان محذوف دانسته اند آیا واقعاً ممکن است که شری در جهان نبوده باشد و باز آدمی از ابنای زمان آزار ببیند و رنج بکشد؟! مسلماً این طرز تصور فقط تا موقعی پا بر جا می ماند و دوام پیدا می کند که مرد دانشمند در میدان مباحث فلسفی مشغول زد و بند باشد، و پای در راه های پر پیچ و خم زندگی عمومی نگذاشته باشد؛ چطور ممکن است که آدمی قدم به دایره معاشرت همگانی بگذارد و از مردمان شرور و بدکار و از ستمگران جبار، اثری در جهان نبیند؟! آیا در مقابل این بدهت، چه ارزشی دارد که گفته شود: عدم، ذاتی ندارد. و ماهیت اصالت ندارد. پس خیری که مطلوب همگان است وجود است و شرّ چیزی جز عدم نیست؛ (۱) چرا نمی توان در پاسخ گفت: همان طور که خیر مطلوب همه است، شرّ هم مورد نفرت هر کس است و چنان که طلب عدم محال است. نفرت کردن از عدم هم محال است؛ پس به ناچار بایستی هم خیر و هم شرّ موجود باشند؛ و آنچه که مقبول مردم است همین است، و حق هم این است.

### نظری به فلسفه

فلسفه در میان مسلمین چنان چه شاید و باید پرورش نیافته و تقریباً در همان وضع پیشین و باستانی خود باقی مانده است. مثلاً در همین مساله شرّ، کاملاً هویدا است که هر کدام از اشارات و شرح آن (۲) و قبسات و اسفار و شرح منظومه سبزواری و کتب فلسفی عصر حاضر، عین سخنان زمان سابق را تکرار کرده اند، و الحق چیزی بر آن داستان باستانی نیفزوده اند.

از این که می گویند: مساله خیر بودن وجود، در نزد همه حکما بدیهی بوده است، (۳) چنین به دست می آید که: فلاسفه یونان در عهد باستان جز سخنانی که از متأخرین می شنویم، مطلب دیگری نداشته اند؛ و بنابراین، حتماً شیخ رئیس، ابن سینا هم در این باره از پیشینیان اخذ و استفاده کرده و از خود چیزی نداشته است. نتیجه این است که: از روزگار فلاسفه یونان تا این زمان، در مساله وجود شرّ هیچ پیشرفتی نشده، و در حقیقت، تقلید در شکل تحقیق، نشان داده شده است.

گویا جهت این که فلاسفه، با اصرار هر چه تمام تر، وجود شرور را از جهان وجود، محذوف می دارند، ملاحظه این معنی است که مشکل صدور شرّ از خیر مطلق، لاینحلّ نماند؛ (۴) ولی آیا از حکمت است که وجود شرّ را (که مانند وجود

- ۲- . شرح خواجه نصیر الدین طوسی رحمہ اللہ تعالیٰ .
- ۳- . شرح منظومہ سبزواری، قسمت حکمت، ص ۶، س ۷ و ۸ .
- ۴- . اشارات، ج ۳، ص ۳۲۵، پاورقی

خیر، کاملاً بدیهی است) فقط برای حلّ خیالی (نه واقعی) مشکل نامبرده، انکار نمود؟! و آیا این گونه حلّ را هم، در حقیقت می توان حلّ واقعی دانست؟!.

این مشکل، که مصدر شروری که در جهان وجود پیدا می کنند چیست؟ و کیست؟ دیر وقتی است که ذهن بشر را به خود مشغول داشته است، و حتی زرتشتیان(۱) را هم، همین مشکل وادار کرده که برای جهان، دو آفریدگار و دو پروردگار قائل شوند: یزدان و اهریمن و برخی از بی خبران مستشرقین هم، چنین خیال کرده اند(۲) که دین مبین اسلام هم برای رهایی از مشکل یاد شده، در عوض یزدان و اهرمن، خدا و شیطان را، العیاذ بالله، دو مبدء برای موجودات گرفته است. ما در فصل آینده انشاء الله تعالی، اثبات خواهیم کرد که شیطان بدون اذن خداوند متعال ناتوان محض و عاجز حقیقی است و واقع این است که: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم.

بدین ترتیب دیده می شود که چگونه یک مشکل توانسته است که فکر بشر را از راه روشن حقیقت بیرون برد، و در دو راه که یکی از دیگری تاریک تر و ظلمانی تر است گرفتار کرده و سرگردان سازد. آری چنان که قول به ثنویت مبدء جهان، راه حل صحیحی برای مساله شرّ نیست، همچنین انکار وجود شرّ هم نمی تواند نفعی به آن برساند. زیرا به طوری که چاره ای جز این نیست که مبدء آفرینش مسلماً واحد است، ایضاً بدیهی محض است که شرّ هم در جهان موجود است؛ بلی بایستی کوشید و راه حل درستی پیدا کرد، و گرنه با انکار وحدانیت مبدء تعالی و تقدّس، چنان که به زرتشتیان منسوب است، و یا با انکار وجود شرّ، به طوری که فلاسفه پسندیده اند مشکل مذکور، حلّ نشده و حلّ هم نخواهد شد.

### نمونه ای از قسبات

فلاسفه در تصویر عدمی بودن شرور زحمت ها کشیده و رنج ها دیده اند، ولی هیچ کاری از پیش نبرده اند و الحق برای حلّ این مشکل کوچک ترین قدمی هم برنداشته اند. برای این که طرز تفکر آنان در این مساله به خوبی روشن گردد به عنوان نمونه عباراتی را از قسبات،(۳) که مقتبس از پیشینیان و مورد اخذ و استفاده آیندگان از فلاسفه می باشد، ترجمه می نمایم:

«دردها، نه از این جهت که ادراک اموری هستند شر می باشند، و نه از جهت وجود خود این امور، و نه از جهت صدور آنها از علل خود بلکه همانا شر بودن آنها بالعرض به حسب حال صاحب درد است که اتصال عضوی را که شأنش اتصال است، فاقد گردیده؛ پس ماهیت شر، عدم وجودی، یا عدم کمالی برای موجودی است از این حیث که این عدم در واقع لایق به شأن آن نیست و یا در نزد آن بی اثر است.»

ایشان به همین طرز بیان هر شری را که به نظر مبارکش رسیده به عدم برگردانیده است، و یکی از محققین عصر حاضر هم چنین فرموده: نکاح، برای این خیر است که واجد موافقت امر مولی است، و سیئه بودن زنا عبارت است از فقدان این موافقت، پس سیئه، عدمی است برای این که فقدان عدمی است.

نگارنده گوید: پیداست که مساله شر، مردان روزگار را خیلی ناراحت کرده و آنان را سخت به تکاپو انداخته است؛ کار به جایی کشیده و راستی کارد به استخوان رسیده که مرد فیلسوف، مانند یک ادیب، متوسل به طرز جمله بندی شده

- ١- . دائره المعارف، ج ٩، ص ٤٤٨، ترجمه ملل و نحل شهرستانى، ص ١٨٠.
- ٢- . اصول اساسى فن تربيت، ص ٤٧، س ٤.
- ٣- . ص ٢٨٧ و ٢٨٨.

و می خواهد که با عوض کردن طرز بیان و نحوه گفتار، حقیقت را مطابق دلخواه خود اثبات، و آن را بدین وسیله مبرهن نماید!!.

آیا لجوجی نمی تواند در پاسخ بگوید که: سلامت، خیر است. و چون عبارت است از عدم مرض، پس عدمی است. و نکاح، چون فاقد مخالفت مولی است حسنه است. پس حسنه عدمی است. واقع این است که: بحث لفظی را بایستی کنار گذاشت و در فکر خود حقیقت بود؛ مثلاً می توان گفت ظلمت، عدم نور است و می توان گفت ظلمت وجودی ضد نور است، ولی هیچ کدام از این دو طرز بیان، برهان نفس الامر محسوب نمی شود، و برای یافتن واقع، بایستی از این قیل و قال فارغ گردید و در حاق حقیقت، دقت و تأمل به عمل آورد.

### نظری به قرآن کریم

قرآن کریم، آیات بسیاری دارد که به صراحت به وجود و وقوع شرّ و سوء و سیئه دلالت می کند. مثلاً می فرماید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ؛ (۱) و ایضاً: وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ (۲) و ایضاً: زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ؛ (۳) و ایضاً: وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا؛ (۴) آیا این آیات به عدمی بودن شرّ و سوء و سیئه دلالت دارند؟! و آیا می توان گفت که به وجودی بودن آنها دلالتی ندارند؟! اگر بنا باشد که شر، وجودی باشد و ما بخواهیم که مضمون این آیه ها را با بیان خودمان بیان نماییم، آیا واقعاً عبارت دیگری بهتر و واضح تر از عبارت این آیه ها می توانیم پیدا کنیم؟ آیا روا و سزااست که این آیات و امثال آنها را طوری تأویل نماییم که به قول به عدمی بودن شرور، سازگار آیند؟! واضح است که کسی از عدمی نمی ترسد و عدم را نمی شود به جا آورد، و نمی شود عدم را دید، و عدمی مزین نمی شود و هویدا هم نمی گردد؛ البته این مطلب، ناگفته پیدا و روشن می باشد.

یکی از بزرگان فلسفه تصریح کرده که: سیئه، عدمی است! و سیئات اعمال به طور کلی ذاتاً حسنات هستند! و از قرآن کریم به گفته خود دلیل آورده: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (۵)، و فعل هم با وجود و ثبوت خود شیئی است و فرموده: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ (۶) ایشان از این استدلال، چنین نتیجه گرفته اند که اعمال بشر، کلیتاً زیبا و حسن الذات هستند.

معلوم است که صحت این نتیجه موقوف است به این که اعمال بشر، مخلوق خدا باشند، به جهت این که اگر مخلوق خدا نباشند و از مضمون آیه نخست، خارج باشند، قهراً مضمون آیه دوم هم بر آنها صدق نخواهد کرد. و برای همین است که ایشان فعل را هم شیئی گرفته اند تا آیه نخست بر اعمال بشر صادق آید. ما انشاء الله تعالی در آینده اثبات خواهیم کرد که اعمال بشر مخلوق خود بشر است و خداوند متعال بشر را طوری آفریده است که بایستی خود وی خالق اعمال خود باشد.

ص: ۴۹

۱- . فلق (۱۱۳) / آیه ۱ و ۲. بگو پناه می برم به پروردگار فلق، از شر آن چه آفریده است.

۲- . زلزله (۹۹) / آیه ۸. هر کس به ثقل ذره ای شر به جا آورد آن را می بیند.

۳- . توبه (۹) / آیه ۳۷. اعمال بدشان، به ایشان زینت داده شده.

۴- . جاثیه (۴۵) / آیه ۳۳. بدهای آن چه که می کردند، بدی شان هویدا گردید.

۵- . زمر (۳۹) / آیه ۶۲. خداوند است آفریننده هر چیز.

۶- . سجده (۳۲) / آیه ۷. خدایی که زیبا کرده هر چه را که آفریده؛ بنا به قرائت با فتح لام «خلقه»؛ و بنا به قرائت با سکون: خدایی که افرینش هر چیز را نیکو کرده و زیبا گردانیده است.

و ایضاً احسن و زیبا بودن موجودی، نسبت به موجودی با شر بودن آن نسبت به موجود دیگر، نه فقط عقلاً منافاتی ندارد، بلکه کمال سازش را هم دارد؛ قرآن کریم همین طور است برای مؤمنین شفا و رحمت و برای ستمگران زیان افزاست. (۱) پس احسن بودن و خیر بودن متلازم نیستند. و مخلوقات خداوند متعال اگر چه کلاً زیبا باشند باز ممکن است نسبت به چیزی شر باشند و زیان برسانند. نتیجه این است که: خیریت و شریّت، داخل در ذوات اشیاء نیستند و دو امر نسبی می باشند. بنابراین اگر فرض شود که اعمال بشر هم مانند سایر اشیاء مخلوق خداوند متعال است، باز نمی توان گفت که همه آنها برای انسان نافع و سود رسان است، بلکه ممکن است که شر بوده و زیان آور باشند.

## مصدر شرور در نظر قرآن

جای شک نیست که دنیا، دنیای خیر و شر است ولی پاسخ این پرسش که مصدر شرور چیست؟ و کیست؟ برای بشر از وقتی که دارای قوه معرفت شده، مشکل بسیار دشواری گردیده است. دانشمندان ملل و فلاسفه قرون، هزاران سال است که در این باره می اندیشند و دقت و تأمل می نمایند، ولی هنوز هم به راه حل روشنی نرسیده اند. بلی هر فرقه ای برای خود راهی انتخاب کرده و در اعتقاد بر طبق آن، مشی نموده است. و غالباً یکی از دو جانب افراط و تفریط را پیموده و یکی از دو پرتگاه، مورد رضایت اندیشه های نارسای بشری گردیده است. و چنان که یاد شد عده ای بسیار زیاد در طی قرون متمادی، مصدری خصوصی برای شرور تعیین کرده و برای جهان دو مبدأ: یزدان و اهرمن گرفته اند. و دیگران هم وجود شر را از جهان به یکبار محذوف دانسته اند؛ و الحق چنان که راه اول مبنی بر جهل است، راه دوم هم مبتنی بر انکار بدهت است.

اینک ببینیم که قرآن کریم پس از آن که وحدانیت مبدأ را رکن رکن خود شناسانیده، و وجود شرور را هم در جهان اعلان فرموده، درباره مبدأ شر، چه رأی می دهد و مساله مصدر شر را چگونه حل و تصویر می فرماید؟ اگر فرض کنیم همان طور که خیرات از جانب خداوند جهان آفرین است، شرور نیز از آن حضرت بوده باشد چه مانعی پیش خواهد آمد؟

در قرآن کریم چنین می یابیم که خداوند متعال عز شانه و جل جلاله، خودش را عزیز کننده، ذلیل گرداننده، دهنده ملک و گیرنده آن، شناسانیده است؛ (۲) و عذاب دهنده، (۳) نعمت دهنده، (۴) گمراه کننده و نشان دهنده راه خواننده است. (۵) و با صراحت فرموده: نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً (۶) و با کمال وضوح، عمل واحدی را هم به خودش نسبت داده و هم به شیطان. چنان که فرموده: زَيْنًا لَهُمْ اَعْمَالُهُمْ، (۷) و فرموده: زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالُهُمْ؛ (۸) و بدون پرده پوشی فرموده: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ (۹) و در دعا وارد است: اَيَقْنَتْ اَنَّكَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ اَشَدُّ الْمُعَاقِبِيْنَ فِي مَوْضِعِ النِّكَالِ وَ النَّقْمَةِ؛ (۱۰) و

ص: ۵۰

- ۱- اسراء (۱۷) / آیه ۸۲. وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا خَسَارًا.
- ۲- آل عمران (۳) / آیه ۲۶. تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّ مَنْ تَشَاءُ.
- ۳- بقره (۲) / آیه ۲۸۴. يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ.
- ۴- حمد (۱) / آیه ۷. الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ.

۵- . رعد (۱۳) / آیه ۲۷. يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ.

۶- . انبياء (۲۱) / آیه ۳۵. شما را برای امتحان به شر و خیر مبتلا می گردانیم.

۷- . نمل (۲۷) / آیه ۴. اعمال شان را به ایشان زیبا نشان دادیم.

۸- . انعام (۶) / آیه ۴۳. شیطان، اعمال شان را به ایشان زیبا نشان داد.

۹- . اعراف (۷) / آیه ۱۶۸. آنان را با نعمت و نعمت ها مبتلا گردانیدیم.

۱۰- . مفاتیح الجنان، ص ۱۷۹. دعای افتتاح. یقین دارم که تویی ارحم الراحمین در جای عفو و رحمت، و تویی سخت ترین عقوبت کنندگان در جای انتقام.



ایضاً: لا اله الا انت خالق الخیر و الشر؛ (۱) آیا این آیات و این دعاها، صریح در این نیستند که: خیر و شر، هر دو در جهان هستند، و هر دو از جانب پروردگار متعال می باشد؟

## حقیقت خیر و شر

آیا می شود که موجود واحدی را تنها ملاحظه کرد و آن را خیر و یا شر نامید؟ پاسخ این پرسش این است که: مسلماً تصور خیر و یا شر بودن یک موجود، بدون تصور موجود دیگری که نسبت به آن، خیر و نافع و یا شر و زیان آور باشد، امکان ندارد؛ و به عبارت دیگر: آیا می توانیم ذوات اشیاء جهان را به دو قسمت تقسیم نماییم و بگوییم که بعضی از موجودات ذاتاً خیر هستند و بعضی دیگر هم ذاتاً شرند؟ چنان که مثلاً می توانیم بگوییم ذوات اشیاء بر دو قسم است یا شجر است یا غیر آن؟ بدون شک پاسخ این پرسش منفی است و تقسیم یاد شده نادرست است؛ برای این که: هر چیزی، نسبت به چیزی در زمانی سود رسان، و نسبت به چیز دیگر و یا به همان چیز در زمان دیگر، زیان آور است.

و به تعبیر ثالث: آیا می توانیم موجوداتی بیاییم که هیچ شری هیچ گاه از آنها صادر نشود؟ و موجوداتی را هم پیدا کنیم که هیچ خیری هیچ وقت از آنها صدور نیابد؟ نمی توانیم خداوند متعال و کتب آسمانی و سلسله جلیله انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را، از قسم نخست بشماریم، چون که آنان برای کافران و بدکاران هم در دنیا و هم در آخرت، زیان رسان هستند؛ و شیطان و تابعین او را هم نمی توانیم از قسم دوم بدانیم برای این که آنان می توانند عبادت و اطاعت کنند، و بدین طریق به خود، خیر برسانند. چنان که شیطان مدتی عبادت می کرد و به خیر می رسید برای این که در درگاه ربوبیت تقرب می یافت و بالا می رفت.

حقیقت این است که:

۱ خیر و شر، در عالم خارج از ذهن، ذاتی و جوهری ندارد، و در ذهن انسان هم با ذوات اشیاء قائم می گردند برای این که نه تمام ذات چیزی هستند و نه جزء ذات چیزی.

۲ تصور هر کدام از خیر و شر، موقوف به تصور آن دیگری است برای این که اگر کسی معنای خیر را فرضاً نداند، ممکن نیست معنای شر را بداند و بر عکس.

۳ هیچ کدام از خیر و شر، در چیزی ثبوت و دوام ندارد؛ برای این که ممکن است که مثلاً خوراکی که به شما نافع بود و خیر داشت، مضر شود و شر گردد و بر عکس.

۴ ممکن است یک چیزی نسبت به چیزی خیر باشد، و نسبت به چیز دیگر، فقط شر رساند؛ مثلاً: مار نسبت به بچه خود خیر است ولی نسبت به شما شر.

۵ ممکن است چیزی نسبت به چیزی با ملاحظه ای خیر باشد و با ملاحظه دیگری شر. مثلاً باربری نسبت به یک نفر انسان با این ملاحظه که از گدایی بهتر است خیر است و با این ملاحظه که از تجارت سخت تر است شر است.

۶ ممکن است چیزی نسبت به چیزی در نظر کسی خیر باشد و در نظر کسی دیگر شر. مانند دوایی نسبت به بیماری در نظر دو نفر طیب مختلف الرأی.

ص: ۵۱

---

۱- . کافی، ج ۲، ص ۵۱۶، س ۱۱. نیست خداوندی جز تو، تویی آفریدگار خیر و آفریدگار شر.

از مجموع آنچه ذکر شد، چنین به دست می آید که: با قطع نظر از تصور انسان، جهان و موجودات آن نه خیر هستند نه شر، و تأثیرات آنها در یکدیگر همان است که هست، نه خیر است نه شر و هیچ چیزی جز خودش چیز دیگری نیست نه خیر است نه شر و متن واقع همان است که در نفس الامر هست، نه خیری در آنجا هست نه شر و این ذهن انسان است که هرچه را که برای خودش و یا برای کمالی که برای اشیاء در اندیشه خود درست کرده می پسندد خیر می داند و نافع می فهمد و هر چه را که برای خودش، و یا برای کمال تصور شده موجودات نمی پسندد، شر می داند و ضارّ تشخیص می دهد و این هم ناشی از این است که انسان طوری آفریده شده است که لذت و شکنجه را می فهمد و گزند صدمه را درک می کند. به این معنی که اگر انسان مانند سنگی که نه لذت می فهمد و نه درک شکنجه می کند آفریده می شد و از درد و رنج و لذت و سرور عاری و فارغ می بود، مسلماً از دو واژه خیر و شر و مرادفات آنها در سایر زبان ها در قاموس های جهان و لغت نامه های انسان، خبری و اثری پیدا نمی شد.

بنابراین، خیر و شری در جهان تحقق ندارد تا ما در پی مصدر آنها بگردیم و جمیع آن چه که در ذهن ما به شر با خیر و شر اتصاف می یابد، در واقع و در عالم حقیقت از آن دو صفت عاری و فارغ می باشند و خیر و شر دو وصف ذهنی هستند، که در ظرف تصور، به موجودات حمل و بر آنها اثبات می شوند ولی در جهان خارج هر کدام از موجودات راه خود را گرفته و می رود و در تأثیر و تأثر همیشگی دائمی روزگار می گذرانند و از خیر و شری که بشر در مخیله خود می پروراند و از برای هر کدام از موجودات بهره ای از آن دو تعیین می نماید، در عالم حقیقت هیچ خبری نیست.

تا هنگامی که آدمی از موجودات پیرامون خود، در لذت بردن و شکنجه کشیدن است محال است که بتواند خود را از ادراک و تصور خیر و شر، فارغ بدارد، و خواهی نخواهی آن چه را که از آن سرور می یابد خیر و آن چه را که از آن در رنج است شر خواهد دانست. بنابراین در جهان واقع و عالم حقیقت، هیچ خبری از خیر و شر به غیر از تأثیر و تأثر عمومی نیست.

ولی لازم است که به انسان حق داده شود که درباره لذت و شکنجه خویشتن خاصه درباره حیات آینده خوب بیاندیشد و منع و مصدر هر دو را بیابد، تا خیر خود را افزون تر نموده و بر لذت خود در هر دو جهان بیفزاید، و شکنجه و شر خود را هم اگر بخواهد یک سره از میان بردارد. خداوند متعال، مصدر شروری را که انسان را آزار می دهد، به طور واضح، بیان فرموده است:

از آیات قرآن کریم چنین استفاده می شود که هر چیز از جانب خداوند است هر چه را که به شما لذت می دهد و آن را خیر می دانید و هر چه را که به شما آزار می رساند و آن را شر می دانید جمیع آنها را خداوند متعال آفریده و هر چیز از جانب او است؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. و اما جهت این که به برخی از مردم شر می رسد و آزار نصیبت می گردد همانا خود وی سبب می شود و اعمال ناپسند و کردار زشت خود او باعث می شود و گرنه خداوند مهربان آزار کسی را نمی خواهد و کسی را به عسر و کفر نمی اندازد: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ، (۱) وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ، (۲) خداوند متعال همه را سبک بار می خواهد: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ. (۳)

- ۱- . بقره (۲) / آیه ۱۸۵. خداوند برای شما آسانی می خواهد، و سختی نمی خواهد.
- ۲- . زمر (۳۹) / آیه ۷. و به کفر بندگانش راضی نیست.
- ۳- . نساء (۴) / آیه ۲۸. خداوند می خواهد که شما را سبک بار گرداند.

این حقیقت، اگر چه از آیات بسیاری فهمیده می شود ولی ظاهراً واضح تر از همه آنها، این دو آیه است: **إِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَبَهُ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا** ما أصابك من حسبه فمن الله و ما أصابك من سيئه فمن نفسك؛ (۱) در آیه نخست در هر سه مورد، کلمه «عند» را مکرر فرموده، و در آیه دوم، در «من الله» و نیز در «من نفسك»، «عند» را نفرموده تا سیاق کلام تغییر یابد و معنی عوض شود. اول، بحث در این است که موجد بلیه و شر کیست؟ و بعد، بحث در این باشد که: باعث رسیدن بلیه به مردم کیست؟ و چیست؟

از آیه پیش فهمیده می شود که می گفتند نعمتی را که به آنان می رسد خداوند متعال می آفریند و اما بلیه و شری که به آنان می رسد خدا آن را نمی آفریند بلکه در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موجود بوده و او آن را به وجود می آورد خداوند متعال در پاسخ آنان می فرماید: چرا اینان سخن نمی فهمند، هر چیز را خدا ایجاد می کند و می آفریند و خالق هر چیز هر نعمت و خیر و هر بلیه و شر همانا خود خداوند است و جز او کسی دیگر نیست و اوست که به هر کس و به هر قوم بخواهد نعمت می دهد و اگر بخواهد بلیه می فرستد.

پس از آن که این مطلب، با آیه پیش روشن گردید، از آیه دوم هم چنین فهمیده می شود که: بیایید در این قسمت هم بیاندیشید که چه چیزی و چه کسی باعث می شود که خدا بر شما نعمت و خیر و یا بلیه و شر بدهد؟ در بیان این مطلب هم خداوند متعال چنین درس می دهد: باعث این که خداوند به شما نعمت می دهد و خیر می رساند خود اوست. برای این که: اگر خداوند متعال به نیکوکاران نه نعمت و خیر و نه نعمت و شر نمی داد چه ایراد و اشکالی به عدالت آن حضرت تعالی و تقدس وارد می آمد؟ پس از لطف اوست که به نیکوکاران خیر و نعمت می دهد. و اما باعث این که خداوند متعال به شما بلیه می دهد و شر می فرستد فقط خودتان می باشید زیرا که این اعمال زشت و گناهان شماست که خداوند جهان آفرین آنها را در شکل بلاها نمایان می دارد و در صورت شرهایی وحشتناک بر سر شما فرود می آورد.

## تاریخچه الواحد لا یصدُرُ عنه إلا الواحد

چنین به نظر می رسد که: از روزگاران بسیار پیشین پیوسته مردمانی زیاد و یا کم بوده اند که برای ایجاد این جهان وسیع و موجودات بسیار کثیر و متنوع آن، خدای واحد و یکتا را کافی نمی دانسته اند! و این تصور تا به امروز هم باقی است.

می گفتند: دنیا، مشرق دارد، مغرب دارد، شب و روز دارد، نور و ظلمت دارد، خشکی و دریا، زشت و زیبا، تابستان و زمستان، اجرام سفلی، ستارگان و هزاران امثال اینها دارد؛ و خیال می کردند که محال است این همه موجود را یک خدا به وجود آورده و به اداره کردن آنها پرداخته باشد.

امر در نظر آنان در میان دو چیز دائر بود: یا باید خدا زیاد باشد! و یا باید کثرتی در جهان نبوده باشد. و همین تصور سبب شده بود که آنان به دو فرقه معظم متفرق شوند. غالب مردم که از علم و دانش بهره ای نداشتند چون کثرت را در جهان به طور آشکار و غیر قابل انکار درک کرده بودند به تعدد خدایان گرویده و علم را فدای بدیهی کردند. برای

۱- . نساء (۴) / آیه ۷۸ و ۷۹. اگر به آنان نعمتی رسد می گویند این از نزد خداست، و اگر به آنان بلیه ای رسد می گویند این از نزد تست، بگو: هر چیز از نزد خداوند است. پس چرا اینان این طورند؟ سخنی نمی فهمند؟! آن چه از نعمت به تو می رسد از خداست، و آن چه از بلیه به تو می رسد از خود توست.

هر دستگاهی از جهان، ربّی و پروردگاری به نام ربّ النوع تصور و در صورت بت‌هایی تصویر می‌کردند. و خیال می‌نمودند که چون اجزای جهان به یکدیگر پیوسته است، لابد این ارباب هم در اداره کردن حوزه‌های حکومتی خود خالی از تشاجر و تنازع نخواهند بود و افسانه‌های دامنه‌داری در باب جنگ‌خدایان، ساخته بودند. اینان از این که خدای واحدی این همه دستگاه‌های با این وسعت و عظمت را بیافریند و آنها را به تنهایی اداره نماید بسیار تعجب می‌کردند چنان که بت پرستان زمان طلوع اسلام، وقتی شنیدند که پیغمبری مبعوث شده و می‌گوید: قولوا لا اله الا الله تفلحوا، (۱) بسیار تعجب کردند از این که این پیغمبر نوظهور، چطور و چگونه در جای این همه خدایان، فقط و فقط یک خدا را قائل شده است؟ می‌گفتند: أَجْعَلُ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا؟ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ. (۲)

و عده دیگری که فلاسفه دوران و دانشمندان آن زمان بودند، در وحدانیت خداوند متعال کوچک‌ترین شک و تردیدی نداشتند به ناچار کثرت را در جهان و در موجودات آن خیالی پنداشتند. بدیهی را فدای علم کردند، می‌گفتند و می‌گویند: جهان و موجودات آن با این همه تکثر ظاهری در واقع غیر از یک وجود وسیع بسیط، چیز دیگری نیست. و این کثرت ظاهری محسوس، پنداری بیش نیست. این دانشمندان که چشم و چراغ آن زمان بودند اصلاً تصور هم نکردند و احتمال هم ندادند که یک خدا می‌تواند موجودات کثیره را که واقعاً کثیر باشند، خلق بفرماید. و لذا به هر طوری که بوده کثرت در جهان را خیالی می‌نمایانیدند، و تمام کوشش خود را در اثبات این معنی مصرف می‌کردند که این چشمان مردمان احول و دو بین است که در دنیا کثرت می‌بیند و اما صاحب‌دلان و عارفان، جز وجود واحد چیز دیگری نمی‌بینند.

آن چه که بت پرستان را وادار به اعتقاد به خدایان زیاد کرد، و آن چه که عده‌ای از فلاسفه و دانشمندان باستان را ناچار وادار به حذف کثرت از موجودات جهان نمود، فقط این ملاحظه بوده است که خدای واحد، مخلوق واحد می‌تواند داشته باشد و بیشتر از آن را نمی‌تواند و امکان ندارد بیافریند، و به اصطلاح فلسفی «الوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» (۳) بلی هر دو دسته را یک دشمن، از میهن حقیقی شان بیرون راند و آنان را به جلای وطن گرفتار کرد.

حق این است که خداوند واحد است. لا اله الا الله، و موجودات جهان هم واقعاً کثیر و حقیقتاً بسیار هستند، و اعتقاد به این که: «از یک چیز، بیشتر از یک چیز، صادر نمی‌شود» اگر چه بت پرستان را بدبخت محض کرد، و آنان را به یکبار بیچاره گردانید، زیرا که وادارشان کرد که بر خلاف اصل‌ترین و صحیح‌ترین علم، که وحدت خداست اعتقاد ورزند. ولی فلاسفه را هم به درد انکار بدیهی مبتلا ساخت و فلسفه آنان را هم بر اصالت وجود مبتنی کرد و بدین طریق آن را سخت بیمار و زمین گیر گردانید.

این مساله که جهان و آن چه در آن است در حقیقت بیشتر از یک وجود نیست که عبارت اخرای قول به «اصالت وجود» و یگانه پناهگاه، برای فلاسفه، در مقابل حمله «الوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» است، شاید در نزد بی‌خبران، چندان مهم نباشد ولی دانشمندان و محققین خوب می‌دانند که چون این مساله به منزله خشت نخست فلسفه می‌باشد، و در

۲- . ص (۳۸) / آیه ۵. آیا این همه خدایان را یک خدا قرار می دهد؟ واقع این است که این سخن چیزی بسیار عجیب است.

۳- . از یک چیز، بیشتر از یک چیز صادر نمی شود.



سرتاسر مسائل و قضایای حکمت ماوراء الطبیعه، پای آن به میان می آید فلذا رخسار زیبای علم و دانش را به کلی دگرگون کرده و آن را از مسیر واقعی و مجرای طبیعی و حقیقی خود، بیرون آورده است.

این است تاریخچه «الواحدُ لا یصدُرُ عنهُ إلاّ الواحدُ» و مدت سلطنت آن، و مختصری از عملیات و کارهایی که در مدت حکمفرمایی خود انجام داده است. چه بتخانه هایی در روی زمین برپا نموده و به انکار چه ضروریاتی مردم را واداشته است؟ و یکی از فرزندان نالایق آن «کیفیت صدور عقول عشره» است؛ و در این مساله ما هم که بحث خیر و شرّ است، دخالت کرده و چنین می گوید: اگر خیر و شرّ، هر دو، موجود باشند بایستی دو مصدر جداگانه دو خدای مستقل داشته باشند.

این قانون فلسفی، تاکنون هم در نزد فلاسفه، در استحکام خود باقی است، (۱) ولی البته دانشمندان (و بنا به فرمایش خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی)، مردم (۲) از قبول آن امتناع می کنند و بزرگترین مانع عقلی در نزد فلاسفه از موجود بودن خیر و شرّ و از صدور آن دو از باری تبارک و تعالی همین قانون است که «از یک چیز، بیشتر از یک چیز صادر نمی شود» و همین قانون ناچارشان کرده است که شرّ را عدمی بگیرند.

### نامه ابن سینا به بهمنیار

برای استحضار از جریان برهان قانون «الواحدُ لا یصدُرُ عنهُ إلاّ الواحدُ» حکایت زیر را از اسفار، نقل می کنیم:

بهمنیار، به ابن سینا نامه نوشت، و از او برای قانون فلسفی فوق، برهان خواست. شیخ در پاسخ نوشت: اگر واحد حقیقی، مصدر باشد برای دو چیز مانند الف و با، پس مصدر شده است برای الف و آن چه که الف نیست، زیرا که با، الف نیست، پس لازم می آید اجتماع نقیضین. (۳)

فخر رازی در مباحث مشرقیه، به برهان ابن سینا، چنین ایراد می گیرد که نقیض صدور الف، لاصدور الف است، نه صدور لالف، یعنی صدور با؛ چنان که جسم، آن گاه که حرکت و سیاهی را قبول کرد و سیاهی غیر حرکت است، پس جسم حرکت و غیر حرکت را قبول کرده و تناقضی لازم نمی آید. (۴)

ملاصدرا از شیخ الفلاسفه طرفداری می کند و می گوید: فخر رازی معنای مبدأ بودن واحد حقیقی را تصور نکرده است مصدريت به این معنی عین ماهیت علت بسیطه است بنابراین اگر بسیط حقیقی مصدر شود برای الف و آن چه الف نیست حتماً مصدريت آن برای غیر الف غیر از مصدريت آن برای الف که عین ذات آن است، خواهد بود. پس ذاتش غیر ذاتش شده است و تناقض همین است. (۵)

از کلام صاحب اسفار، فهمیده می شود که می خواهد بگوید: اگر در برهان شیخ، به جای واحد حقیقی، چیز دیگری گذاشته شود، مثلاً گفته شود: اگر زید مصدر شود برای خواندن و نوشتن پس مصدر شده برای خواندن و آنچه خواندن نیست زیرا که نوشتن خواندن نیست پس لازم می آید اجتماع نقیضین بلی در این صورت اشکال رازی بر ابن سینا وارد

- ۱- . اشارات، شرح اشارات، شرح شرح اشارات، ج ۳، ص ۱۲۲، قیسات، ص ۲۳۲. اسفار و حواشی آن، ج ۲، ص ۲۰۴، شرح منظومه سبزواری، ص ۱۸۴.
- ۲- . شرح اشارات، ج ۳، ص ۱۲۲.
- ۳- . اسفار، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۴- . قیسات، ص ۲۳۳.
- ۵- . اسفار، ج ۲، ص ۲۰۶.

می شد به جهت این که زید با قطع نظر از مصدریتش برای خواندن و یا نوشتن ذاتی دارد، پس ذات زید غیر از مصدر بودن و علت بودن اوست و امکان دارد که از چنین ذاتی دو چیز صادر شود، به خلاف واحد حقیقی که علت و مصدریت آن، عین ذات آن است، و بسیطی که مصدر امری است ذاتی به جز مبدأ بودنش ندارد و برای همین بسیطی که ذاتش عبارت از علت بالف است محال است که علت با هم شود، و گرنه باید که ذاتش غیر ذاتش شود.

نگارنده گوید: این سخن، درست نیست. زیرا که بسیط هم مانند مرکب در صورتی که مصدر چیزی می شود ذاتی دارد به جز مصدر بودن که موصوف می شود با مصدر بودن؛ زیرا که بدیهی است موصوف شدن بسیط با مصدر بودن امری ذهنی است و اصلاً خارجیت ندارد و لذا به بساطت بسیط، ضرری نمی رساند؛ و این که فرموده «بسیطی که مصدر است عین مصدر بودن است» برهانی ندارد و برهان نقل شده از ابن سینا هم برهان این ادعا نیست و اگر فرضاً هم باشد اول دعوی است پس جناب ملا صدرا کمکی به ابن سینا نکرده است و اشکال رازی بر وی وارد است.

از مطالعه کتب فلسفی بر می آید که فلاسفه چنین عقیده دارند: چیزی که مثلاً الف از آن صادر می شود حتماً دارای حیثیتی است که یا عین و یا جزء ذات آن چیز است؛ پس اگر عین ذات آن باشد محال است که غیر الف هم از آن صادر شود و اگر جزء آن باشد پس آن چیز مرکب است نه بسیط و صور غیر الف هم از آن ممکن است. چنین به نظر می رسد که مرادشان از این حیثیت همان سنخیت باشد که می گویند علت باید با معلول سنخیت داشته باشد؛ اگر واقعاً معنای این حیثیت همان سنخیت باشد، پس باید دانست که قانون حیثیت فقط در علل و معلولات این جهان جریان دارد (در جهان مخلوق) و حضرت باری تعالی با هیچ کدام از مخلوقات خود سنخیت ندارد و علت آن حضرت عز شأنه از روی حیثیت نیست. و اگر مراد از حیثیت نامبرده، سنخیت علت با معلول نباشد، پس نباید این حیثیت را ذاتی علت شمرد، بلکه مانند وصف علت از عوارض ذهنی علت باید شمرد و در این صورت حیثیت مذکوره، خارجیتی ندارد و چنان که در بالا گفته شد به بساطت بسیط ضرری نخواهد داشت.

و علاوه بر آن چه ذکر گردیده، باید متوجه بود که: قانون «الوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» به فرض این که صحیح و کاملاً درست هم باشد، باز در این جهان مخلوق، مورد جریانی برای آن پیدا نخواهد شد. به جهت این که در این زندگی، بسیطی را نمی شناسیم که واقعاً تحقق داشته باشد، و واقع این است که چیز بی بعدی در این عالم نیست و در عالم ربوبیت نیز جریان پیدا نمی کند به جهت این که علت خداوند متعال به معنای صدور معلول از آن حضرت نیست پس هیچ مورد جریانی برای قانون مذکور نیست، نه در جهان آفرینش و نه در عالم بالا.

## آیا خدا، همسخن مخلوق است؟

فلاسفه می گویند لازم است که در علت خصوصیت و حیثیتی باشد تا به سبب آن با معلول خود سنخیت پیدا کند و لازم است که در میان علت و معلول، سنخیتی باشد و گرنه بایستی صدور هر چیز از هر چیز ممکن باشد؛ و مثلاً آتش بتواند درخت برویاند و چون می دانیم «عدم» تأثیری ندارد و نفعی نمی رساند، پس این سنخیت و حیثیت در علت بایستی وجودی باشد. پس اگر از حضرت باری تعالی شأنه، هم خیر و هم شرّ به وجود آید، لازم می آید که در آن حضرت دو سنخیت بوده باشد؛ پس برای رهایی از این دو ایراد باید گفت که شرّ عدمی محض است و گرنه لازم می آید



اولاً خداوند با شرّ هم سنخیت داشته باشد، و ثانیاً دو سنخیت، (سنخیت با خیر و سنخیت با شرّ) در ذات او جمع شود، باین که خدا بسیط است و مرکب نیست.

پاسخ این است که ذات پاک باری عز و جل: با خیر هم نمی تواند سنخیت داشته باشد و با موجودات جهان (که بنا به زعم آنان، خیر محض می باشند) از یک سنخ بوده باشد و گرنه لازم می آید که: خداوند متعال علت حقیقی نباشد و علت مجازی بوده و از علل ماده شمرده شود، برای این که علت مجازی آن است که از ذات خود ماده می گذارد و چیزی هم سنخ خود به وجود می آورد، و علت حقیقی آن است که از ذات خود، چیزی خرج نمی کند و در عین حال کار خود را هم می کند و معلولش را می آفریند. فلذا امکان ندارد که از سنخ معلول خود باشد، چنان که علت مجازی هم امکان ندارد که با معلول خود همسنخ نباشد؛ واقع این است که علت مجازی، علتی حقیقی نیست؛ زیرا که ذات خود را خرج می کند و در شکل دیگری (در شکل معلول) پدیدار می گردد، و علتی که حقیقتاً علت است آن است که ذات خویش را محفوظ بدارد و چیزی هم به وجود بیاورد. علل این جهان مادی، کلیتاً علت هایی مجازی هستند و برای همین است که در این جهان نه چیزی از کتم عدم، قدم به دایره وجود می گذارد و نه موجودی رهسپار دیار عدم می شود و همان موجودات سابق هستند که هر دم در شکلی بروز کرده و رموز نهان خود را بیرون داده و هر زمان در اندامی خود نمایی می کنند. و علت حقیقی منحصر به ذات حضرت لایزالی است که هیچ گاه دستی به ذات خود نبرده و چیزی از آن خرج نکرده و این همه موجودات را هم پدید آورده است. نتیجه این است که ذات مقدس کبریایی نه با خیر سنخیت دارد و نه با شرّ.

تبدلات و تأثیر و تأثرات جهان و موجودات آن، با حکم حضرت خداوندی در تحت قوانین منظمی انتظام یافته اند، و لذا هر چیزی به هر چیزی در هر زمان و هر مکان بدون قید و شرط اثر نمی کند و متبدل نمی گردد؛ خصوصیت ها و حیثیت هایی لازم است که در چیزی مجتمع باشند تا آن را به تبادل به هم سنخ آن آماده سازند، و چیزی از چیزی متولد گردد.

اگر طرز کار علت حقیقی و ذات خداوند متعال هم، با حیثیت و سنخیت باشد بایستی که سنخیت های بسیار و حیثیت های بی شمار، در ذات آن حضرت گرد آیند؛ برای این که آن حضرت آفریدگار همه این اشیا است که حقیقتاً کثیر و زیاد هستند و کسانی که کثرت موجودات را منکر هستند بدیهی ترین بدیهیات را انکار می کنند و اگر بنا باشد که جهان و موجودات آن، یک وجود بیش نباشند در آن صورت هم لازم می آید که خداوند متعال کاری نکرده و چیزی نیافریده باشد، زیرا که یگانه موجود در این فرض، وجود است که همیشه بوده است.

علیت در این جهان مادی، عبارت اخرای تولید است و معلولات این جهان کلیتاً به نحو تولد از علل خود زائیده شده و می شوند و برای همین است که علیت هیچ علت دوام پیدا نمی کند و علت به تدریج از بین می رود و فرزند آن به نام معلول شناخته می شود و برای همین است که معلول هم سنخ با علت، زائیده می شود، ولی چون ذات خداوند جهان آفرین سرمدی و ابدی است و علیت آن حضرت هم جاودانی است فلذا علیت او نمی تواند به نحو تولید باشد، و قهراً معلولات و مخلوقات آن حضرت، نمی توانند هم سنخ او باشند، و گرنه لازم می آید که از خدایی، خدایانی جدا شود!!!

احکامی را که فکر محدود انسان از موجودات پیرامون خود، در این زندگی گذرا و ناپایدار به دست می آورد، از کومه نظری است که آنها را در ذات نامحدود و جاویدان آفریننده جهان هم مجری بدارد، و وجود و علیت آن حضرت و



احکام آن دو را از وجود و علیت جهان و احکام آنها قیاس بگیرد. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ (۱) وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. (۲)

اینجاست که عظمت سوره مبارکه توحید در نظر انسان دانشمند، ثابت می شود و واضح می گردد آن جا که فرموده: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ؛ در خبر است که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ اقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. (۳) و چنان که در خبر دیگری (۴) هست: این سوره در حقیقت، شناسنامه و هویت و نسب نامه حضرت پروردگاری جَلَّتْ عِزَّتُهُ می باشد؛ یهودیان به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: نسب پروردگار خود را بیان کن: فرزند کیست و والد کیست؟ حضرت سه شب درنگ کرده و پاسخی به آنان نداد. سپس نازل شد: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. (۵)

ص: ۵۸

۱- . شوری (۴۲) / آیه ۱۱. نیست مانند او چیزی.

۲- . زمر (۳۹) / آیه ۶۷. برای خدا حق قدرش را نگذاشتند، با این که همه جای زمین در روز قیامت در چنگ اوست، و آسمان ها در دست راست او پیچیده شده هستند، پاک و منزّه است از آن چه شریک می گیرند.

۳- . کافی، ج ۱، ص ۹۱، س ۱۵. خداوند عز و جل دانست که در آخر زمان، مردمان متعمقی خواهند بود، فلذا سوره قل هو الله را نازل فرمود.

۴- . کافی، ج ۱، ص ۹۱، س ۳.

۵- . سوره بگو او خدا، یکتاست، خدا صمد است، نزائیده و زائیده نشده، و برای او هیچ همتایی نیست.

آن چه که در این فصل، مورد تعقیب ما می‌باشد، در اعجوبه بودن، کمتر از فصل سابق نیست. عده نسبتاً کثیری از مسلمین، در اینجا هم بر خلاف بداهت رفته و با کمال تعجب معتقد شده‌اند که: تمامی کارهای انسان را اعم از افعال حسنه و یا سیئه، خود خداوند متعال به جا می‌آورد. اینان نمی‌توانند باور کنند که خودشان انجام دهنده اعمال خودشان می‌باشند، و واقعاً چنین نیست که نفهمند که خودشان کارهایشان را به جا می‌آورند، ولی افکاری پریشان، ذهن آنان را پریشان کرده است، با این که قرآن کریم در این باب هم، با فهم بدیهی انسانی موافقت کامل دارد، می‌فرماید: **وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**. (۱)

فلاسفه مادی هم در این گفتار با جبریون مسلمان هم آواز هستند و حالت اختیار را به یک بار انکار کرده و هر فاعل را در صدور فعل از وی مجبور پنداشته‌اند چنان که «لایب نیتس» می‌گفته: اگر سوزن مغناطیسی، شعور می‌داشت، با کمال خوشحالی حرکت خود را به طرف قطب شمال، اختیاری فرض می‌نمود منظورش این است که انسان در حرکات خود اختیاری از خود ندارد ولی چون شعور دارد، در عالم تصور، خویش را آزاد و مختار می‌انگارد.

این فصل، یکی از اصول اساسی راجع به عمل را بنیاد می‌گذارد، و در عین حال یکی از مسائل دامنه داری است که از روزگاران پیشین، در میان ملل مختلف و دانشمندان جهان، پیوسته محل بحث و گفتگو بوده و اکنون نیز هست. فلذا بایستی منتهای دقت و تعمق را در اختیار حق به کار بست و به نظر سطحی قانع و خشنود نگردید.

### قانون علیت عامه

قوی‌ترین برهانی که بسیاری از متفکرین جهان را به سوی اعتقاد به جبر سوق داده و می‌دهد، همانا قانون علیت عامه است. و آن این است: بدیهی است که هر حادثه و هر موجودی علتی دارد، به طوری که اگر آن علت وجود نداشت این حادثه و یا این موجود هم وجود پیدا نمی‌کرد و چون اعمال انسان حوادثی هستند، به ناچار بایستی عللی داشته باشند؛ و این علل هم، چون موجوداتی هستند، حتماً علت‌هایی دارند و همچنین تا برسد به **عله العلیل**، باری تعالی که منتهای سلسله علل است. و اما شخص جبری مادی، چون علل را غیر متناهی می‌انگارد فلذا در این سلسله به انتهای اعتقاد ندارد.

نتیجه استدلال فوق این است که آدمی در انجام دادن افعال خود اختیاری از خود ندارد به این معنی که بتواند بکند و بتواند نکند، آنچه او کرد ناچار بود که آن را بکند و آنچه را که نکرد نمی‌توانست بکند و همین دلیل موجب شده که جبریون از مسلمین آیات بسیاری از قرآن کریم را که به اختیار دلالت دارند، به خلاف ظاهر و یا به خلاف نص صریح تأویل کرده‌اند.



شک نیست که قانون علیت عامه در سراسر جهان موجود با کمال انتظام جاری و ساری است، و این قضیه قابل انکار نیست. ولی این هم جای تردید نیست که: برخی از علل جهان، من جمله انسان دارای خصوصیات و امتیازاتی است که به طور واضح او را از سایر علل ممتاز می دارد.

این امتیازات، ما را مجبور می کند که علت و علیت را به دو قسم متبائن، تقسیم نماییم. اینک عددی چند از این امتیازات را که عجالتاً به نظر ما رسیده می نگاریم و باقی را به عهده فضیلتی محقق می گذاریم:

۱- هیچ علتی از علل جهانی در علیت و در انجام دادن کار خود، یعنی در ایجاد معلول نیازی به فکر ندارد. مگر حیوان (نام حیوان را فقط برای رعایت کلیت قانون می آوریم و گرنه منظور ما تنها انسان است) که نمی تواند کارهای خود را بدون فکر به جا آورد، و بایستی پس از اندیشه ای طویل و یا برق آسا، درست و یا نادرست، شروع به کار کند؛ مثلاً انسانی را که تفنگ به دست گرفته و می خواهد گلوله ای را به هدف برساند در نظر می گیریم او با انگشت فشاری می دهد حرارتی پیدا می شود که باروت را مشتعل می سازد، حجم باروت افزایش گرفته گلوله را از لوله پرتاب می کند. گلوله راهی را طی کرده و به هدف اصابت نموده و آن را سوراخ می کند. در این واقعه مسلماً نه فشار در تولید حرارت و نه حرارت در سوزاندن باروت و افزودن حجم آن، و نه افزایش حجم باروت در پرتاب کردن گلوله، و نه گلوله در راهپیمایی و سوراخ کردن هدف، فکری نکردند. آن که فکر کرد فقط انسان تیرانداز بود که فشار را بلا واسطه و سایر اعمال مذکوره را با واسطه، پس از تفکری انجام داد. آیا بعد از این آزمایش، نمی توانیم علل جهان را به دو قسم: علت بی فکر و علت با فکر تقسیم نماییم؟!.

۲- علل جهان در علیت خود و در ایجاد معلول، غرضی و مقصودی ندارد و نمی تواند داشته باشد. جز حیوان که در هر کاری نظری دارد، و غایتی را مقصود خویش قرار می دهد در مثال بالا- نام چند علت به میان آمد، و در میان آنها آن که صاحب غرض است همان است که دارای فکر و اندیشه است، و آن مرد تیرانداز است و باقی کلیتاً بی غرض و فاقد مقصود می باشند. فلذا عقلای جهان بالبدیهه نفع و ضرر همه این علت ها و معلول ها را به حساب مرد تیرانداز می گذارند نه به حساب خود آنها. آیا با ملاحظه این امتیاز، جا دارد که علل جهان را به دو قسم: علت بی غرض و علت با غرض تقسیم نماییم؟.

۳- هیچ علتی از علل جهانی نمی تواند در علیت خود یعنی در ایجاد معلول تردید داشته باشد، جز حیوان. در مثال بالا فشار، حرارت، افزایش حجم باروت، گلوله پرتاب شده، هیچ کدام در علیت خود و در انجام دادن معلول، قدرت به اندک تردیدی ندارند، و فقط مرد تیرانداز است که می تواند در فشار دادن مردد باشد. پس علل جهان بر دو قسم اند: علت غیر قادر بر تردید، و علت قادر بر آن.

۴- علل جهان، قدرت بر طرفین واقعه ندارند، جز حیوان. مثلاً آتش می سوزاند و نمی تواند که نسوزاند. ولی انسان می تواند بسوزاند و می تواند نسوزاند. و بدین لحاظ هم علل جهان را به دو قسم: علت قادر بر متناقضین و غیر آن تقسیم می نماییم.

۵- هر علتی از علل جهانی علیتش انحصاری است، یعنی فقط کار معینی از آن ساخته است، به خلاف حیوان که در علیت آن ضیقی و حصری نیست، و کارهای بی شماری از آن ساخته است: مثلاً آتش می سوزاند و نمی رویاند، به خلاف



انسان که می سوزاند و می رویاند و می خندد و می گرید و آباد می کند و خراب می کند، وقتی افتاده ای را بلند می کند، و دیگر بار او را بر زمین می زند. و با این ملاحظه هم علل جهان را به دو قسم تقسیم می کنیم: یکی آن که معلول آن محدود و معین است و دیگری آن که کار و معلول آن بسیار است.

۶- علل جهانی کلیتاً با وجود مانع از علیت می افتند و برای رفع مانع قدرتی ندارند. به خلاف افراد حیوان، که آن گاه که انجام دادن کاری را اراده می کنند، موانع آن را هم از میان بر می دارند. یعنی نواقص علیت خود را تکمیل می کنند و خود را پس از آن که علیت ندارند علت می گردانند. پس علت های جهان به دو قسم هستند: قسمی را باید علت بگردانند تا علت شود و علیت بیابد و علیتش با خودش نیست. و قسمی دیگر آن است که خودش خودش را می تواند علت بگرداند.

۷- هیچ علتی از علل جهانی بچه و بزرگ ندارد. یعنی کلیتاً در مقام علیت به کار خود آشنا و در آن استادند مگر حیوان که در مقام علیت بچه و بزرگ دارد. مثلاً آتش اعم از این که عمرش یک دقیقه باشد و یا یک سال، می تواند بسوزاند و لازم نیست که صبر کند تا آتش بزرگ شود تا بتواند بسوزاند. ولی بچه انسان نمی تواند کارهای یک انسان بزرگ را انجام بدهد و بایستی صبر کرد تا بزرگ شود و معلولات انسان عادی از او صادر شود. و به این لحاظ می توان گفت که علل جهان بر دو قسمند: قسمی در علیت نیازمند به آشنا شدن و یاد گرفتن است و قسم دیگر آن است که با محض پیدایش تأثیر خود را می کند و در کار خود مانند عالم غیر معلم است.

۸- هیچ کدام از علل جهانی در مقام علیت نه تنبلی دارد نه نادانی. به خلاف حیوان. مثلاً آتش در سوزانیدن و آب در روان شدن امکان ندارد که تنبل یا نادان باشد ولی انسان در علیت و در انجام دادن کارهای خود تنبلی و یا نادانی به طور فراوان دارد. پس علل جهان بر دو قسم است: قسمی که در علیت خود تنبلی و نادانی شاید داشته باشد و قسم دیگر پیوسته زیرک است و استاد.

۹- هیچ کدام از علل جهان، خواهش بردار و یا تهدید بردار نیستند به خلاف افراد حیوان. از آتش پاره ای هر قدر خواهش کنند که بسوزاند، هر قدر به آب روان ایست بگویند و آنها را با تازیانه بزنند، اطاعت نمی کنند. به خلاف یکنفر انسان که کاری را که نمی خواست بکند با خواهش و یا با تهدید آن را می کند و کاری را که نمی خواست ترک کند با یکی از آن دو طریق ترک می کند. پس علل جهان دو قسم دارد: قسمی خواهش بردار و تهدید بردار است و قسم دیگر قابل هیچ کدام نیست.

۱۰- هیچ کدام از علل جهان از علیت خود و از ایجاد معلول صرف نظر نمی کند مگر حیوان چه بسا از مراد خود یا به جهت این که از محبوبیت و مراد بودن افتاده و یا برای این که در راه وصول به آن مشکلاتی پیدا شده، صرف نظر می کند. اگر در نزدیک آتش چوبی خشک و یا سنگی سخت قرار بیابد هر دو را گرم می کند اگر چوب می سوزد و سنگ نمی سوزد برای آتش و علیت آن فرقی نمی کند. اتومبیل نه از راه پر گردنه دلتنگی دارد و نه از راه هموار خوشحال می شود و این آقای راننده است که گاهی این را به صلاح و گاهی آن را به صرفه خود، تشخیص می دهد. پس برخی از علل جهان، از علیت صرف نظر می کنند و معلول را ایجاد نمی کنند برای این که آن را به صلاح خود نمی دانند، و برخی دیگر صرف نظر کردن را اصلاً نمی دانند.



۱۱- هیچ کدام از علل جهان، با مرور زمان از هنگامی که اطلاع در دست هست، بر قدرت و علیت خویش چیزی نیفزوده اند مگر انسان که در این خاصه از سایر انواع حیوان هم ممتاز است؛ هم کماً و هم کیفاً بر علیت و قدرت خود افزوده است. مثلاً انسان امروزی می خواند و می نویسد. و از انسان پیشین این کارها مقدور نبود. انسان سابق اگر در یک دقیقه یک نفر را می توانست بکشد، اکنون انسان غربی در یک ثانیه هزاران نفوس را می تواند به خاک هلاک اندازد و هزاران خانه آباد را ویران سازد. اما سایر علل، هیچ فرقی در کارکرد آنها حاصل نشده و یا چندان تفاوتی پیدا نشده است. پس با این نظر هم علل جهان بر دو قسم هستند: قسم اول آنهاست که در علیت آنها افزایش حاصل شده و قسم دوم غیر آنهاست.

۱۲- هیچ کدام از علل جهان، کاری با کار علل دیگر ندارند، آتش سوزان و آب روان، کاری با یکدیگر و با کار علل دیگر ندارند. ولی حیوان در عمل علل دیگر دخالت می کند و مخصوصاً انسان در کلیه عوامل جهانی دخالت کرده و حتی الامکان آنها را تصرف نموده و مطابق دلخواه خویش به جریان می اندازد و به عمل و می دارد. و طوری آفریده شده است که تمامی افراد حیوان را مسخر کرده و استعداد تملک خیلی بیشتر از این را هم دارد. خداوند متعال فرموده: خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً (۱) و اَيْضاً: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (۲).

از این امتیازات که ذکر شد و غیر اینها به طور واضح فهمیده می شود که انسان، در میان موجودات جهان مادی در عین این که یکی از آنها و مؤثر در آنها و متأثر از آنهاست، دارای خصوصیات عجیب و غریبی هم هست. موجودی است فوق موجودات. برای این که هر چیز یا در تصرف و یا در امکان تصرف اوست، علتی است نه مانند سایر علل، برای این که علیت او فوق همه علیت های جهانی است، علیت او پس از تفکرات و اندیشه ها با در نظر گرفتن مقصود و عله غائیه، وقوع می پذیرد؛ علیت او اختصاصی به مورد معینی ندارد و عمومی است. و بالاتر از همه اینها این است که علیت او بسته به دلخواه خود اوست و خود او می تواند خود را نسبت به معلولی و یا به ترک آن، علت قرار بدهد. پس آفریدگار انسان او را نسبت به اعمال او علت قرار داده چنان علتی که معلول چیز دیگری نباشد و خلاصه آدمی اختیاردار روی زمین و جانشین خدای بزرگ، پروریده شده است.

یکی از نویسندگان مادی در ضمن بحث خود، در باب جبر و اختیار، به این نکته بدیعه و عجیبه غریبه کشانیده شده ولی چون او به این امتیازات که انسان در علیت خود دارا می باشد توجهی نداشته، در نتیجه «علت و غیر معلول» بودن او را درباره اعمال او محال شمرده، و جبر را اختیار کرده است. وی چنین نوشته: «در عالم، همه چیز، مبتنی بر علت است جز اراده انسانی که استثناء غریب و عجیبی بر این قاعده کلی بوده و ما فوق طبیعت و عالم است، علم در همه جا صحیح است جز درباره انسان که چون موجودی خارق العاده و فوق الطبیعی است از کلیه قواعد و قوانین عالم، مستثنی و برای خود یک قسم خداوندی است؛ صرف نظر از این که این عقیده مبتنی بر هیچ دلیل و مدرکی نیست، ما را مجبور به اعتقاد به یک نوع اعجازی می نماید که منطقاً غیر قابل تصور است.»

۱- . بقره (۲) / آیه ۲۹. همه آن چه را که در زمین است برای شما آفرید.

۲- . اسراء (۱۷) / آیه ۷۰. حقیقت این است که فرزندان آدم را تکریم کردیم، و آنان را در صحرا و دریا حمل کردیم، و از پاکیزه ها و گواراها روزی شان دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات مان برتری دادیم.

نگارنده گوید: کدام دلیل برای مطلب، بهتر و روشن تر از وقوع آن است؟ آیا علم، این نیست که: آدمی از واقع جهان و حقیقت موجودات آن به هر طوری که هستند مطلع گردد؟ امتیازات ذکر شده که با بدهات از انسان، مشهود هستند، دلالت می کنند که پروردگار انسان خود انسان را علت اعمال او قرار داده و این علت را معلول چیزی نگردانیده است. عالی ترین و مترقی ترین نوع علیت در روی زمین، همین علیت انسان است. آیا منطق فقط همان است که از پیشینیان رسیده؟ و هر چه در آن نباشد اگر چه با آن مخالف هم نباشد باید نادرست باشد؟ آری در وجود ما بزرگترین آیات خداوندی جل جلاله در حالی که آشکارا در مقابل دیدگان ما نمایان است، پنهان است. قرآن کریم می فرماید: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. (۱) پس از آن که واقع انسان، امری را با آزمایش های گوناگون از خود بروز دهد کدام منطق می تواند با آن مخالفت نماید؟ آیا منطق می تواند مخالف واقع باشد؟

منطق صحیح و علم درست آن است که از حقیقت جهان خارج، استنباط شود نه این که با آن بنای ناسازگاری گذارد.

### انسان، جانشین خداوند است

قرآن کریم، افراد انسان را جانشینان زمینی خداوند متعال، تعریف، و آنان را با این مزیت در میان موجودات جهان ممتاز و سرفراز فرموده است؛ این مطلب در آیات بسیاری بیان شده:

فرموده: هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ، (۲) و در آیه دیگر (۳) «فی» ندارد؛ و برای این که این خلافت شامل زنان هم باشد خلافت را اختیار فرموده نه خلفا (۴)؛ و در جای دیگری هم افراد انسان را پادشاهان روی زمین شناسانیده چنان که خودش را هم پادشاه خوانده است، فرموده: جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا، (۵) و فرموده: الْمَلَائِكَةُ الْقُدُوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، (۶) البته از این دو آیه هم، خلافت انسان از خدا خوب فهمیده می شود.

در آیات ذیل، قضیه استخلاف و جانشین گیری، روشن تر و تا اندازه ای مفصل تر مورد بحث قرار گرفته است: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. (۷)

ص: ۶۳

۱- ذاریات (۵۱) / آیه ۲۰ و ۲۱. و در زمین آیاتی هست برای محققین و در خودتان آیا نمی بینید؟

۲- فاطر (۳۵) / آیه ۳۹. او آن کس است که شما را در زمین، جانشین گردانید.

۳- انعام (۶) / آیه ۱۶۵.

۴- خلفا اختصاص به مذکرین دارد، ولی خلافت شامل مؤنثات هم هست؛ از اقرب الموارد.

۵- مائده (۵) / آیه ۲۰. در میان شما پیغمبرانی قرارداد و شما را پادشاهانی گردانید. این کریمه اگر چه درباره بنی اسرائیل

است ولی مسلم است که آنان در میان سایرین اختصاصی در این باب ندارند، و یکی از ملل جهان می باشند.

۶- . جمعه (۶۲) / آیه ۱. خداوند، پادشاه پاک غالب حکمت کردار است.

۷- . بقره (۲) / آیه ۳۰ تا ۳۳. و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی می گذارم. گفتند: آیا کسانی را که در آنجا فساد می کنند و خون ها می ریزند در آنجا می گذاری؟ و ما با حمد تو تسبیح می کنیم و تو را تقدیس می نمایم. فرمود: من می دانم آن چه را که نمی دانید و به انسان همه نام ها را بیاموخت. سپس آنان را به فرشتگان نشان داد. پس فرمود: خبر دهید مرا نام های اینان را اگر راست می گوئید، گفتند: پاک و منزهی دانشی برای ما جز آن چه تو ما را آموخته ای نیست محققاً تو هستی دانا، با حکمت، فرمود: ای انسان خبر ده آنان را نام هایشان را پس آن گاه که خبرشان داد نام هایشان را، فرمود: ای انسان خبر ده آنان را نام هایشان را، پس آن گاه که خبرشان داد نام هایشان را فرمود: آیا نگفتم به شما که من نهان آسمان ها و زمین را می دانم و می دانم آن چه را که آشکار می کنید و آن چه را که مکتوم می دارید.



به احتمال بسیار قوی، آدم در آیات فوق، در هر دو مورد به معنی انسان است با این فرق که آدم، عَلم نوع و انسان اسم آن است مانند اسامه و اسد. و ایضاً به احتمال بسیار قوی مراد از اسماء در اینجا اسماء حسناى الهى است؛ و الف و لام در «الاسماء» در معنی، عوض از مضاف الیه است و تقدیر این است: عَلمَ اللّهُ اسْمَاءَهُ كَلِّهَا الْإِنْسَانَ؛ و بنا بر این، ضمیر «هم» در «عَرَضَهُمْ» و «هُؤُلَاءِ» به آدم بر می گردند و ارجاع دو گونه ضمیر (مفرد و جمع) البته با ملاحظه لفظ و معنای آدم است.

با ملاحظه دو جمله «عَلمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و قول فرشتگان «لَا- عِلمَ لَنَا إِلَّا- مَا عَلَّمْتَنَا» معلوم می شود که آدمیان دارای همه اسماء حسنی بودند ولی فرشتگان بعضی از آنها را داشتند، مانند سُبُوح و قُدُوس، و با ملاحظه «عَلمَ» و «عَلَّمْتَنَا» از یک طرف و اضافه اسماء به «هُؤُلَاءِ» و «هُم» از طرف دیگر چنین به دست می آید که: یاد گرفتن نام های خداوند متعال، عبارت اخرای دارا بودن آنهاست، مثلاً یاد گرفتن نام «مرید» دارای اراده شدن، و «قدیر» با قدرت گردیدن، و «سُبُوح» تسبیح گفتن است.

و معنای این که: آدمیان همه اسمائی را که در فرشتگان بود، خبر دادند ولی فرشتگان نتوانستند همه اسماء آدمیان را خبر بدهند، ظاهراً و الله العالم این است که: آدمیان توانستند سبوح و قدوس گردیده و خداوند را تسبیح و تقدیس نمایند ولی فرشتگان نتوانستند مانند آدمیان، قادر، جبار، منتقم، ضار، نافع، صانع، خالق و غیر اینها شوند.

معنای خلیفه، جانشین است، که باید همه کارهای منوب عنه را درباره آن چه که جانشین شده به جا آورد و اعمال او را عملاً حکایت نماید و لفظ خلیفه اگر چه در کریمه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مفرد است، و از تنوین تنکیرش هم وحدتی فهمیده می شود، ولی به دلیل این که این جانشینان خون ها می ریزند، حتماً زیاد هستند و چون قدرت به خونریزی دارند و دارای خون هستند، و به نام آدم می باشند پس هر فرد انسان مصداقی از این خلیفه کلی که واحد نوعی است، می باشد؛ و به صریح کریمه، مورد جانشینی و مافیة الاستخلاف، حکایت عملی اسماء الهی است و چون فرشتگان همه اسماء را نتوانستند عملاً حکایت نمایند، از مزیت و مرتبت جانشینی الهی محروم ماندند، به جهت این که بیشتر از چند اسم را، مثلاً سبوح و قدوس، دارا نبودند و صلاحیت نداشتند که همه اسماء الهی در نهادشان گذاشته شود؛ و اما آدمیان چون همه آنها را یاد گرفته و دارا شدند توانستند مثل ملک شده و کار ملک را بکنند و کارهای زیادی هم بکنند که ملک نتوانست بکند. و از همه کارهای الهی از هر کدام نمونه ای را انجام دادند، و لذا برای مقام منیع جانشینی پروردگار جهان، جلت عظمت و عظمت آلائه تعیین یافتند.

و پس از تبّه به این که: جانشین گذارنده خود خداوند متعال است اولاً؛ و در ظاهر آیه، منوب عنهی جز خود گوینده به نظر نمی رسد. ثانیاً؛ و مسلماً مورد استخلاف، حکایت اسمای الهی است. ثالثاً؛ و فرشتگان با آن قرب و منزلت که دارند بسیار راغب بودند که این مقام شامخ را نیز احراز نمایند. رابعاً؛ و اصلاً صلاح نمی دانستند که مفسدان و خونریزان، تکیه بر مسند این خلافت عظمی بزنند. خامساً؛ و پس از آن حکایت اسماء را از آنان مشاهده کردند راضی شده و آنان را رسماً به خلافت شناختند. سادساً؛ علم حاصل می شود به این که: مستخلف عنه، خود حضرت ذوالجلال تعالی و تقدس می باشد.

نتیجه بحث این است که: خداوند متعال، فرد انسان را جانشین زمینی خود گردانیده و به عدد نام‌های خود (۹۹) به آنان نیروها کرامت فرموده، تا آنان همه اسماء الهی را بتوانند عملاً حکایت نمایند، و کدخدای روی زمین و جانشین خداوند جهان گردند. پروردگار مهربان و عطوف استعداد همه اوصاف حسنه را در نهاد آدمی گذاشت و ذات او را منبع صفات کمال قرار داد به طوری که اگر انسان این استعداد را به مرحله فعلیت درآورد و این سرچشمه را استخراج نماید، پای به مدارجی می‌گذارد و مراتبی را طی می‌کند که از تصور و تصویر ما بسیار بالاتر است، و آدمی را دچار حیرت می‌سازد، آدمی گنجینه سر حق است.

بنابر آن چه که در این بحث، با کمال اختصار و اجمال بیان شد، بایستی که علیت انسان، که مورد بحث است از سایر علیت‌های جهانی ممتاز بوده و فوق همه آنها باشد و به عبارت مختصر بایستی که علیت انسان نزدیک‌ترین علیت به علیت خداوند متعال باشد، تا صلاحیت خلافت الهی را در میان این همه موجودات دارا باشد.

### علّیت خداوند متعال

بنابر آن چه که در دو بحث فوق بیان شد، برای فهم کیفیت علیت انسان، نمی‌توان به هیچ کدام از علیت‌های این جهان، مراجعه نمود، بلکه بایستی به علیت خود خداوند متعال که انسان جانشین زمینی او است، توجه داشت.

ناگفته معلوم است که: علیت حضرت ذوالجلال را نمی‌توان با علیت‌های دیگر، در تحت جامع واحد حقیقی قرارداد، بلی فقط در مفهوم علیت می‌تواند شرکت داشته باشند، خداوند متعال می‌فرماید: **تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۱)** پس به طور یقین، امکان ندارد علیت حضرت آفریدگاری با علیت مخلوقات، دو جزئی از یک نوع باشند، و با هم متبائن هستند.

برای بیان برهان به ادعای فوق، خود شما را که این کتاب را مطالعه می‌فرمایید مثال آورده و می‌گوییم: شما معلول هستید و علت شما در نزد ما موحّدین یا باید ذات خدا باشد و یا خواست خدا؛ اینک باید توجه شود که اگر علیت ذات و یا خواست آن حضرت، مانند علیت علل جهان، در نظر گرفته شود هر دو شق مذکور، مستلزم محال خواهند بود. اما احتمال نخست به جهت این که چون ذات خدا قدیم است و تخلف معلول از علت محال است. پس لازم می‌آید که شما قدیم بوده باشید و نیستید؛ و اما احتمال دوم، به جهت این که چون خواست خدا از ذات خدا جدا نیست. (۲) پس لازم می‌آید که با حدود خواست خدا، تغییری در ذات او پدید آید و این محال است، و یا خواست خدا مانند ذات او قدیم باشد و در این صورت هم لازم می‌آید که شما نیز که اکنون این کتاب را می‌خوانید قدیم بوده باشید، چون تخلف معلول از علت محال است.

حق این است که ذات اقدس الهی جل جلاله، در عین این که تغییر نمی‌یابد، می‌تواند خودش را علت بگرداند، و علت نگرداند. یعنی: علیت خداوند متعال بر خلاف علیت‌های جهانی وابسته به اختیار خود اوست. و البته علیت خداوند متعال از این هم که نوشتیم بسیار بالاتر و از هر چه که ما بفهمیم بسیار بالاتر است. ولی نزدیک‌ترین سخن به حقیقت در صورتی که آن را تنزل داده و با فهم کوتاه بشری بیان نمائیم همین است که نوشتیم.

- ۱- اعراف (۷) / آیه ۱۹۰. خداوند برتر است از آن چه شریک قرار می دهند.
- ۲- و گرنه لازم می آید که ذات مقدسش معرض عوارض باشد و تغییر پذیرد.

اینک باید متوجه باشیم که: اگر علت خداوند متعال بسته به اراده و اختیار خود او می باشد، پس علت جانشینی او بایستی چگونه بوده باشد، مسلم است که علت آن حضرت به جز علت انسانی باید باشد، ولی لازم است که نزدیک ترین علت ها به علت باری تعالی، علت جانشین او باشد پس چنان که پروردگار جهان آفرین علت سراسر کائنات است و معلول چیزی نیست، جانشین خود، انسان را هم نسبت به افعال صادره از وی علت گردانیده چنان علتی که معلول چیزی دیگری نبوده باشد، و چنان که علت آن حضرت، موقوف به مشیت خود اوست، علت انسان را هم وابسته به خواست خود انسان گردانیده و به هیچ چیز دیگری وابسته نگردانیده است.

## انسان یا زبده عالم

نظر خواننده فاضل را به امتیاز انسان در میان موجودات جهان، جلب می کنیم. بزرگان دانشمندان با تعبیراتی بس دلنشین و مفاهیمی بسیار نمکین، از انسان و امتیازات او، چه در نظم و چه در نثر سخن گفته اند. شیخ بزرگوار و فیلسوف حقیقت بین، جناب شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی فرموده: (۱)

ای مرکز دایره امکان

وی زبده عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی

خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی ز علائق جسمانی

در چاه طبیعت خود، مانی

تا چند به تربیت بدنی

قانع به خزف ز دُر عدنی

شیخ در چهار مصراع اول، انسان را با چهار نام بسیار بزرگ و بهت آور، مخاطب قرار داده و بر خلاف مادیون فرموده: ای انسان، تو خود را مانند یکی از این اجسام طبیعی تصور مکن. تو اگر چه ممکن الوجودی ولی مرکز دایره ممکن الوجودات هستی، و اگر چه در جهان کون و فساد قرار یافته ای ولی متوجه خویشتن باش که زبده ترین موجودات این جهان می باشی، در عین این که جوهری و یکی از جواهر جهانی، شاه جواهر سراسر عالم پایین هستی، اگر چه قرارگاهت زمین است و در زیر آسمان می باشی، ولی چون مظهر اسمای حضرت پروردگاری شده ای، پس برای آسمان جهان مادی، خورشیدی هستی که از خورشید جهان افروز فروزان تر و درخشان تری.

ملاحظه انسان و فکر و تدبیر او، و تصرف او در جهان و تغییری که در موجودات می دهد و این همه حرکت ها و تلاش های

او که عالم ماده را روز به روز بیشتر در تحت سلطنت خویش در می آورد و جمادات و گیاهان و حیوانات را همه در قبضه قدرت خود می گیرد از زهر دوا می سازد و بیماران را با آن درمان می کند در فضا پرواز می کند و اقیانوس ها را استخر شنا قرار می دهد. نه از شکم زمین می ترسد و نه از اعماق دریاها هراسی دارد. در قبال این همه خمود خضوع آمیز حیوانات و خشوع مطیعانه درختان و گیاهان و جمود و خاموشی جمادات که سر به زیر انداخته و راه طبیعی مخصوص خود را پیش گرفته و می روند و هیچ یک از کار معین خود تجاوز ننموده و از گلیم خویش پای بیرون نمی کنند ما را به این حقیقت رهبری می کند که انسان در عین این که ذات و موجودیتش از موجودات دنیا متأثر و پروریده آفریدگار جهان است و با این لحاظ معلولی بیش نیست ولی اختیاردار روی زمین و خودمختار اعمال خویشتن

ص: ۶۶

---

۱- . نان و حلوا، ص ۳۰.

آفریده شده است او شاه زمینیان و جانشین ارضی خداوند اکبر است، فعال ما ی‌شاء است می کند آن چه را که بخواهد و نمی کند آن چه را که نمی خواهد.

بحث و تحقیق در امتیازات علت انسان نه تنها او را در نظر ما از محکومیت به احکام سایر علل آزاد می سازد بلکه او را علتی نشان می دهد که گوئیا تازه در جهان پیدا شده و هنوز دانشمندی در پیرامون طرز علت او فکری نکرده و تحقیقی به عمل نیاورده است. و به راستی علت انسان مانند اصل و ذات او هنوز حتی برای خود او به طور واضح مکشوف و معروف نشده است! و کیفیت علت انسان، پس از گذشتن هزاران سال از عمر فلسفه های بشری تقریباً بکر مانده است.

تحقیق و تدبیر در امتیازات علت انسان ما را به این حقیقت می رساند که: علت انسان به افعال صادره از او، وابسته به خواست خود اوست و خواست او معلول هیچ چیزی نیست آفریدگار انسان او را این گونه آفریده است و با مجرد اشتراک در جامع علت بودن با ضم ادعای بدهت نمی توان گفت که چون هیچ موجودی بی علت نیست پس علت شدن انسان هم نسبت به اعمال خود، باید معلول چیزی بوده باشد.

### طبیعیون چه فکر می کنند؟

طبیعیون تصور می کنند که طرز تفکر، یعنی شناختن و تمیز دادن این که چه چیزی و چه عملی سودمند و چه چیزی و چه عملی زیان آور است، تابع و معلول علل الطبعیه است، و چون اعمال صادر شده هم تابع طرز تفکر هستند پس نتیجه این می شود که اعمال صادر شده و وقوع یافته تابع علل مادی جهانی می باشند.

اما حقیقت این است که هیچ فکر و اندیشه ای نمی تواند انسان را مجبور و مسلوب الاختیار نماید؛ و انسان هم در حین تفکر و هم بعد از آن، در انجام دادن عمل بر طبق آن، کاملاً آزاد و خود مختار است، و بایستی توجه داشت که تفکر و آزاد بودن، دو پدیده از شئون حیات آدمی می باشند که هیچ کدام نه موجِد و نه مُعَدِم آن دیگری نتواند بود، بلکه فکر انسان نشان آزادی و خود مختاری اوست.

توضیح این است که: انسان هیچ مجبوریتی ندارد که بر طبق افکار خود عمل نماید چه بسا افکاری که در مقبره ذهن مدفون می مانند و در خارج از ذهن، اعم از این که درست باشند و یا نادرست، هیچ اثری از آنها مشهود نمی شود و یکسره متروک می مانند و چه بسا که بر خلاف اندیشه های صحیح رفتار می شود. می دانیم که نشان بالاترین درجه فکر، وصول به علم است و این کیست که همیشه به علم خود عمل نماید؟ و کدام علم است که عالم را مسلوب الاختیار سازد؟ و او را در عمل بر طبق آن مجبور گرداند؟ حتی کسی که به وجود درنده ای پی می برد و پای به فرار می گذارد، واقع این است که از روی صلاحدید فرار می کند، و می گوید مجبور به فرار شدم نه این که در تحت تأثیر علل مادی فرار کردن او تحقق یابد. یعنی: فرار کننده طریقی عقلاً پسند را در نظر خود، منحصر در فرار می داند و فرار می کند نه این که نمی توانست فرار نکند پس فرار کرد، زیرا که یقیناً می توانست فرار نکند اگر چه توقف او منجر به دریده شدن بدنش شود.

نسبت تفکر به انسان، مانند نسبت پند واعظی است به شنونده چنان که شنونده در تطبیق رفتار خود با پند واعظ، آزاد و خود مختار است، همین طور یک فرد انسان هم، در عمل کردن به فکر خود، آزاد و خود مختار است، و چنان که



شنونده پند، آن گاه که پند را پسندید و به وفق آن عمل کرد نمی گوئیم که او مجبور و مسلوب الاختیار گردید همچین انسان آن گاه که فکر خویش را پسندید و بر طبق آن عمل کرد نباید بگوئیم که مجبور و مسلوب الاختیار گردید.

این که کلیتاً هیچ عمل، بدون فکری، اعم از این که درست باشد یا نادرست وقوع نمی یابد، نباید ما را به اشتباه اندازد و خیال کنیم که هر فکری هم لازم گرفته است که بر طبق آن عمل شود، و شخص فکر کننده جبراً بر طبق فکر خود بایستی راه عمل را پیش گرفته و جلو برود؛ واقع این است که هیچ فکری لازم نگرفته است که بر وفق آن، رفتار شود. اگر چه هیچ عمل بدون فکری خوب و یا بد صدور نمی تواند بیابد.

جبری تصور می کند مردی که در زیر اشعه سوزان در تابستان فعالیت می کند هنگامی که از تأثیر گرما متأذی می شود مانند ارابه ای که آن را محکم تکان داده و به سوئی می رانند و ارابه هم چند متری راه رفته سپس می ایستد مسلوب الاختیار گردیده و مجبوراً خود را به کناری به جای خنکی، می کشد، ولی این تصور واقعیت ندارد زیرا همان کارگر در صورتی که موافق میلش باشد، باز ساعات متمادی در همان هوای یاد شده تلاش می کند و با رنج گرما در عین این که می سوزد می سازد. پس چنین نتیجه می گیریم که احساس رنج گرما فقط می تواند زمینه ای برای ترک کار و رفتن به آسایشگاه باشد، نه علت و موجد آن. و خلاصه احساس رنج از کار، مانند پند واعظ است که بیان شد.

افکار زمینه اعمال هستند: چنان که وجود زمین وجود کشت را لازم نگرفته اگر چه هیچ کشتی هم بدون زمین وجود پیدا نمی کند همین طور پدید آمدن اندیشه ای هم در ذهن انسان وقوع عمل را بر طبق آن لازم نگرفته اگر چه هیچ عملی هم بدون اندیشه ای وقوع نمی یابد پس همان طور که هر گاه زمینی را بینیم که کشت دارد نمی گوئیم که علت وجود کشت وجود زمین بوده، همچنین هر وقت انسانی را دیدیم که اندیشه ای کرد، و بر طبق آن عمل کرد، نباید بگوئیم که علت این رفتار او همان اندیشه او بود، بلکه اندیشه نامبرده زمینه ای برای این رفتار او بود، یعنی پس از آن اندیشه، صدور این رفتار امکان پذیر گردید. و پیش از آن صدور این غیر ممکن بود. و اما علت موجه این رفتار همانا خواست او بود که خواست بر وفق اندیشه خود عمل کند و کرد، و خواست او معلول هیچ چیزی نبود، چنان که مفصلاً بیان گردید.

وانگهی مگر انسان پیوسته اسیر افکار و اندیشه هاست؟ کدام اندیشه است که آدمی بایستی جبراً بر طبق آن عمل نماید و قدرت نداشته باشد که از آن صرف نظر کند؟ بلی خطور خاطرات به ذهن انسان امری جبری و قهری است و از اختیار وی خارج است. و کلیتاً خطور هر خاطره تابع عوامل محیط زندگی و معلول آنهاست، ولی باید توجه شود که: اولاً تعقیب کردن خاطرات و فکر کردن درباره آنها بسته به اختیار خود انسان است، و هر کسی می تواند که اصلاً درباره خاطره ای که به ذهنش خطور کرده هیچ فکری نکند و خود را با خاطره دیگری مشغول بدارد. پس انسان اسیر و در قید تعقیب خاطرات نیست و در دنبال کردن و ترک کردن آنها آزاد و خود مختار است؛ و ثانیاً بدیهی است که عوض کردن محیط زندگی هم برای انسان کاملاً ممکن است و کیست که بسته زنجیرهای یک نمونه از عوامل زندگی بماند و نتواند خود را از اسارت آنها برهاند؟ پس انسان می تواند با عوض کردن محیط زندگی خاطرات زندگی و نحوه آنها را نیز، عوض کند نظیر این که آدمی می تواند دست خود را از آتش دور کند و آن را از سوختن محفوظ بدارد، اگر چه در صورت نزدیک نگاهداشتن جبراً و قهراً دست او خواهد سوخت.





توضیح این است که: خاطرات ذهنی انسان، با اعمال انجام یافته او، و با صحت و سقم بدن او و با خوراک و پوشاک و مسکن و رفقای انس او و با مردم مجاور و کتبی که مطالعه می کند و مطالبی که درباره آنها می اندیشد و حوادثی که در منظر و مسمع او واقع می شود ارتباط و پیوستگی دارد و با کوچک ترین تغییری که در یکی از این مذکورات رخ بدهد، طرز خاطرات و کیفیت آنها نیز مسلماً متغیر گردیده و عوض می شود؛ درست است که انسان مادام که در این زندگی است بدون خطور خاطرات نخواهد زیست و ذهن او پیوسته محل آمد و رفت خاطره های مفید و شیرین و مورد تاخت و تاز خاطره های تلخ و زیان آور می باشد ولی چون طرز این خاطرات و طور و چگونگی آنها بسته و مرتبط به تطور عوامل محیط و طرز زندگی است، و گفتیم که عوض کردن اینها هم در دست خود انسان، و در اختیار خود اوست و هر کسی می تواند که در عوض محیط ناسالم، یعنی: خوراک ناسالم، مردم ناسالم، رفقای ناسالم، کتب ناسالم، مطالب ناسالم، و تا اندازه ای بدن ناسالم، و غیر اینها، با سالم هر کدام از آنها زیست نماید، و یا بر عکس با ناسالم، انس بگیرد، و با آن خوشوقت و به آن خشنود باشد، پس تطور خاطرات و نیک و بد بودن آنها، و نافع و زیان آور شدن آنها در اختیار خود انسان است؛ نتیجه این است که: هیچ کسی اسیر هیچ اندیشه ای نیست.

ناگفته نماند که: چون خاطره ها معلول عوامل زندگی هستند، و هم زمینه افکار و اندیشه ها می گردند (به جهت این که هر اندیشه بایستی در پیرامون خاطره ای وقوع بیابد، اگر چه هر خاطره هم ممکن است که متروک بماند و در اطراف آن هیچ فکری به عمل نیاید) فلذا افکار آدمی غالباً هم رنگ با عوامل زندگی صدور می یابد و این هم رنگی موجب اشتباه می شود و مردم خیال می کنند که عوامل زندگی در تولید افکار گوناگون علت دارند؛ و همچنین افکار هم چون زمینه اعمال می گردند، چنان که بیان شد اشتباه دیگری رخ می دهد و چنین تصور می کنند که افکار برای صدور اعمال، علت دارند؛ ولی حق و حقیقت در مساله همان است که تحقیق شد: نه خاطره ها برای افکار و نه افکار برای اعمال علت نیستند.

### قرآن، با جبرین مخالف است

چنان که در آغاز این فصل یادآور شدیم، قرآن کریم در آیات زیادی با کمال صراحت، بر خلاف جبرین، سخن رانده و مختار بودن بندگان را در افعال صادره از آنان، به طور آشکار رسانیده، و در این باب که هر کسی اعمال خود را واقعاً و حقیقتاً خودش به جا می آورد، سخنان غیر قابل انکاری بیان فرموده است:

ما برای اختصار به نقل یک کریمه اکتفا می کنیم: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا؛ (۱)** در این کریمه در سه مورد لفظاً و در یک مورد هم تقدیراً نسبت فعل را به خود بنده داده است. آیا در صورتی که فرض شود، بندگان مسلوب الاختیار باشند چه معنی دارد که به آنان گفته شود: اگر نیکی کردید چنین و اگر بدی کردید چنان خواهد شد؟ آیا صحیح است که به آتش گفته شود: اگر بسوزانی چنین خواهی شد، و به آب گفته شود: اگر جریان نیایی چنان خواهی شد؟ و چه معنی دارد که به بندگان مجبور و بی اختیار، درس داده شود که نیک و بد آینده خود را از حالا تأمین کنید؟

آیا به آب و آتش صحیح است که این گونه درس داده شود؟ قرآن کریم بدین اسلوب با مکتب جبر، به مخالفت برخاسته و جای هیچ گونه سازش را با آن، باقی نگذاشته است.

---

۱- . اسراء (۱۷) / آیه ۷. اگر نیکی کردید به خودتان نیکی کرده اید و اگر بدی کردید باز به خود کرده اید.

چه سازشی در میان قرآن کریم و مکتب جبر می توان یافت، با این که بنا به مذهب جبر، نازل شدن خود قرآن و سایر کتب الهیه، و همچنین ارسال پیغمبران علیهم السلام بایستی از اصل لغو و بی معنی بوده باشد؛ و نیز لازم می آید که خداوند دادگر ستمگر باشد، سُبحانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛<sup>(۱)</sup> و ایضاً لازم می آید که تکلیف باطل باشد و قوانین و حدود و قصاص و همچنین مواعظ و نصایح بی فایده و بیهوده باشند.

با این همه وضوح که در این باب، در قرآن کریم هست، باز جبریون دستاویزهایی از آیات قرآن برای خود ساخته اند. ما به دو نمونه از آنها متعرض می شویم.

۱ آیاتی هستند که صریحاً اضلال و هدایت را به خود خداوند متعال نسبت می دهند. چنان که فرموده: **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**،<sup>(۲)</sup> پاسخ این است که: درست است که گمراه کننده خداست و هدایت کننده هموست، ولی باید پیدا کرد که سبب اضلال و راهنمایی آن حضرت عزوجل چیست و کیست؟ در قرآن کریم چنین می یابیم که سبب گمراه کردن خدا، خود بنده گمراه است؛ می فرماید: **فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**،<sup>(۳)</sup> و ایضاً: **يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ**.<sup>(۴)</sup>

۲ آیاتی هستند که افعال انسان، و ایمان و کفر او را در تحت مشیت و خواست خداوند متعال قرار داده اند، چنان که فرموده: **وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**،<sup>(۵)</sup> تَشَاوُنَ متعدی است و مفعول آن ذکر نشده، و حتماً اطلاق و شمول مفعول، مجوز حذف آن بوده به این معنی که مفعول نام برده به طوری مطلق و شامل است، که اگر چه به زبان نیامده باز مثل این است که گفته شده است و تقدیر این است: **وَ مَا تَشَاوُنَ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**؛ و شاید که این مفعول محذوف خاص باشد: «اتخاذ سبیل به سوی پروردگار» و یا «استقامت» که در آیه پیش<sup>(۶)</sup> ذکر شده اند؛ و تقدیر این باشد که: **مَا تَشَاوُنَ أَنْ تَتَّخِذُوا سَبِيلًا إِلَى رَبِّكُمْ**، و **مَا تَشَاوُنَ أَنْ تَسْتَقِيمُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**؛ و در هر صورت ظاهر آیه جبر را می رساند.

پاسخ این است که: اگر خدا نمی خواست که ما دارای خواست باشیم، مسلماً ما نیز مانند آتش و آب، بی خواست و فاقد نیروی مشیت می بودیم و نمی توانستیم چیزی را بخواهیم، و نه ایمان و یا کفر را با خواست خود قبول کنیم؛ توضیح این است که: مفعول **يَشَاءَ اللَّهُ** هم محذوف است و ظاهراً تقدیر این است: **وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** ان تَشَاوَا، یعنی: اگر ایمان را خواستار شدید بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار ایمان شوید و اگر کفر را خواستار شدید، بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار کفر گردید.

و اما سبب این که: چرا خداوند متعال، برای بعضی ایمان، و برای بعضی هم کفر و ضلالت را می خواهد؟ همان است که در بالا- (در پاسخ شبهه نمونه اول) بیان کردیم که خداوند برای نیکوکاران ایمان را، و برای بدکاران هم کفر و ضلالت را می خواهد، پس سبب ایمان مؤمن و یا کفر کافر، خود اوست نه خدا؛ **وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ**؛<sup>(۷)</sup> پس این کریمه، نه فقط

۱- . اسراء (۱۷) / آیه ۴۳. منزّه است خداوند و برتر است، از آن چه می گویند بسیار برتر است.

۲- . نحل (۱۶) / آیه ۹۳. گمراه می کند هر که را بخواهد و هدایت می کند هر که را بخواهد.

- ۳- . صف (۶۱) / آیه ۵. آن گه که کجروی کردند خداوند هم دل آنان را از حق باز گردانید و خداوند مردمان فاسق را هدایت نمی کند.
- ۴- . ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۷. خداوند ستمکاران را گمراه می کند.
- ۵- . انسان (۷۶) / آیه ۳۰ تکویر (۸۱) / آیه ۲۹. و نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد.
- ۶- . آیه پیش در سوره انسان: إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا؛ و در تکویر: إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ.
- ۷- . زمر (۳۹) / آیه ۷. و خداوند به کفربندها گانش خشنود نمی شود.

دلالتی به جبر ندارد بلکه وجود خواست و مشیت را هم در بنده که با خواست خدا به او داده شده است، اثبات می کند و با این وجه در واقع بطلان جبر را می رساند.

## تفویض

قرآن کریم همان طور که با جبر تنافر دارد، با تفویض هم متبائن است. و آن این است که خداوند همه امور هر فرد را به خود فرد وا گذاشته و هر عملی از هر انسانی با نیرو و قدرت خود او صادر می شود، و هیچ نیازی به خدا نیست؛ و حتی شاید بعضی از مفوضه بگویند که خداوند پس از آن که امر هر انسان را به خود او واگذار کرد، دیگر بعد از آن، قادر به جلوگیری از او و از اعمال او نخواهد بود! قرآن کریم، همان طور که مخالف سرسخت جبر است با تفویض هم دشمن آشتی ناپذیر است و در میان قرآن و این دو مذهب، امکان سازش باقی نیست.

علاوه بر آیه مشیت(۱) که صراحتاً می فرماید که خواست بندگان با خواست خداوند است، و آیه دیگر که می فرماید: گمراه کننده و هدایت کننده، خداوند است(۲) باز در قرآن کریم هست: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، (۳) و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به صحابی محبوب خود «ابوذر» یاد می داد که بسیار بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ (۴) و امیر المؤمنین علیه السّلام در هر رکعت از نماز از قدرین تبری می کرد و می فرمود: بِحَوْلِ اللَّهِ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ؛ (۵) پس ایمان بندگان و کفر آنان با اراده خداوند متعال و خواست او تحقق می پذیرد و بدون اذن آن حضرت تعالی و تقدس، احدی نفسی نمی کشد؛ چشمی باز و بسته نمی شود؛ لبی تکانی نمی خورد.

أَزِمَّةَ الْأُمُورِ طُرّاً بِيَدِهِ وَ

الْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ

علاوه بر کتاب و سنت عقلاً هم مکتب متروک تفویض مردود و غیر قابل قبول است؛ و این مطلب با دقت و تأمل در حقیقت عمل کردن واضح می شود: عمل کردن عبارت است از تبدیل مواد جهان به اجزای بدن و تبدیل اجزای بدن به نیروی کار و بدیهی است که مواد جهان و ساختن آنها و تبدیل آنها به اجزای بدن و تبدیل اجزای بدن هم به نیروی عمل، هیچ کدام مقدور انسان نیست؛ اگر جهان و یا مواد آن نبودند، و یا در اندرون انسان، مبدل به نیروی کار نمی گردیدند، آدمی چطور می توانست عملی بکند؟ بشر در هر لحظه و هر آن در هر گفتاری که می گوید و نگاهی که می کند و نفسی که می کشد و در هر عمل بزرگ و یا کوچکی که می کند و حتی در اندیشه هایی که می نماید، چیزی از خویشتن ندارد و نیازمند است که ماده کار از جهان به بدن او برسد، و از بدن او هم در شکل نیرو بیرون ریخته شود.

پس در صورتی که حال، بدین منوال است و آدمی حتی مختصر خنده و گریه اش را هم، در خود و از خود ندارد، پس چطور می توان گفت که او در امر عمل استقلال دارد و کار و بار او به خود او تفویض گردیده؟! به طوری که حتی خود خدا هم العیاذ بالله، نتواند از او جلوگیری کند!! سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

- ۱- این آیه کریمه، در بحث سابق گذشت.
- ۲- این آیه کریمه، در بحث سابق گذشت.
- ۳- یونس (۱۰) / آیه ۱۰۰. و هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد، مگر با اذن خدا.
- ۴- ارشاد القلوب، ص ۹۵ و ۹۶. برگشتی (حرکتی) و نیرویی نیست مگر با خدا.
- ۵- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۹۲، خبر ۷، باب ۱۳، با برگردانیدن (و نیروی) خدا بر می خیزم و می نشینم.

عجیب است که فکر بشر، غالباً در دو طرف افراط و تفریط دور می زند، و از حد وسط بیشتر اوقات غافل می ماند؛ و در همین مساله یا به جانب افراط پریده و گفته است انسان چنان قدرت دارد که خدا هم جلو اراده او را نمی تواند بگیرد! و یا به سوی تفریط سقوط کرده و گفته است انسان هیچ کاری نمی تواند بکند و همه کارهای او را خدا می کند! با این که حد وسط در میان جبر و تفویض، از میان آسمان و زمین هم وسیع تر است؛ ولی در نظر غالب افراد بشر از مو باریکتر و از شب تاریکتر گردیده و در مقابل چشم تفکر آنان پنهان مانده است. حقیقت واضح است ولی پی بردن بر آن مشکل است؛ شاگردان مکتب ائمه هدی، اهلبیت رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت را یافته و آن را خوب درک کرده اند:

خداوند متعال، خواسته است که طفل، بزرگ شود، چه بخواهد و چه نخواهد؛ یعنی خواست طفل، کوچک ترین دخالت و تأثیری در بزرگ شدن او، نفیاً و اثباتاً ندارد؛ و همین طور خدا خواسته است که معده، خوراک را هضم کند، بدون این که خواستی داشته باشد؛ و هم چنین خدا خواسته است که انسان، دارای خواست باشد، چه او این خواست را بخواهد یا نخواهد؛ نتیجه این است که هم چنان که طفل، قدرت ندارد که بزرگ نشود، و معده قدرت ندارد که هضم نکند، انسان هم نمی تواند بی خواست شود و فاقد مشیت گردد.

خداوند متعال، خواست بندگان را در خود بندگان و در نهاد آنان نهاده و معلول چیزی قرار نداده است، و لذا انسان بایستی جبراً با خواست باشد چون آفریدگارش او را چنین خواسته است؛ چنان که خداوند متعال، هضم کردن را در خود معده گذارده و معلول چیز دیگری قرار نداده، و معده بایستی جبراً هضم کند چون آفریدگارش چنین خواسته است، و بزرگ شدن طفل را هم در ذات خود طفل گذاشته است، و طفل بایستی جبراً بزرگ شود، چون آفریدگارش چنین خواسته است.

با اجازه خواننده محترم، اندکی بیشتر در روی مطلب فوق توقف می کنیم، و بیشتر به تدبر و تعمق می پردازیم و بعداً باز به تشریح «امر بین الامرین» بر می گردیم.

هضم کردن معده و بزرگ شدن طفل، و آلو شدن درختی و شفتالو شدن درخت دیگری، و غیر اینها، یا ناشی از ذات خود آنهاست و معلول چیز دیگری نیست، یعنی آفریدگار کل جهان تبارک تعالی هر موجودی را به طوری که هست، خواسته است فلذا این طور که هست، شده است، پس مراد ما همین است؛ و اگر معلول چیز دیگری باشد یا این چیز دیگر، علیت را از خود و با خود دارد، و یا آن هم معلول چیز سومی است، پس یا باید به علتی برسیم که علیت آن، معلول نباشد، و از ذات خود آن، ناشی شده باشد، تا سلسله علیت توقف کند، و متسلسلاً برود و در جایی نایستد؛ و الحق هیچ کدام از این دو احتمال، از گفتار ما امتن و اقرب نیستند؛ نهایت این است که:

### فلاسفه عظام:

اولاً، باری تعالی را وقفه گاه و ایستگاه قطار علل جهانی می گیرند، و ما آن حضرت را علت گرداننده، و جاعل العلل می دانیم نه عله العلل؛ و بدین قرار آن حضرت را جل جلاله از کل موجودات، برتر و بالاتر دانسته، و احکام علل جهانی را بر وی حمل نمی کنیم و او را به یک بار از موجودات و احکام آنها منزّه و مبرا می نماییم و می گوئیم شَيْبِحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ



عُلُوًّا كَبِيرًا؛ و ثانياً، آنان، سلسله های بسیار طولانی، از علل تصور می کنند که قطاروار به دنبال هم افتاده، و به هم

ص: ۷۲

پیوند شده اند، و به تدریج عدد حلقات عرضی روی به کاهش می گذارد تا به ده علت برسد که به نام «عقول عشره» نامیده شده اند، تا در آخر، جمیع موجودات جهان، از یک حلقه آویزان می شود، و این آخرین حلقه هم، که «عقل اول» باشد، معلول ذات کردگاری فرض می شود.

ولی ما:

علت منوعه هر نوع را در ذات خود آن نوع می بینیم، بلکه دقیق تر: علت فعاله هر کوچک ترین ذره از ذرات جهان را، که کاری انجام می دهد، در اندرون همان ذره، نهان می یابیم، و این علت و علت این علت را هم، بدون این که معلول علت های بی شماری قرار بدهیم، به یک بار مجعول حضرت آفریدگاری، تصور و تصویر می نمائیم؛ باید توجه شود که چرا طفل، بزرگ می شود، ولی چهل ساله بزرگ نمی شود؟ آیا آخرین پاسخ، پس از جواب های زیادی به پرسش های بسیاری، این نیست که: ذات طفل، از خودش و با خودش، به بزرگ شدن خود، علت دارد، و اما از انسان چهل ساله، این علت گرفته شده، و در پیرمرد، علت دیگری برای هضم گردیدن و کوچک شدن بدن، نهاده شده است؟ و گذارنده و بر دارنده این علل، همان گرداننده کل جهان و سراسر موجودات، حضرت کردگار توانا و آفریدگار داناست.

چرا هر کدام از معده و جگر با این که هر دو، نیروی کار را از خارج از خود اخذ می کنند، کاری مخصوص به خود انجام می دهند؟! آیا حقیقت پس از سؤال و جواب های بسیار، بالاخره به این پاسخ ساده و بسیار دقیق، نمی رسیم که پروردگار متعال، هر کدام از آن دو را برای کار معینی علت قرار داده، و معلول چیز دیگری نگردانیده است؟.

نمی گوئیم که هر کدام از معده و جگر، و غیر آن دو، نیروی کار را از خود دارد، و نمی گوئیم که اجزای ذات خود را از خارج نمی گیرد، می گوئیم که کار مخصوص به خود را که به آن اشتغال دارد، و غیر از آن، کار دیگری نمی کند از کجا دریافت می دارد؟ و چه چیز آن را وادار می کند که آن کار معین و مخصوص را انجام بدهد؟ تا آن را علت بشماریم، و برای این علت هم، علت دیگری پیدا کنیم، و هم چنین بگیریم و برویم بالا تا به علت العللی برسیم؟ می گوئیم که هر موجودی، علت مشغول بودن به کار مخصوص به خود را از خود دارد، و علتی جز ذات خود ندارد، و در این باب معلول هیچ چیز دیگری نیست، و خدایش آن را چنین قرار داده است، و هر وقت بخواهد این علت را از آن می گیرد، و علت دیگری به آن می دهد؛ پس چنان که ذوات موجودات در تبدل و تحول هستند، علت های موجودات هم ناپایدار بوده، و هر دم در تحول و تبدل به سر می برند.

اکنون باز به سر مطلب بر می گردیم، و به تفسیر «امر بین الامرین» می پردازیم: بنا بر آنچه که قبلاً از تحقیق گذشت، امکان ندارد که انسان، موجودی فاقد مشیت و بی خواست باشد، و پروردگار متعال، خواست او را در ذات او قرار داده و معلول چیز دیگری نگردانیده است.

ولی خواستن انسان، و هر کار دیگری که می کند، بدون مصرف کردن نیرو تحقق نمی پذیرد، و می دانیم که او از خود نیرویی ندارد، تا آن را خرج کند و در شکل کار بیرونش دهد، برای اینکه بایستی از جهان خارج از خود، مواد بگیرد و آنها را جزء بدن خود گرداند، چنان جزئی که آماده تحول به نیرو است؛ پس انسان، با نظر به ذات او، هیچ کاری از وی ساخته

نیست، حتی نمی تواند خواستی هم بکند، با این که خواست وی در خود وی نهاده شده است، و اصل آن از خارج گرفته نمی شود، و انسان خواهنده و کار کننده، بایستی آن به آن و لحظه به لحظه، نیرو و یا حامل و سازنده آن را از خارج اخذ نماید، و سپس آن را در شکل خواستن و سایر کارهای خواسته شده، از خود بیرون دهد.

ص: ۷۳

و از طرف دیگر، اگر مواد جهان هم، قابلیت تحول به نیروی کار را نداشته باشند، نمی توانند نیرو را و نیرو ده شوند؛ پس این خداوند بزرگ است که مواد جهان را قابل تحول به نیرو گردانیده، و به انسان هم خواست داده، تا با خواست خود از مواد اخذ کند، و نیز هموست که همان مواد اخذ شده را در هنگام خواست بنده، مبدل به نیروی خواست و نیروی کار می فرماید، تا انسان کاری می کند.

نتیجه چنین به دست می آید که: هر کاری را که بنده انجام می دهد، با خواست خود که از خود دارد آن را به جا می آورد، و نیروی خواستن آن کار، و نیروی به جا آوردن آن را، از خارج از خود، به اذن خداوند متعال، دریافت، می دارد؛ یعنی: جمیع نیروهایی را که در انجام دادن یک عمل، از قلب و از سایر اجزای او مصرف می شود، به اذن خدا از جهان دریافت می دارد؛ این است معنای: لا-جبر و ولا-تفویض بل امر بین الامرین که متواتراً از پیشوایان بزرگ ما، خلفای اطهار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به ما رسیده است.

می دانیم که اخذ کردن ماده از جهان، خود عملی است که با خواست و اراده تحقق می یابد؛ پس در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است: آیا انسان، هنگامی که هنوز ماده ای از جهان نگرفته بود، و نیروی ذخیره ای هم در خود، تهیه نکرده بود چگونه و با کدام نیرو توانست اراده نماید؟ و ماده ای را از جهان به سوی خویش بکشد؟

این مساله، راه حلی جز این ندارد که: یا خداوند متعال، خودش ماده ای را به اندرون انسان رسانید، و برای او از آن، نیرویی فراهم فرموده: پس در واقع، وی مرده ای بود که خدایش نیروی زندگانی داد، و یا موادی را پرورش داد و آنها را مهیای تحول به نیرو گردانید، و انسان را از همان اجزا بیافرید؛ این مساله: نظیر این است که: آیا قبلاً مرغ آفریده شد که تخم زائید؟ و یا تخم آفریده شد که مرغ از آن بیرون آمد؟

## آیا اعمال بندگان را خداوند می آفریند؟

یکی از بزرگان نام آوران، افعال بندگان را مخلوق خدا می داند! در عین این که جبر را هم باطل و مردود می داند؛ دلیل ایشان این است که خداوند متعال فرموده: **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، (۱)** و فعل هم با ثبوت و وجود خود، شیئی از اشیاء است.

معلوم است که مراد ایشان از فعل، معنای مصدری نیست، و لذا تصریح کرده که فعل، با وجود و ثبوت خود، یعنی نه با مفهوم آن، شیئی است، و گرنه می دانیم که: معانی و مفاهیم مصدریه، موجوداتی انتزاعیه هستند، که در خارج از ذهن، تحقق ندارد، تا لفظ شیئی بر آنها اطلاق شود؛ و برای همین است که در جمله «ایقاع نصر» نمی توان گفت «شیئی نصر» به

جهت این که مفهوم «ایقاع» امر تحقق داری نیست که لفظ شیئی بتواند بر آن اطلاق شود؛ پس مراد ایشان از فعل، حتماً بایستی موجود خارجی باشد، تا شیئی بر آن گفته شود ولی توضیح نداده اند که این موجود خارجی که فعل انسان است، و شیئی بر آن اطلاق می شود چیست؟.

واقع این است که نباید فعل را یکی از موجودات به شمار آورد، بلکه بایستی فعل را از باب ایجاد گرفت، و مفعول آن را هم، موجودی از موجودات دانست؛ چنان که ایجاد را هم، نمی توان موجودی حساب کرد،**(۲)** بلکه مفعول ایجاد را که

۱- . زمر (۳۹) / آیه ۶۲. خداوند است آفریننده هر چیز.

۲- . برای این که در جای «ایجاد موجود» نمی توان گفت «موجود موجود» و نیز اگر ایجاد هم موجودی باشد، لازم می آید که ایجاد یک موجود دو پدیده و دو موجود باشد.

موجود باشد، باید از موجودات حساب کرد؛ پس همچنان که ایجاد، شیئی نیست و مفعول آن که موجود است، شیئی است، فعل هم شیئی نیست و مفعول فعل، شیئی است؛ (۱) پس کریمه مذکوره، با افعال عباد و اعمال بندگان، نه اثباتاً و نه نفیاً کاری ندارد.

و ایضاً: ثبوت و وجود خارجی فعل، نمی تواند علاوه بر ثبوت و وجود مفعول خود باشد، چنان که در ایجاد کردن هم، وجود یافتن ایجاد، همان تحقق یافتن موجود است، که مفعول ایجاد است، و چیزی علاوه بر آن نیست، و گرنه لازم می آید که ایجاد کردن یک موجود، پدید آوردن دو پدیده و دو موجود بوده باشد، یکی موجود و دیگری ایجاد؛ و بنابراین، فعل اصلاً ثبوت خارجی ندارد تا لفظ شیئی بر آن اطلاق شود؛ باز می گوئیم که کریمه یاد شده متوجه افعال بندگان نیست، و کاری با آنها ندارد.

و اما تحقیق مساله بنا بر اساسی که ما پی ریزی کرده ایم این است که: فعل و کار کردن انسان، عبارت است از این که وی موادی را که مخلوق خدا هستند با نیرویی که خدا به او داده، به اذن خدا به بدن خود بکشد؛ و از این که وی موادی را که خداوند متعال، جزء بدن وی گردانیده است، با اذن خدا تبدیل به نیرو کرده، و از خود اخراج نماید؛ و می دانیم موادی که از جهان بر بدن او افزوده می شود و نیروهایی که از آن کاسته می شود مانند خود بدن، همه از جانب خدا بوده و آفریده خدا هستند و هیچ کدام از آنها مخلوق انسان نیستند.

ولی پس از آن که این نام برده ها، همه آفریده خدا می باشند، چیز دیگری هم هست، که به طور واضح آن را می فهمیم و یقین داریم که آن، از خدا نیست و از بنده است، اگر چه این باز با اذن خداست، و آن تحویل و تبدیلی است که بنده با خواست ذاتی و اراده خود، آن را انجام می دهد، و از شیئی شیئی دیگری می سازد؛ و با بیان دیگر: هر چه که شیئی هست، اعم از این که ماده باشد یا نیرو، مخلوق و آفریده خداوند متعال است، ولی تحویل و تبدیلی که با نیرویی که خدا به انسان داده، در ماده ای که خدا آن را آفریده، صورت وقوع می یابد، در عین این که شیئی نیست، و وجودی علاوه بر وجود شیئی متحول ندارد، مخلوق انسان است نه خدا؛ اگر چه این هم باز با اذن خداست و محال است که بی اذن او صدور بیابد.

حقیقت مساله این است که انسان، با افعال و اعمال خود، نه چیزی را موجود می کند، و نه چیزی را معدوم؛ و به یک کلمه: ایجاد و اعدام، از قدرت و توان وی خارج است، و انسان با فعل خود، فقط همین قدر می تواند که صورت های محسوس و ظاهری اشیاء را تغییر دهد، و تحویل و تبدیلی در آنها بگذارد، یعنی فقط این قدر قدرت دارد که عوارض اشیاء را عوض نماید و چنان که انشاء الله تعالی در آینده، بحث خواهیم کرد، اعراض، وجود ندارند.

پس انسان، با این همه تلاش و کوششی که دارد نه به چیزی وجود می دهد، و نه از چیزی وجود می گیرد، نه ذره ای به جهان می افزاید، و نه ذره ای از جهان می کاهد؛ بلی کار او تحویل ها و تعویض عوارض است؛ و بدیهی است فعلی که بدین نمط است، شیئی نیست تا با دلالت کریمه: ان الله خالق کل شیئی، مخلوق خدا محسوب گردد؛ و هستی تحویل و تبدیل، با هستی متحول و متبدل است، و چیزی علاوه بر آن نیست؛ یعنی در متن واقع، تحویل و تبدیلی وجود ندارد و آن چه که هست، همان شیئی متحول و متبدل است، و این ذهن بشر است که به وجود آن حکم می کند، و آن را موجود خارجی می پندارد.

---

۱- شیئیت هر مفعول به حسب فعلی است که بر آن تعلق می گیرد. چنان که شیئیت هر موجود هم به حسب ایجاد است که بر آن تعلق می یابد.

بلی کار انسان، بدین نحو است که شرح شد، که هیچ بهره ای از واقعیت ندارد، و بازیچه ای بیش نیست، و در حقیقت روا و سزا نیست که نام آن را ایجاد گذاشت و مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. (۱)

حقیقتی که در اعمال مجازی انسان، نهفته شده، و باطن و واقعی که در افعال ظاهری و صوری آدمی نهان گردیده، این است که با همین افعال ظاهری که تحویلی بیش نیستند، ذات آدمی از جهان و موجودات آن، ساخته می شود، هم ساختمان کنونی او، و هم سازمان وجودی آینده او، با مرور ساعات زندگی دنیوی، انجام می یابد و پرداخته می گردد؛ هر کسی به همین اعمال صوری خود، با خواست خود، برای خویشتن، زندگی خالص ابدی، و یا هلاکت ابدی که جز از مرگ و غیر از زندگی است، به تدریج در مدت عمر خود، تهیه می بیند و فراهم می آورد.

خداوند متعال، حال و آینده انسان را با دست خود او بدین طریق، می آفریند، و او خود متوجه نیست؛ مثل انسان در این خود سازی مثل ازدواج جوانی است که به جز لذت، منظوری دیگری از آن ندارد، با این که منظور واقعی از ازدواج، تولید انسان دیگری است، نه لذت و شهوت؛ انسان ظاهریین خیال می کند که فقط برای این رفتن ها و آمدن ها و زدن ها و کشتن ها و شکستن ها آفریده شده است؛ ولی مرد باطن بین و عمیق می داند که در ماورای این اعمال مجازی، حقیقتی هم هست، حقیقی نهفته است، و هر چه هست از همان است؛ امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: **إِنَّمَا الدُّنْيَا مَنْتَهَى بَصِيرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَائِهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفِذُهَا بَصْرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَائِهَا.** (۲)

از آن چه که مشروحاً بیان گردید، این نتیجه را می گیریم که: فعل انسان چیزی نیست که شیئی بر آن صدق بکنند، و در حقیقت ناچیز و لاشیئی است؛ و علاوه بر آن چه نگارش یافت:

قرآن کریم، در چند مورد، انسان را با صراحت خالق خوانده، (۳) و در چند مورد هم، خالق را متعدد دانسته (۴) و در جایی هم، امر خلقت و آفرینش را منحصر به خود شناسانیده است؛ (۵) ساده ترین وجه جمع، در میان این دو دسته آیات، همان است که مشروح گردید که: آفریدن اشیاء و موجودات، و تحقق دادن به آنها، کار خداوند متعال است؛ و بندگان خدا هم، با اذن خدا، با خواست و اراده ای که خدا در نهادشان نهاده، و با حول و نیرویی که در اختیارشان گذاشته است، می تواند صور ظاهری و محسوس بعضی از اشیاء را تغییر دهند، و از چیزی چیز دیگری بسازند، مثلاً از گل، شکل پرنده بریزند، و یا از نیروی خدادادی، دروغ بزرگی جعل کنند.

بنابراین تحقیق که ذکر شد، خالق بودن انسان، مورد تصریح قرآن کریم است؛ و بایستی که انسان هم، مخلوقی در این جهان داشته باشد؛ و اگر بنا باشد که افعال خود او هم، مخلوق و آفریده خدا باشد، چه مخلوق دیگری برای او باقی می ماند؟ و قهراً خالقیت انسان، در این صورت، بی معنی شده و بدون مصداق می ماند.

ص: ۷۶

---

۱- . انعام (۶) / آیه ۳۲. زندگی دنیوی چیزی جز بازیچه و لهو نیست و البته خانه آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟.





این دانشمند که افعال انسان را مخلوق خدا دانسته: در پاسخ جبرین هم، چنین گفته است: افعال، چون به علل تامه خود، به ضرورت و وجوب، نسبت دارند، به جزء علت خود نیز که انسان باشد، نسبت امکانی دارند؛ ایشان با این گفتار که به اختصار نقل گردید، می خواهند جبرین را که انسان را در کارهای خود، مجبور و فاقد اختیار می دانند، رد کنند ولی به طوری که واضح است، انسان را از اصل، بیکار و فاقد فعل، می شناسانند، به جهت این که او را جزء علت افعال او محسوب داشته اند، نه تمام علت؛ یعنی: انسان، هیچ کاری را به تنهایی نمی کند، و هیچ عملی را نمی تواند خودش انجام بدهد؛ و در تمام کارهای نیک و یا بدی که انسان را فاعل و کننده آنها باید شناخت، ایشان حق شرکئی فقط، برای او قائل هستند!

### توارد سه عامل بر یک عمل

با دقت در مثال ذیل و اشتباه و نظایر آن بسیاری از مواضع تاریک مساله خیر و شرّ و حدود تسلط شیطان بر انسان و حقیقت مساله جبر و اختیار روشن می گردد، و معنای این جمله کریمه از آیات قرآنیّه: **قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا** (۱) توضیح می یابد:

کسی در زمستان سرد کنار بخاری گرم می نشیند تا عرق می کند و بدنش نرم می شود سپس می رود روی برف ها و یخ ها می ایستد تا به ذات الجنب گرفتار می گردد و چند روز بیمار می شود و درد می کشد و سرانجام می میرد.

اکنون ما درباره هلاکت این شخص چند عامل ذیل را نام می بریم:

۱- خدا او را کشت که **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**؛ (۲) خداوند است که زمستان را سرد و بخاری را گرم و تن را پذیرای بیماری و درد قرار داده است.

۲- زمستان و یخبندان او را کشت.

۳- بخاری گرم که تنش را گرم و نرم کرد او را کشت.

۴- خودش خودش را کشت.

۵- او را شیطان کشت که فریض داد و از اطاق گرم به هوای سرد کشانید.

می دانیم که یک یک این حکم ها صحیح است و صحیح تر از همه و اقدم و ادوم آنها این است که خدا او را کشت زیرا که هر واقعه از اراده خدا وقوع می یابد!

و البته این هم که خودش خودش را کشت صحیح است و نیز این که شیطان او را بفریفت و هلاک ساخت.

اکنون با کمال تعجب به وضوح توارد سه عامل بر یک عمل را مشاهده می کنیم و چون در عرض هم و در یک درجه نیستند منافات با هم ندارند. و می توانیم نظیری بر آن بیاوریم:

کسی خانه ای می سازد و آن را اجاره می دهد، سه مالک بر یک ملک جمع می شود: اول خداوند متعال که لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، دوم شخص بناگذار که کار کرده و از تنش مایه گذاشته و در صورت خانه نمایان داشته، سوم مستأجر که تنها او حق سکونت در آن خانه را دارد. می بینیم که سه گونه مالکیت در یک مملوک اجتماع یافته اند.

ص: ۷۷

---

۱- . نساء (۴) / آیه ۷۸.

۲- . زمر (۳۹) / آیه ۴۲.

گاهی چهار مالک هم می شود: مردی کتابی برای پسرش می آورد که او هم آن را به خواهرش عاریه می دهد؛ و البته مالکیت خداوند متعال در همه حال اصح و اعلی و اقوی و ادوم است.

با دقت در مثال اول و اشباه و نظایر آن به دست می آوریم:

۱- ممیت خداوند است چنان که محیی هم او است، هادی اوست مضل هم اوست. هدایت می کند آن که را که خواستار هدایت باشد و اضلال می کند کسی را که طالب گمراهی باشد و خود انسان را در انتخاب حق یا باطل آزاد آفریده است و این اختیار را در نهاد او نهاده است و او نمی تواند بی اختیار و مجبور باشد. (در متن مثال دقت شود).

۲ شیطان در هر کسی نفوذ نمی کند و تنها کسی را اغوا می کند که عقلش را اطاعت نکند و سفاقت را در جای عقل گذارد.

۳ این خداوند است که شیطان را بر بدکار مسلط می گرداند و خداوند کار بد را راهی برای تسلط بیشتر شیطان می سازد، و اگر کسی بدی نکند شیطان راهی به سوی او نمی یابد. [وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ. \(۱\)](#)

۴ می بینیم در عین اینکه همه مایه ها از خداوند است، و شیطان لاینقطع بدکار را می فریبد و او را به کار بدتر و او می دارد خود عامل هم هیچگاه مسلوب الاختیار نمی شود و هر کاری را که انجام می دهد به میل و رغبت خویشتن انجام می دهد.

۵ هر چه آدمی بدکارتر شود راه شیطان به سوی او به اذن خدا بازتر و آسان تر می شود؛ و در واقع اندیشه بدکار شیطانی می شود و خودش خواهان نفوذ بیشتر شیطان می شود زیرا که خداوند فکر بدکار را با کار بدش تباه می سازد و او دوستدار شیطان می شود.

۶ اگر چه مایه در کارهای نیک و بد و قدرت بر آنها و حتی نیروی گزینش این یا آن، آن به آن از خداوند متعال می رسد زیرا که هر چه هست از اوست و جویبار فکر و اختیار و اراده در آدمی از جانب او در جریان است ولی بدیهی است که کننده کار و گزیننده آن خود آدمی است.

۷- تا خود آدمی خواهان کار بد نباشد و تصمیم بر آن نگیرد شیطان نمی تواند او را به کار بد و او دارد؛ بلی چنان که بیان شد تکرار بدکاری فکر بدکار را به بار می آورد و آن را شیطان پسندتر می نماید و گمراه کردن او بر شیطان آسان می شود، زیرا که اندیشه اش شیطانی می شود.

۸- با اندک مطالعه در مثال اول و نظایر آن روشن می شود که هر چه خیر و شر بر انسان می رسد از خدا می رسد [قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ](#) ولی باعث گرفتاری به شر خود آدمی است.

شاید در اینجا این تصور پیش آید که خوب بود که خدای متعال که ارحم الراحمین است شرّ به انسان نمی رسانید اگر چه خود او خواهان شرّ می شد، مثلاً در مثال اول خداوند جلو بیماری و دردمندی را از انسان می گرفت اگر چه او با بدن عرق کرده و گرم شده روی یخ ها می نشست، جواب این است که سنگ ها همین طور می باشند که سرما نمی خورند و بیمار نمی شوند و در آن صورت آدمی مثل سنگ می شد؛ ولی خدا خواست که انسان با خواست باشد و نام مرید را در نهاد او گذاشت

که با خواست و اراده خود یا اطاعت کند و بالا رود و یا عصیان ورزد و از سنگ هم پایین تر افتد.

ص: ۷۸

---

۱- . ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۷.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، قدمای علمای اسلام (البته به طور غالب، نه همه آنان) در مساله بقای اعمال از فکر عادی و ظاهری تجاوز نکرده، و قدمی در این راه فراتر بر نداشته اند؛ فعل در نظر آنان شبیه ترین چیز به زمان بوده است که هر جزئی از آن، موجود می شود و فوراً منعدم می گردد و آن دوم هنگامی به وجود می آید که آن اول، از بین رفته باشد (در این مثال، تفاوت نمی کند که زمان موجود حقیقی باشد. و یا ذهنی و البته می دانیم که زمان موجود نیست) عمل هم در نزد آنان جز حرکتی که از جوارح مشاهده می شود و فوراً منعدم می گردد، مفهوم دیگری نداشته است.

و باید اعتراف کرد که: در نظر ابتدایی و عرفی، تصور بقای عمل تا چه رسد به تجسم آن بسیار مشکل است. و چگونه اعتقاد به چیزی توان داشت که تصورش نامیسور باشد! و برای همین بوده که صاحب تفسیر روح البیان(۱) با کمال سادگی و بدون اندک تأمل، فتوی داده که اعمال باقی نمی مانند! بلی نتیجه نظر بدوی و نگاه سطحی، بیشتر و بهتر از این نمی شود نه شرع به آن اهمیتی داده و نه عقل حجیتی؛ قرآن کریم کسانی را که به نظر ظاهری قانع می شوند ملامت فرموده: *يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ*؛ (۲) بلی تا وقتی که به ظاهر عمل نظر شود، و در فهم حقیقت آن پیشرفتی نشود، تصور بقای عمل، متعذر شناخته خواهد شد. و بحث همان خواهد بود و فتوی همین.

### آیا عمل عرض است؟

نخستین تعریفی که برای عمل، از متقدمین به ما رسیده این است که عمل عرض است! قدماً غالباً ذات عمل را عرض دانسته اند. صاحب مجمع البیان(۳) و فخر رازی(۴) تصریح کرده اند بر این که: عمل عرض است و بقایی ندارد و شیخ مفید(۵) نیز صریحاً همین تعریف را گفته، و شیخ طوسی و کشاف و بیضاوی و صافی و شبّر و طنطاوی هم ظاهراً پیرو همین مسلک بوده اند.

بلی قدماً به طور اغلب و اکثر، عمل را عرض گرفته اند، ولی از جوهری که معروض عمل باشد، هیچ نامی نبرده اند؛ گوئیا که این عرض به طور مستثنی نیازی به موضوع نداشته و یا همه مردم از آن مطلع بوده اند؛ عجیب است که آنان پس از آن که عرض بودن عمل را مسلم دانسته اند بقای عرضی را هم که در بعضی از اعراض ممکن دانسته اند از آن سلب کرده اند.

چنین به نظر می رسد که قدماً در بحث های خود درباره عمل، فقط به صدور آن از عامل توجه کرده اند و اصلاً به ذات خود عمل پرداخته اند؛ و چون صدور عمل را از عامل، مرادف با فعل به اصطلاح فلسفه، که قرار و بقایی در آن نیست، یافته اند، فلذا حکم کرده اند که عمل عرض است یعنی به ذات عامل عارض می شود و پس از عروض فوراً فانی

- ۲- روم (۳۰) / آیه ۷. ظاهری را فقط، از زندگی دنیوی در می یابند و آنان از عاقبت زندگی بی خبراند.
- ۳- در ج ۳، ص ۳۳۹، س. گفته: اعمال، اعراض هستند و امکان ندارد که اعاده شوند.
- ۴- جامع تعبيرات فخر رازی در مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۶۷۵ و ۲ ص ۶۴۸ و ۳، ص ۱۸۳ و ۴، ص ۲۶۷. این است که عمل چون که عرض است باقی نمی ماند و به محض وجود یافتن معدوم و فانی و متلاشی می گردد.
- ۵- ریاض السالکین، ص ۳۹۹، از شیخ مفید.

می گردد؛ اگر مقصودشان چنان که ظاهر کلام شان می رساند چنین بوده باشد پس آنان از بحث کردن در ذات عمل، یکسره به دور افتاده اند و نه فقط پاسخی به قائلین به تجسم عمل، که در آن هنگام موجود بوده اند چنان که می آید، نگفته اند. و نه فقط آیاتی را که در ذات عمل گفتگو می کند، بی تفسیر گذاشته و گذشته اند. بلکه برای حقیقت عمل اصلاً تعریفی درست و یا نادرست نگفته اند و در عوض توجه به ذات عمل و تدبیر در حقیقت آن فقط به جنبه صدور آن که غیر از خود آن است پرداخته اند و به جای تفکر در جوهری که عمل است کیفیت پیدایش آن را که عرض است مورد گفتگو قرار داده اند.

آری عمل، علاوه بر ظاهر آن که عرضی بیش نیست، حقیقتی در ماورای این ظاهر دارد، و آن نیرویی است که از ذات عامل خود اشتقاق می یابد و از بدن او جدا می گردد و جوهری است مانند خود عامل و عرض نیست اگر چه با اعراض مشاهده می شود. و بدون آنها احساس نمی گردد چنان که خود عامل هم همین طور است.

### سخنی از فخر رازی

فخر رازی، در جایی که در تفسیر خود، (۱) عمل صالح را تفسیر می کند، به ذات عمل، توجه کرده و برای آن معروضی فوق العاده بزرگ پیدا کرده و عمل را با آن باقی دانسته است می گوید: عمل صالح، به خودی خود باقی نمی ماند چون عرض است، و با عامل خود نیز نمی ماند چون او هم هالک است چنان که خدا فرموده: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**، (۲) پس سزاوار است که عمل برای وجه خدا باشد تا با آن باقی بماند.

از اشکالاتی که در تحقیق فوق هست اکتفا به بیان این حقیقت می کنیم که: ذات پاک حضرت باری تعالی معروض واقع نمی شود، زیرا که لازم می آید ذات پاکش معرض حوادث گردد. و معنای کریمه هم آن طور نیست که او گفته و گرنه لازم می آید که بقای انسان را هم منکر گردد مانند اعمال انسان و بالنتیجه بایستی که وجود بهشت و دوزخ را هم انکار نماید، به جهت این که همه اینها در «کل شیء» داخل هستند.

با مطالعه آثار قدما، به این نکته می رسیم که بیشتر آنان، در مقام کشف تجسم عمل از وصول به نخستین مرحله از مراحل آن هم محروم مانده اند؛ و فکر فخر رازی که پس از زحمت های فراوان این قدر توانسته است که حسنه را به جهت عروض خیالی آن به ذات باری تعالی، باقی بداند به طوری که نقل گردید، برای ما نمونه بارزی از طرز تفکر قدما در مساله بقا و تجسم عمل است.

### واصلین به حقیقت در میان قدما

از لحن گفتار مفسرین و متکلمین چنین بر می آید که مساله بقا و تجسم عمل از صدر اول اسلام مطرح و مورد گفتگو بوده و به طور مسلم عده ای ظاهراً قلیل، این حقیقت را کشف و حق را به دست آورده بوده اند، و حتی معلوم شده که از عامه نیز کسانی بوده اند که به بقا و تجسم اعمال، رأی می داده اند.



- ۱- . مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۶۴۴.
- ۲- . قصص (۲۸) / آیه ۸۸. هر چیز هلاک شونده است جز وجه او.

ولی ما از نام و نشان این دانشمندان و از طرز استدلال شان اطلاعی به دست نیاورده ایم؛ و همین قدر حدس زده می شود که کسانی که متعبد به ظواهر کتاب و سنت بوده اند به بقا و تجسم اعمال گرویده اند و کسانی هم که اصطلاح جوهر و عرض و مانند آنها کم یا بیش به سمع شان رسیده بوده به عدم امکان بقای اعمال، معتقد شده اند.

و به احتمال بسیار قوی، این مساله در میان اصحاب و تابعین و حتی تابعین تابعین، مورد اختلاف نبوده و آنان بنا را به ظواهر آیات و احادیث گذارده و قهراً در تجسم عمل اتفاق داشته اند و این مطلب از تضعیف کتب تفسیر روشن می گردد.

شاید که شیخ ابوالفتوح رازی، از جمله قائلین به تجسم اعمال بوده، چون در تفسیر کریمه مبارکه: **وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ، (۱)** مرتکب هیچ تأویل نشده و تقدیری هم فرض نکرده و چنین فرموده است: هر آنچه تقدیم کنید و در پیش افکنید از نیکی برای خود باز یابید آن را به نزدیک خدای عزوجل. **(۲)**

و شاید که صاحب ارشاد القلوب، جناب حسن بن محمد دیلمی، نیز از جمله آنان بوده؛ زیرا که در کتاب خود چنین فرموده: **الْبِدَارُ الْبِدَارُ قَبْلَ نَفَادِ الْأَعْمَارِ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ وَعَلَى قَدْرِ مَا تَرَعَهُ فِي الدُّنْيَا تَحْصُدُهُ فِي الْآخِرَةِ؛ (۳)** و نیز فرموده: **مَحْفُوظٌ عَلَيْكَ مَا عَمِلْتَ. (۴)**

و شاید که تعبیر ذیل کشاف را هم از همین نمونه به حساب آورد، در تفسیر: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (۵)** چنین دارد: معنای (الف و لام) تعریف، در «المفلحون» دلالت می کند که پرهیزکاران، کسانی هستند که اگر صفت رستگاری، تحصیل بیابد، و آنان، همان طور که هستند متحقق گردند و با صورت های حقیقی خویش متصور شوند پس آنان همین حقیقت و صورت خواهند بود و چیز دیگری جز آن نخواهند بود. **(۶)**

### طلسم انقلاب عرض، به جوهر

تصور این که: عمل عرض است. به انضمام این مقدمه که تبدل عرض به جوهر محال است، عده کثیری از محققین قرون گذشته را از راه معرفت حقیقت عمل، به یک باره بیرون کرده، و توقف عده ای دیگر را هم سبب شده است.

سید علی خان مدنی، پس از آن که در ریاض السالکین، **(۷)** آراء و عقائد را آورده. خود سکوت کرده و چیزی از نفی و اثبات در این باب بیان نداشته است؛ آیا ایشان با این سکوت توقف خود را اعلام داشته اند؟ چنین به نظر می رسد که: عمل را عرض می دانند، زیرا که تحقیق در مساله را به کتاب المیزان الاخره که به یکی از متأخرین اصحاب خود نسبت داده، حواله کرده است؛ و محتمل قوی این است که کتاب نامبرده: از تألیفات ملا محسن فیض باشد، و همان است که

ص: ۸۱

۱- بقره (۲) / آیه ۱۱۰.

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- ص ۱۱۷، باب ۲۲، بشتابید، بشتابید به سوی حسنات، تا عمرها تمام نشده چون که دنیا کشتزار آخرت است، و به قدری

که در دنیا می کاری در آخرت می دروی.

۴- . ص ۱۰۴، باب ۲۰. آن چه که کرده ای برای تو نگاه داشته شده است.

۵- . بقره (۲) / آیه ۵. آنان همان رستگارانند.

۶- . ج ۱، ص ۱۱۳.

۷- . ص ۴۰۰.

در تفسیر صافی(۱)، به نام میزان القیامه، یاد شده است؛ اگر این حدس، صحیح باشد ایشان با فیض، همراه بوده و عرض بودن عمل را اختیار کرده اند.

ملا- نظر علی طالقانی در کشف الاسرار، چنین نوشته: علما قدس سرهم هنوز تحقیق یقینی نفرموده اند که اعمال با آن که اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر می شوند؛(۲) ایشان، در بقای اعمال بحثی نکرده و گوئیا آن را ممکن دانسته اند، ولی در طلسم استحاله انقلاب عرض به جوهر بند شده اند.

علامه مجلسی رحمه الله تعالی، اگر چه به شکستن این طلسم، تمایلی نموده، ولی عجیب است که با این همه عظمت و بزرگواری و اطلاع در آیات و احادیث باز احتیاط کرده است؛ در جایی فرموده: (۳) همه احوال و افعال دنیوی، در نشأ آینده متجسم و متمثل می شوند، یا با آفریده شدن مثال هایی که شباهت به آنها دارند و یا با برگشتن اعراض دنیوی در آنجا به جواهر؛ احتمال نخست با حکم عقل موافق تر است و صریح نقل هم با آن منافات ندارد.

بدین ترتیب می بینیم که جناب مجلسی نتوانسته اند درباره استحاله انقلاب عرض به جوهر و عدم آن، رأی قطعی بدهند، و هم نتوانسته اند که در این باره با فلاسفه، مخالفت و یا موافقت صریح نمایند، و بالاخره هم مطابقت و موافقت آنان را ترجیح داده اند.

ایشان، در عبارت فوق، برگشت اعراض دنیوی را در آخرت به جواهر، محتمل دانسته اند؛ ولی در عبارتی که در زیر از ایشان نقل می کنیم، این احتمال را نقض کرده اند: قائل شدن به این که: در این نشأ، انقلاب عرض به جوهر، و جوهر به عرض محال است، و در نشأ آینده ممکن خواهد بود، به سفسطه نزدیک تر است؛ به جهت این که نشأ آخرت، مثل همین نشأ است؛ و این که مردن و دوباره زنده شدن در میان این دو نشأ، فاصله می شود، نمی تواند برای امثال این احکام، صلاحیت داشته باشد.(۴)

از تعبیر نخست ایشان، پیداست که آیات و روایات را صریح در بقا و تجسم اعمال نمی دانند؛ نگارنده گوید: اگر پای تأویل به میان آید (از آن نمونه تأویلات که در کتب تفسیر، فراوان است) هیچ کلام صریحی در عالم نمی توان یافت. زیرا که با در تقدیر گرفتن یک کلمه «كَأَنَّ» مثلاً، معنای هر جمله، یک سره عوض می شود؛ ولی اگر تأویل ترک شود، الحق هم آیات و هم احادیث با عبارات گوناگون و با صراحت غیر قابل انکار، بقا و تجسم اعمال را می رسانند (از آیات و احادیث یاد شده، در آینده انشاء الله تعالی، فصل مشبعی خواهیم آورد).

تعجب اینجاست که این دانشمندان، پس از آن که عرض بودن عمل را مسلم گرفته اند، توضیح نداده اند که چگونه و در روی کدام موضوع، آن را باقی دانسته اند؟! و چطور از بقای عمل فارغ شده و در تبدیل آن به جسم، سخن رانده اند؟! زیرا که اگر عمل عرض باشد بایستی که معروضی داشته باشد تا با آن باقی بماند؛ و معین نکرده اند که این معروض چیست؟ و بر محقق لازم است که اولاً معروض عمل را اگر آن را عرضی بیش نمی داند پیدا کند و عمل را با آن باقی بداند و سپس در این باره بحث بکند که در آخرت چگونه اعراض دنیوی جواهر اخروی خواهند شد؟ و یا از اول مانند دانشمندان سابق الذکر اصل بقای عمل را نپذیرد.

- ١- . ص ١٦٨، س ٣ و ٤.
- ٢- . كاشف الاسرار، ص ١٤٠.
- ٣- . بحار الانوار، ج ٣، ص ٢٥٧.
- ٤- . بحار الانوار، ج ٣، ص ٢٥٧.

ما تحقیق کامل و بررسی دقیق کرده و عمل را از عرض بودن، رها ساخته ایم؛ عمل در نظر ما نیرویی است که از تن عامل جدا می‌گردد و عمل و عامل هر دو جوهر هستند؛ فلذا از گفتگوهای فوق و امثال آنها فارغ می‌باشیم.

همان طور که بخار هم مانند آب جوهر است و عرض نیست اگر چه به دست نمی‌آید و در ترازو سنجیده نمی‌شود و طول و عرض برایش تعیین نمی‌شود، عمل هم که باز شده تن است جوهر است و عرض نیست نهایت آن که بخار در هوای سرد دیده می‌شود و عمل هیچ‌گاه در این زندگی دیده نمی‌شود؛ این محقق است و جای شک نیست که آدمی هر عملی که می‌کند قدری از مواد تن خود را می‌کاهد یعنی لاغر می‌شود و در ترازو سبک می‌آید یعنی ماده بدن بر می‌گردد و نیروی عمل می‌گردد.

و علاوه بر آن، اصل تقسیم اشیای خارجی، به دو قسم جوهر و عرض نادرست است؛ به جهت این که عرضی در خارج از ذهن موجود نیست؛ و به جز جوهر موجود دیگری در جهان نیست جهان پر از ماده و نیرو است و هر دو جوهرند؛ (تحقیق در بحث ذیل):

### اعراض وجود ندارند

لازم است که در اصل تقسیم ماهیات موجوده در خارج به جوهر و عرض که از زمان باستان و از دانشمندان یونان یادگار مانده است. بحث کامل به عمل آید؛ و اگر واقعاً همان طور که ما فهمیده ایم عرضی در عالم نباشد و هر موجود جوهر باشد دیگر جای بحث برای امکان انقلاب عرض به جوهر باقی نمی‌ماند و در این صورت راه تجسم عمل بسیار صاف و هموار می‌شود و جای این را که «آیا ممکن است عرض جوهر گردد؟» این می‌گیرد که «آیا ممکن است جوهری به جوهری یعنی نیرو به ماده، مبدل شود؟» اکنون به حول الله تعالی وقوته می‌گوییم: آن چه که در خارج متحقق است، ماهیات جواهر است. و بنا به قول به اصالت وجود آن چه در جهان متحقق است وجودات جواهر است و در خارج از ذهن نه اعراض در قبال ماهیات جواهر، ماهیتی دارند، و نه در قبال وجودات جواهر، وجودی؛ و این ذهن انسان است که از همین ماهیات متحققه که جواهرند، او صافی انتزاع کرده و بر آنها اثبات می‌کند؛ و برای این اوصاف انتزاع شده، احکام و حدودی هم، تعیین می‌کند؛ پس نباید ما موجودات ذهنی را در حساب موجودات خارج بگذاریم و بنابراین تقسیم ماهیات خارجی و یا وجودات خارجی، به جوهر و عرض، هیچ معنایی ندارد؛ و تقسیم موجودات ذهنیه به آن دو، اگر چه صحیح است، ولی این نتیجه را نمی‌تواند بدهد که عرض موجود است.

اگر بگویند: در صورتی که ذهن انسان، آئینه جهان خارج است، پس هر چه دارد از جهان خارج دارد، و معنای آئینه بودن همین است؛ و بنابراین، اعراض که در ذهن، موجود هستند، حتماً در خارج هم بایستی موجود باشند.

می‌گوئیم اگر چه ذهن ما آئینه جهان خارج است، و کارش این است که موجودات بیرون از خود را بنمایاند، ولی چون همین آئینه جهان نما، یگانه وسیله فهم ما نیز می‌باشد، و به منزله چاقوی اهل تشریح می‌باشد، فلذا موجود واحدی را به جهات عدیده و جوانب متشسته منشعب می‌گرداند، و یک موجود را با تصویرات گوناگون نشان می‌دهد، و در این مرحله از فهم و درک، اعراض در ذهن آدمی پدیدار می‌شوند، و از یکدیگر در عالم فهم متمایز می‌گردند، و معنایی برای فکر کردن و

اندیشه نمودن، جز همین پدید آمدن اعراض، و تمایز آنها از یکدیگر نیست.

ص: ۸۳

اگر گفته شود: فرض می کنیم که دو جسم، در دو شکل مختلف، در خارج موجود است، اگر این دو شکل را دو عرض و دو موجود بدانیم، وجود عرض واضح می شود؛ و اگر این دو شکل را عدمی بگیریم، بایستی آن دو جسم را هم بر خلاف بدهت، غیر متفاوت بدانیم، و بگوئیم که به دو جسم متمائل نظر می کنیم.

می گوئیم: آن گاه که ما به دو جسم متمائل نظر می کنیم، و حکم به تماثل خارجی آن دو می کنیم و یا به دو جسم مختلف الشکل نظر کرده و به اختلاف آن دو، حکم می کنیم، ظرف وجود دو وصف تماثل و اختلاف، فقط ذهن حاکم است، چنان که ظرف وجود این دو حکم هم همان جاست و در خارج به جز آن دو ذات، موجود دیگری نیست؛ و گر نه لازم می آید که آن دو موجود مفروض، چهار موجود باشند.

اگر گفته شود: آن دو شکل، در خارج، موجود مستقل نیستند که لازم آید دو جسم، چهار موجود شوند، بلکه وجود آن دو شکل، وجودی غیر مستقل است، و معنای وجود عرض، همین است.

در پاسخ گوئیم: آن دو شکل خالی از دو حال نیستند: یا در خارج هستند و یا نیستند، اگر نیستند پس عرض، در خارج موجود نیست و اگر هستند و واقعاً موجودند، پس همان است که گفتیم، لازم می آید دو جسم، چهار موجود شوند؛ و علاوه بر این، چه معنایی برای وجود غیر مستقل، می توان تصور کرد؟ آیا اندکی از عدم، با وجود مستقل، مخلوط می شود و آن دو آن را از استقلال می اندازد؟! و یا وجود کم رنگ، غیر مستقل است و وجود پر رنگ هم وجود مستقل است؟! مانند نور پر رنگ و کم رنگ؟! هیچ کدام از این تصویرات و امثال آنها نمی توانند نیمه وجود بسازند!

اگر گفته شود: دو انسان، اگر امتیازی از هم ندارند، پس چطور دو انسان شده اند و یک انسان نیستند؟ و اگر دارند، ولی عدمی است، پس در واقع باز هم امتیازی از هم ندارند، و اگر ما به الامتیاز آن دو، وجودی است، پس حتماً این ما به الامتیاز، عارض بر آن دو می باشد؛ به جهت این که هر دو در تمام حقیقت نوعیه، متحد می باشند، و تمام ذات شان، ما به الاشتراک آنهاست؛ پس عرض بایستی موجود باشد.

در پاسخ گوئیم: دو انسان، اگر چه در تمام ذات و همه اوصاف، متمائل باشند، و فرض می کنیم که هیچ ما به الامتیاز نداشته باشند، باز به طور یقین، دو تا خواهند بود، و واحد نخواهند شد، و ما به الامتیازشان خودشان و سراسر وجودشان و عین ما به التماثل شان خواهند بود؛ و لازم است به این حقیقت متوجه باشیم که دو انسان، در هیچ جزئی شریک نیستند و امکان ندارد که جدا از هم باشند و شرکت هم داشته باشند؛ بلی دو موجود، نمی توانند اشتراک ذاتی داشته باشند، نه در جزء محسوس و نه در غیر محسوس، و فقط می توانند متمائل باشند، متمائل در ذات، در اوصاف؛ و بدیهی است که اشتراک غیر از تماثل است، و آن چه ممکن است دومی است.

و اما این که تقریباً همه اهل علم، افراد نوع را دارای حقیقت واحده، و انواع یک جنس را شریک در جزء ذات می نامند و می دانند، از باستانیان یونانیان یادگار مانده، و اصل صحیحی ندارد؛ و از فروع مساله ارباب انواع و مثل افلاطونی است.

و در صورتی هم که فرض شود که دو انسان، ما به الامتیاز دارند، مثلاً قد یکی بلند و دیگری کوتاه است، نمی توان گفت که



این ما به الامتیاز، از عوارض آن دو نفر بوده، و در خارج وجود دارد، زیرا که لازم می آید که دو موجود، چهار موجود شود؛ حقیقت این است که، تماثل دو موجود، و هم چنین اختلاف آن دو در شکل، هیچ یک نمی تواند در خارج

ص: ۸۴

موجود باشند، و موطن تماثل و اختلاف و حکم به آن دو، همانا ذهن حاکم است، نه جهان خارج، و آن چه که در خارج هست، دو انسان متماثل، و یا مختلف الشكل است.

اگر گفته شود: مسلماً در جهان، ماهیت های گوناگون هست، و باید که هر کدام از آنها، معروض گونه و طوری باشد، غیر از گونه و طور آن دیگر، تا بتواند گوناگون باشند؛ پاسخ این است که دو طور موجود و دو گونه ماهیت و موجودات مختلفه، در خارج هستند، و در عالم خارج گوناگون هستند، و متماثل نیستند (و اگر دو موجود، متماثل باشند، همین گفتار را درباره تماثل آن دو خواهیم گفت) ولی طورها و گونه های آنها، و اختلاف و تماثل آنها، در خارج نیست.

و به طور خلاصه خود شیئی، در خارج هست، چه بزرگ باشد چه کوچک، چه سفید باشد چه سیاه، و غیر آنها؛ ولی بزرگی یا کوچکی آن و نیز سفیدی و یا سیاهی، در خارج نیست؛ و خیلی فرق هست در میان این که گفته شود: شیئی بزرگ سفید، در جهان هست و این که سفیدی و بزرگی شیئی در جهان هست؛ و آن چه که ما نفی می کنیم وجود سفیدی و بزرگی و غیر اینها موجود باشند، لازم می آید که یک چیز، چند چیز باشد.

اگر بگویند: در جهان، دو چیز در جایی و سه چیز در جای دیگری، می تواند باشد؛ پس هر کدام از این دو دسته، در خارج، معروض شماره ای و مکانی، غیر از شماره و مکان آن دیگری است؛ در پاسخ می گوئیم: فقط خود دو چیز و سه چیز در خارج هستند، و به جز خود آنها، موجود دیگری به نام عدد و مکان، در عالم نیست؛ و گرنه بایستی که از پنج، زیادتر باشند؛ شماره و مکان، در جایی هستند که حکم به آن دو در آنجا موجود می شود، و آن جا ذهن است.

ملا صدرا می گوید: حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن در خارج نیست؛ و ایضاً: حرکت، همان مفهوم تغیر است، و معنایش اضافی است، و وجودی برای آن جز در ذهن نیست؛ از این دو کلام خوب فهمیده می شود که نظریه ایشان چیست؟.

نتیجه بحث این است که: هیچ عرضی به هیچ عنوانی در خارج وجود ندارد، و هر چه که در جهان هست، فقط جوهر است؛ و بنابراین، تقسیم اشیای خارجی به جوهر و عرض، از اصل، نادرست است.

با مطالعه بحث های این فصل، خوب به دست می آید که یک جمله، بلی فقط یک جمله: «عرض موجود است» قرنهای دانشمندان را از اعتقاد به معاد اعمال، باز داشته و آنان را از وصول به حقیقت رستخیز، مانع شده است؛ با این بحث ها تمامی موانعی که متقدمین از دانشمندان مسلمین در راه فهم بقا و تجسم اعمال در جلو عقول و اندیشه ها قرار داده بودند، کلیتاً برداشته می شوند و راه به سوی این حقیقت هموار می گردد و باز می شود.

### تجسم عمل در نزد شیخ بهاء الدین

نخستین دانشمندی (از مؤلفین اسلامی) که تجسم عمل را کشف، و به آن استدلال و نقض منکرین را دفع کرده است تا آن جا که ما اطلاع یافته ایم، دانشمند بزرگوار جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی، رضوان الله علیه است. غالباً کسانی که بعد از ایشان قائل به تجسم عمل شده اند از فکر بکر وی استفاده کرده و چیزی به فرمایشات ایشان نیفزوده اند؛ و بسا عین گفتار

ایشان را تکرار کرده و حتی گاهی مقداری از کلمات ایشان را شاید به جهت این که به عمق آن نرسیده اند، حذف کرده اند؛ اینک ما سخنان متین و استوار ایشان را بی کم و کاست می آوریم و در پیرامون آنها به بحث می پردازیم:

ص: ۸۵

فرموده: تجسم اعمال، در نشأه اخرویه، در احادیث زیادی که عامه و خاصه روایت کرده اند، وارد شده است. (۱)

و ایضاً: بعضی از صاحب دلائل فرموده: مارها و عقرب ها و بلکه آتش هایی که در قیامت ظاهر می شوند عین همان اعمال زشت و اخلاق پست و عقائد باطل هستند که در این صورت ها ظاهر می شوند، و این چادرها را به سر می کشند؛ چنان که روح و ریحان و حوری و میوه ها، همان خلق های پاکیزه و اعمال صالحه و اعتقادات حقه می باشند که در این جهان، در این طرز آشکار گردیده و با این اسم ها نامیده شده اند: زیرا که حقیقت واحده، با اختلاف مواطن صورت های مختلف در می یابد و در هر جایی با زیوری آراسته شده، و در نشأه ای با طرزی پیراسته می گردد. (۲)

سپس فرموده: (۳) گفته اند که اسم فاعل، در فرمایش خداوند متعال: *يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ*، (۴) به معنی استقبال نیست، تا به طوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته اند، معنی این باشد که دوزخ، بعدها در نشأه آخرت آنان را احاطه خواهد کرد، بلکه به معنای حقیقی خود که زمان حال است، می باشد. زیرا که اخلاق و اعمال و اعتقادات زشت ایشان در همین نشأه پیرامون آنان را فرا گرفته است و اینها عین همان دوزخ هستند که بعدها در نشأه آخرت در شکل آتش و عقرب ها و مارها به آنان آشکار خواهد شد.

و قیاس باین کن فرمایش خداوند عزوجل را: *إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا*، (۵) و همچنین فرمایش خداوند پاک: *يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا*، (۶) مقصود این نیست که پاداش آن را می یابد بلکه این است که خود آن را می یابد، ولی در حالی که با چادری دیگر آشکار شده است، و فرمایش خداوند متعال: *فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْرَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ*، (۷) تقریباً صریح در این است و مانند اینها در قرآن عزیز بسیار است.

و در احادیث نبویه، آن قدر وارد شده است که شمرده نمی شود. مانند اینکه فرموده: *الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيهِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارَ جَهَنَّمَ*؛ (۸) و فرموده: *الظُّلْمُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ*؛ (۹) و فرموده: *الْجَنَّةُ قِيَعَانٌ وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ*؛ (۱۰) و غیر از اینها از احادیث فراوان.

و نیز شیخ بزرگوار فرموده: (۱۱) آن چه گفته می شود که جسم شدن عرض بر خلاف عقل است سخنی است که فقط ظاهر دارد و عوام پسند است. و آن چه که خواص اهل تحقیق بر آنند این است که اصل شیئی و حقیقت آن غیر از صورت آن است صورت فقط وسیله تجلی اشیاء به حواس ظاهری است و در نزد صاحب ادراکات باطنی لباسی است که به قامت حقائق اشیاء پوشانیده شده و ظهور شیئی در صورت های خود به حسب اختلاف مواطن و نشأه ها گوناگون می شود در هر موطنی لباسی می پوشد و در هر نشأه ای چادر دیگری به خود می پیچد؛ چنان که گفته اند: رنگ آب، رنگ

ص: ۸۶

۱- . اربعین، ص ۲۵۵، ذیل حدیث ۴۰.

۲- . اربعین، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۳- . اربعین، ص ۲۵۷.

- ۴- . عنكبوت (۲۹) / آیه ۵۴. شتابان، از تو عذاب طلب می کند و مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.
- ۵- . نساء (۴) / آیه ۱۰. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، همانا در شکم های خود آتشی را می خورند.
- ۶- . آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی آن چه را که از خیر انجام داده بود حاضر شده می یابد.
- ۷- . یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز کسی ستم کرده نمی شود و پاداش داده نمی شود جز آن چه را که می کردید.
- ۸- . کسی که در ظرف طلا و نقره می آشامد، همانا به اندرون خود آتش دوزخ را فرو می ریزد.
- ۹- . ستمگری تیرگی های روز قیامت است.
- ۱۰- . بهشت دشت های بزرگی است و کشت آن «سبحان الله و بحمده» است.
- ۱۱- . اربعین، ص ۹۴ و ۹۵.

ظرف آب است؛ و اما اصلی که این صورت ها یکی پس از دیگری به آن وارد می شوند و از آن گاهی به «سِنخ»<sup>(۱)</sup> تعبیر می آورند، و گاهی به «وَجْه»<sup>(۲)</sup> و دیگر بار به «روح» آن را فقط علام الغیوب می داند.

پس بعدی ندارد که چیزی در جایی عرض باشد، و در جای دیگری جوهر؛ آیا نمی بینی که شیئی دیده شده، در صورتی به حس بینایی ظهور می یابد که چادرهای جسمانی به خود پیچیده باشد، و وضع خاصی به خود بگیرد نه نزدیک نزدیک آید. و نه دور دور رود و مانند اینها از شرایط با این که در حس مشترک از این امور عریان و از این شرایط جدا و لخت است.

و آیا نمی بینی که صورت علم که در بیداری به تو آشکار است، در این نشأه امری عرضی است و سپس همان علم، در رؤیا، در صورت شیر،<sup>(۳)</sup> ظاهر می شود؛ پس آن چه که در این صورت ها ظهور می کند یک چیز است. و یک حقیقت است که در هر موطنی به صورتی جلوه گری می کند و در هر نشئه ای با زیوری خود را می آراید و در هر جهانی زی آن جهان را به خود می گیرد و در هر مقامی اسمی پیدا می کند جسم می گردد در جایی آن چه عرض بود دگر جای.

عمل، صورت ماده<sup>(۴)</sup> ای است که نعمت یا نعمت خواهد شد

پس از تأمل، در سرتاسر فرمایشات شیخ بزرگوار که در فوق نقل شد، به طور واضح و صریح فهمیده می شود که عمل در نزد ایشان عرض مقابل جوهر نیست بلکه عرض به معنای صورت است برای ماده ای برای هیولائی، که در جهان آخرت این صورت را از بر، برافکننده و صورت نعمت های بهشت و یا نعمت های دوزخ را به خود می گیرد. بنابراین شیخ بزرگوار شیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله تعالی، عمل را عرض نمی داند و جوهر می داند و عمل را صورت کنونی نعمت های آینده بهشت و نعمت های آینده دوزخ می داند، به جهت این که: «صورت» از اقسام جوهر است.

فشرده و چکیده سخنان شیخ بهایی قدس سره همین است و عین حق است. ولی در مطاوی فرمایشات ایشان، که در بحث فوق نقل کردیم سه جمله به چشم می خورد که با مضمون سایر کلمات ایشان نمی سازد، و با خلاصه مقصود ایشان سازگاری ندارد و شاید که ایشان «به صورت» به مناسبت این که آنرا حال در ماده (هیولی) می داند عرض نام می دهد و عرض به این معنی قسمی از جوهر است و قسیم آن نیست؛ ولی با این همه تکلف، نمی توان سراسر سخنان ایشان را مطابق مصطلحات اهل فلسفه، تفسیر و تصریح کرد، چون با صراحت اظهار داشته اند: بعدی ندارد که چیزی در جایی عرض و در جای دیگر جوهر باشد. در این تعبیر عرض قسیم و مقابل جوهر است و شاید که وی در جوهر و صورت و عرض اصطلاح مخصوصی دارد.

ص: ۸۷

- ۱- . به معنی اصل.
- ۲- . به معنی رخسار و راه آمده، و وجه تسمیه هیولی با این نام، معلوم نشد.
- ۳- . مقصود همان است که از پستان دوشیده می شود.
- ۴- . از رهبر خرد، ص ۵۰. در تعریف صورت چنین بر می آید که: صورت جوهری است غیر مجرد که حال است در ماده؛ پس هیولی یا ماده، جوهری است غیر مجرد، که محل است برای صورت.

## رنگ آب، رنگ ظرف آب است

بهترین مثل برای شناساندن هیولی (ماده) و حلول صورت در آن، همین مثل است که شیخ آورده است. رنگ آب، رنگ ظرف آب است. یعنی چنان که آب از خود رنگی ندارد، و بی رنگ هم دیده نمی شود. بلکه به رنگ ظرف خود در می آید، و چون هیچ گاه بدون ظرف نمی باشد، فلذا هیچ وقت هم بی رنگ دیده نمی شود؛ همچنین حقیقت موجودات جهان هم از ذات خود رنگی یعنی صورتی ندارد، و بی صورت هم متحقق نمی شوند، بلکه به صورت هایی که ظرف وجود آنها یعنی جهان و طرز نشأ اقتضاء می کند در می آیند. و چون هیچ گاه نمی توانند از جهان مطلق بیرون بروند، و از هر نشأ فارغ گردند فلذا هیچ موجودی هم هیچ گاه بی صورت نخواهد بود. پس حقائق جهان، بنا بر آن چه شرح شد، غیر از صورت های خود می باشند، و اعمال بشر هم که در ظرف این طرز نشأ و این طور زندگی به صورت های کنونی تحقق می یابند، پس از عوض شدن طرز نشأ و نحوه زندگی، مسلماً در صورت های دیگری بارز خواهند شد: در صورت نعمت ها و نعمت های اخروی.

## رؤیا و تعبیر آن

راستی آیا آن چه که در رؤیا دیده می شود، با آن چه که در جهان خارج به عنوان تأویل و به نام تعبیر واقع می گردد متحد الحقیقه هستند؟! نخستین دانشمندی که به این پرسش بسیار عجیب (تا آن جا که ما اطلاع داریم) پاسخ مثبت داده شیخ بزرگ شیخ بهاء الدین محمد عاملی است و غیر از ایشان کسی را نیافته و نشنیده ایم که این پرسش را مطرح نماید و به آن متعرض شود.

در گفتاری که از ایشان نقل کردیم، دیده می شود که فرموده: هیولای علم، که در بیداری به صورت عرضی ذهنی جلوه گر است، در عالم خواب و رؤیا، به صورت شیر در می آید. (۱) این سخن در بدو نظر، بسیار عجیب به نظر می رسد و واقعاً بعید شمرده می شود ولی پس از بررسی برخی از آیات کریمه قرآنی، اصل این مساله کاملاً روشن گردیده، و جای ابهامی از حیث دلالت آیات، باقی نمی ماند؛ اگر چه هنوز پای عقل بشری به آن نرسیده، و لا یا نعمی، در این باب نگفته، و راهی برای تحقیق و بررسی قضیه نیافته است.

اینک ما، چند نمونه از آیات کریمه، در بحث های ذیل، نقل می کنیم و به حول الله وقوته اثبات می کنیم که فرمایش جناب شیخ عین حق، و شرح حقیقت است.

## رؤیای یوسف علیه السلام

خداوند متعال، رؤیای یوسف علیه السلام را بدین طرز حکایت می فرماید: یا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ، (۲) در این کریمه، خداوند علیم، و یا خود حضرت یوسف، به یازده ستاره و خورشید و ماه، ضمیر «هم» را که به جمع مذکر عاقل، بر می گردد، برگردانیده است؛ پس خداوند متعال و یا خود آن حضرت در

۱- . چنین به نظر می رسد که شیخ بهایی علیه الرحمه، مثال شیر و علم را از حدیث اخذ کرده است: دار السلام، ج ۱، ص ۵۰.  
ابن ابی جمهور فی غوالی اللئالی قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ، إِذَا أُتِيَتْ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ مِنْهُ، حَتَّى  
أَتَى لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ أَظْفَرِي؛ قَالُوا بِمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْعِلْمُ؛ وَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ أَطْرَافِي؛ وَ فِي أُخْرَى:  
فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى رَأَيْتُهُ يُجْرِي فِي عُرْوَقِي بَيْنَ الْجِلْدِ وَاللَّحْمِ.

۲- . یوسف (۱۲) / آیه ۴. پدر جان، در رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، آنان را دیدم که به من کرنش کنندگانند.



ضمن این حکایت، چنین می فهمانند که: یازده ستاره و خورشید و ماه صورت رؤیایی برادران و پدر و مادر یوسف علیه السلام هستند؛ و یک حقیقت در دو نشأه در صورت پیدا کرده: در رؤیا به صورت ستارگان و خورشید و ماه، و در بیداری به صورت برادران و پدر و مادر یوسف درآمده است.

سالها گذشت و آن چه که در رؤیا وقوع یافته بود در بیداری هم وقوع یافت و حقیقت کرنش ستارگان، تبدیل صورت داد و در صورت کرنش برادران ظاهر شد؛ چنان که خداوند متعال، نقل فرموده: «وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» (۱) در این آیه دو نکته جالب توجه هست: نخست قول حضرت یوسف علیه السلام «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ»، «هذا» اشاره به کرنش برادران است که وقوع می یافت، و تأویل به معنی برگشت است پس کرنش ستارگان برگشت یافته و کرنش برادران گردیده بود؛ دوم: باز قول آن حضرت است «قد جعلها ربی حقاً» ضمیر مؤنث، در «جَعَلَهَا» به رؤیا بر می گردد و «حق» هم به معنی ثابت است، پس معنی این می شود که: خداوند متعال، رؤیای یوسف علیه السلام یعنی کرنش ستارگان را، در صورت کرنش برادران ثابت و واقع گردانید.

### خواب دو زندانی

قرآن مجید، خواب دو نفر زندانی را که با حضرت یوسف علیه السلام با هم در زندان روزگار می گذرانیدند، چنین نقل می فرماید: «وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (۲) چنین به نظر می رسد که دو نفر با هم «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ» نگفتند، بلکه هر یک جدای از دیگری «إِنِّي نَرَاكَ» گفت؛ ولی چون، دو «إِنِّي أَرَاكَ» مساوی است با یک «انا نریک» فلذا با این صیغه، نقل شده است؛ پس با شهادت متن کلام، به دست می آوریم که این حکایت، نقل به معنی است، نه نقل به لفظ.

بنابر حقیقت فوق، کلمه تأویل را خود خداوند متعال، انتخاب فرموده است اعم از این که آن دو نفر زندانی مرادف این کلمه را گفته باشند، و یا اصلاً هیچ کدام نه متوجه معنای تأویل بوده و نه مرادف آن را به زبان آورده باشند؛ پس ما می توانیم با کلمه تأویل، استدلال کنیم و پی به این حقیقت ببریم که آن چه در رؤیا واقع می شود برگشت می یابد و در عالم خارج در صورت دیگری وقوع می یابد.

و نیز در پاسخ حضرت یوسف علیه السلام هم کلمه تأویل هست: «لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُزْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ» (۳) در این جمله کریمه هم یا خود آن حضرت مرادف کلمه تأویل را انتخاب کرده بوده، و یا خداوند متعال، گفتار او را با این لفظ نقل فرموده، و ظاهر این است که هر دو طرف احتمال، درست است، و به هر حال ما از این نامگذاری با نام تأویل می توانیم این استفاده را بکنیم که: آن چه در عالم رؤیا وقوع می یابد، برگشت یافته، و در عالم خارج در صورت دیگری واقع می شود.

ص: ۸۹

۱- یوسف (۱۲) / آیه ۱۰۰. و افتادند (برادران) برایش کرنش کنان، گفت: پدر جان این است برگشت رؤیای پیشین من که پروردگرم آن را حق گردانید.

۲- . یوسف (۱۲) / آیه ۳۶. و با او دو جوان، داخل زندان شدند یکی گفت: من خود را در خواب می بینم که انگور می فشارم؛ و دیگری گفت: خودم را در خواب می بینم که در روی سرم، نان می برم و مرغان از آن می خورند؛ برگشت این رؤیا را به ما خبر ده، به راستی ما تو را از دانایان می بینیم، دانای به تأویل رؤیا؛ (یا از نیکوکاران).

۳- . یوسف (۱۲) / آیه ۳۷. پیش از آن که خوراکی که روزی شما باشد به شما برسد، برگشت رؤیایتان را به شما خبر می دهم.

خداوند متعال چنین نقل می فرماید که حضرت ابراهیم علیه السلام به پسرش اسمعیل علیه السلام فرمود: یا بُنَّیَّ اِنِّیْ اَرَى فِی الْمَنَامِ اَنِّیْ اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى، (۱) اسمعیل علیه السلام در پاسخ گفت: قَالَ يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ، (۲) از این پاسخ معلوم می شود که: ذبح کردن ابراهیم علیه السلام، پسر خود اسمعیل علیه السلام را در رؤیا در نظر حضرت اسمعیل، صورتی از فرمان خداوند بوده است، از فرمان واقعی او که در عالم خارج می رسد، پس چنین استفاده می کنیم که: آن چه در رؤیا وقوع می یابد، صورتی از آن است که در عالم خارج، وقوع خواهد یافت؛ و حضرت ابراهیم هم به طوری که از باقی آیات معلوم است، این نظریه پسر خود را صحیح می دانسته و عملاً آن را تصدیق کرده است؛ یعنی: صورت رؤیای خویش را صورتی از واقعه خارجی که بایستی وقوع یابد، می دانسته است.

خداوند متعال باقی حکایت را چنین نقل فرموده: فَلَمَّا اَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيْمُ قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا، (۳) جواب لما محذوف است، و «نادیناه» نمی تواند جواب آن باشد، به جهت این که او عطف دارد و تقدیر ظاهراً این است فَلَمَّا اَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيْمُ قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا و چون تتمه کلام، قرینه و قائم مقام آن می شد فلذا حذف گردید (از تمام آن چه که مفسرین احتمال داده اند، گفته ما بهتر و دلچسب تر است).

و به هر حال، آیات کریمه، دلالت بر این می کنند که عین آن چه که حضرت ابراهیم علیه السلام در خواب دیده بود، در عالم خارج وقوع یافت، به طوری که این واقعه خارجی، مصداق رؤیای یاد شده گردید؛ یعنی آن چه که در رؤیا دیده شده بود به طور «هو هو» و «این، آن است» به این واقعه صادق آمد: رؤیایت را ای ابراهیم با مصداق گردانیدی و پیش از آن که این عمل را بکنی، رؤیای تو در جهان حقیقت، مصداقی نداشت، ولی وقتی که هر دو سلم شدید، و پسر را بر زمین افکندی، رؤیایت را صادق و با مصداق گردانیدی.

### دنیا رؤیا و آخرت تأویل آن است

اعمالی که افراد انسان، در این زندگی انجام می دهند رؤیاهایی می باشند که تأویل و برگشت آنها نعمت های بهشت و نعمت های دوزخ است؛ در حکایت فوق. در بیان رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام و تأویل آن، پس از آن که خداوند متعال «قد صدقت الرؤیا» فرموده، بعداً هم، چنین فرموده است: انا كذلك نجزي المحسنين، یعنی همان گونه که ابراهیم رؤیای خود را راست گردانید، ما نیز مسلماً همین طور نیکوکار را پاداش می دهیم. همان طور که رؤیای آن حضرت وجودی ذهنی بود، و پنداری بیش نبود و او آن را در خارج موجود گردانید و به آن مصداق درست کرد، خداوند جهان آفرین هم به اعمال پارسایان که موجودات دنیوی هستند و در مقابل آخرت و حقایق آن، شبیه ترین چیز به رؤیا می باشند، در جهان آینده، وجود اخروی و تحقق فردوسی می دهد بدانگونه که هر ناظری می گوید: این، همان است که در دنیا به جا آوردم، و آن را در آنجا انجام دادم؛ این، همان است که در دنیا روزی من شده بود.

- ۱- . صافات (۳۷) / آیه ۱۰۲ تا ۱۰۵ . پسر کوچکم در خواب می بینم که همانا ذبیهت می کنم! بنگر چه می بینی؟
- ۲- . پدر جان بکن آن چه را که امر داده می شوی.
- ۳- . پس آن گاه که هر دو سلم شدند و برافکنندش به پیشانی، و ندا کردیمش ای ابراهیم هر آینه رؤیایت را راست گردانیدی.

خداوند متعال فرموده: **كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ، (۱)** ظاهراً معنای این کریمه همان است که ما گفتیم: اعمال گذشته دنیوی خودشان را می بینند که با حقیقت خود ظهور کرده و در صورت لذتی ابدی و سروری همیشگی نمایان گردیده است، و در عین حال، شباهت خود را هم به عمل دنیوی گذشته محفوظ داشته چنان که فرموده: **وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا، (۲)** آیا تأویل و برگشتی بهتر از این، به تصور می رسد که اعمال گذشته ای که مانند رؤیایا سپری شده و خیلی وقت است که از دیده ها نهان شده اند؟ ناگهان در عالم حقیقت، با وجودی جاودانی، جلوه گر شوند و دیده را روشنایی و دل را شادی بخشند!!

و نیز در قرآن کریم فرماید: **إِنَّ الْمُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، (۳)** این بهشت ناشناخته و این دوزخ نکره که هم اکنون مردمان در آنها به سر می برند چه چیز هستند؟ و در کجا قرار دارند؟ ظاهراً هیچ پاسخی به این پرسش، بهتر از این نمی توان یافت که: این بهشت و این دوزخ در هر جایی که مردمان هستند، می روند و می آیند و عمل می کنند و نیکی و بدی به جا می آورند، می باشند؛ و همین اعمال نیک و بد، نعمت ها و نعمت های این بهشت و دوزخند؛ بلی همین اعمال زیبا و زشت ما که نسبت به عالم آخرت که عین حقیقت است، خوابی و رؤیایی بیش نیستند. وقتی تأویل می یابند و برگشت می کنند و (مانند خوابی که تعبیرش وقوع یافته باشد) در شکل نعمت های بهشتی و یا در صورت نعمت و نکبت های جهنمی پدیدار می گردند؛ و بهشت ناشناخته و دوزخ نکره، تغییری یافته و بهشت اخروی و دوزخ حقیقی (که به گوش همه رسیده و معروف همگان است) می گردند.

بنابر آن چه بیان شد، بهترین نمونه در این دنیا، برای تجسم عمل. همین تأویل یافتن و برگشت کردن رؤیایا است. برگشت اعمال دنیوی به مواد اخروی مانند برگشت موجودات رؤیایی به موجودات زمان بیداری است. (البته فقط رؤیایای صادقه می توانند برای ما مثل شوند، نه هر خواب و خیال) و مؤید این تنظیر، روایات زیاد و آیات بسیاری است که می فرمایند: حقیقت زندگی و زندگی حقیقی، زندگی اخروی است، و زندگی دنیوی در مقابل آن بازیچه ای و رؤیایی بیش نیست. در قرآن کریم هست: **وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ (۴)** و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا؛ (۵)** و از حضرت زین العابدین علیه السلام: **الدُّنْيَا سِنَاتٌ وَ الْآخِرَةُ يَقْظَةٌ وَ نَحْنُ بَيْنَهُمَا أَصْغَاتُ أَحْلَامٍ. (۶)**

واضح ترین دلیل بر این که زندگی دنیا مانند خواب، و اعمال آن، شبیه رؤیا است، گذشته خود دنیا و ایام ماضیه همین زندگی است. زیرا که گذشته هر چیز، بهترین نمونه آن است آیا از گذشته زندگی دنیوی جز خاطراتی شیرین و یا تلخ چیز دیگری باقی است؟ گذشته جهان چون که گذشته و نمانده است، گویا که از اول نبوده و وجودی نداشته است. فلذا حقایق تاریخی دوران باستان، با افسانه های کهن روزگاران پیشین یکسان دیده می شوند. به جهت این که از هیچ

ص: ۹۱

۱- . بقره (۲) / آیه ۲۵. هر وقت که از بهشت از میوه ای رزقی، روزی آنان می شود می گویند این همان است که قبلاً روزی ما شده بود.

- ۲- . بقره (۲) / آیه ۲۵. رزق در حالی که شباهت به روزی سابق آنان دارد، به آنان داده می شود.
- ۳- . انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ و ۱۴. براستی نیکوکاران بدون شک در بهشتی هستند و بدکاران بدون شک در دوزخی هستند.
- ۴- . عنکبوت (۲۹) / آیه ۶۴. این زندگی دنیوی، لهوی و بازیچه ای بیش نیست و همانا اگر بدانند خانه آینده البته زندگی است.
- ۵- . صواعق محرقه ابن حجر، ص ۷۷ نور الابصار، ص ۷۴ فصول مهمه، ص ۹۴ مردم در خوابند، و آنگاه که مردند بیدار می شوند.
- ۶- . ارشاد القلوب، ص ۱۰۸. دنیا خواب های سبکی است و آخرت بیداری است. و ما در این میان مثنی رؤیاهای پریشانیم.

کدام از آنها چه واقع و چه غیر واقع، چه راست و چه دروغ، جز پنداری باقی نیست! آینده زندگی دنیا هم مانند گذشته آن که چیزی از آن در دست نیست، مانند رؤیاهایی است که انسان در مواقع خوابیدن آرزوی دیدن آنها را می کند.

حال دنیا را پرسیدم من از فرزانه ای

گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه ای

گفتمش احوال عمر، ای دل بگو تا عمر چیست؟

گفت یا برفی است یا شمعی است یا پروانه ای

گفتمش اینان که می بینند چون دل بسته اند

گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه ای

### نظریه ملا صدرا در بقا و تجسم عمل

چنین گفته است که: افراد انسان، پس از آن که به حسب طبیعت بشری، نوع واحد می باشند از جهت ملکه های گوناگونی که از تکرار اعمال برای ایشان حاصل می شود، در باطن و به حسب روح، انواع مختلفی می گردند! (۱) و در جایی هم گفته: به طور قطع، تکرار اعمال صادره از انسان، سبب می شود که در نفس وی، ملکه و خلق هایی حادث گردند، و هر ملکه و صفتی که به جوهر نفس غالب می آید، صورت نفس در قیامت، مناسب با آن خواهد بود. (۲)

### حقیقت انسان، در زندگی های آینده

ملا صدرا، به ذات عمل صادر شده، و از عامل جدا گردیده، چندان توجهی نکرده، و از اندرون سازمان انسان، فارغ نشده و به کشور آدمی و صادرات آن، نظری نیانداخته است، و مزایای اخروی را، مطلقاً و بدون هیچ استثنا، در میان زوایای ذات وی جستجو کرده است؛ و نتیجه این شده که ارزش را مختص نیات انسان، و منحصر به علم و معرفت او، قلمداد کرده است، و ذات عمل را که از او صادر می گردد، با صراحت هر چه شدیدتر فاقد اثر شناخته است.

می گوید: بنای نشأ اخروی و آبادانی آن، تنها با صورت های اعتقادهایی است که در نفس او، تقرّر می یابند؛ (۳) و ایضاً: (۴) اگر فرض شود که این معرفت ها به خودی خود، در قلب کسی، بدون این که عملی خوب و یا زشت به جای آورد، حاصل شود، البته او مؤمن به حق بوده، و به سعادت حقیقی فائز می گردد، در حالی که نه قصوری در ایمانش پیدا شده، نه خللی در آن راه یافته است؛ و این اگر چه مجرد فرض است، ولی مقصود ما آگاه ساختن به این است که: عرفان، اصل و عمده، و عمل، فرع است؛ و ایضاً: تا آن گاه که جوهر انسان، جوهری ادراکی و عملی نگردیده است، از جنس جواهر زنده (که به خداوند و دار کرامتش نزدیک هستند) نخواهد شد؛ (۵) و ایضاً: تا آن گاه که نفس آدمی، از جنس این اکوان دنیوی است، هیزم دوزخ است، و جایگاهش آتش است. (۶)

و نیز: اهل کشف و شهود، گفته اند: هر کس در دنیا پرده از روی بصیرت خود بردارد و با دیده دل به باطن خویش بنگرد، هر آینه اندرون خود را، از انواع موذی ها و اصناف درندگان، پر می یابد، که در صورت شهوت و غضب و کینه و حسد و کبر و خود پسندی و ریا و مثل اینها هستند؛ زیرا که هر کدام از این معانی چنان که صورتی در دنیا دارند،

ص: ۹۲

- 
- ۱- . اسرار الآیات، ص ۷۸، س ۲۴.
  - ۲- . اسرار الآیات، ص ۷۹، س ۱.
  - ۳- . اسرار الآیات، ص ۳، س ۹.
  - ۴- . اسرار الآیات، ص ۳، س ۱۹.
  - ۵- . اسرار الآیات، ص ۶، س ۱۵.
  - ۶- . اسرار الآیات، ص ۶، س ۱۲.



صورتی هم در باطن دارند، ولی صورت دنیوی آنها مغشوش با غیر و غرق در ماده است، جلو تأثیرشان، با عوائق خارجی گرفته شده است؛ از درنده دنیوی ممکن است، که با مانعی و حجابی، یا به این که قصد ترا نکند، و غیر اینها، احتراز جست، به خلاف درنده باطنی، زیرا که سراسر حقیقتش درنده است، و در عین حال در محض قلب کسی که در او رسوخ یافته، مکان و نشیمن گرفته است و چنین مارها و عقرب هایی که در برزخ و یا در آخرت هستند، (وی بدین نمط، به سخنان خود ادامه می دهد، تا می گوید:) و قطعاً این مارها و موذی ها، صوری خارج از ذات مرده ندارند، و علاوه بر ذات او، یعنی محض قلب او و دیده باطن او و نفس او که در قیامت با صورت خلق ها و عمل های او متصور می شود، صورتی ندارند. (۱)

## بقای اعمال و تجوهر آنها

نظریه ملا-صدرا درباره خود عمل، علاوه بر آن چه نقل گردید که: عمل را در زندگی های پس از مرگ، به کلی بی اثر و فاقد ارزش دانسته است؛ این است که (خودش می گوید):

بدان که گفتار و کردار تا آن گاه که وجودشان در وجود حرکت و صوت است، بهره ای از بقا و ثبات ندارند ولی هر کسی که کاری انجام داد، یا سخنی گفت، اثری و حالتی از آن در نفس وی حاصل می شود، که مدتی می ماند و آن گاه که کردارها و گفتارها مکرر گردیدند، آن آثار هم، در نفس او مستحکم شده و آن حال ها برگشته و ملکه می شوند؛ چنان که حرارت ضعیف در زغال هنگامی که شدت یافت، صورت ناریه سوزاننده ای می گردد، همچنین کیفیت نفسانیه، هنگامی که شدت یافت ملکه ای راسخ می گردد؛ یعنی صورتی نفسانی می شود که مبدأ آثار مخصوصی می گردد، و در نتیجه، کار مناسب با آن به آسانی و بدون تردید و مشقت، بدون نیاز به کسب خارجی صادر می شود؛ (تا می گوید) پس آثاری که از اعمال و اقوال، در قلوب، حاصل می شود، مانند نقش های کتاب است که در الواح و صحائف است. (۲)

## تحقیق در تنوع انسان

ایشان، مصیر و برگشت افراد انسان را به انواع مختلفه الحقائق دانسته است؛ این مطلب، در نظر ما هم کاملاً صحیح است؛ به جهت این که:

عمل کردن، ذات خود را مصرف کردن، و تبدیل خویشتن است؛ و انسان در هر باری که عملی انجام می دهد، مقداری از ذات خود را خرج می کند؛ یعنی قدری از ذات خود را تبدیل به عملی که آن را انجام می دهد، می کند؛ بنابراین اگر مجموع اعمال فردی را که از روز تولد تا هنگام مرگ به جا آورده است، در یک جا جمع و اعمال هر عضو را به طریقی که خود اعضای بدن، هم اکنون تجمع یافته اند، در جای خود آن عضو بگذارند، پس ساختمانی که سراسر اعضای آن، از نیروهای گوناگون اعمال، پرداخته شده و از خود انسان صاحب عمل به دلخواه خود او به تدریج بیرون گردیده است، حاضر خواهد شد.

و چون اعمال صادره از افراد، مختلف و گوناگون است به جهت این که هر کس اعمال مخصوص به خود را انجام می دهد، پس ساختمان های نیرویی افراد، مسلماً با یکدیگر مختلف خواهند بود؛ و آن گاه که رستاخیز عمومی به پا گردید

١- . اسرار الآيات، ص ٧٥، س ما قبل آخر.

٢- . اسرار الآيات، ص ٨٣، س ٩.

و کوچک و بزرگ اعمال به حکم حضرت پروردگاری جلت عظمت و عظمت قدرته، جمع آوری شد، تفاوت های بزرگ ساختمان های یاد شده و فرق های فاحش این سازمان ها، واضح و هویدا خواهند شد.

و چون این ساختمان نیرویی، قسمتی از ذات انسان و مقداری از خود او است که از او بیرون گردیده، و در روز بعث هم، همین ساختمان با ساختمان در قبر نهاده شده و پوسیده خود او (به طریقی که در آینده انشاء الله تعالی یادآوری خواهیم کرد) (۱) پیوند یافته و ازدواج خواهند کرد، در نتیجه ذوات افراد انسان، حقائق گوناگون و انواع متشکته ای خواهند بود.

بلی این مساله که افراد انسان، در آخر امر، مختلفه الحقائق خواهند بود، در نظر ما هم صحیح می باشد؛ و راه وصول ما هم به این حقیقت، همان راه است که ایشان پیموده اند: راه انجام دادن اعمال مختلفه؛ ولی حقیقت های مختلفه ای که ما از انسان های اخروی فهمیده ایم، غیر از حقیقت ها و ذوات مختلفه ایست که ایشان، برای افراد انسان در نظر گرفته اند: ذاتی که ما برای انسان آینده به دست آورده ایم، عبارت است از مجموعه بدن مادی که در قبر دفن شده و نیروهای اعمالی که به جا آورده است؛ و اما ذاتی که ایشان تهیه دیده اند، عبارت است از ملکه های گوناگونی که از تکرار اعمال برای فرد انسان در این زندگی حاصل می شود:

### ملکه چیست؟

نوزادی که از مادر متولد می شود، و به این زندگی قدم می گذارد از لحاظ جامعیت به اعضای کار، چیزی کمتر از یک انسان بیست ساله ندارد، هر عضو و حسی که در او هست، قلب و مغز و اعصاب و غیر اینها کلیتاً و بدون استثنا در بدن نوزاد هم موجود است، ولی با همه اینها می بینیم که نمی تواند کارهای انسان بیست ساله را انجام بدهد.

اینک بایستی رسیدگی نمائیم که جهت این فرق فاحش و تفاوت آشکار چیست؟ در نظر ما این پرسش فقط یک پاسخ دارد، و آن این است که: نوزاد استعمال و به کار بستن اعضا را نمی داند، و از موجودات جهان و منافع و مضار آنها هم آگاهی ندارد، و بیست ساله آگاه است، نوزاد آشنا نیست و بیست ساله آشناست.

اکنون به این پرسش می رسیم که حقیقت آشنایی چیست؟ پاسخ این پرسش هم این است که: خداوند متعال، آدمی را طوری آفریده است که خود به خود و نامنظم، یعنی کودکانه، از بدو تولد، اعضای خویش را به کار می اندازد، بدون این که بتواند غرض عقلایی از آنها داشته باشد، چشم ها را باز می کند و باز آنها را می بندد، دستها و پاها را حرکت می دهد، سامعه اش طبعاً از اصوات گوناگون و دیدگانش از الوان مختلف، متأثر می گردد، و همچنین سایر اعضا و سایر حواس، و سپس این تأثیرات مطبوع و یا نامطبوع، به وسیله اعصاب به مغز و لبّ او منتقل می شود، و در آنجا هم در گوشه ای که به نام حافظه خوانده می شود، به طریقی مبهم، محفوظ می ماند، هر وقت که این انتقاشات به حد کافی، در حافظه او به روی هم انباشته شدند گفته می شود که او آشنا گردید.

چقدر طول می کشد که آدمی بتواند در یاد خود نگه دارد که آتش، سوزاننده است، و راه پرهیز از آن هم این است که باید دست را از آتش، کنار کشد و طرز کنار بردن دست هم چطور است، آن گاه که این قضایا در ذهن وی ثبت شد

---

۱- . در کتاب: «ساختمان آینده انسان».

می گویند که او با آتش، آشنا شده است؛ پس معنای آشنایی همین خوب حفظ کردن و نگاه داشتن مغز است، و آشنایی به زندگی به حد کافی، هنگامی برای انسان حاصل می شود که شرع انور هم در آن وقت او را بالغ می شناسد.

اینک که معنای آشنایی را تا اندازه ای به دست آوردیم، می بینیم که: ملکه چیزی جز آشنایی نیست؛ انسان که در آغاز طفولیت، برخی از لغات ابتدایی را به زبان می آورد، به زحمت زیاد آنها را ادا می کند، و نمی تواند به آسانی زبان خود را به همه مخارج حروف برساند، و پس از آن که توانست باز هم در اوایل سخن گفتن، نمی تواند الفاظ را با نظر مرآتی ببیند و آنها را آئینه معانی قرار بدهد و مجبور است که به الفاظ هم، مانند خود معانی، مستقلاً نظر نماید، ولی به تدریج چنان در سخن گفتن، استاد می شود که از نظر استقلالی به الفاظ، به کلی بی نیاز می گردد، و تمام نظری متعلق معانی می شود به طوری که گوئیا هیچ توجهی به ادای الفاظ ندارد، در همین موقع است که ملکه سخن گفتن برایش حاصل آمده است؛ پس چنین به دست می آید که، هر ملکه مخصوص، همان آشنایی مخصوص است؛ و ملکه به طور مطلق، آشنایی به طور مطلق است.

بررسی فوق، چنین می رساند که: ملکه عبارت اخری و اسم فلسفی محفوظات حافظه است؛ و هر کسی هر کار مخصوصی را مکرراً انجام بدهد، و در آن، تمرین و ممارست نماید، راه به جا آوردن آن عمل، به تمام معنی در ذهن وی روشن می گردد، و جای ابهامی در آن، باقی نمی ماند، در تغییرات عرفی می گویند که او، استاد و ماهر و عارف و دانا و آشنا شده و در اصطلاح فلسفه هم می گویند که ملکه آن عمل برای او حاصل آمده است.

تقوی به معنی خود نگهداری است؛ و در اصطلاح قرآن کریم و حدیث شریف، عبارت است از: نگاه داشتن خود از مخالفت خداوند متعال؛ ثبوت تقوی نیز، مانند هر صفت دیگر، محتاج به تکرار و ممارست است، آنقدر بایستی که انسان، حرام را ترک و واجب را ادا نماید، تا تقوی در او، از ناپایداری ارتقاء یافته، و برقرار و ثابت بماند؛ البته این تقوی که ما می گوئیم، عبارت است از ایجاد آشنایی با فعل واجبات، و ترک محرمات.

در این تعریف که برای ملکه ذکر کردیم، با هیچ کس مخالفت نکرده ایم حتی با خود ملا صدرا هم، موافقت داریم؛ به جهت این که ایشان هم در تعریف ملکه، الفاظ معرفت، علم، ادراک، صورت اعتقاد، و امثال اینها را انتخاب کرده اند چنان که نقل شد؛ بنا بر این، ملکه های حاصله، عبارتند از استاد گردیدن در شناختن و خوب فرا گرفتن راه و روش انجام دادن اعمال؛ ملکه، عبارت است از: آشنا شدن.

### **آیا ملکه انسان، انسان می شود؟**

پس از آن که در بحث فوق، بررسی کردیم که: ملکه جز آشنایی کامل با عمل کردن، معنای دیگری نمی تواند داشته باشد، این مساله برای ما، سهل می شود که: هیچ گاه، هیچ ملکه ای، انسان نمی شود؛ و اصلاً معنایی برای این نیست که مثلاً ملکه دزدی کردن، و یا ملکه امانت داشتن، انسان گردد!! آیا محفوظات حافظه که جزیی از انسان است، یک انسان کامل می شود؟! عجیب است.

اگر ملکه، چنان که خود ایشان گفته اند و ما نیز تصدیق می کنیم، همان حالت راسخه نفسانیه است، که با وجود آن، اعمال

مناسب با آن، به سهولت و بدون تردید و مشقت، و بدون نیاز به کسب خارجی جدید، و عبارت دیگر علم به عمل کردن است؛ و بدون شک، علوم عملیه، قسمتی از اعمال هستند، از اعمال قلب می باشند (تحقیق، در فصل نخست

ص: ۹۵

گذشت) و به هیچ وجه نمی توانند یک انسان تمام شوند؛ بلی این علوم هم، که در واقع بعضی از اعمال هستند، در ضمن سایر اعمال، باقی می باشند، و نعمت ها و نعمت های اخروی را، مانند سایر اعمال تشکیل خواهند داد.

در قرآن کریم، نامی و نشانی از ملکه و یا کلمه دیگری که مرادف و یا مساوق و مساوی با آن باشد، دیده نمی شود، و جمله های (مَا تُخْفِي الصُّدُورُ) و (مَا فِي قُلُوبِكُمْ) و مانند اینها، و کلمه های قلب و لُب و فؤاد و امثال آنها بدون شک به معنای ملکه نیستند.

بنا به نظریه ایشان که فقط ملکه حاصله از اعمال را معیار دانسته و مناط حکم قرار داده اند، لازم می آید که اعمالی که از انسان، در مدت زندگی دنیوی، فقط دو سه بار صدور می یابند، و موجب حصول ملکه ای در انسان نمی شوند، در آخرت وجود پیدا نکنند، و پاداش و کیفری بر آنها مترتب نشود، سرور و یا شکنجه ای از جانب آنها عاید انسان نگردد؛ ولی قرآن کریم به عکس این، تصریح فرموده است: مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ (۱) بلی کوچک ترین عمل، مانند بزرگ ترین عمل، و عملی که یک بار صدور یافته مانند عملی که صد بار تکرار شده، همه و همه، در جهان آینده حاضر و مرئی خواهند بود، و آن چه که در آخرت و زندگی های پس از مرگ، دارای اهمیت است، همانا عمل است نه ملکه.

اگر بنا باشد که انسان، و حقیقت آینده او را، عبارت اخروی ملکه های نفسانی وی بدانیم، بایستی که از اجزاء بدن وی صرف نظر نمائیم، و معاد آنها را از واقعه رستخیز، یک سره محذوف انگاریم؛ و در این باره، اولاً لازم می آید که بر خلاف بداهت رفته، و انسان را موجودی نامرئی و غیر ملموس و بسیط و مجرد بدانیم؛ و باید این انسان را که می بینیم و صدایش را می شنویم و دستش را در دست می گیریم، غیر از انسان دانسته و مرکوب او، خیال نمائیم؛ و ثانیاً لازم می آید که بر خلاف صریح قرآن کریم، که فرموده: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؛ (۲) (و معاد انسان را با همین اجزای مادی بدن، و با همین استخوان ها که تن را قایم و پا بر جا می دارند، اعلان فرموده) معاد دیگری را از پیش خود، و با خیال خودمان، پی ریزی نمائیم!

ایشان، با کمال صراحت، به اعمال صادره از انسان، در قبال ملکه و عرفان، کوچک ترین ارزشی قائل نمی شود، و چنین می گوید که: عرفان، اصل و عمده و عمل فرع است، به طوری که اگر به فرض محال، معرفت، بدون عمل برای آدمی میسر می شد، برای انجام دادن اعمال، موجبی باقی نمی ماند؛ چنان که نقل گردید. و مراد ایشان از عرفان، همان ملکه است؛ و جهت این که ایشان در بی ارزشی عمل و ارزنده بودن عرفان و ملکه، این قدر اصرار می ورزند، این است که: اعمال، همیشه، توأم با حرکت و صوت هستند فلذا صلاحیت بقا را ندارند، به خلاف عرفان و ملکه که چون عاری از حرکت و خالی از تغییر است، برای بقا صالح است؛ برای تحقیق بیشتر در این باره، به بحث زیر رجوع شود:

ص: ۹۶

۱- زلزله (۹۹) / آیه ۷ و ۸. هر کس به ثقل ذره ای خیر کند، آن را می بیند و هر کس به ثقل ذره ای شر کند، آن را می بیند.

۲- قیامت (۷۵) / آیه ۳. آیا انسان خیال می کند که هیچ وقت استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟

## عمل، غیر از حرکت و صوت است

ملا- صدرا می گوید: گفتار و کردار تا آن گاه که وجودشان در وجود حرکت و صوت است بهره ای از بقا و ثبات ندارند؛ چنان که نقل نمودیم، ولی حقیقت این است که ذات و حقیقت گفتار و کردار، غیر از حرکت و صوت است، اگر چه با حرکت و صوت، تحقق می یابد.

اتومبیلی که از شهری به شهری می رود، در ظاهر کاری می کند و در باطن هم کاری دیگر؛ با چشم و گوش سر، طوری احساس می شود، و با دیده و گوش و عقل، طوری دیگر؛ کاری که در ظاهر از آن، محسوس است، راه رفتن و تند دویدن و دوران چرخ ها و صدای رعد آسا و بوق گوش خراش است؛ و کاری که در واقع انجام می دهد، تبدیل خویشتن، و قدری از خود را از دست دادن و خرج کردن است؛ کار ظاهری اتومبیل، در نظر حقیقت بینان و روشنفکران جهان، کار نیست، به جهت این که نه حرکت خود آن، و نه حرکت چرخ های آن، هیچ کدام تحقیقی در جهان ندارند، و برای همین است که پس از حرکت کردن و به مقصد رسیدن، اگر پرسند که: آیا موجود تازه و نوینی، غیر از خود اتومبیل، پدیدار گردید؟ پاسخ، منفی خواهد بود؛ در آغاز، اتومبیل موجود بود، و اکنون هم که سفر به سر آمده و از حرکت فراغت یافته است، باز خود اتومبیل تنها موجود است؛ بلی فقط مقداری از آن که با کار کردن از آن جدا شده است، موجود و باقی است.

ملا- صدرا می گوید: واقع این است که حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن، در خارج نیست؛ (۱) و ایضاً: حقیقت این است که حرکت، عین مفهوم تغیر است، و معنایش اضافی است که وجودی برای آن، جز در ذهن نیست؛ (۲) بدین ترتیب خود ایشان نیز تا اینجا با ما همراه هستند.

و اما صدای رعد آسا و بوق گوش خراش اتومبیل هم، تموجاتی بیش نیست که از آن، در ذرات هوا افتاده اند، و تموج هم، همان حرکت است و گفتیم که حرکت، حقیقتی ندارد و طبلی میان خالی است.

هزار نکته باریک تر از مو اینجاست که کار واقعی و عمل حقیقی اتومبیل، نمی تواند و امکان ندارد جز در شکل مجازی و ظاهری حرکت، یعنی حرکت خود اتومبیل و چرخ های بیرونی و اندرونی آن، و صدای خود آن و بوقش، نمایان گردد؛ و جهت اشتباه حقیقت به مجاز و واقع به ظاهر هم، همین است و غیر از این نیست.

اینک پس از این تمثیل، برای ما آسان است که انسان را به جای اتومبیل و خوراک و مشروبش را هم به جای بنزین و روغن آن بگذاریم، و داستان کردار آدمی را از آغاز تا انجام بسرائیم؛ و در خاتمه گوشزد می کنیم که: گفتار و کردار آدمی را دو نفر ممکن است تماشا کنند که یکی هر چه دقیق می شود، غیر از حرکت و صوت، چیز دیگری دستگیرش نمی شود؛ و دیگری که صاحب دل است می بیند که انسان عامل، مشغول به مصرف کردن ذات خویش و تبدیل آن به عمل و ساختن ساختمان آینده خویشتن است، و به همراه خود می گوید:

تو مو بینئی و مجنون پیچش مو

تو ابرو او اشارت های ابرو



١- . اسرار الآيات، ص ٣٧، س ٤ و ١٤.

٢- . اسرار الآيات، ص ٣٧، س ٤ و ١٤.

## کیف، جوهر نمی شود

ملا صدرا، در ضمن سخنانی که از ایشان نقل کردیم تصریحاً می گوید: کیف نفسانی، آن گاه که استحکام می یابد و شدت می گیرد، بر می گردد و صورت یعنی جوهر می شود؛ و برای توضیح چنین مثال می آورد: حرارت ضعیف در زغال، وقتی که شدت می یابد، صورت ناریه می گردد.

نگارنده گوید: حقیقت این است که عرض، در خارج، وجود ندارد، و خود ایشان هم در بعضی از اعراض، چنان که در بحث فوق هم نقل کردیم، با ما موافق است و سابقاً هم در این باره، مفصلاً بحث کرده ایم؛ بنابراین، تبدل عرض به جوهر در نزد ما از اصل، غیر ممکن، و سالبه به انتفاء موضوع است.

و در صورتی که اعراض را موجود فرض نمائیم، باز می توانیم از ایشان پرسیم که: آیا آن گاه که جوهر واحد و بسیط نفس، در نتیجه تکرار اعمال، دارای چندین نوع ملکه، مانند: ملکه دزدی کردن، و ملکه دروغ گفتن، و ملکه بخالت می شود. چگونه می توان وحدت نفس را تصویر کرد؟ اگر بنا باشد که حقیقت انسان همان ملکه حاصله در نفس او باشد، و فرض این است که او دارای چندین ملکه شده است، آیا لازم نمی آید که یک فرد انسان، چندین انسان گردد؟! و یا چندین ملکه، برگشت یافته و یک ملکه را بسازند؟ ولی در این صورت نباید این ملکه واحده، بیشتر از یک نمونه کار بکند، یعنی اعمال چندین ملکه را نمی تواند انجام بدهد، به جهت این که معتقدند: (الوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ) و یا نفس انسان باید از بساطت نومید شود، و این قدر اصرار در تجرد نورزد، و تن به ترکیب دهد؟! بلی لازم می آید که یکی از محذورات مذکور را قبول نمایند.

اگر در نفس یک فرد انسان، یک ملکه، وجود باید می گویند که: حقیقت او و ذات جاویدان او همین ملکه حاصل شده است، و همین ملکه صورت نفس او گردیده است؛ اکنون بنابراین، می پرسیم که آیا در صورتی که یک فرد انسان چندین ملکه یافته باشد، هیولای واحده نفس وی، چطور خواهد توانست که دارای چندین صورت شود؟ یک هیولی و چندین صورت؟!.

## وجود ضعیف یا نیمه موجود

ملا صدرا در ضمن بحث خود، کیف به علاوه شدت را جوهر، و جوهر منهای شدت را کیف دانسته است؛ چنان که فرموده، حرارت ضعیف در زغال هنگامی که شدت یافت، صورت ناریه سوزاننده ای می گردد (صورت در اصطلاح فلاسفه، قسمتی از جوهر است).

معنای این سخن ایشان، این است که: کیف، وجودی ضعیف است، و نیمه موجودی بیش نیست، ولی وقتی که شدت می یابد، وجودی قوی و جوهر می گردد و تمام موجود می شود، و همین شدت است که وجود ضعیف را قوی و نیمه موجود را موجود کامل می گرداند.

در نظر ما، وجود ضعیف و نیمه موجود، معنای معقولی ندارد و نمی تواند داشته باشد؛ برای این که ضعف وجود یا ناشی از

این است که عدم با آن آمیخته شده؟! با این که یقین است که عدم، نه با وجود می تواند بیامیزد و نه با عدم و یا به جهت این است که شدت را فاقد می باشد و لذا مبتلا به ضعف شده است، با این که به طور قطع، اگر این شدت، عدمی فرض شود، معنایی برای وجدان آن، و اگر وجودی فرض شود، معنایی برای نبود و فقدان آن نخواهد بود.

ص: ۹۸

و همچنین نیمه موجود، اگر واقعاً وجود است و معنایی برای نیمه موجود بودن آن نیست، و اگر وجود نیست پس عدم است، یعنی معدوم است باز معنایی برای نیمه موجود بودن آن نیست، زیرا که محال است جهان و جهانیان از وجود و عدم برکنار باشند.

چیزی که عده کثیری از فلاسفه را مجبور به اعتقاد به وجود قوی و وجود ضعیف کرده، همانا قول به «اشتراک وجود» (۱) است؛ آنان، پس از آن که در این مساله اذعان کرده اند که وجود، بین آفریدگار متعال و آفریده شده ها مشترک است، خواسته اند که حتی القدره، خالق را از مخلوق (البته در عین این که بایستی در نظر آنان هم سنخ هم بوده باشند) تا اندازه ای متمایز گردانند، و به فکرشان چنین رسیده، یعنی چاره ای جز این نیافته اند که با شدت و ضعف وجود، در میان آن دو، تشکیک اندازند، و بدین طریق، خالق و مخلوق را از یکدیگر جدا سازند.

ولی آنان، هیچ دلیلی بر وجود «وجود نا کامل» یعنی وجود ضعیف نیافته اند این شما و این کتب فلسفه، و از روی لاعلاجی، تمثیلی را در جای برهان به کار گذاشته اند: وجود را به نور تشبیه کرده و گفته اند: همان طور که نور، قوی و ضعیف دارد، وجود هم قوی و ضعیف باید داشته باشد.

الفهلویون الوجودُ عندَهُم

حقیقَةُ ذاتُ تشکِّکِ تَعَم

مَرَاتِباً غِنَى و فَقراً تَخْتَلِف

کالتورِ حیثما تَقَوَى و ضَعْف

پاسخ این است که: اولاً تنظیر نمی تواند جای برهان را بگیرد، و کار دلیل را انجام بدهد، و ثانیاً تشبیه وجود به نور که یکی از ماهیات است، و اثبات احکام و مراتب نور بر وجود، کاملاً بی وجه است؛ به جهت این که، حساب وجود و ماهیت یک سره از هم جداست، و هیچ ماهیتی را نمی شود مقیاس وجود قرار داد؛ و ثالثاً ادله و براهین اشتراک وجود، کلیتاً از شمول به حضرت آفریدگاری عزوجل، ناتوانند، این کمر بند از این کمر، خیلی تنگ تر است؛ بلی همه اجناس مختلفه خلق را شامل و جامع می باشند.

آیا می شود که موجودی یا وجودی، بیشتر از قدر لازم، وجود داشته باشد و از این وجود زاید هم، به این و آن تحفه بفرستد؟! به وجودات ناقصه که از حیث وجود کمبود دارند، وجود بیخشد! اگر چنین چیزی ممکن باشد، جا برای این پرسش پیدا می شود که: آیا وجود غنی و ثروتمند، از وجود ذات خود به دیگران می دهد؟ پس حتماً به تدریج خود را نابود می کند؛ و اگر از وجودهای زائده، بخشش می کند، پس انبار این وجودها در کجا می تواند باشد؟! در عدمستان و یا در وجودستان؟! نتیجه این است که وجود غنی و وجود فقیر، معنایی ندارد.

ای کاش دانش بشر آن قدر زیاد می شد که می توانست بداند و یا اقللاً احتمال بدهد که بالاتر از جهانی که او آشنایی بسیار

مختصری با آن دارد، عالم دیگری هم هست، که او اصلاً خبری از آن ندارد؛ اگر روزی همین یک قدم علمی بر داشته شود، مسلماً مکاتیب فلسفی، رنگ دیگری به خود می گیرند، و به یک باره عوض می شوند و مسائل تازه ای پیش می آید، که یکی از آنها این است:

اگر در جهان ما وجود و عدم، مساوی با وجود و لاوجود و نیز مساوی با لاعدم و عدم است، چه لزومی دارد، و به چه دلیل می توان گفت که در جهان برتر و بالاتر از جهان ما هم، این گونه بوده باشد؟ و چه مانعی دارد که در آنجا،

ص: ۹۹

---

۱- «اشتراک وجود» نام یکی از مسایل فلسفه است و بایستی که آن را در کتب مخصوص به آن، با دقت مطالعه نمود.

وجود و عدم متناقضین نبوده و مانند ضدین باشند؟! بنابراین اگر گفته شود که: حضرت باری تبارک و تعالی، برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است، و واقعاً از هر چیز که در تصور آید، بالاتر است، چه اشکالی پیش می آید؟! چه ایرادی دارد که گفته شود: خالق موجودات، بالاتر است، در عین این که محال است که عدم بوده باشد؟ خالق جهان شیئی است که من و شما آن را نمی فهمیم، و هرگز هم نخواهیم فهمید؛ حقیقت مطلب این است که: این وجود و عدم، نسبت به فهم بشری، به منزله دو شاخک مورچه شده است! آیا وقتی خواهد رسید که انسان، بتواند چیزی را درک کند که هیچ کدام از این دو شاخک را نداشته، و از هر دوتای آنها فارغ باشد؟!

## هم فکراً ملاً صدراً

این مکتب فلسفی که از ملا صدرا شیرازی، نقل و در پیرامون آن، بحث به عمل آمد، یکی از مکاتیب کهن سال، درباره عمل انسان و نحوه تأثیر آن است؛ و حتی به احتمال قوی، این مکتب از زمان باستان از برخی از حکمای یونان، یادگار مانده است؛ خود ایشان، فیثاغورث را یکی از بنیان گزاران این مکتب شناسانیده، و از وی، چنین حکایت می کند:

«مسلماً با تو در کردار و گفتار و پندارت، مقابله و معارضه به عمل خواهد آمد، و البته از هر حرکت فکری یا قولی یا عملی، صورتی روحانی و جسمانی برای تو ظهور خواهد کرد؛ پس اگر آن حرکت، غضبی یا شهوی باشد، ماده شیطانی می شود که در زندگی آزارت می دهد، و بعد از وفات، از ملاقات نور، منعت می کند؛ و اگر عقلی باشد، فرشته ای می گردد که در دنیا، از همنشینی او لذت می ببری، و در آخرت، با او به جوار خدا و کرامتش، هدایت می شوی.» (۱)

نگارنده گوید: ظاهر عبارت فوق، با مذهب ایشان، مطابقت ندارد، برای این که صورت نامبرده بنا به دلالت ظاهر آن، غیر از خود انسان است، و خصوصاً در نسخه اسرار الآیات، چنان که نقل کردیم، این صورت را، هم روحانی و هم جسمانی شناسانیده است، با این که بنا به مبانی ایشان، ملکه حاصله از اعمال که با نفس انسانی اتحاد می یابد، نمی تواند جسمانی باشد.

و بنابر آن چه که در ذیل، از تفسیر المنار نقل می کنیم، نه فقط غزالی و محیی الدین بن عربی بلکه عده ای از دانشمندان عهد اسلامی و طایفه متصوفه صدها سال پیش از ملا صدرا، پیرو این مذهب بوده اند، بیضاوی مفسر شهیر، صاحب انوار التنزیل، تقریباً سیصد و شصت و پنج سال، جلوتر از ایشان، با این مسلک آشنا و به آن ایمان داشته است؛ در ذیل کریمه: وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا؛ (۲) چنین گفته است: این کتاب، صحیفه عمل و یا نفس او است، که با آثار اعمال او انتقاش پذیرفته است؛ زیرا که اعمال اختیاری، در نفس انسانی، احوالی احداث می کنند، و لذا تکریر اعمال هم، ملکاتی را برای نفوس، افاده می کنند.

این مذهب هنوز هم در میان عامه طرفدار دارد، و در استحکام سابق خود باقی است: محمد رشید رضا و استاد وی شیخ محمد عبده از جانب داران این مکتب بوده و چنین گفته اند:

«مساله ای که ما بر خود لازم دانسته ایم که آن را ایضاح کرده، و اثباتش نمائیم و مکرراً درباره اش با عبارات و اسالیب زیاد، سخن رانده ایم، این است که: جزا اثر طبیعی عمل است؛ یعنی: اعمال، در نفس عامل تأثیر کرده و آن را

---

۱- اسرار الآيات، ص ۸۴ جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰، با اندک فرق.

۲- اسراء (۱۷) / آیه ۱۳. و نامه ای را در روز قیامت برایش بیرون می آوریم که آن را در حالی که باز و گشاده است می بیند.

تزکیه می نمایند و در نتیجه، در آخرت منع می شود، و یا آن را فاسد و پست می گردانند. و در نتیجه، در آخرت معذب می شود. و این، به حسب سنت و دأب خداوند متعال است؛ و مطلب چنان است که گوئیا خود اعمال، برگشته اند، و این جزا مانند قوانین جزایی حکومت ها، امری قرار دادی نیست.

و برخی از اهل دقت، از دانشمندان، و خصوصاً صوفیان، مانند غزالی و محیی الدین بن عربی به این حقیقت اشاره کرده اند؛ و وقتی که مردم این نکته را فهمیدند، دیگر فریب نخورده و درباره امید به نعیم و ترس از عذاب، به هیچ چیزی جز آن چه که قرآن به آن اشاره فرموده است، اعتماد نمی کنند؛ و آن، عبارت است از عمل صالح<sup>(۱)</sup>.

و ایضاً در المنار هست: مسلماً حرکت اعضا برای عمل کردن، فانی شد، ولی صورت آن در نفس، باقی ماند و منشأ جزا گردید؛ در المنار، این سخن را به استاد خود، شیخ محمد عبده نیز نسبت داده است.<sup>(۲)</sup>

شیخ جوهری طنطاوی که از دانشمندان نامی مصر، در عصر نزدیک بود نیز پیرو همین فکر شده است؛ می گوید: در نفس هر کسی ثابت است که گوئیا هر چه که از خیر و شر انجام داده است در آن نوشته شده است، بدان گونه که گوئیا عمل در آن به طوری طبع گردیده است که هرگز از آن جدا نخواهد شد؛ سپس پرده از او گرفته می شود و او عمل خود را (در خود) می خواند و آن را در نفس خود حاضر می یابد، و شادمان و یا غمگین می شود.<sup>(۳)</sup>

آخرین دانشمندی از امامیه که در این مسلک باشد، تا آنجا که ما اطلاع یافته ایم، عالم شهیر جناب آخوند ملا مهدی نراقی است؛ ولی باید گفته شود که او اولاً سخنان اسرار الایات را نه به نام ملا-صدرا و نه به عنوان نقل، بلکه از جانب خودش، آورده<sup>(۴)</sup> و چنین فهمانیده است که از پیروان حقیقی این مکتب است، و پس از آن که مساله را بیان داشته و بر آن دلیل آورده و بحث را تمام کرده، در آخر تصریح کرده است که قائل شدن به این مکتب، بدون اعتقاد به جزای جسمانی، مخالفت با ضرورت دین است.

کسی که ایمانش به این مطلب، کمتر از ایمان خود ملا صدرا نیست، شاگرد او ملا محسن فیض کاشانی است؛ او در تفسیر خود، بدون کمترین تردید، اظهار می دارد که: نامه عمل انسان، عیناً نفس او است، که آثار اعمالش در آن، به طوری رسوخ کرده، که نفس وی با آنها انتقاش پذیرفته است؛<sup>(۵)</sup> شاید که توان گفت: در عهد امامیه رحمهم الله تعالی، رونق این مکتب، با ملا صدرا شروع شده، و با ملا محسن، خاتمه یافته است؛ اگر چه پیش از ایشان استاد ملا صدرا، جناب سید محمد باقر داماد، چنان که از قبسات<sup>(۶)</sup> پیداست این مکتب را اداره می کرده و مسلماً ایشان هم، آن را یداً بیداً از سلف خود، اخذ کرده بوده.

ص: ۱۰۱

۱- تفسیر المنار، ج ۴، ص ۳۰۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۱۰.

۳- تفسیر طنطاوی، ج ۹، ص ۷.



- ۴- . جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۲. نگارنده بحث تجسم عمل را در اولین بار در همین کتاب در همدان در پشت بام مدرسه آخوند در تابستان سال ۱۳۲۵ شمسی برابر با ۱۳۶۵ قمری مطالعه کردم.
- ۵- . تفسیر صافی، ص ۲۸۱.
- ۶- . ص ۲۹۳.

## نظریات علمای عصر نزدیک و حاضر

هر قدر به عصر حاضر، نزدیک تر می شویم، آیات کریمه قرآن را از دست بد کار، و زبان بی هنجار تأویلات بیهوده محفوظ تر می یابیم؛ کسانی که تقریباً در نیمه دوم قرن سوم، و از آن به بعد، در رشته تفسیر، کار می کرده اند، غالباً چون جزای عمل را غیر از خود عمل می پنداشته اند، در امثال کریمه: **وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**؛ (۱) تقدیر لفظ جزا را لازم شمرده، و ظاهر خود آیه کریمه را بر خلاف بداهت می انگاشته اند.

روزگار می گذشت و کار بدین منوال همی بود، و سلطنت در این مساله، فقط برای تأویل نام برده، شناخته می شد، تا پس از آن که تقریباً هفتصد سال، و یا به اضافه پنجاه سال دیگر، عمر کرد، و هزاره هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم، فرا رسید، اجلس سر رسیده و از میان رفت؛ ولی جای آن را تأویلی دیگر که به تدریج، رشد خفی داشت، گرفت بدتر رفت و بد در جایش نشست.

این تأویل تازه، اگر چه باز تأویل بود، ولی هر چه بود از تأویل نخستین، نسبت به ظاهر کریمه، نزدیک تر می نمود، فلذا غالباً در نزد دانشمندان، مقبول افتاده و به رسمیت شناخته شد؛ می گفتند: جزای عمل جز خود عمل نیست و عین آن است، و فقط یک یعنی لازم داشت، یعنی اثر عمل که در نفس عامل، صورت بسته، جزای عامل خواهد بود؛ این تأویل نیز در اواخر عمر، به بلایی گرفتار شد که هر باطلی بدان گرفتار می گردد: در نتیجه عدم مساعدت افکار، در همین عصر نزدیک، دیگر نتوانست پا بر جا بماند و تقریباً پس از سیصد سال حکمرانی پیر شد و از جهان رفت؛ می توان گفت که نسبت به پدر نام برده خود، جوان مرگ شد.

این بار، معنایی نوین ظهور کرد، چنان معنایی که در عین طراوت جوانی، عمرش با پیدایش اسلام و تاریخ نزول قرآن، برابر است؛ بلکه به طوری که انشاء الله تعالی بیان خواهد شد، از صحف ابراهیم و تورات موسی علیهما السلام نیز قدیم تر است؛ حق، پیوسته نو و جوان است؛ این معنی که در واقع از همه معانی دیگر بهتر و عالی تر است، تأویل نیست، و حتی تفسیر هم نیست و بلکه همان ظاهر خود کریمه قرآنی است: هر کس در قیامت، عین عمل خود را حاضر می یابد.

این معنی اگر چه در صدر اسلام و تا وقتی از روزگار ائمه دین علیهم الصلوه و السلام، ظاهر بود، و دانایان یاران حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان که می آید، همه آن را می دانستند، ولی بعدها در اثر شدت یافتن خصومت، از طرف جهل، خصوصاً از جانب جهل علم نما! که غالب قلوب را به تصرف خود در آورده بود، دل ها تیره و تاریک گردید و حق هم قلوب ظلمانی را نپسندید و در پس پرده غیبی در انتظار ماند؛ فقط گاه گاهی در بعضی از قلوب، که به حد کافی روشنایی داشت، ظهور می نمود، تا به یک بار و الی الابد فراموش نشود؛ تا نوبت مکتب داری قرآن کریم، به مردانی رسید که هر یک در جای خود، شیخ بهاء الدین عصر بودند؛ رحمهم الله اجمعین.

سیر تاریخی این مساله، به طوری که بیان گردید، ما را ضمناً به دو حقیقت مهم واقف می سازد:

اول، این که نخستین قدم به سوی حق، اگر چه بسیار مشکل می نماید، ولی وقتی که این قدم اول، برداشته شد، قدم دوم آسان تر می گردد، و قدم های بعدی با حساب تصاعد، رو به سهولت می گذارد.

---

۱- . كهف (۱۸) / آيه ۴۹. آن چه را كه كرده بودند حاضر يافتند.

دوم این که هر قدر عمر قرآن مجید زیادتر می شود، مطالب آن در ذهن بشر بیشتر تجلی می کند؛ یعنی: قرآن کریم به تدریج (اگر چه بسیار بطیبی هم باشد) دل ها را به سوی خود کشیده و می کشد، و راه را به روی ارباب تأویل: رفوگران و رخنه بندان کلام الهی، سخت می بندد.

حقیقتاً کسانی که قرآن کریم را کلام الهی، و خداوند را عالم و قادر علی الاطلاق دانسته اند، جای بسی تعجب است که چطور جرأت کرده و به مقام رخنه بندی آیات قرآن، و رفوگری در آنها برخاسته اند؟! اینان که بلاغت و فصاحت قرآن را فوق تصور می دانند، چرا آیات آن را برای استبعادهای بی جا و بی جهت، از ظاهر و از صریح آنها بر می گردانند؟! خیال می کنند که به خدا کمک می کنند، و معنایی را که او می خواسته بفهماند، و العیاذ باللّه نتوانسته است خوب بفهماند، اینان داد سخن داده و آن را خوب می فهمانند؟!

### نظریه شیخ جعفر شوشتری

بنابر تتبع ناقص ما، نخستین دانشمندی که پس از مولانا شیخ بهاء الدین محمد عاملی رضوان الله علیه، عین ظاهر آیات را درباره عمل و آینده آن، معتقد قرار داده، فقیه معظم و واعظ بسیار محترم، جامع معقول و منقول، مولانا شیخ جعفر شوشتری (۱) است نور الله مرقده؛ اینک عین الفاظ ایشان را پس از تلخیص، از نظر می گذرانیم؛ فرموده: (۲)

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ امثَالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ؛ (۳) تدبیرها بعد از این در شما می شود، و شما آنها را نمی دانید: تمام حالات شما مبدل می شود، جلوست الآن متبدل می شود، اعضایت و جوارحت تمام متبدل می شود، نُبَدِّلُ امثَالَكُمْ وَ نُنْشِئُكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ؛ مثلاً الآن مال مردم را به باطل می خوری این متبدل می شود، اگر پول است سیخ سرخ کرده آتشی می شود، زمین است غضب کرده، طوق آتشی می شود به گردنت، خانه است طوق آتشی می کنند به گردنت، هر کس بنا کند مسجدی را برای ریا و سمعه و شهرت، طوق آتشی می شود، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود؛ و همین طور سایر اوصاف رذیله ات تماماً متبدل می شود؛ مال یتیم می خوری، یا پول است به نظر تو یا گندم یا نحو آنها، ولی متبدل می شود به آتش؛ اگر چشم آخرتی داشته باشی می بینی، اما چون نداری حالا نمی بینی؛ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِفُونَ سَعِيرًا؛ (۴) دانستی که خداوند قادر علیم، دوباره تو را برای ثواب و عقاب زنده می کند و اوصاف متبدل می شود؛ علاج مرض هایت بکن، آتش ها برایت ظاهر نشده خاموش کن».

ایشان رحمه الله تعالی، این سخنان را در منبر و عظم، برای عامه مردم بیان فرموده اند، و برای همین، در عین این که علو مطلب از مطاوی جملات هویدا است، عامیانه بودن بیان هم خوب پیدا است.

ایشان رحمه الله تعالی، در سخنان فوق، نه فقط تبدل گناهان را به آتش و سایر شکنجه های اخروی، بیان داشته اند، بلکه از تبدل جوارح و اعضا و صفات نیز، نامی به میان آورده اند؛ ما در این باره بحث های مفصلی داریم، انشاء الله تعالی

۲- . فوائد المشاهد، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- . واقعه (۵۶) / آیه ۶۰ و ۶۱. ما مرگ را در میان شما نهادیم و نمی توان در این باره از ما جلوگیری نمود که امثال شما را بدل بگیریم و شما را در آن چه نمی دانید بیافرینیم.

۴- . نساء (۴) / آیه ۱۰. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند همانا در شکم های خود آتشی را می خورند، و به زودی داخل حرارتی گردیده و آن را می چشند.

در کتاب: «ساختمان آینده انسان» ایراد خواهیم کرد؛ و در میان دانشمندان، کسی را ندیده و نشنیده ایم که در باب عمل و آینده آن، به مقام شامخ ایشان برسد، و با صراحت از تبدیل اعضا با اعمال، سخن براند؛ بلی سخنانی از بعضی از بزرگان عالم بشریت که به این حقیقت، اشعاری کرده اند، در دسترس داریم؛ انشاء الله تعالی، آنها را هم در فصل مناسبی در همان کتاب خواهیم آورد.

### نظریه جناب کاشف الغطاء

از دانشمندانی که حقیقت عمل و تطورات گوناگون آن را از آیات کریمه قرآن و سخنان پیشوایان دین علیهم الصلوه و السلام، بدون کمترین دستبرد و کوچک ترین تأویل، اخذ کرده و در این باره بسیار استوار سخن رانده، و با اصرار و ابرام هر چه تمام، در بیان حق و توضیح حقیقت کوشیده اند، علامه شهیر و بحاثه کبیر، فقیه فیلسوف، جناب شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمه الله تعالی می باشد؛ چنین فرموده: (۱).

«نه فقط این صورت های محسوس عودت می کنند، بلکه حتی حقیقت و جوهر اعمال و صفات و هر عمل خیر و شر، بر تو عود نموده، در پیش تو می ایستند؛ سخن چینی، عقربی است که نیش می زند؛ و بدگویی ماری است خبیث، که می گزدت؛ و غیب کردن گوشت مرده است که آن را می خوری؛ و هر جنایت که اعضا و دست یا زبانت انجام می دهد چنین است؛ و مانند این است هر عمل نیک و احسان، که آن را صورت زیبایی می یابی که انیست می شود».

«وَ وَحِيدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۲) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۳) إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴) به طوری که بعضی از مفسرین خیال کرده اند نه حذفی در این جا هست، نه تقدیری؛ و در حدیث است که: خداوند جل شأنه در قیامت به بندگان فرماید: أَعْمَالُكُمْ رُدَّتْ إِلَيْكُمْ، اعمال تان به شما برگردانیده شده است ولی جوهر و حقیقت آنها؛ و هر چه در این دنیا هست، مجاز است و حقیقت آنجاست؛ این است معنای آن چه شنیده ای و یا می شنوی که اعمال متجسم می شوند».

تا می فرماید: این هم از ناحیه تجسم اعمال است که: قرآن، در روز قیامت می آید، شفاعت می کند، مقبول الشفاعه می شود، یا از کسی که ترکش کرده و یا حفظش نکرده، به پروردگار خود شکایت می کند؛ و هر کس سوره «الْأُقْسَمُ» را بخواند و به آن عمل نماید، خداوند آن را در زیباترین صورت، از قبر او در می آورد، مژده اش می دهد، پیوسته به روی او می خندد، تا که از صراط بگذرد؛ و برخی از سوره ها صورت زیبایی گردیده و در قبر انیس او می شود؛ و از این باب است آن چه که وارد شده: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ (۵) وَ الْمُتَكَبِّرُونَ يُحْشَرُونَ كَالذَّرِّ يَطَّأُهُمُ النَّاسُ بِأَقْدَامِهِمْ (۶) وَ إِنَّ ضِرْسَ أَحَدِهِمْ كَجَبَلٍ أُحْدٍ (۷).

ص: ۱۰۴

۱- . الفردوس الاعلی، ص ۲۶۹.

۲- . كهف (۱۸) / آیه ۴۹. و آن چه را که کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت به کسی ستم نمی کند.

- ۳- . نحل (۱۶) / آیه ۱۱۸. ما به آنان ستم نکردیم، اما خودشان بر خود ستم می کردند.
- ۴- . طور (۵۲) / آیه ۱۶. همانا آن چه را که می کردید، پاداش می یابید.
- ۵- . واقع این است که اهل بهشت همه بی مو و نوجوان هستند.
- ۶- . گردن کشان مانند مورچگان محشور می شوند و مردم آنان را در زیر قدم ها پامال می کنند.
- ۷- . حقیقت این است که دندان شان مانند کوه احد است. و ظاهراً این جمله درباره طمع کاران است و حدیث تقطیع شده است.

و می فرماید: در کافی در حدیث طویلی هست که امام صادق علیه السلام فرمود: يُدْعَى الْمُؤْمِنُ لِلْحِسَابِ فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنَ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنَا الْقُرْآنُ وَ هَذَا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ قَدْ كَانَ يُتَعَبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي وَ يُطِيلُ لَيْلَهُ بِتَرْتِيلِي وَ تُفِيضُ عَيْنَاهُ إِذَا تَهَجَّدَ فَأَرْضِيهِ كَمَا أَرْضَانِي فَيَقُولُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ أَبْسُطْ يَمِينَكَ فَيَمْلَأُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ وَ يَمْلَأُ شِمَالَهُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ثُمَّ يُقَالُ هَذِهِ الْجَنَّةُ مَبَاحَةٌ لَكَ فَاقْرَأْ وَ اصْعِدْ فَكُلْ مَا قَرَأَ آيَهُ صَعَدَ دَرَجَةً. (۱)

و در خبری طویل که مقداری از آن را در بحار الانوار از عقد الدرر فی الامام المنتظر علیه السلام آورده است، می فرماید: إِنَّهُ تَعَالَى يُسَلِّطُ عَلَى الْكَافِرِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةً وَ تَسْعِينَ تَبِيئاً يَنْهَشْنَ لَحْمَهُ وَ يَكْسِرْنَ عَظْمَهُ، يَتَرَدَّدَنَّ عَلَيْهِ كَذَلِكَ الی یومِ يُبْعَثُ. (۲)

سپس از اربعین شیخ بهاء الدین قدس سره نقل کرده است که برخی از صاحب دلان گفته که شاید عدد این مارها به عدد صفات مذمومه: ریا و حسد و کینه و سایر خلق ها و ملکه های پست باشد. (۳)

و در آخر گفتار خود فرموده: در نزد عارفین از ارباب یقین، شکی نیست که هر چه در این دنیا هست، پوست و صورت است و لب و جوهر همانا در آخرت است؛ و آن چه گفتیم که آیات و احادیث، مستفیض و صریح اند در این که احوال و ملکات و غیر این ها متجسم خواهند شد معنایش راجع به همین است؛ و همه این ها حق است و ریبی در آن ها نیست، و همانا کسانی به آن ها ایمان می آورند که واصل به حق باشند و حقایق را عیناً مشاهده کنند و از درجه ایمان به غیب بالاتر رفته باشند. (۴)

### تحقیقی از کاشف الغطا

مولانا شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی، در اربعین خود از بعضی از صاحب دلان نقل فرموده که: صفات مذمومه در آن نشأه، انقلاب یافته و مارهایی می شوند؛ (۵) جناب کاشف الغطا این انقلاب را قبول نمی کنند و عینیت را صحیح می دانند، و چنین می فرمایند: (۶)

تعبیر صحیح تر همان است که ما گفتیم: صفات ناپسند به عینه در این نشأه و آن نشأه مار هستند، نه این که انقلاب یافته و مار خواهند شد؛ ولی دنیا غلاف آخرت و پوست آن است، و آخرت مغز و حقیقت است. و آخرت هم اکنون در باطن دنیا موجود است. چنان که فرموده خداوند متعال اشاره می کند: يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

ص: ۱۰۵

۱- . مؤمن برای حساب خوانده می شود، پس قرآن در زیباترین صورتی به جلو او می افتد و می گوید: پروردگارا من قرآنم و این بنده مؤمن تو است، خود را با تلاوت من به زحمت می انداخت، و در شب ها زمانی دراز مرا ترتیل می کرد و در بیداری های شب چشمانش اشک می ریخت، پس او را راضی گردان چنان که مرا راضی گردانید. پس خداوند عزیز جبار می فرماید: دست راستت را باز کن، پس آن را پر از رضوان خدا می کند، و دست چپش را از رحمت خدا پر می کند، سپس گفته می شود: این است بهشت بر تو مباح است، بخوان و بالا رو، پس هر آیه ای را که می خواند درجه ای بالا می رود.

۲- . خداوند متعال، بر کافر در قبر او نود و نه مار بزرگ مسلط می کند که گوشتش را می جوند و گاز می گیرند و استخوانش را می شکنند و این گونه بر تن او آمد و رفت می کنند تا روزی که او از قبر بیرون آید.



- ٣- . الفردوس الاعلى، ص ٢٧١.
- ٤- . الفردوس الاعلى، ص ٢٧٢.
- ٥- . الفردوس الاعلى، ص ٢٤٩ و ٢٥٠.
- ٦- . الفردوس الاعلى، ص ٢٧١.

غَافِلُونَ؛ (۱) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛ (۲) و اسم فاعل در چیزی حقیقت است که هم اکنون دارای مبدأ است، نه در چیزی که در زمان آینده دارای مبدأ خواهد شد.

بلی آخرت، داخل در دنیا است مانند دخول رقیقه در حقیقه، (۳) و معنی در لفظ، و روح در جسم و هیولی در صورت. و از اینجاست که با بعضی اعتبارات، ادعای اتحاد دنیا با آخرت به اتحاد حقیقی متجه می گردد.

نگارنده گوید فرمایش جناب کاشف الغطاء حق است. خداوند متعال می فرماید: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ؛ (۴) و اما این که چطور کافران در دوزخی هستند ولی هنوز داخل آن نشده اند و شکنجه اش را در نیافته اند؟! نظیر این است که جنین، هم اکنون در دنیا قرار دارد و از دنیا بر کنار و غائب نیست، ولی هنوز در آن نشده و مزه آن را نچشیده است. و پس از آن که تولد یافت داخل دنیا می شود و لذت یا شکنجه آن را در می یابد.

ولی جناب شیخ بهاء الدین رضوان الله علیه، مخالف این حقیقت نیست، و بلکه ایشان در نخستین بار آن را (از کریمه ۵۴ سوره ۲۹ عنکبوت، چنان که نقل کرده ایم) به دست آورده و در دسترس آیندگان گذاشته اند؛ نهایت این است که: ایشان، فرموده اند صفات مذمومه دنیوی انقلاب می یابند و مار می شوند ولی با بیان کاشف الغطاء بایستی گفت: اگر از صفات مذمومه دنیوی، غلاف و پرده برگرفته شود، مارهای اخروی نمایان می شود؛ بنابراین، هیچ اختلافی در بین نیست و یک حقیقت با دو بیان به زبان آمده است.

### در این عصر جدید

در این عصر کسی را از نویسندگان و مؤلفین اسلامی سراغ نداریم که به عدم بقای اعمال و یا به عدم تجسم آنها رأی بدهد؛ گویا دیگر عمر این فرضیه به سر رسیده، و قائلین به آن هم منقرض شده اند.

از مؤلفین این عصر که به مساله بقاء و تجسم اعمال متعرض شده، و در پیرامون آن بحث کرده اند بایستی آقای سید محمد حسین طباطبایی تبریزی را نام برد که در تفسیر کبیر خود در مواضع عدیده در این باره قلم فرسایی کرده اند؛ و چون در سخنان ایشان، مطلبی غیر از آن چه که در ضمن سخنان کاشف الغطاء رحمه الله تعالی نقل کردیم، نیافتیم، فلذا عین کلمات ایشان را نقل نکردیم. (۵)

تا به این عصر نزدیک، مدار علما و دانشمندان اسلامی، در مباحث دینی و علمی، فقط آیات قرآن کریم و احادیث شریفه، و فلسفه نظری بود؛ و در آراء و نظریه های خود، از آنها کمک گرفته و با آنها استدلال می کردند؛ و از علوم تجربی هیچ خبری در میان آنان نبود؛ ولی پس از آن که حکمت طبیعی بال و پری گشوده و بسیاری از مسایل طبیعت که لاینحل مانده بود قابل فهم و تفسیر گردیده، واقعاً وسیله و کلید بسیار خوبی برای گشودن ابواب علوم به دست دانشمندان افتاده است، یکی از آنها: بقای نیرو و ماده و امکان تبدل هر کدام به دیگری است.

- ۱- روم (۳۰) / آیه ۷. ظاهری را فقط از زندگی دنیوی در می یابند، و آنان از آخرت غافل هستند.
- ۲- عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. و شتابان از تو عذاب می خواهند، با این که دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.
- ۳- برای این جمله، معنای واضحی پیدا نشد.
- ۴- انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. یقیناً و حتماً نیکو کاران در نعمتگاهی هستند و مسلماً گناهکاران البته در دوزخی قرار دارند؛ در روز پاداش داخل آن شده و شکنجه اش را در می یابند. اکنون هم از آنها بر کنار و غائب نیستند.
- ۵- طالبین به المیزان، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ رجوع کنند.

سال‌ها گذشت که بقای عمل و تجسم آن، مصداقی از تبدیل عرض به جوهر دیده می‌شد، و بنا به نظریه‌ای که اهل فلسفه نظری قدیم، از قدیم الایام داشتند که جوهر گردیدن عرض محال است، این مساله یک عویصه بسیار دشوار شده بود، و راه حلی برای آن پیدا نبود؛ چنان که ملا نظرعلی طالقانی رحمه الله تعالی نوشته: علماء قدس سرهم هنوز تحقیق یقینی نفرموده‌اند که اعمال با آن که اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر می‌شوند؛ (۱) ولی امروزه در اثر این که بقای ماده و نیرو و امکان تبدیل آنها به یکدیگر، از مسائل واضح و از قضایای مسلمة علوم تجربی و حکمت طبیعی گردیده، طبعاً تجسم عمل هم باید بلا مانع شناخته شود.

اکنون خوب می‌دانیم که: مواد جهان، به طریق تغذیه و تنفس و اخذ نور و غیر این‌ها مبدل به اجزای بدن انسان می‌شوند، به طوری که هر آن آماده انقلاب به نیرو بوده و در موقع لزوم فوراً نیرو می‌گردند؛ و در نتیجه، اکنون برای ما آسان شده است که بگوییم: عملی که از ماده متولد شده است، خوب می‌تواند برگردد و دوباره ماده شود.

سابقاً در میان قرآن و حدیث از یک سو و فلسفه باستانی یونانی از سوی دیگر در مساله بقا و تجسم عمل (و در بسیاری از مسایل) خصومت شدید و تناقض صریح برقرار بود؛ متدینین، یعنی آنان که به طور یقین اعتقاد کرده بودند که قرآن کریم از جانب خداوند متعال است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم هر چه فرموده، مطابق با وحی بوده و با اذن پروردگار جهان به زبان آورده است، طبعاً ظاهر آیات را گرفته و در جواب فلاسفه که تجسم عمل را تجوهر عرض دیده و محالش می‌پنداشتند، جز این که بگویند اجتهاد در مقابل نص الهی باطل و شبهه‌ای در برابر بدیهت است، سخن دیگری نداشتند و نمی‌دانستند؛ و طرفداران فلسفه کهنه هم که وجبی از نظریه‌های فلسفی خود (که آنها را مبتنی بر احکام صریحه و واضحه عقلیه می‌دانسته‌اند) دست بردار نبودند، و چون مسلمان هم بودند، بناچار در آیات کریمه قرآنی تأویلاتی را تجویز می‌کرده و تقدیرهایی را در نظر می‌گرفته‌اند که قرآن با فلسفه آنان مخالف در نیاید.

در این قیل و قال و در این کشمکش که هر دو طرف ناراحت بود. ندایی رسا در دنیا در افتاد و به جنگ و ستیز چندین صد ساله، خاتمه داد؛ و به گوش هوش بشر رسانید که: مواد جهان، کلاً و بدون هیچ استثنا: نیروهای متراکمی هستند، و ماده و نیرو، دو صورت از یک حقیقت می‌باشند.

## از کتاب عشق و پرستش

ذیلاً قسمتی از کتاب «عشق و پرستش» از نظر خواننده فاضل می‌گذرد. (۲)

«انبیاء در زمانی و در جاهایی که علم و عمل، بسیار عقب افتاده بود ادعای عجیبی کردند، و خبر عظیمی با وجود مخالفت و انکار و تعجب شدید مردم دادند، خبر قیامت! با همه عظمت و هیبت آن!».

«معماری می‌آید، دانش نامه و سابقه نامه‌ای در دست ندارد ولی ادعا می‌کند که بنای بسیار بزرگ بلندی، وسیع تر و عظیم تر از آن چه ما دیده و شنیده ایم خواهد ساخت، ما او را به مسخره می‌گیریم ولی او دست به کار می‌شود، مصالحی

---

١- . كاشف الاسرار، ص ١٤٠.

٢- . ص ١٦٧ و ١٦٨ به اختصار.

جمع آوری می نماید و پی می ریزد، می بینیم نوع مصالح غیر از مصالح معمولی و خیلی اساسی تر است. پی ریزی نیز فوق العاده عمیق و محکم می باشد.»

«پیغمبران، (و مخصوصاً قرآن که روشن ترین و با تفصیل ترین کتاب انبیاء و تنها سند دست نخورده می باشد) کاخ عظیم پادشاه و کيفر قیامت را با چه مصالحی و روی چه پایه ای گذاشته است؟: مکتسبات انسان و محصولات عمل! آیا شما در دنیا مصالحی از عمل و انرژی برقرارتر و اساسی تر سراغ دارید؟ و در موجودات زنده، پایه ای محکم تر و پایدارتر از مکتسبات می شناسید؟»

«موجودات (۱) زنده، انرژی لازم که برای رسیدن به منظور به کار می اندازند از خود مایه می گذارند از سرمایه و انرژی های آماده درونی است که به خارج می ریزند، و همین مایه گذاشتن از خود است که او را ضعیف (یعنی گرسنه) و محتاج نموده مجدداً وادار می نماید تا از خارج به صورت مواد تازه رمق دار (انرژی ده) بدل ما يتحلل به دست آورد و انرژی ذخیره نماید.»

به طوری که دیدیم نویسنده کتاب نامبرده، در باب شناسایی حقیقت عمل، به طرز بدیع و بی سابقه سخن رانده، حتی این واقعیت را هم با صراحت به قلم آورده است که: موجود زنده در هر عملی که به جا می آورد مقداری از ذات خود را مایه می گذارد، و از انرژی های آماده درونی به خارج می ریزد.

ولی متأسفانه ایشان، خود اعمال را بر خلاف صریح سخنان فوق خود از کار می اندازند، و از بقا و تجسم آنها چشم پوشی کرده و سکوت می کنند و جای اعمال را به «ثمرات اعمال» که گاهی هم از آنها به «مکتسبات انسان» و «محصولات عمل» نام برده اند می دهند.

ایشان در این باره چنین توضیح می دهند که: زندگی دنیوی در موجود زنده، میل و عشق پدید می آورد، این اولاً و او احساس احتیاج می کند و دارای هدف می شود، پس ثانیاً تولیداتی در خارج انجام می دهد و انرژی های آماده ای از درون خود به بیرون می ریزد، یعنی کار انجام می دهد و مقداری از ذات خویش را در راه به جا آوردن عمل خرج می کند. و ثالثاً در نتیجه احتیاج و انجام دادن کار، به قول ایشان مکتسباتی را هم در داخل ذات خود جمع می نماید، یعنی محصولات عمل، عاید شخصیت او گردیده و وجود او را از مرتبه ای به مرتبه ای بالاتر و یا پایین تر می برد، و این همان «ثمره عمل» است که در نزد ایشان همه چیز و همه کاره زندگی اخروی خواهد بود به خلاف اولی و دومی، یعنی هدف و عمل که فاقد اثر و بی فایده خواهند بود. (۲)

این «ثمره» در حقیقت نظیر «ملکه» ای است که از جناب ملاصدرا نقل کردیم؛ منتهی چیزی که ایشان یافته اند «ملکه ای مادی» است و آن چه که صدرا آورده «ثمره ای بسیط و مجرد و روحانی» است؛ و جهت فرق این است که:

مؤلف کتاب عشق و پرستش مانند ما انسان را موجودی مادی و عملیات حیاتی را هم یک سلسله فعل و انفعال های شیمیایی می گیرد. (۳)

۱- . ص ۲۷ به اختصار.

۲- . رجوع شود در عشق و پرستش به ص ۶۲، س ۱۲ تا ص ۶۳، س ۸.

۳- . رجوع شود در عشق و پرستش به ص ۲۵ تا س ۱۸. و اگر تحقیق کامل مطلوب باشد رجوع شود به ص ۴۴ کتاب حاضر.

همان طور که در جواب صدرا گفتیم که جزای اعمال، خود اعمال است نه ملکه حاصل شده از اعمال در پاسخ «عشق و پرستش» هم می‌گوییم: جزای اعمال، خود اعمال است نه ثمره حاصل شده از اعمال. به جهت این که هیچ دلیلی ندارد بلی اگر یک لفظ در آیات قرآن. در آیاتی که راجع به عمل هستند، در تقدیر بگیریم، مطلب درست می‌شود مثلاً در کریمه: **إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**، (۱) بگوییم: **إِنَّمَا تُجْزَوْنَ ثَمْرَةَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**، خداوند متعال فرموده: همانا جزا می‌یابید همان را که می‌کردید، ولی برای این که دلیلی برای ملکه و ثمره به دست آید، بایستی گفته شود: خود عمل را پاداش و کیفر نمی‌یابید بلکه ثمره و ملکه حاصل شده از آن را!.

و ایضاً، وقتی که انسان، (که یک سازمان مادی شیمیایی است) برای رسیدن به مقصود، کار می‌کند، از ذات خویش مایه گذاشته و مقداری از مواد بدن خود را در شکل نیرو بیرون می‌ریزد، بدون شک این نیروها، این اجزای ذات، این سرمایه‌های درونی و انرژی‌های آماده، پس از آن که بیرون ریخته شدند از بین نمی‌روند و باقی می‌مانند؛ این نیروهای خرج شده، عین اعمالی هستند که از انسان صدور می‌یابند و عین کسب و مكتسب او می‌باشند؛ ولی بنا به نظریه کتاب یاد شده، با هیچ یک از این اجزای خرج شده دیگر کاری نیست، و همان طور که از او جدا شدند الی الابد هم از او دور خواهند ماند، نه سودی به او داده و نه زیانی به او می‌رسانند، و آن چه که نافع و یا زیان آور است همانا اثر خروج و نتیجه صدور این نیروهاست!.

مثل انسان و عمل او در این بحث، مثل چشمه‌ای است که از اعماق زمین، آب می‌گیرد و بعداً آن چه را که اخذ می‌کند، از خود بیرون می‌فرستد؛ بنا بر آن چه که در «عشق و پرستش» هست، آبی که از چشمه بیرون رفت دیگر با چشمه، سرو کاری و هیچ ارتباطی نخواهد داشت؛ و پاداشی که چشمه، از زندگی جهانی خود می‌گیرد، فقط همین است که در هنگام دریافت کردن آب از زمین مثلاً دهانه اش بازتر و حوضش وسیع‌تر و حوزه اش بزرگتر می‌گردد، و مجرای آب آن نیز البته تغییر می‌یابد؛ جزای چشمه همین آثار است که از دریافت‌ها و پرداخت‌های متتابع، در آن پدیدار می‌گردد؛ همین.

ولی در نظر ما اگر بخواهیم به چشمه مانند یک نفر انسان جزا بدهیم، بهترین پاداش و عادلانه‌ترین کیفر برای او این است که عین آب‌هایی را که از زمین گرفته و در روی زمین به جریان انداخته بود، به او پس بدهیم، همان آب‌های شیرین و زلال و یا تلخ و آلوده را، همان آب‌هایی را که چمن‌ها آراسته و مزارع سیراب کرده بود، و یا سیل‌ها راه انداخته و کلبه‌های درویشان ویران ساخته بود، همه این آب‌ها را با اظهار حقیقت و ابراز باطن آن‌ها در داخل ذات او متجمع و متمرکز گردانیم!.

خوراک و مشروب و هوا و نور و کلاً جمع موادی که انسان از جهان برای ادامه زندگی خود می‌گیرد، به منزله آب‌هایی است که چشمه از اعماق زمین می‌گیرد و اعمالی هم که در این زندگی از او صدور می‌یابد و نیروهایی را از خود بیرون می‌فرستد به مثابه آب‌هایی است که چشمه از خود بیرون می‌ریزد و در روی زمین جاری می‌گرداند.



## ۶- نظریات دانشمندان علوم تجربی درباره ماده و نیرو

### ماده و نیرو در نظر پیشینیان

پس از توجه به این که: عمل انسان، مصداقی از مفهوم کلی «کار» در نظر علوم تجربی است، این پرسش پیش می آید که: از نظریات دانشمندان علوم تجربی، که درباره ماده و نیرو و بقا و تبدل آن ها، پیشرفت های قابل تحسین کرده اند، چه استفاده ای راجع به اعمال انسان و بقا و تجسم آن ها می توانیم بکنیم؟ و آیا آنان هم با ما در این راه که با ظواهر قرآن کریم و حدیث شریف، پیش می رویم، همراهی می کنند؟ و تا کجا می توانند بیایند؟ این فصل را برای پاسخ گفتن به این پرسش، عقد کرده ایم.

از وقتی که بشر چشم باز کرده و به تماشای جهان و موجودات آن پرداخته، پیوسته و علی الدوام دو چیز متبائن را درک کرده است، به درک یقینی، به طوری که هیچ گاه در وجود هیچ کدام از آن دو شک نکرده: وقتی که سنگی به بالا- پرتاب می شود، همان طور که در وجود آن پاره سنگ متحرک، تردیدی نمی شود، همچنین در وجود نیرویی که آن را بالا می برد نیز کوچک ترین شکی از عقلای جهان، شنیده نشده است؛ نام سنگ در این مثال، در اصطلاح دانشمندان علوم تجربی «ماده» و نام بالا برنده آن هم «نیرو» است.

قرن ها از عمر بشر گذشت که ماده و نیرو را دو وجود متبائن، مستقل، مجزا از هم تصور می کرد که جدا از یکدیگر و غیر قابل تبدل به همدیگر می باشند؛ هر یکی از آن دو را بدون آن دیگری تعقل می کرد؛ و چنین عقیده داشت که قوه بدون تکیه به ماده، نمی تواند قوام و قیامی داشته باشد؛ آنان علی الظاهر در اصطلاح خود، نیرو را عارض بر ماده شمرده، و ماده را هم جوهر می دانستند؛ و برگشت نیرو به ماده و ماده به نیرو، یا به خاطر آنان خطور نمی کرده، و یا بنا به برهان باستانی: (انقلاب ذات، محال است؛ و نیز: تجوهر عرض و بر عکس، محال است) ارزشی برای آن قائل نمی شدند.

ثبوت به معنای یاد شده، در کتب فلسفه و در نزد حکمای روزگاران پیشین، شایع و رایج بوده است؛ و جای ملامت نیست، به جهت این که: بشر مانند بچه ایست که بایستی به تدریج بزرگ شود و به جهان و موجودات آن آشنایی پیدا کند.

بدیهی است که آن چه در مساله «عمل» با این طرز تصور، مناسبت طبیعی دارد این است که: تجسم عمل محال است، چنان که عمل گردیدن، یعنی نیرو شدن جسم هم محال است!

### ماده در نظر دموکریت و ملاصدرا

قدیمی ترین نظریه درباره حقیقت ماده (که تقریباً بیان مجمل نظریه عصر حاضر می باشد، و از این حیث حائز اهمیت است) همان است که از دیمقراطیس نقل شده است: آن دانشمند، جهان و همه اجسام را مرکب از ذرات کوچک بی شمار دارای ابعاد ولیکن تجزیه ناپذیر می داند و معتقد است که ذرات، همه یک جنس اند و تفاوت آن ها و تنوع اجسام، همانا از اختلاف شکل و اندازه و وضع ذرات آنها نسبت به یکدیگر است؛ وجود ذرات ابدی است، و به یک حرکت مستدیر دائمی که جزء ذات آنهاست متحرک هستند؛ این ذرات در جهان، ملاء را تشکیل می دهند و جنبش



آن‌ها در خلاء است و بنابراین، جهان از خلاء و ملاء صورت گرفته است؛ ارواح و ارباب انواع نیز از ذرات مرکب اند ولیکن ذرات آن‌ها کوچکتر و پر حرکت تر از ذرات اجسام می‌باشند. (۱)

از عبارت فوق معلوم نمی‌شود که، آیا دموکریت که جهان را مرکب از ماده و نیروی حرکت می‌دانسته؟ چنین می‌گفته که هیچ کدام از آن دو از دیگری متولد نشده و هر دو قدیم هستند؟ پس تبدیل ماده به نیرو و بر عکس، در نزد او حتماً محال می‌بوده، و بنابراین تجسم عمل نیز غیر ممکن شناخته می‌شده است؛ و یا ذرات نام برده را همان طور که سازنده مواد دانسته، زاینده و سازنده قوی و نیروها نیز می‌دانسته؟ و در این صورت چون ماده و نیرو را از اصل واحدی می‌گرفته، پس قهراً برگشت هر کدام از آن دو را هم به دیگری، و در ضمن، تجسم عمل را نیز، ممکن می‌شمرده است.

ملاصدرا هم، ذوات مواد را در حرکت می‌داند، از مبدأ به سوی مبدأ، چنان که می‌گوید:

دوست من، آیا مشاهده نکرده‌ای که اجزای جهان و طبیعت‌های آن، هر لحظه متبدل می‌شوند؟ و با حرکت جوهری ذاتی و توجه جبلی پیوسته، به سوی مبدأ و اصل خویش زوال یافته و یکی به دیگری عوض می‌شوند؟ (۲) ایشان، حالت سابقه و همچنین حالت لاحق جسم را روح می‌داند، و چنین می‌گوید: اجسام، در حرکت‌های ذاتی و استحاله‌های جوهری خود، بر می‌گردند و در صورتی عقلی، منطوقی و پیچیده می‌شوند، و روح محض می‌گردند چنان که در آغاز هم، ارواح بوده اند. (۳)

اگر مراد ملاصدرا در سخنان فوق، از روح، نیرو باشد و یا لااقل مرحله‌ای از مراحل پست روح را نیرو بداند، به طور مسلم نظریه ایشان با آخرین نظریه عصر حاضر، نتیجه واحدی در این بحث ما خواهد داشت، برای این که: بنا به گفته ملاصدرا: جسم فرزند روح، و روح هم فرزند جسم است، و بنا به نظریه جدید هم: ماده، متشکل از نیرو و نیرو هم فرزند ماده است؛ فعلیها برگشت هر کدام از ماده و نیرو به دیگری، و در نتیجه تجسم عمل، ممکن شناخته می‌شود.

### آخرین نظریه درباره ماده

در این روزگار، قول به تثنی حقیقت موجودات، یکسره متروک شده است؛ دانشمندان علوم تجربی، ذوات جمیع مواد و سراسر نیروهای جهان را از یک چیز دانسته‌اند، از یک چیز مجهول که گاهی در صورت ماده و گاهی دیگر هم در شکل نیرو خودنمایی می‌کند؛ دانشمندان عصر حاضر تا آن جا که ما خبر داریم، در این نظریه اتفاق کامل دارند؛ در این زمان ذهن انسان با موجودات جهان، انس یافته و آشنایی قابل ملاحظه‌ای با آن‌ها پیدا کرده است و دیگر او را نسبت به جهان نمی‌توان بیگانه و جاهل محض شمرد.

اگر تاکنون کوه‌ها و ابرها و دریاها و درختان و زمین و آسمان و انواع گوناگون حیوان و بالاتر از همه آن‌ها انسان، موادی متباینه الذوات و به کلی از هم جدا شده و غیر ممکن تلقی می‌گردید، ولی اکنون خوب دانسته شده است که همه این موجودات اگر چه در عدد هزاران هزارانند ولی در مقام ذات و خمیره نخستین، بیشتر از یک چیز نیستند: همه قوه‌اند، همه از نیرو آفریده شده‌اند؛ همه از یک نمونه بوده و مخلوق خداوند واحدند.

- ۱- . سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۱.
- ۲- . اسرار الآیات، ص ۷۳ و ۷۴.
- ۳- . اسرار الآیات، ص ۴۲، س ۱۷.

بنابراین نظریه، خداوند متعال، انسان را از مقداری قوه فشرده شده و تراکم یافته آفرید؛ و به تعبیر دیگر خداوند متعال مقداری قوه آفرید که ما نام آن را انسان خوانده ایم، سنگ نیز چنین است، درخت هم قوه است، و همچنین هر ماده و هر جسم؛ و چون همه موجودات جهان از یک خمیره ساخته و پرداخته شده اند، پس نتیجه این می شود که: برگشت هر چیز به هر چیز با اذن خدا آسان است، آری با اذن آفریدگار جهان، عصا اژدها و آدمی بوزینه می شود؛ مگر نه این است که هر کدام از مواد جهان، از یک نمونه نیرو آفریده شده اند؟.

بنابراین نظریه، برگشت ماده به عمل و تبدیل عمل به ماده که مصداقی از تبدیل ماده به نیرو و نیرو به ماده است کاملاً ممکن است.

آخرین نظریه درباره ماده این است که: (۱) ماده، فشرده و تراکم یافته انرژی است؛ سابقاً می گفتند که جسم را هر قدر تقسیم و تقطیع کنند، باز مثل جانداران نمی شوند و نمی میرند و خواص خود را از دست نمی دهند، ولی بعداً کشف شد که در تقسیم جسم به اجزایی می رسند که خاصیت اولیه را فاقد می باشند؛ و این آخرین جزء را «اتم» می نامند؛ و آخرین جزء که واجد خواص جسم می باشد به نام ذره یا «مولکول» خوانده شده است.

تا قریب به هفتاد سال پیش، اتم را آخرین عنصر سازنده مواد که قابل تقسیم نیست، می دانستند؛ ولی علمای شیمی در محلول های رقیق و نیز وقتی که در درون یک گاز رقیق، تخلیه الکتریکی به عمل می آید، وجه خاصی از فعل و انفعال ها و طرز برخورد مواد را دیدند؛ فیزیک دانان هم، در عبور دادن جریان الکتریکی از داخل محلول های شیمیایی و گازهایی رقیق، آثاری دیدند که پای تقسیمات بعد از اتم را به میان آوردند.

بعد از تجربیات و محاسباتی که دانشمندان علوم تجربی به عمل آوردند، به این نتیجه رسیدند که: اتم با این که به قدر یک ده هزارم میلیمتر قطر ندارد، خود عالمی پهناور است: خورشیدی در وسط دارد و یک عده کرات به نام الکترون به طور سرسام آور به دور آن می چرخند؛ و عجیب آن که این هسته مرکزی و آن گردنده ها اجرام مادی نیستند، و هسته بار الکتریکی مثبت و الکترون ها بار منفی هستند.

پس ماده یک ذخیره بسیار متراکم و متکاثف از انرژی است، مثلاً یک گرم خاک عبارت است از ذخیره آن قدر انرژی، که از محصول یک سال نیروگاه برق تهران تجاوز می نماید.

اختلاف عناصر مادی، مانند آهن و زغال و اکسیژن، بر سر تعداد الکترون ها و طرز قرار گرفتن آن ها می باشد؛ حتی ممکن است در نتیجه دادن این نظام، جسمی را از صورت اولیه خارج، و به صورت جسم دیگر در آورد (در نخستین بار، دو دانشمند انگلیسی «کاسرافت» و «والتون» لینیوم را به هلیوم مبدل کردند) و ضمناً در نتیجه تغییر یافتن نظام الکترون ها، طیف نورانی و اشعه ایکس و غیره صادر نمود.

فعل و انفعال های شیمیایی مواد، آثار کوچکی هستند که در الکترون های خارجی رخ می دهند، و هسته ای که در وسط است به کلی بر کنار و مصون از عملیات عمیق ما می باشد.

اخيراً معلوم شده است که: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت، به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام این ها بار الکتریک یعنی انرژی می باشند.

ص: ۱۱۲

---

۱- . از اینجا تا آخر این بحث از کتاب «راه طی شده» استخراج گردیده است.

«به سال ۱۷۷۵ میلادی، لاوازیه شیمیست نابغه فرانسوی، حقیقتی را اعلام کرد که کاملاً تازگی داشت: در این دنیا هیچ چیز معدوم و هیچ چیز موجود نمی شود؛ قبلاً تصور می کردند هیزمی که در اطاق می سوزانند، تبدیل به یک جرم لطیف بی وزن که آتش است شده و اندکی دخان از آن بر خاسته، متفرق و معدوم گشته است و تنها باقی مانده مختصر، خاکستر ته اجاق می باشد؛ لاوازیه ثابت کرد که چنین نیست، اجرام از بین رفتنی نیستند؛ حاصل جمع اوزان اجسامی که در یک فعل و انفعال شیمیایی یا حیاتی وارد و خارج می شود، از دو طرف مساوی است؛ فعل و انفعال های شیمیایی و پدیده های فیزیکی و آثار حیاتی، نه چیزی را معدوم و فانی می کنند، نه بر وزن عالم مثالی می افزایند؛ عالم از لحاظ جرم، یا به عرف ما از لحاظ وزن ثابت است ولی البته صورتها در حال تکون و فنا می باشند؛ این قانون یا اصل را که در حقیقت اولین ندای انکار فنا و اعلام ابدیت به زبان بشر است، اصل بقای ماده می گویند.» (۱)

شیمی نوین دارد: لاوازیه دانشمند معروف فرانسوی در نتیجه آزمایش مشهور خود دریافت که در طبیعت، هیچ چیز به خودی خود (۲)

به وجود نمی آید و هیچ چیز نابود نمی گردد و نیز ثابت کرد که در ضمن اعمال شیمیایی، جرم اجسام ثابت می ماند؛ امروزه قانون لاوازیه را به نام: اصل بقای جرم و عنصر، بیان می کنند. در ضمن ترکیب شیمیایی، مولکولهای اجسام شکسته می شوند اما چون جنس و شماره اتمها تغییر نمی کند جرمشان هم ثابت می ماند. (۳)

## رابطه جرم و نیرو

رادیوی صدای آمریکا در ۲۸ فروردین ۱۳۳۴ (در ترجمه ای که به مناسبت وفات بزرگترین ریاضی دان عصر، انیشتین به قلم محمد زرنگار بیان می داشته) ضمناً چنین گفته است:

«تا اواخر قرن نوزدهم، تکلیف فیزیک دانان و دانشمندان علوم روشن بود، دو چیز مجزا داشتند که سنگ و گل خلقت به شمار می آمد یکی جرم و دیگری نیرو (ماده و انرژی) جرم به نظر آنان قابل استحاله بود ولی فناپذیر نبود، نیرو در نظر آنان نیز زوالی نمی یافت ولی ممکن بود از شکلی به شکل دیگر درآید؛ مثلاً حرارت به شکل نور در می آید ولی فانی نمی شود؛ ولی هیچ دانشمندی رابطه ای میان جرم و نیرو قائل نبود.»

«آنگاه انیشتین تحت فرمول ریاضی که نشانی از الهام داشت جرم و نیرو را یکی دانست و حتی مقدار انرژی حاصله از مقدار معینی جرم را نیز تعیین کرد. دیگر فاصله میان سنگ و گل بنای خلقت از میان رفت؛ مدلل شد که: جرم انرژی متراکم است و انرژی جرمی است که با مجذور سرعت سیر نور، در حال جهش است؛ آن گاه هنوز نیمه اول قرن بیستم سپری نشده بود که انفجار اتمی، صحت فرضیه انیشتین را مدلل ساخت و از مقدار بسیار اندکی جرم چنان نیرویی تولید گشت که وحشت و امید بشر را به هم آمیخت.»

و ایضاً: «انیشتین عملاً ثابت کرد که جرم و نیرو در حقیقت یکی هستند؛ فرمول ظاهراً خیلی ساده است: انرژی مساوی است با

جرم بگرام، ضرب در مجذور سرعت سیر نور به سانتیمتر در ثانیه؛ نتیجه عملی این فرمول این است که از یک گرام ماده هر چه باشد ریگ بیابان آب دریا یا فلز اورانیوم، از یک گرام ماده، مقداری انرژی به دست می آید که

ص: ۱۱۳

---

۱- . نقل به اختصار از راه طی شده، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- . وجه این قید «به خودی خود» معلوم نشد.

۳- . ص ۳۵ و ۳۶.



معادل است با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت؛ این قدرت خورشیدی است که در قلب ذرات وجود نهفته است.»

و ایضاً: «به نظر انیشتین، سرعت نور تقریباً سرعت سیر مطلق است و از آن سریع‌تر سرعتی نیست و هرگاه جسمی سرعت سیرش به مجذور آن برسد دیگر جرم نیست.»

و ایضاً به قلم یحیی مرتضوی: «در نظر انیشتین همه هستی به صورت وحدت جلوه‌گر بود؛ از نظر وحدت بینی به این نتیجه رسید که: ماده و نیرو جدا از هم نیستند بلکه دو مظهر یک چیز واحد می‌باشند.»

و محمد فرید وجدی گفته: «خلاصه این مذهب این است که ماده و قوه یک چیزند؛ هر کدام از آن دو در تحت تأثیر نوامیس جهانی به دیگری بر می‌گردد: ماده متحول به قوه می‌شود و قوه هم برگشته و ماده می‌گردد؛ و در واقع ماده وجود ندارد و آن چه در هستی وجود دارد قوه‌ای است که بسیار متکاثف است، چنان که آب بخاری است متکاثف؛ و بنابراین موجودی به جز قوه نیست؛ و قوه با مظاهر گوناگون ظهور می‌کند: صورت و نور و حرارت، و یکی از مظاهر قوه این است که به نام ماده است؛ و مجموع قوه ثابت است و زیاد و کم نمی‌شود؛ این نظریه با اکتشافات تازه، تأیید شده و رأی علمی عصر حاضر قرار گرفته است.» (۱)

راه طی شده دارد: ماده هم آن طوری که ما خیال می‌کنیم ماده نیست یک ذخیره بسیار متراکم و متکاثف انرژی است؛ مثلاً یک گرم خاک عبارت است از ذخیره آن قدر انرژی که از محصول یک سال کارخانه برق تهران تجاوز می‌نماید. (۲)

## تجزیه ماده

چنین به نظر می‌رسد که اگر ماده از قوه تشکیل یافته باشد لازم می‌آید در صورتی که ماده را تجزیه کنند و در تجزیه آن استقصاء نمایند، عاقبت الامور به قوه برسند؛ و همین طور هم هست.

ما چکیده سخنان دانشمندان را که درباره تجزیه ماده و آخرین جزء آن افاده کرده‌اند علاوه بر آن چه که در بحث‌های گذشته نقل کردیم، با کمال اختصار دوباره ایراد می‌کنیم:

«آخرین جزء هر جسم را که خاصیت آن را واجد باشد، ذره یا مولکول نامند و جزء مولکول هم اتم است؛ و هر اتم علاوه بر قسمت‌های غیر مهم، شامل سه قسمت مهم می‌باشد که به نام (الکترون) و (پروتون) شهرت یافته‌اند.» (۳)

و در نزد علمای فن مسلم است که هر کدام از این سه قسمت یاد شده انرژی است. در «راه طی شده» (۴)؛

از دو قسمت اخیر به نام هسته تعبیر آورده، و با صراحت هسته و الکترون را به ترتیب دو بار الکترونیک مثبت و منفی شناسانیده و آنها را انرژی شمرده و از این حقیقت به شکل ماده از انرژی، پی برده است.

۱- . دایره المعارف، ج ۸، ص ۴۹۱.

۲- . ص ۱۰۹.

۳- . این چند جمله از: شیمی نوین و راه طی شده و تکامل عمل فیزیک، به ترتیب از ص ۹ تا ص ۱، ص ۱۰۸، ص ۱۳ تا ۱۶ و ص ۶۶، ص ۱۷ تا ص ۶۸ استخراج گردیده.

۴- . ص ۱۰۹، ص ۱ تا ۵.

و ایضاً دارد: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام اینها بار الکتریک یعنی انرژی می‌باشند. (۱)

و در بحث گذشته هم، از دایره المعارف آوردیم که ماده بر می‌گردد و قوه می‌شود و در واقع ماده وجود ندارد و آنچه که در هستی وجود دارد قوه‌ای است که بسیار متکاتف است.

## تبدل ماده به ماده

چنین به نظر می‌رسد که: اگر مواد از قوه تراکم یافته و فشرده شده، تشکیل یافته باشند، لازم می‌آید که بتوانند در تحت شرایط معین، به یکدیگر مبدل شوند، و ماده‌ای برگردد و ماده دیگری شود، مانند یخ و آب و بخار، که چون هر سه از یک حقیقت هستند، در صورت سازگاری محیط و شرایط، به یکدیگر متحول می‌شوند و مطلب همین طور هم از تحقیق درآمده است: عناصر، قابل تبدیل به یکدیگر هستند.

پس از تلاش‌های بسیار در ازمنه سالفه و بعد از رنج و کوشش کیمیاگران در قرون ماضیه، بالاخره بشر موفق شد که آرزوی دیرین خویش را تا اندازه‌ای برآورد و برخی از فلزات را به بعضی دیگر برگرداند؛ در «راه طی شده» می‌نویسد: اختلاف عناصر مادی مختلف، مانند آهن و زغال و اکسیژن با یکدیگر، بر سر تعداد الکترون‌ها و طرز قرار گرفتن آنها می‌باشد، به طوری که ممکن است در نتیجه تغییر دادن این نظام، جسمی را از صورت اولیه خارج نموده و به صورت جسم دیگر درآورد و آرزوی کیمیاگران را عملی ساخت؛ این کار را برای اولین دفعه، دو دانشمند انگلیسی: کاسرافت و والتون در مورد لینیوم عملاً انجام داده و آن را تبدیل به هلیوم نمودند. (۲)

فرید وجدی مصری می‌گوید: طرفداران این مذهب می‌گویند: اجسام در کنه خود اختلافی ندارند و فقط در چگونگی قرار گرفتن ذرات مختلف هستند؛ آهن و آب و زیتون از یک نوع می‌باشند و اختلاف خاصیت و شکل و حجم و وزن آنها از ناحیه اختلاف قرار یافتن ذرات آنهاست و بعضی از دانشمندان توانسته‌اند رادیوم و هلیوم و پوتاسیوم و سدیم و قلع را بعضی را به بعضی برگردانند. (۳)

دکتر عطاء الله شهاب پور نوشته است: (۴)

در هر اتم طلا ۷۹ الکترون هست و در هر اتم جیوه ۸۰ الکترون وجود دارد. نتیجه امر این است که اگر ما بتوانیم یک اتم (۵)

از جیوه بگیریم، اتم مزبور فوراً مبدل به یک اتم طلا خواهد شد؛ این امر را سالهاست دانشمندان موفق شده‌اند، یعنی می‌توانند یک اتم (۶) از جیوه بگیرند و آن را مبدل به طلا- سازند؛ ولی امر مزبور موقتی است و فوراً اتم جیوه عمل کرده آن چه از دست داده بود می‌گیرد و به حال اولیه بر می‌گردد! مساله اینجاست که بتوانند امر موقتی مزبور را تبدیل به دائمی کنند.

در بیست سال قبل، پروفیسور میتة آلمانی یک جریان الکتریکی از حبابی در معدنی پر از بخار گذراند و ملاحظه کرد که پس از مدتی داخل حباب از یک طبقه سیاه پوشیده شده است، تجزیه ماده سیاه مزبور وجود طلا را در آن ثابت

- ۱- «راه طی شده» ص ۱۰۹، س ۱۷.
- ۲- ص ۱۰۹.
- ۳- دائرة المعارف، ج ۸، ص ۴۹۰.
- ۴- سالنامه نور دانش، سال ۱۳۲۵، ص ۲۳۲.
- ۵- لازم بود در جای لفظ اتم الکترون نوشته می شد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.
- ۶- لازم بود در جای لفظ اتم الکترون نوشته می شد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.

نمود. تجربیات در این باره دوباره شروع شد و با روش صحیح و دقت کامل به کمک جیوه خالص و در بی غل و غش مشغول عمل شدند و ملاحظه کردند که طلا به طریق مزبور مرتباً به دست می آید؛ بنابراین می توان با کمال درستی ادعا کرد که به وسیله عبور دادن جریان الکتریکی قوی، از بخارات جیوه، طلا به دست می آید.

## تبدل ماده به نیرو

اگر بنا باشد که مواد، انرژی های فشرده باشند، بایستی که تبدیل ماده به نیرو ممکن باشد. در این بحث از وقوع این حقیقت و کشف شدن آن سخن می گوئیم:

«راه طی شده» می گوید: (۱)

«در اواخر قرون اخیر، یکی از افراد خانواده مواد، در مقابل کنجکاوای پیر کوری بالاخره راز فامیل را بروز داد: پیر کوری که تحقیقاتش را بعداً زن او مادام کوری تعقیب نمود، (۲)

متوجه شد فلز رادیوم اشعه ای از خود صادر می کند و دارای فعالیت تشعشعی است، به اصطلاح رادیو آکتیو می باشد؛ فوراً این سؤال پیش آمد که این جسم اشعه را از کجا می آورد و چه گنجی در درون آن نهفته است؟ اگر از خود مایه می گذارد حال که درجه حرارت و بار انرژی آن تغییر نمی کند، قاعدتاً باید از وزنش کاسته شود. همین طور هم بود، از ماده رادیوم کاسته می شد و انرژی تشعشعی بیرون می داد.»

«به این ترتیب سر نهانی، آشکار شد و یک گوشه از پرده ای که میلیون ها سال بود دو دسته از موجودات عالم در خفای چشم بشر، پشت آن روابط خود را انجام می دادند بالاخره بالا زده شد. تحقیقات و تجربیات بعدی معلوم کرد که این مطالب کلی است و تبدیل ماده به انرژی مسلم می باشد؛ مثلاً خورشید که تقریباً مصدر کلیه انرژی های روی زمین می باشد، در هر دقیقه ای ۲۵۰ میلیون تن از جان خود را برای اولادها از دست می دهد. اگر ماده به انرژی تبدیل می شود برای این است که انرژی و ماده دو صورت مختلف از شیئی واحدی هستند.»

و مشهورترین علمای فنون تجربی، انیشتین می گوید: (۳)

تمام موادی که این عالم را تشکیل می دهد از ذرات صغار و اجزای ابتدایی ساخته می شوند که از چند نوع تجاوز نمی کند. همان طور که در یک شهر بزرگ از ساختمان انبارهای محقر گرفته تا آسمان خراش های عظیم، سنگ ها و آجرهای ساختمانی از چند نوع تجاوز نمی کند، همین طور در ساختمان تمام عالم محیط مادی ما، از نئیدروژن سبک گرفته تا اورانیوم سنگین نیز بیش از چند نوع مصالح یا اجزای ابتدایی دخالت ندارند.

عناصر سنگین که در واقع همان ساختمان های مفصل تر می باشند دارای این خاصیت هستند که خود به خود متلاشی و شکسته می شوند، و همین خاصیت است که سبب می شود آنها را به نام رادیو آکتیو بخوانیم. بعضی از مصالح ساختمانی یا اجزای ابتدایی این عناصر که اتم های اجسام رادیو آکتیو را می سازند از آنها کنده شده به خارج پرتاب می گردند و سرعت پرتاب

نزدیک سرعت نور می‌باشد. اتم عنصری چون رادیوم، بنا به نظری که ما داریم و تجربه هم مؤید آن

ص: ۱۱۶

---

۱- ص ۱۰۷.

۲- شرح حال این زن دانشمند در کتاب «رمز موفقیت در زندگی» تألیف دیل کارنگی، ترجمه مسعود برزین. مفصلاً نوشته شده است و در آنجا زن را کاشف اصلی و شوهرش را معاون او شناسانیده است؛ ص ۱۶۶ تا ۱۷۲.

۳- تکامل علم فیزیک، ص ۱۹۰.

است، ساختمان معقد و پیچیده ای دارد و تلاشی و خرد شدن تشعشعی رادیو اکتیو یکی از نمودهایی است که ساختمان اتم ها را از اجزای ساده تر که همان اجزای ابتدایی باشند آشکار می سازد.

نگارنده گوید: در اینجا لازم است توجه شود که مقصود این دانشمند از اجزای ساده تر که اتم های اجسام از آنها ساخته شده است، نیرو و انرژی است، و ایشان حقیقت انرژی را دانه دانه می دانند و نظریه موجی را نمی پسندند.

## انواع انرژی

فحص در انواع انرژی پایان نیافته و دانشمندان تاکنون همه اشکال آن را به طور حصر، کشف نکرده و چنین قولی هم به ما نداده اند و فقط آن چه را که یافته اند یادداشت کرده اند؛ بنابراین صور انرژی منحصر در پنج شکل که ذیلاً نقل می کنیم نیست، و خیلی زیادتر از آن است.

کتاب فیزیک نوین دارد: (۱)

انرژی اقسامی دارد: اول مکانیکی و آن دو قسم است: پتانسیل، که در جسم ذخیره می شود مانند انرژی فنی که کشیده شده و مقدار آن برابر کاری است که می تواند انجام بدهد؛ و جنبشی که اجسام در حال حرکت، دارا می باشند؛ دوم حرارتی، سوم الکتریکی، چهارم شیمیایی، وقتی که جسم می سوزد گرما تولید می شود و این حرارت، قابل تبدیل به کار است و همچنین انفجار؛ پنجم نورانی، ششم انرژی اتمی یا انرژی هسته ای، در اجسام رادیو اکتیو، این انرژی وجود داشته و در اثر شکستن هسته مرکزی اتم ها به وجود می آید. این انرژی در اثر تغییراتی است که در هسته مرکزی اتم، صورت گرفته و در نتیجه، مقداری انرژی آزاد می شود. تأثیرات این انرژی به مراتب بیشتر از اقسام دیگر انرژی است که تا به امروز شناخته شده اند.

و درباره رنگ های اجسام چنین نوشته اند: «هیچ جسمی به خودی خود رنگ ندارد و رنگ اجسام تابع نوری است که آنها پس می دهند.» (۲) و بنابراین، رنگ های اجسام هم اشکال مختلفی از انرژی نور هستند؛ زیرا که این نور است که بر می گردد و الوان گوناگون را می نمایاند؛ پس هر رنگی صورتی از انرژی است.

مسئلاً صوت نیز باید از صور انرژی شمرده شود، زیرا که صوت هم به طوری که نوشته اند نوعی از انرژی مکانیکی است؛ به جهت این که می گویند: صوت عبارت است از یک ارتعاش مخصوص که در جسم رخ می دهد؛ (۳)

و ظاهراً اگرچه صوت، متولد از ارتعاش و همچنین مولد ارتعاش است ولی خودش ارتعاش نیست؛ و در هر حال بدون شک، شکلی از اشکال انرژی است.

و ارباب فن صریحاً گفته اند که نیروی مغناطیسی در شرایط معینی، کار انرژی الکتریکی را می کند (۴)

و بر عکس، الکتریسیته هم کار مغناطیس را می تواند انجام بدهد. (۵) و ایضاً: نیروی مغناطیسی کار انرژی مکانیکی را انجام می دهد، چنان که آهن و غیر همنام خود را به سوی خود به حرکت در می آورد و از همنام خود هم می گریزد و آن را هم

- 
- ۱- . نقل به اختصار، از ص ۱۴۲ تا ۱۴۵.
  - ۲- . فیزیک رنر، ج ۳، ص ۱۵۱.
  - ۳- . رجوع شود به فیزیک رنر، ص ۱۵۲ و فیزیک نوین، ص ۱۹۳.
  - ۴- . رجوع شود به فیزیک نوین، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.
  - ۵- . رجوع شود به فیزیک نوین، ص ۳۹۹ و فیزیک رنر، ج ۳، ص ۸۲.
  - ۶- . رجوع شود به فیزیک نوین، ص ۳۸۹ و ۳۹۱ و به فیزیک رنر، ج ۳، ص ۳.



بنابراین لازم است که نیروی مغناطیسی را هم در عداد انرژی‌ها به شمار آوریم؛ و علاوه بر این انرژی‌ها، به طوری که بحث خواهیم نمود، احتمال هست که سرما و ظلمت و سکون هم در قبال گرما و نور و حرکت، انرژی بوده باشند، و با این شمارش عدد انرژی‌ها به دوازده می‌رسد.

بنا به این نظریه که: مواد جهان، انرژی‌های تراکم یافته و فشرده شده هستند بایستی که نیروی سازنده هر کدام از عناصر را یک قسم از انرژی بشماریم؛ به جهت این که عناصر، تباین کامل با هم دارند، و آثار و خواص جداگانه‌ای را دارا هستند پس حتماً انرژی‌های سازنده آنها هم تباین داشته و جدا از هم می‌باشند؛ پس عدد انرژی‌ها مساوی است با عدد عناصر به علاوه دوازده و بدین ترتیب شماره انرژی‌ها شاید از صد و شانزده هم بگذرد.

و با این ملاحظه که اختلاف عناصر در نتیجه تعداد الکترون‌ها در اتم‌ها و طرز قرار گرفتن آنهاست، و با نظر به امکان تبدیل هر یک از انرژی‌ها به انرژی دیگر چنان که بیان خواهیم کرد، این حقیقت هویدا می‌گردد که سراسر مواد و قوای جهان، از یک حقیقت ساخته شده و پرداخته گردیده‌اند، و مخلوق خدای واحد بی‌همتا می‌باشند.

## سرما

تاکنون علمای فیزیک سرما را عبارت از عدم گرما گرفته‌اند و کسی احتمال موجود بودن سرما را هم به ذهن خود راه نداده است. و چون عدمی بودن سرما هیچ خللی در مباحث و محاسبات راجع به گرما به بار نیاورده، فلذا کسی لازم ندیده است که درباره سرما هم اندیشه‌ای بنماید؛ این اولاً و ثانیاً چون بزرگ شدن حجم جیوه، دلیل وجود گرما، و کوچک شدن آن هم دلیل بر کمتر بودن و یا نبودن گرما بوده است پس لزومی پیدا نشده که از سرما هم سخنی به میان آید؛ در نتیجه وجود سرما مغفول مانده است. (۱)

با این که سرما هم مانند گرما برای هر فردی محسوس می‌باشد: اگر پرسند که بشر با چه وسیله‌ای به وجود گرما پی برده؟ مسلماً پاسخ این خواهد بود که، با حس لامسه، این درک برای او حاصل شده و این پاسخ عیناً بدون هیچ تغییر درباره سرما هم صحیح است؛ و تاکنون کسی احتمال هم نداده است که احساس سرما ناشی از اشتباه و احساسی دروغین باشد.

سرما هم مانند گرما، اثر مشهود در مواد دارد: سرما حجم غالب موارد را می‌فشارد و کوچک تر می‌گرداند و حجم آب و بعضی از اقسام روغن را می‌افزاید. و بنابر آنچه که در فیزیک نوین هست، حجم چدن و بیسموت و غیر اینها را نیز می‌افزاید. (۲)

آیا می‌توان گفت که عدم گرما، علت بزرگ شدن حجم چدن و آب می‌شود؟! اگر این طور باشد لازم می‌آید که عدم تأثیر کند! واقع این است که امری وجودی، در زمینه نبودن گرما، در آب و چدن تأثیر کرده و حجم آنها را می‌افزاید، و جز سرما چیز دیگری نمی‌توان یافت که صلاحیت این کار را داشته باشد؛ و همان طور که افزایش حجم علت می‌خواهد و بی جهت نمی‌شود، کوچک گردیدن حجم هم بی‌علت نمی‌شود؛ آیا واقعاً امکان دارد که عدم حرارت، در

۱- . آقای دکتر سید علی موسوی موحدی عضو محترم هیات علمی و سرپرست و استاد مرکز تحقیقات بیوشیمی و بیوفیزیک دانشگاه تهران حفظه الله تعالی نامه ای در تاریخ ۱۰/۶/۱۳۶۳ در تأیید کتاب تجسم عمل نوشته، و مخصوصاً درباره دو مساله سرما و ظلمت تصریح کرده اند که دقیق تر مطالعه کرده و بیشتر عمیق شده اند و همان طور فهمیده اند که ما تصور و تصویر نموده ایم. متشکریم.

۲- . ص ۸۴.

آهن تأثیر کرده و حجم آن را کوچک نماید؟! مسلماً در صورت کم شدن حرارت، چیزی غیر از عدم، در آهن اثر می کند و حجم آن را کوچک تر و فشرده تر می سازد و غیر از سرما چیز دیگری برای این امر، صالح نیست. به جهت این که این سرما است که پیوسته در تعقیب گرما است، و از هر جایی که گرما رخت سفر می بندد و می رود، فوراً و بلافاصله سرما جایش را می گیرد.

سرما مقداری از حرارت را در جسمی که در حال مایع شدن است در تمام مدت ذوب، فاقد اثر نشان می دهد و این حرارت در فیزیک به نام گرمای نهان ذوب نامیده شده است؟(۱)

چه علتی برای گرم نشدن جسم و پنهان ماندن حرارت در آن می توان یافت؟ مثلاً مخلوطی است از آب و یخ که حرارت کافی به آن داده می شود تا وقتی که همه یخها آب نشده است حرارت آب ثابت می ماند و زیادتر نمی شود.

چه پاسخی به پرسش فوق توان داد غیر از اینکه می گوئیم: در مخلوط آب و یخ، و در هر جسمی که در حال مایع شدن باشد، نوعی از انرژی وجود دارد که با حرارتی که به آن داده می شود متضاد است و اثر آن را تا وقتی که خود مغلوب آن نشده و از کار نیفتاده است خنثی می کند؛ و این انرژی غیر از سرما نیروی دیگری نمی تواند باشد.

سرما هم مانند گرما، گاهی از انرژی مکانیکی متولد می شود چنان که حرکت بادزن، صورت شما را خنک می کند، و هوای متحرک، وقتی که با آب تماس می یابد آن را سرد و خنک می گرداند و گرما سنجی که در داخل آب قرار دارد، کمتر شدن حرارت آب را نشان می دهد.

آزمایشی که از «لرد کلون» نقل شده است،(۲)

قضیه فوق ما را اثبات می کند، این آزمایش چنین نتیجه می دهد که هر چقدر فشار بر مخلوط آب و یخ زیادتر گردد برودت آن نیز زیادتر می گردد! از این آزمایش چنین استفاده می شود که در بعضی از موارد فشار سرما تولید می کند چنان که در موارد زیادی هم فشار، گرما تولید می کند.

شاید به ما ایراد بگیرند که از آزمایش «لرد کلون» این نتیجه گرفته می شود که هر قدر فشار به مخلوط آب و یخ زیادتر وارد شود، درجه حرارت آن پایین تر می آید نه این که درجه برودت آن زیادتر شود، در پاسخ می گوئیم یقین است که فشار وارد کردن امری وجودی است، و حتماً بایستی که نتیجه آن هم امر موجودی باشد و خوب می دانیم که کم شدن حرارت امری عدمی و هیچ است، و نمی تواند نتیجه فشار باشد ولی زیاد شدن برودت که در زمینه کم شدن حرارت، تحقق می پذیرد می تواند نتیجه آن باشد، به جهت این که امری وجودی است و اگر از برودت هم صرف نظر کنیم لازم می آید که فشار مذکور را خالی از نتیجه بدانیم.

آیا مخلوط های سرمازا را نمی توانیم نظیر پیل های الکتریک را بدانیم؟ به طوری که هر پیل مقداری الکتریسیته تولید می کند، «مخلوط یخ و نمک» هم ۲۲ درجه و «مخلوط یخ و کلرور کلسیم» هم ۴۰ درجه سرما تولید می کند.(۳)

از تحقیقات فوق که هر کدام برهانی تام است، این واقعیت را استفاده می کنیم که: سرما نوعی از انرژی و مقابل گرما و امری وجودی است؛ چنان که گرما هم موجود و انرژی مخصوصی است.

ص: ۱۱۹

---

۱- رجوع شود به: تکامل علم فیزیک، ص ۵۱ و فیزیک نوین، ص ۸۴ تا ۸۶ و فیزیک رنر، ج ۴، ص ۶۵.

۲- فیزیک نوین، ص ۹۰ و فیزیک رنر، ج ۴، ص ۷۱.

۳- فیزیک نوین، ص ۱۰۹.

اگر چه دانشمندان علوم تجربی تاکنون درباره ظلمت، به طوری که راجع به نور پیشرفت کرده اند، به اکتشافی نرسیده اند و یا به دست ما نرسیده، ولی در این که ظلمت هم مانند نور، امر وجودی است، جای شک نیست (۱).

زیرا که:

ظلمت هم مانند نور مرئی است و دیده می شود و هیچ برهان برای اثبات وجود شیئی بهتر از دیده شدن آن نیست، و چون انسان در تاریکی هیچ جا را نمی بیند غالباً چنین تصور می شود که ظلمت غیر مرئی است، ولی باید توجه داشت که دیده شدن ظلمت هم مانند سایر اشیاء به توسط نور میسر می شود، ظلمتی که با نور مجاور است مانند سایه ها و داخل خانه ها، قابل رؤیت است.

اگر ظلمت رؤیت نمی شد ما از وجود ظلمت غافل می بودیم و تصور آن را هم نمی توانستیم بکنیم ولی چنان که معلوم است نه از ظلمت غافلیم و نه از تصور آن ناتوان هستیم.

اگر ظلمت دیده نمی شد دیدن هیچ چیز، کوه ها، درختان، حیوانات، انسان ها هیچ کدام ممکن نمی شد و چیزی از چیزی تمیز داده نمی شد به جهت این که با سایه ها و نیم سایه هاست که اشیاء جهان اشکال گوناگون می یابند و از هم شناخته می شوند و باید بدانیم که سایه از مصادیق ظلمت ضعیف است، یعنی سایه ها مخلوط هایی از ظلمت و نور هستند.

این رنگ های مشکی و سیاه و هر رنگ تیره، مصادق هایی از ظلمت هستند به جهت این که همه آنها داخل و در شکل واحد تاریکی می باشند، و همه آنها الوانی هستند که در فضا و هوا و اشیاء جهان رؤیت می شوند و حقیقت این است که ما از نور هم به جز رنگ، چیزی نمی بینیم و همان طور که ذات نور از نظر ما پنهان است و فقط با رنگ روشن خود نمایان می شود، ظلمت هم از لحاظ ذات از نظر ما پنهان است و فقط با رنگ سیاه خود مشهود می شود.

اگر ظلمت و اشیاء مظلومه، در جهان نبودند مسلماً نور هم برای ما مشهود نمی بود، به جهت این که نور تا به جسم تیره و کدوری برنخورد، این رنگ روشن و زیبا را پیدا نمی کند، و به هیچ طریق از وجود آن اطلاعی حاصل نمی شود و برای همین است که نور خورشید، در فضای خارج از جو هوادار زمین (به طوری که از فضاییان نقل می شود) مشهود نیست و همه جا را تاریکی فرا گرفته و هر ساعت شب است.

اگر ظلمت در جهان نمی بود و از پخش گردیدن انوار جلوگیری نمی نمود، هر نوری همه جای عالم را سیر می کرد و هر جا را پر می ساخت به جهت این که اگر مانعی از حرکت متحرک جلوگیری نکند هر متحرک الی الابد به حرکت خود ادامه می دهد. (۲) و نور پیوسته و لاینقطع، چه نظریه موجی صحیح باشد و یا دانه ای، (۳) در حرکت است ولی می بینیم که هر منیر، مقدار محدودی از پیرامون خود را روشن می نماید و هر قدر از آن دور و دورتر می رویم روشنایی آن را کم و کمتر می یابیم تا جایی که دیگر نمی توانیم از نور آن استفاده نماییم؛ پس به دست می آوریم که یک نحوه انرژی در جهان هست که با نور مضاد است و از حرکت آن جلوگیری می کند، و آن غیر از ظلمت چیز دیگری نمی تواند باشد.

- 
- ۱- . انعام (۶) / آیه ۱. وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ؛ خداوند، ظلمت ها و نور را جعل فرمود؛ می دانیم که عدم، جعل نمی شود و چیزی که آفریده نشده است محال است که ید جعل بر آن تعلق گیرد.
  - ۲- . تکامل علم فیزیک، ص ۲۲ و ۲۳ و فیزیک نوین، ص ۱۱۹ و ۱۲۴ و فیزیک رنر، ج ۳، ص ۱۶.
  - ۳- . در این باره بحث مختصری در همین فصل می آید.

اگر ظلمت در جهان نمی بود، نور ضعیف هم در عالم پیدا نمی شد؛ به جهت این که این ظلمت است که با نور مخلوط می شود و آن را از خالص بودن در آورده و ضعیف می گرداند و اگر ظلمت با نور اختلاط نمی کرد انوار جهان، نور خالص می شده و یکنواخت می گردیدند و وضع جهان طوری دیگر غیر از وضعی که اکنون مشهود است، می شد.

با این همه برهان و دلیل که برای وجود ظلمت ذکر کردیم، به هیچ وجه نمی توانیم آن را امری عدمی یعنی عدم نور به حساب بیاوریم و تصور این که چون ظلمت عدم نور است پس بایستی عدمی باشد، پاسخش این است که نور هم چون عدم ظلمت است پس بایستی عدمی باشد، با این که عدمی نیست.

اگر در آئینه، در جای قسمت های تاریک بدن شما که در مقابل آن ایستاده اید، چیزی دیده نمی شد، باز برای انکار وجود ظلمت و تاریکی، شاید وجهی باقی بود ولی همان طور که قسمت های روشن از بدن شما در آئینه نمایان است، قسمت های تاریک و نیمه تاریک هم آشکارا دیده می شود و برای همین است که شما می توانید خودتان را همان گونه که هستید در آئینه ببینید و این بهترین دلیل برای وجود تاریکی است.

در پیرامون لکه نورانی که از سوراخی به دیوار می تابد قسمت نیم روشنی نیز پدید می آید، و در اطراف سایه ای که از جسم کدوی (که در میان منیر و دیوار نگاه داشته شده) به دیوار می افتد، نیم سایه ای نیز پدیدار می گردد دو نام «نیم روشن» و «نیم سایه» در این دو مثال، یک واقعیت را می فهمانند، و جهتی ندارد که نام دوم را خالی از معنای واقعی بدانیم، چرا و با کدام دلیل، می توان گفت که کلمه نیم روشن مدلول خارجی دارد، ولی نیم سایه ندارد؟! حقیقت این است که نور و ظلمت با هم مخلوط می شوند نه نور، خالص می ماند و نه ظلمت. و با ملاحظه یک خلیط، آن را نیم روشن و با ملاحظه خلیط دیگر هم آن را نیم سایه می نامیم.

آیا می توانیم بعضی از اجسام را ظلمت زا بدانیم؟ همان طور که بعضی از اجسام را منیر دانسته ایم؟ آیا می توان اجسام را به لحاظ تولید نور و ظلمت، به سه قسمت تقسیم کرد؟ قسم سوم شیشه و آئینه که نه مولد نور هستند و نه مولد ظلمت و قسم دوم، تمام اجسام کدر که ظلمت زا هستند، و قسم اول، مانند خورشید؟ لازم است دقت شود، و شاید که آزمایش زیر، صحت این تقسیم و ظلمت زا بودن اجسام کدر را اثبات کند:

با در نظر گرفتن این که نور به حرارت مبدل می شود و این حقیقت در نظر همه ارباب فن مسلم است (چنان که نقل خواهیم کرد) چنین به نظر می رسد که تفکر در حرارت و برودت، بهترین طریق برای ورود در بحث نور و ظلمت است.

چنین تصور می کنیم که چون نور، مولد حرارت است پس ظلمت هم بایستی اگر موجود بوده باشد، مولد برودت باشد؛ به جهت این که مقتضای تضاد نور و ظلمت همین است این تصویری است که ما در عالم اندیشه آن را می پرورانیم، ولی تا جهان خارج آن را تصدیق نکند، هیچ ارزشی برای آن نمی توان قائل شد.

اکنون به جهان و شب ها و روزهای آن نظری می اندازیم و خوشبختانه حدس خود را مطابق با واقع می یابیم: می بینیم که هر روز از شب خود اگر عوارض دیگری به میان نیاید، گرم تر و هر شب از روز خود در عرض سال در تمامی فصول اربعه،

سردتر و یا خنک تر است، روزها که آفتاب نورانی هست گرما هست و شب ها که ظلمت همه جا را فرا می گیرد سرما و یا خنکی همه جا را فرا می گیرد.

ص: ۱۲۱



از مقایسه و ارتباط فوق، این نتیجه به دست می آید که چنان که در میان نور آفتاب و گرمای روز، پیوند و ارتباط هست در میان ظلمت سیاه و سرمای شب هم به هم بستگی و پیوستگی موجود است؛ و همچنان که آفتاب نور می زاید و نور هم گرما می زاید، اجسام کدر هم ظلمت می زایند و ظلمت هم سرما می زاید.

همان طور که گرما انتشار یابنده و سرایت کننده است و این سرایت، در حقیقت همان حرکت است، سرما هم انتشار یابنده و سرایت کننده است: برف به کوهستان می بارد و برودت از آنجا سرایت کرده و هوای شهر را سرد می کند در صورتی که هیچ سببی برای سرد شدن هوا در شهر وجود ندارد؛ پس سرما هم حرکت می کند؛ و لابد بعضی از اجسام نسبت به آن، هادی و بعضی دیگر هم عائق می باشند.

دو جسم را زیر نور خورشید می گذاریم که از هر جهت مانند یکدیگر هستند جز این که یکی سیاه رنگ است و دیگری سفید رنگ، می بینیم آن که رنگش سیاه و ظلمانی است گرم تر از آن دیگری می شود. و این بهترین برهان برای موجود بودن ظلمت و ظلمت زا بودن جسم سیاه رنگ است که کدارتش از سایر رنگ ها بیشتر است. اگر جسم سیاه رنگ در مقابل نور خورشید همان تأثیر و تأثر را داشته باشد که جسم سفید رنگ دارد، پس سببی برای گرم تر شدن جسم سیاه رنگ نمی ماند؛ مسلماً مقاومت و مقابله این دو گونه جسم، در قبال اشعه نور یکسان نیست و اثری که در مقابل آفتاب از خود ابراز می دارند برابر نمی تواند باشد؛ نتیجه این است که جسم سیاه رنگ در مقابل نور، اثر موجودی را دارد که مقاومت و مقابله در برابر لشکر نور بیشتر است و آن ظلمت است که پیوسته با نور در جنگ است.

نور خورشید در تابش به ذرات هوا که جسمی رقیق است، حرارت کمتری تولید می کند و در صورت تابش به زمین که جسمی غلیظ و کدر است، حرارت بیشتری تولید می کند؛ از این واقعیت هم چنین می فهمیم که کدارت یعنی ظلمت، موجود است و از زمین، ظلمت بیشتر و از هوا خیلی کمتر متولد می شود و علت تبدیل نور به حرارت همانا پیکار نور با ظلمت است. زیرا که نور خورشید در هر کجا که با ظلمت کمتری روبرو می شود، حرارت کمتری تولید می کند، و در هر جا که با ظلمت بیشتر و کدارت غلیظ تری روبرو می شود، حرارت بیشتری تولید می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ضمن ستایش خداوند متعال، چنین بیان فرموده است: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ. (۱)

در کتاب «اندیشمند و انسان» از ابوریحان بیرونی از افلاطون آورده: باید سایه در زمستان غلیظ تر و در تابستان رقیق تر باشد! (۲)

اگر چه ابوریحان این سخن را بعد از آن که نقل کرده سخیف شمرده. ولی با نظر ما سازگار است؛ به این دلیل که سرما در زمستان از هیچ کره دیگری به سوی زمین هجوم نمی کند، و دانشمندان تاکنون هیچ منبع سرمازایی در میان کرات نشناخته اند، و هیچ مادری برای تولید سرمای زمستان جز همین پوسته کدر و سفت زمین نمی توان فرض نمود، و راه حل منحصر در این است که قشر زمین بر عکس خورشید کار کند و متوالیاً و متواتراً ظلمت از خود بیرون دهد، و ظلمت هم در برخورد با ذرات هوا و اجسام کدر مبدل به برودت شود!.

۱- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۸، س ۴. خدایی جز او نیست با نور خود هر تاریکی را روشن گردانید و با ظلمت خود هر نور را تاریک ساخت.

۲- . انتهی، ص ۱۶۷.

و بنابراین که در میان ظلمت و برودت و سکون ارتباط هست، باید در زمستان ها از سرعت الکترون ها کاسته شود و گرمای آفتاب در تابستان آن را بیفزاید.

و در پایان این بحث متذکر می شود که:

از کلام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام: *لا شَبْحُ فَيَتَقَضَّى* که درباره خداوند متعال بیان فرمود (ط / ۱۶) معلوم می شود که همه اجرام و عناصر چه سبک باشند و چه سنگین، منیر باشند و یا کدر همه و همه متصلاً به تدریج غبارهایی و یا امواجی از خود می پراکنند و بدین طریق کاهش می پذیرند، و در این باب در کتاب «آغاز و انجام جهان» به تفصیل قلم فرسایی کرده ایم.

اکنون بنابراین واقعیت می توان گفت: آن چه از خورشید در جهان، پخش می شود به شکل نور و بعد حرارت نمایان می شود، آنچه از زمین و اجسام زمین پراکنده می شود در صورت ظلمت و بعد سرما احساس می گردد!

## سکون

احتمال می رود که سکون هم مانند سرما و ظلمت، انرژی بوده باشد به جهت این که: اگر حرکت، مشهود است سکون هم مشهود است و چنان که حرکت با این که عبارت اخرای عدم سکون است عدمی نیست، سکون هم اگر چه به عدم حرکت تفسیر می شود ولی عدمی نیست اگر سکون به این لحاظ که سکون است انرژی نیست حرکت هم با این ملاحظه که حرکت است انرژی نیست بلکه حرکت مشهود، اثر انرژی است و سکون مشهود هم اثر انرژی است و خود انرژی نیست.

همانطور که حرکت جسم، بدون علت نمی شود و حتماً برای هر متحرکی محرکی هست، همین طور سکون جسم هم امکان ندارد که بی علت باشد و یقیناً برای هر سکون، علتی و سببی در کار است ولی مردم از قدیم الایام درباره سکون این فکر را نکرده اند، گوئیا که اصل در اجسام را سکون دانسته و لازم ندیده اند که برای آن هم مثل حرکت، علتی پیدا کنند.

با ملاحظه واقع جهان، هیچ موجود ساکنی در جهان نمی توان یافت به جهت این که هر ذره و هر کره به دور ذره و کره ای گردش می کند، ولی با لحاظ دیگری می بینیم که مثلاً انسانی نشسته و ساکن دیده می شود، فرش، میز، صندلی، استکان و غیر اینها هر کدام در جای خود، ساکن و بی حرکت قرار یافته اند.

سکون جسم در اثر اجتماع یک نیروی محرک با یک مانع در جهت مخالف، تحقق می پذیرد! مثلاً جسمی را جاذبی جذب می نماید و مانعی هم از آن جلوگیری می کند و یا دافعی جسم را می راند و مانعی هم از آن جلوگیری می کند، در این دو صورت سکون پدیدار می گردد.

نیروی محرک به هر جسمی بدون استثناء وارد است، زیرا که هیچ جسمی از کشیده شدن (و به تعبیر درست از رانده شدن به قلب زمین فارغ نیست) (۱) و اگر به مرکز زمین هم برسد این وضع را نسبت به خورشید پیدا می کند، و اگر به آنجا هم برسد نسبت به خورشید بزرگ تری که این خورشید به دور آن می چرخد، رانده خواهد شد. بنابراین، هر جسم که با مانعی برخورد

دارد ساکن، و گرنه متحرک است.

ص: ۱۲۳

---

۱- . تحقیق در کتاب «آغاز و انجام جهان» به قلم نگارنده.

انرژی سکون، همان است که در اصطلاح علمای فیزیک به نام «انرژی مکانیکی پتانسیل» خوانده شده است، و بنا به تحقیقی که ما کرده ایم، بر خلاف آنچه که بعضی از کتب فیزیک (۱)

دارد، جسم با بالا-برده شدن نه فقط انرژی ذخیره ای در آن پدید نمی آید، بلکه انرژی پتانسیل موجود در آن هم هر قدر بالا-تر برده شود به آن نسبت نقصان می پذیرد، زیرا که جسم هر قدر از مرکز زمین دورتر شود وزن و ثقل آن کمتر می شود. (۲)

اگر سکون، انرژی باشد، این پرسش ساده و در عین حال عجیب پیش می آید که آیا می شود با سکون کار انجام داد؟ و واقع هم این است که امکان ندارد چیزی انرژی باشد و کار کردن با آن ممکن نباشد، زیرا که انرژی آن است که با آن کار انجام یابد؛ از حسن پیش آمد، همین طور هم هست، یعنی می توانیم با سکون، کار به جا بیاوریم، کار نیک و کار بد:

مثلاً اگر بر روی بدن کسی تخته ای گذاشته و روی آن هم کسی دیگر را بنشانند و یا سنگی سنگین بگذارند، مسلماً آن شخص در هر آن آزاری جدید که غیر از آزار سابق و لاحق می باشد خواهد دید، و فرض این است که این سنگ و یا آن شخص روی تخته هر قدر ممکن باشد به پایین رفته و به جایی رسیده است که دیگر هیچ نمی تواند پایین تر برود، پس در هر آن، نیروی جدیدی از جسم روی تخته و از خود تخته در بدن او تأثیر خواهد کرد، نه این که فقط یک بار نیرویی از آن جسم بر بدن او وارد آید و او هم فقط در آن لحظه آزار ببیند و بعداً راحت و آسوده شود.

نتیجه این است که جسم ساکن در سکون خود با همان سکون در هر آن کار انجام می دهد.

حقیقت این است که هر جسم انسان باشد یا غیر آن، در هر آن به محل اتکاء خود فشار وارد می کند تا به قلب زمین نزدیک تر گردد و این فشار دادن کار است و مستلزم مصرف کردن نیرو است؛ نهایت این است که این نوع کار بر خلاف سایر انواع کار، خستگی نمی آورد. بلی فقط ادامه اراده سکون در جایی و در زمانی خسته کننده است نه خود آن و انسان هیچ وقت از وارد کردن فشار بر محل اتکاء خود فارغ نخواهد بود.

و جهت این که خسته نمی شود این است که به دست آوردن این نیرو، نیازی به تبدیل ماده به نیرو ندارد، بلکه در شکل نیرو اخذ و در همان شکل هم خرج می کند، و انسان در اخذ آن هم کاری انجام نمی دهد به جهت این که به طور خودکار و بدون اختیار به او می رسد و در خرج آن هم لازم نیست که اراده ای بکند زیرا که خواه ناخواه خرج خواهد شد و محتاج به اراده نیست؛ بلی آدمی در موارد مصرف آن مختار است و می تواند آن را در تحت اراده خویش گرفته و با آن، کار نیک و یا کار بد انجام بدهد.

سخنی که لازم است در آخر بحث به آن اشاره شود این است که همان گونه که در میان حرکت و گرما ارتباط هست، حدس زده می شود که نظیر این ارتباط در میان سکون و سرما هم بوده باشد، یعنی شاید سکون جسم، سرما تولید نماید!! و این حدس منافاتی با انتشار و حرکت کردن سرما ندارد.

---

۱- چنان که در کتاب فیزیک نوین ص ۱۴۲ هست.

۲- فیزیک نوین، ص ۱۸.

مشهورترین دانشمند علوم تجربی انیشتن بود؛ وی از کسانی است که با بال و پر دانش به مقام شامخ یکتا شناسی ارتقاء یافت و خداوند جهان آفرین را از راه تفکر و تدبیر در نظم عجیب و محیر العقول جهان، شناخت و به مردم جهان هم این حقیقت را اعلام داشت.

نقل می کنند که: او معتقد بود که دستگاه خلقت در تحت قوانینی لایتغیر اداره می شود، و خداوند متعال آن قوه دراکه را به بشر کرامت فرموده تا به درک اسرار نایل گردد، به جایی برسد که به جز خدا نبیند. (۱)

هدف آلبرت انیشتن این بود که با ارقام ریاضی نشان دهد که دست تصادف در کارگاه خلقت، دخل و تصرفی ندارد و هر چه اتفاق می افتد بر طبق قوانین ساده ای است که خداوند عالم مقرر فرمود. (۲)

او چنین گفته است: (۳)

«کمتر از یک قرن پیش (مایر) حدس زد که حرارت نوعی انرژی است؛ (ژول) با تجربه این حدس را به مرحله اثبات رسانید و از راه تجربه به حدس این که گرما نوعی از انرژی است لباس حقیقت پوشانید و نرخ تبدیل انرژی را به گرما معین کرد.»

«انرژی مکانیکی و حرارت، دو نوع از انواع مختلف انرژی هستند و هر چیز که به یکی از این دو شکل، قابل تبدیل باشد نیز انرژی است؛ مثلاً- تشعشع آفتاب نوعی از انرژی است، زیرا قسمتی از آن در سطح زمین مبدل به گرما می شود؛ جریان الکتریکی نیز انرژی است چون اگر از مفتولی بگذرد آن را داغ و سرخ می کند و اگر در موتوری وارد شود آن را به حرکت در می آورد؛ زغال منبع انرژی شیمیایی است. زیرا هنگام سوختن حرارت تولید می کند در هر حادثه ای که در طبیعت انجام می شود نوعی از انرژی با ملاحظه نسبت ثابت تبدیل به نوع دیگر انرژی تغییر شکل می دهد، در هر دستگاه بسته یعنی دستگاهی که از تحت تأثیر مؤثرات خارجی برکنار باشد، انرژی مقدار ثابت دارد و باید آن را چون جوهر جاودانی دانست؛ در چنین دستگاهی مجموع اقسام مختلف انرژی، اندازه تغییر ناپذیری دارد، و لو این که ممکن است مقدار هر یک یک آنها تفاوت پذیرد، و اگر تمام جهان را چون یک دستگاه بسته ای در نظر بگیریم، با کمال اطمینان خاطر، می توانیم همان طور که علمای فیزیک قرن نوزدهم می گفتند بگوییم که مجموع انرژی جهان، تغییر ناپذیر است.»

و در کتاب راه طی شده، (۴)

چنین نوشته است: «اصل اول ترمودینامیک یا اصل بقای انرژی.»

«تقریباً صد سال بعد از لاوازیه یک شیمیست دیگر فرانسوی موسوم به (برتلو) به قانون تجربی دیگری برخورد که به نام قانون حالت ابتدایی و حالت انتهایی معروف شد؛ به موجب این قانون، برای انجام یک فعل و انفعال شیمیایی مفروضی، مثلاً برای تهیه یک واحد شیئی (ش) که باید از ترکیب دو جسم (الف) و (ب) درست شود، باید یک مقدار حرارت معین ثابتی صرف کرد؛ اعم از آن که این عمل را در حالت محلول یا در حالت خشک، در سرما یا در گرما سریع یا بطی و به هر طریق و واسطه

ای که بخواهیم انجام دهیم؛ و بالعکس وقتی شیئی (ش) مجدداً به اجسام ترکیب کننده، یعنی (الف) و

ص: ۱۲۵

---

۱- . گفتار رادیویی صدای آمریکا در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۳۴ به قلم محمد زرنگار.

۲- . گفتار رادیویی صدای آمریکا در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۳۴ به قلم محمد زرنگار.

۳- . تکامل علم فیزیک، ص ۵۷، با اندک اختصار.

۴- . ص ۱۰۴، با اندک اختصار.



(ب) برگشت داده شود، عیناً همان مقدار حرارت پس خواهد داد به طوری که در آخر عمل و بازگشت به حالت اولیه، نه حرارتی تولید و نه حرارتی ضایع گردیده است.» «از اینجا نتیجه گرفتند که حرارت نیز ثابت و باقی است و مانند ماده نه از بین می رود و نه خلق (۱)»

می شود، و نظیر این حرف را (لاپلاس) درباره کار یا انرژی مکانیک زد و قانون ثبات کار را اعلام نمود.»

«به موجب قانون ثبات کار که قانون تجربی است، هیچ دستگاه مکانیک و ماشین نمی تواند ایجاد کار نماید اگر ما به وسیله یک اهرم موفق می شویم با بازوی ضعیف خود یک سنگ صد منی را از جای خود تکان دهیم درست است که بر آن طرف اهرم با دست خود زور کمتر از صد من وارد آورده ایم، ولی در عوض دست ما مسافت بیشتری را پیموده است، به طوری که حاصلضرب قوه در مسافت طی شده، در هر دو طرف اهرم یکسان می باشد و عیناً آن چه بازوی ما کار کرده است سنگ گرفته است و عین این کار را در صورت برگشت و سقوط به زمین می تواند پس بدهد.»

«این دو قانون ثبات حرارت و ثبات کار، هر یک در جای خود، یعنی در مواردی که فقط یکی از دو عامل حرارت یا کار در میان می آمد، صحیح بود ولی در حالت کلی یعنی در اسباب هایی که مانند موتور اتومبیل و ماشین یخ سازی هم حرارت مصرف می شود و هم کار تولید می گردد حرارت و کار هیچ یک به تنهایی ثابت و باقی نمی مانند و قوانین فوق صدق نمی کند، بلکه ممکن است مثلاً حرارت معدوم و کار پدیدار شود یا کار به مصرف رسیده حرارت ایجاد گردد، ولی تجربه نشان داده است به جای چیزی که ناپدید می شود معادل آن از نوع دیگر تولید می گردد، به طوری که مجموعه کار و حرارت که هر دو منبع قدرت یا انرژی می باشند، در طبیعت، ثابت است.»

«این اصل که بعداً به کلیه انواع انرژی حرارتی و کار و انرژی الکتریک و نور و صوت و غیره تعمیم داده شد و یکی از پایه های علم ترمودینامیک می باشد، اصل ثبات انرژی نامیده می شود، مفهوم اصل چنین است: انرژی ها ممکن است به یکدیگر تبدیل شوند ولی مقدار کل انرژی موجود در دنیا، ثابت و لایتغیر است.»

و نیز در همان کتاب هست: «موقعی که اصل ثبات انرژی در دنیا اعلام شد، بیشتر از یک قرن از اعلام اصل ثبات ماده گذشته بود و دانشمندان متعددی از ملل مختلف: فرانسه، انگلستان و آلمان در این زمینه کار می کردند که بعضی از آنها مسیحی خدا پرست و برخی بی عقیده بودند، ولی هیچ یک با این قصد و احتمال که جاده قیامت را صاف می کنند نبودند.» (۲)

و در کتاب فیزیک نوین چنین هست: «اصل بقای انرژی، اقسام مختلف انرژی می تواند به یکدیگر تبدیل شوند؛ از طرف دیگر آزمایش های مختلف نشان داد که در تبدیلات انرژی های مختلف به یکدیگر، هیچ گاه انرژی از بین نرفته و فقط از صورتی به صورت دیگر تبدیل می شوند، بدین معنی که اگر در یک دستگاه منفرد، یک یا چند نوع انرژی از بین برود به همان اندازه از انواع دیگر انرژی ظاهر می شود، به طوری که می توان اصل کلی زیر را که به اصل بقای انرژی موسوم است بیان نمود: مقدار کل انرژی دستگاه منفرد، ثابت است.» (۳)

۱- در این باره سخنی داریم که در همین بحث می نویسیم.

۲- ص ۱۰۶.

۳- ص ۱۴۸ و ۱۴۹. با اندک اختصار

و ایضاً در کتاب راه طی شده هست: بخار آبی که در نتیجه تشعشع خورشید از سطح دریا به بالای جو رفته ابرها را تشکیل داده است، به صورت باران به زمین می ریزد و رودخانه ای راه می افتد، انسان از سقوط آب استفاده انرژی نموده آسیابی را می گرداند یا تولید برق می کند، این برق را به شهر می فرستد و در آنجا برق را به مصرف های متعددی می رساند، در چراغ تبدیل به روشنایی، یا در بخاری تبدیل به حرارت می کند و یا آن که به وسیله موتور واگن ها و ماشین های سنگین را به حرکت در می آورد؛ همه اینها انرژی تشعشعی خورشید است که در تسخیر انسان درآمده است و پس از مصرف، باز معدوم نمی شود. مثلاً روشنایی چراغ، وقتی به اشیاء می رسد به صورت حرارت جذب می شود، کار ماشین ها نیز یا در نتیجه بالا بردن شیء سنگینی در آنجا ذخیره می شود و یا اغلب اوقات در اثر اصطکاک و غیره به صورت حرارت در می آید، کلیه این حرارت ها نیز یا در یک محیطی محفوظ می مانند و یا متفرق و منتشر می گردند، به طوری که دیگر برای ما محسوس نخواهند بود، ولی در هر حال معدوم نمی گردند.»(۱)

حقیقتی که لازم است تذکر داد این است که: مقدار کل انرژی جهان، ثابت و لایتغیر نیست، زیرا که پوسته بر آن افزوده می شود و بلا انقطاع از مواد جهان، انرژی آفریده می شود. بلی: مقدار کل ماده و انرژی جهان، ثابت و لایتغیر است.

در اتومبیل، بنزین که ماده است متبدل به انرژی مکانیکی می شود و آن را به حرکت در می آورد؛ ما خوراک و آب می خوریم که ماده هستند و در بدن ما به حکم خداوند متعال، در هر آن که بخواهیم و اراده نماییم متبدل به نیروی کار می شوند.

## ساختمان انرژی

رئیس دانشکده «هاروارد» می گوید: «ما اکنون پس از سال ۱۹۵۰ هستیم و هنوز درباره این که نور حرکتی موجی است و یا از ذرات خردی ساخته شده است، که در پهلوی یکدیگر قرار می گیرند، تجربه قاطعی صورت نگرفته است.»(۲)

ولی انیشتن تصریح می کند که حقیقت هر گونه انرژی و حتی ماده، دانه دانه است؛ چنین می گوید:

«تئوری کوانتوم»(۳)

منظره تازه و اساسی برای حقیقت رسم می کند، اتصال و پیوستگی از بین می رود و انفصال و گسستگی جای آن را می گیرد.»(۴)

«آیا ساختمان این سیاله منفی، (۵)

ساختمان دانه ای است؟ و آیا این سیاله از کوانتوم های الکتریکی ترکیب شده یا نه؟ در اینجا نیز باید گفت که تجربه های بسیار، این قضیه را ثابت کرده اند که بدون شک، کوانتوم های جزئی این سیاله منفی وجود دارند. و همان گونه که سنگ های کنار دریا از شن تشکیل شده، و خانه از آجرها به دست آمده، سیاله منفی نیز از دانه های الکتریکی ترکیب پذیرفته است.»(۶)

- ۱- ص ۱۰۶.
- ۲- علم و مردم، ص ۳۵. نقل به معنی.
- ۳- تئوری کوانتوم، نام فرضیه ای است که اصل نخستین اجرام و قُوی را دانه دانه می داند.
- ۴- تکامل علم فیزیک، ص ۲۷۶.
- ۵- مقصود سیاله الکتریکی است.
- ۶- تکامل علم فیزیک، ص ۲۴۱.

«ماده، ساختمان دانه دانه دارد و از ذرات خردی ساخته شده است که کوانتای ماده نامیده می شوند؛ همین طور بار الکتریکی نیز ساختمان دانه ای دارد، و از همه مهمتر این که انرژی (۱)»

نیز مجموعه ای از دانه ها و ذرات است؛ فوتون ها (۲) کوانتای انرژی می باشند و نور از آنها ترکیب می شود. (۳)

نظریه موجی هم چون متقابل با نظریه کوانتوم است پس به قرینه تقابل، از آن چه که درباره کوانتوم نقل شد، فهمیده می شود نظریه دانه ای ظاهراً عین همان مذهب است که در اوائل این فصل از دموکریت نقل کردیم، ولی آن چه که از وی نقل می شود ظاهراً فقط درباره ماده است و تعرضی به انرژی ندارد ولی این نظریه چنان که نقل کردیم جمیع اقسام انرژی را هم دانه دانه می داند.

دانشمندان کوشیدند و بالاخره ثابت کردند که اصل نخستین مواد، نیرو و انرژی است. و اکنون می بینیم که اگر نظریه کوانتوم صحیح درآید و در نزد دانشمندان علوم تجربی مقبول افتد، مطلب بر عکس می شود و اصل همه مواد و نیروها، دانه های ریزی که عبارت اخرای ماده می باشند، و منفصل از هم و جدا از یکدیگر هستند، شناسانیده می شود. سابقاً ماده و نیرو، دو سازنده جهان شناخته می شدند که هیچ کدام از دیگری تولد نمی یابد بعداً به دست آوردند که ماده ها در صورت تقسیم به انرژی می رسند و آخرین جزء ماده، انرژی است و اکنون می خواهد ثابت شود که همین انرژی هم دانه دانه است. آیا این دانه ها را نمی توان ماده اولیه نامید؟.

## تبدل نیرو به ماده

منظور ما از نگارش این فصل، همانا توضیح و تشریح امکان تبدیل نیرو به ماده است، و این که برگشت یافتن نیروها و ماده گردیدن آنها کاملاً ممکن است.

آنچه که اولاً مهم به نظر می رسید اثبات بقای نیرو و انرژی بود، ما سخنان دانشمندان علوم تجربی را در این باره نقل کردیم و خوب توضیح دادیم که: هیچ کدام از نیرو و ماده قابل انعدام نیستند و موجودهایی ابدی می باشند، قابل تحول هستند و از وضعی به وضع دیگر متبدل می شوند ولی نابود نمی شوند.

و در مرتبه دوم هم، فهم این حقیقت دشوار بود که چگونه نیروهایی نامرئی بر می گردند و مواد مرئی می شوند؟! در این مقام هم، خوب روشن شد که اصلاً همه مواد جهان، فشرده شده و تراکم یافته نیروها هستند؛ و پس از آن که می بینیم که نیروهایی فشرده، موجودات مرئی را تشکیل داده اند، دیگر با هیچ دلیل نمی توانیم امکان تبدیل نیروها را به مواد انکار نماییم.

بدین طریق به دست می آید که اصل مساله تجسم عمل با صرف نظر از جمیع خصوصیات آن، حقیقتی است که باید مورد تصدیق علوم تجربی بوده باشد، و دانشمندان بزرگ جهان طبعاً باید آن را تأیید و اثبات کنند.

و اگر چه تاکنون نشده است که نیروهایی به دست بشری تبدیل یافته و ماده ای را بسازند، ولی امکان این که نیروهای انسانی به قدرت آفریدگاری جمع گردیده و مواد اخروی را تشکیل بدهند، با بحث هایی که در این فصل انجام دادیم

- ۱- . مراد انرژی مکانیکی و حرکت است.
- ۲- . دانه نور را فوتونمی خوانند.
- ۳- . تکامل عمل فیزیک، ص ۲۷۷.

کاملاً روشن می شود؛ چنان که انرژی خورشیدی به خواست خداوندی در داخله میوه ها و بدن حیوانات زنده جای می گیرد و ذخیره می گردد.

و مجله دانشمند (تیر ۴۹، ص ۱۴) مقاله ای مفصل در امکان و وقوع تبدل انرژی به ماده از اسحق آتموف به ترجمه فرخ برزگر نشر کرده است.

این فصل، نتایج زیاد و مفیدی به ما می دهد، ما را با سازمان جهان و ساختمان موجودات آن، تا اندازه ای که حقاً سزاوار تحسین و آفرین است آشنا می سازد؛ این فصل دست ما را گرفته قدم به قدم پیش می برد و تا نزدیکی های ساختمان خلقت به جلو هدایت می نماید؛ درباره خمیره اولیه آفرینش با ما گفتگو می کند، و اگرچه جای ابهام خیلی باقی می ماند، و هر چه بر معلومات افزوده می شود مجهولات هم شمرده تر و نمایان تر می گردد. ولی هر چه باشد باز از آینده سازمان جهان، خبرهای یقینی برای ما می دهد، خوب ثابت می کند که هر چه اکنون هست الی الابد هم باقی خواهد ماند، و عدم و انعدام کوچک ترین روزنه ای به سوی موجودات ندارند؛ درست است که دنیا دنیای تبدل و تحول است و هر چیزی خواه ماده و خواه نیرو انقلاب می یابد ولی هر چه باشد باز دنیا دنیای وجود است و دنیای عدم نیست.

این فصل، تبدل ماده و نیرو را به حرارت و برودت و به نور و ظلمت و اصوات دلکش و صحنه های دلپذیر و موجودهای شور انگیز و به شکنجه های هولناک و غیر اینها، از مطالبی که به طریق قرآن کریم و احادیث شریفه وارد شده، الحق خوب توضیح می دهد (البته به طوری که گفتیم اصل این مطالب را با قطع نظر از خصوصیات آنها) و امکان آن را در ذهن انسان سهل القبول می گرداند و انصافاً جایی برای چون و چرا باقی نمی گذارد.

این فصل، خوب می رساند که عمل انسان، اعم از این که در شکل حرکت وقوع یابد و یا در صورت سایر انرژی ها، کلیتاً و بدون استثناء در جهان باقی می ماند و امکان انقلاب به هر گونه ماده و نیرو را هم دارند.

این فصل، چنان استحکام برای ساختمان عمل می دهد که اگر سراسر قوای مخربه جهان جمع شوند و بر سر یک عمل بسیار کوچک و ناچیز بتازند، باز هم نمی توانند استحکام آن را در هم بشکنند و یا ناچیزترین ذره آن را نابود سازند.

در آخر سخن بایستی تذکر داد که، یک خداست و دو گونه کتاب به رشته تألیف کشیده: کتاب تشریحی و کتاب تکوینی. قرآن و جهان، حقیقت این است که فهم این دو کتاب به یکدیگر بستگی دارد و هر کدام کلید رموز آن دیگری است؛ خود قرآن کریم چنین دستور می دهد: برای به دست آوردن رمز آفرینش و آغاز و انجام خلقت و پیدایش زندگی نوین یعنی نشأه آینده، در زمین سیر کنید و در آیات کتاب تکوینی غور نمائید و بدین طریق می توانید آیات کتاب تشریحی را خوب بفهمید و آنها را تفسیر نمایید. فرموده: **أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ؛ (۱)**

و همچنان که در قرآن کریم آیات هست، حقیقت این است که در آسمان ها و زمین هم آیات بسیاری برای مؤمنین هست: **إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ. (۲)**

۱- . عنكبوت (۲۹) / آیه ۱۹ و ۲۰. آیا ندیدند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرد و بعداً همان را اعاده می فرماید: مسلماً این بر خداوند آسان است؛ بگو در زمین سیر کنید (دقیقاً بررسی و مطالعه نمائید) و نظر کنید که خداوند چگونه آفرینش را آغاز نمود؟ و چگونه بعداً نشأه آینده را ایجاد می فرماید؟.

۲- . جاثیه (۴۵) / آیه ۳.



دلیل ما در بیان و اثبات مسایل این کتاب، آیات محکمه قرآن و کلمات متقنه پیشوایان دین علیهم السلام است، و هر چه که غیر از آیه و حدیث صحیح می آوریم به عنوان تأیید و توضیح علمی و یا استدلال برای رعایت دیگران است.

قرآن کریم یگانه کتاب صحیح و دست نخورده خداوند متعال در روی زمین است؛ و بر خلاف برخی از تصورات دور از حقیقت، پیوسته گفتار خود را متکی به برهان بیان داشته است [بدون این که آمرانه (به خاطر این که گوینده خود خداوند متعال است) دستور به قبول تعبدی داده باشد] ولی چون که اسلوب بیان قرآن کریم به طرز بیانات متعارفی علمی نیست (برای این که کتابی همگانی و هر زمانی است، و برای همه افراد بشر از دانشمند و بی سواد و غربی و شرقی در تمامی اعصار مختلف تا قیام رستخیز فرستاده شده است، و به خاطر یک عده اهل مطالعه فقط نازل نشده است) فلذا یافتن دلیل از میان جملات آیات، و بیان کردن آنها به طور علمی، کار دشواری شده، و هر کسی از عهده آن نمی تواند برآید.

از زمانی که قرآن نازل شده، کتاب ها و علم ها پرداخته شده و فرضیه ها و مکاتیب فلسفی ظهور کرده و پا به میدان خودنمایی گذاشته و اسالیب نگارش رنگ به رنگ گردیده، و هر کدام در یک دوره علاقه مندانی پیدا کرده ولی دیر زمانی نگذشته که نادرستی قضیه هویدا گردیده و به دست فراموشی سپرده شده است؛ در مقابل آنها این قرآن کریم است که با وجود دشمنانی سرسخت، که کتاب ها در رد آن ساخته و مقاله ها بر علیه آن پرداخته اند، و با پیدایش این همه ترقی در علوم تجربی و با پدید آمدن این همه نو ظهورها و عوض شدن افکار، باز هم می بینیم که قرن به قرن و حتی در این اواخر سال به سال، بر رونق آن افزوده می شود و در جهان رایج تر و در میان طبقات دانشمندان شناخته تر می گردد، هر قدر افکار روشن تر و اندیشه ها عمیق تر می شود، و مسایل علوم روی به دقت می نهد و باریک تر می شود، حقاً قرآن کریم هم در انظار شیرین تر و در قلوب محبوب تر گردیده و ارزش باطنی و حقیقی آن ظاهرتر و آشکارتر می شود.

عجیب است که از آغاز قرآن تا پایان آن، سخن به نحو واحدی ادا شده، یعنی مطالب بدون کوچک ترین دو رنگی و اختلاف ساخته شده و بیان گردیده است؛ آن چه که اکنون در نظر نگارنده اعجاب آور و اعجاز آمیز است، همین مساله حاضر و عمل انسان است؛ نویسندگان بهتر می دانند که متعسر و یا متعذر است که کتابی تمام نوشته شود و سخنی به ضد سخن دیگر در آن نوشته نشود؛ احتراز از این تضادهای به ظاهر کوچک، برای افراد بشر اگر چه نابغه هم باشند، اگر ممکن باشد باز دشوار است؛ ولی می بینیم که قرآن کریم درباره عمل مثلاً بسیار سخن رانده و راجع به اعمال صالحه و سیئات، گفتگوهای زیاد فرموده و از حبط شدن حسنات و از توبه و عفو سیئات هم، زیاد بحث کرده اما در هر حال توجه تام به تمام گوشه ها و زوایای مساله داشته است.

سخن در قرآن کریم با کمال سادگی و استقامت پیش رفته و خالی از هر گونه تضاد به قالب بیان ریخته شده است، در جایی که از پایداری و جاودانی بودن عمل سخن می گوید، راه توبه را به روی بدکاران پشیمان، نمی بندد و آنان را

ناامید نمی گرداند؛ و در جایی هم که از تباه شدن حسنات و یا از بخشیده شدن سیئات بحث می فرماید، ناچیزترین اشاره ای به انعدام عمل نمی نماید.

آن چه که درباره قرآن کریم معروض گردید، بدون تغییر درباره احادیث شریفه (که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دوازده جانشین آن حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَام روایت شده است) نیز صادق است، و جای استبعاد نیست، به جهت این که آموزنده این پیشوایان، همان پردازنده قرآن است، خداوند متعال جل جلاله و عم نواله.

### پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

قرآن کریم و احادیث شریفه تصریح فرموده اند که جزا در روز جزا، برای هر انسانی، عین اعمال دنیوی خود او خواهد بود؛ از این دسته آیات و احادیث چنان که ذیلاً خواهیم دید، چنین استفاده می شود که:

اعمالی که در این زندگی از انسان صادر می شود، فانی نمی شود و باقی می ماند و در روز رستخیز که روز پاداش و کیفر است، در اشکال مختلف: در شکل نور و یا حرارت، در صورت مواد فردوسی و یا جهنمی، بدون هیچ کاهش، به خود عامل پرداخت می شود؛ و بدین طریق، برای هیچ کسی جای گله و شکوه ای باقی نمی ماند، و حقاً هیچ جزایی برای اعمال، و هیچ چیزی اوفق با آنها، بهتر از خود آنها نیست؛ چه چیز بهتر از این می تواند باشد که در محکمه عدل الهی، به هر کسی همان داده شود که خود پسندیده و انجام داده است.

در قرآن کریم هست:

هَيْلٌ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۱) و اَيْضاً: سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۲) و اَيْضاً: وَ وَحِيدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛ (۳) و اَيْضاً: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۴) و اَيْضاً: فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۵) و اَيْضاً: دُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۶) و اَيْضاً: فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۷) و اَيْضاً: وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۸) و اَيْضاً: وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ دُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛ (۹) و اَيْضاً: الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۱۰) و اَيْضاً: إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۱۱) و اَيْضاً: لَيْسَ لِلإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛ (۱۲) و اَيْضاً: ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى؛ (۱۳) و اَيْضاً: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۱۴) و اَيْضاً: هَلْ تُؤْتَى الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ (۱۵) و اَيْضاً: لِيُجْزَى اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ؛ (۱۶) و اَيْضاً: وَ تُؤَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا

ص: ۱۳۱

- ۱- اعراف (۷) / آیه ۱۴۷ و سباء (۳۴) / آیه ۳۳. آیا به غیر از آن چه که می کردند جزایی به ایشان داده می شود؟
- ۲- اعراف (۷) / آیه ۱۸۰. مسلماً عین کرده خویش را جزا می یابند.
- ۳- کهف (۱۸) / آیه ۴۹ و آنچه را که کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت به کسی ستم نمی کند.
- ۴- نمل (۲۷) / آیه ۹۰. آیا جز آن چه که می کردید جزا می یابید؟
- ۵- قصص (۲۸) / آیه ۸۴. آنان که اعمال به جا آوردند، جزایی جز آن چه که می کردند نمی یابند.

- ۶- . عنكبوت (۲۹) / آیه ۵۵. بچشید آن چه را که می کردید.
- ۷- . یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز به هیچ کسی هیچ ستمی نمی شود و جز آن چه می کردید جزایی نمی یابید.
- ۸- . صافات (۳۷) / آیه ۳۹. جزایی جز آن چه که می کردید نمی یابید.
- ۹- . زمر (۳۹) / آیه ۲۴. و به ستمگران گفته شد بچشید آن چه را که کسب نمودید.
- ۱۰- . جاثیه (۴۵) / آیه ۲۸. امروز همان را که می کردید جزا می یابید.
- ۱۱- . طور (۵۲) / آیه ۱۶. و همانا جزایتان می دهند همان را که می کردید.
- ۱۲- . نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان جز سعیش.
- ۱۳- . نجم (۵۳) / آیه ۴۱. سپس جزا داده می شود به او عمل او که جزائی اوفی است.
- ۱۴- . تحریم (۶۶) / آیه ۷. ای کسانی که کافر شدید، امروز عذر می آورید، همانا همان را جزایتان می دهند که می کردید.
- ۱۵- . مطففین (۸۳) / آیه ۳۶. آیا به کافران، آن چه که می کردند برگردانیده شد؟ (جزا داده شد؟).
- ۱۶- . ابراهیم (۱۴) / آیه ۵۱. تا جزا دهد خدا به هر کسی آن چه را که کسب کرد.

عَمِلَتْ؛ (۱) و اَيْضاً: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنُجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۲) و اَيْضاً: لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۳) و اَيْضاً: لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا؛ (۴) و اَيْضاً: لَنُجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ. (۵)

و در خبر است که: جبرئیل علیه السّلام به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نازل شد و گفت: یا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحَبُّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ أَعْمَلُ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَلَاقِيهِ. (۶)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که فرموده: مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا - وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيْبَةُ الْأَبْلِ؛ (۷) و در مباحث آینده هم اخباری که بر این بحث دلالت دارند نقل خواهد شد انشاء الله تعالی.

### پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

اگر گفته شود: لفظ «جزاء» و مشتقات آن در آیات کریمه قرآنی، مانند: جَزَاءٌ وَفَاقًا (۸)، و: جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ (۹) و امثال آن ها که زیادند، دلالت بر این می کنند که جزای عمل، غیر از عمل است؛ و کریمه: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۱۰) و امثال آن که بآء مقابله دارند می رسانند که جزای عمل غیر از آن و در مقابل آنست؛ و نیز آیات بسیاری هستند که آشکارا جنت و نعمتهای آن را برای مؤمنین و دوزخ و شکنجه های آن را برای کافرین و فاجرین وعده داده است؛ و ظاهر آن ها نیز این است که جزا غیر از عمل است؛ می فرماید: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ (۱۱) لابد طریق توفیق این می شود که در آیاتی که دلالت می کنند که جزای عمل، خود آن است یک لفظ «كَانَ» به عنوان تأویل و تفسیر، در تقدیر گرفته شود.

ص: ۱۳۲

- ۱- . نحل (۱۶) / آیه ۱۱۱. تمام پرداخت می شود به هر کسی آنچه که عمل کرد.
- ۲- . عنكبوت (۲۹) / آیه ۷. کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کرده اند، البته از آنان کارهای بدشان را دور و پوشیده می داریم و هر آینه آنان را جزا می دهیم نیکوتر آنچه را که می کردند.
- ۳- . توبه (۹) / آیه ۱۲۱. تا جزایشان دهد خدای، نیکوتر آنچه را که می کردند؛ تقدیر این کریمه، به قرینه آیه ۷ سوره عنكبوت و ۳۵ سوره زمر این است که: لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون و لیکفر عنهم اسوء ما کانوا یعملون.
- ۴- . نور (۲۴) / آیه ۳۸. تا جزا دهد خدا ایشان را بهترین اعمال شان را. و تقدیر این آیه نیز به قرینه کریمه ۷ عنكبوت و ۳۵ سوره زمر این طور است: لیجزیهم الله احسن ما عملوا و لیکفر عنهم اسوء ما عملوا.
- ۵- . فصلت (۴۱) / آیه ۲۷. هر آینه جزای شان می دهیم بدترین آنچه را که می کردند؛ و تقدیر این آیه هم به قرینه آیه ۷ عنكبوت و ۳۵ زمر چنین می شود: و لنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون و لنحبطن عنهم احسن الذی کانوا یعملون.
- ۶- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۴، س ۲. وافی کتاب الصلوه، ص ۲۱، س ۳۱. روضه الواعظین، ص ۲۷۱، من لایحضره الفقیه،

- ص ۱۲۴، س ۲۴. ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم زنده بمان هر قدر که خواهی، حقا که خواهی مرد، و دوست بدار هر که را که خواهی، حقا که جدا خواهی شد. و عمل کن آن چه که خواهی، حقا آن را ملاقات خواهی نمود.
- ۷- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۰، حکمت ۲۵۷. هر کسی به دلی شادی رساند خداوند از همان شادی، لطفی خلق می کند. هر وقت مصیبتی به او برسد، مانند آبی که در سرازیری روان باشد به سوی آن مصیبت روان می گردد تا آن را از وی طرد نماید و براند، همان طور که شتر بیگانه رانده می شود.
- ۸- . نباء (۷۸) / آیه ۲۶. جزایی است موافق.
- ۹- . نباء (۷۸) / آیه ۳۶. جزایی است از پروردگارت.
- ۱۰- . یونس (۱۰) / آیه ۵۲. آیا جزا داده می شود جز با آنچه کسب می کردید؟
- ۱۱- . نساء (۴) / آیه ۱۳ و ۱۴. هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند او را داخل باغستان هایی می کند که از زیر آنها نهرها جاری است. همیشه در آنجا می مانند. و این است گشایش بزرگ و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند او را به آتشی داخل می کند که الی الابد در آن می ماند و برای اوست شکنجه ای خوار کننده.

در پاسخ می‌گوییم: اگر جائز باشد که لفظ کَانَ در تقدیر فرض شود، لازم می‌آید که در دنیا کلام صریحی پیدا نشود و اقرار، همه باطل شوند؛ برای این که با در تقدیر گرفتن یک لفظ کَانَ هر کلام واضحی از معنای اصلی خود در می‌آید و تغییر می‌یابد و به کلی عوض می‌شود؛ پس قول به جواز تقدیر کَانَ، شبیه‌ترین سخن به گفتار کودکان است.

حقیقت مطلب و ساده‌ترین وجه جمع این است که، چون عین عمل دنیوی، بدون تغییر شکل به عامل نمی‌رسد بلکه پس از آن که باطن خود را بروز می‌دهد و کاملاً عوض می‌شود و زیادت می‌یابد به او می‌رسد فلذا صحیح می‌شود که گفته شود: عین عمل او به او رسید؛ و هم این که: جزای عمل خویش را باز یافت؛ و هم این که: عمل خویش را به عنوان جزا باز یافت.

تفصیل این است که:

اعمال دنیوی انسان با شکل عمل و با آن صورتی که در حین صدور دارا می‌باشد به عامل خود داده نمی‌شود، بلکه پس از آن که به وقوع می‌پیوندد و شکل کنونی و ظواهر دنیوی و صورت این جهانی خود را ترک می‌کند و به کلی عوض می‌شود به عامل خود می‌رسد؛ پس از آن که با عین ذات و حقیقت خود ظهور می‌کند و شکل نعمت‌های بهشتی، و یا شکنجه‌های جهنمی به خود می‌گیرد و قابلیت لذت دادن، و آزار رسانیدن پیدا می‌کند، به عامل خود داده می‌شود.

بنابراین، در این دریافت و این پرداخت، دو ملاحظه صحیح در می‌آید: یکی این که: مجازاتی به معنای حقیقی کلمه اصلاً در آخرت نخواهد بود، به جهت این که عین عمل عامل، به او داده خواهد شد؛ دیگری این که: روز قیامت روز مجازات است و هر کسی پاداش و کیفر اعمال خود را در آن روز دریافت می‌دارد: پاداش نیکوکاران، بهشت و نعمت‌های بی‌کران آن و کیفر بدکاران، دوزخ و شکنجه‌های جان‌فرسای آن است.

آیاتی که پایه اشکال مذکور شده‌اند، مبتنی بر لحاظ دوم هستند؛ و آیاتی هم که در بحث‌های گوناگون این فصل، انشاء الله تعالی ایراد می‌شوند مبتنی بر لحاظ اول بوده و دال بر عینیت می‌باشند؛ و آیاتی که در این بحث نقل شدند و عنوان: «پاداش آدمی، خود کردار آدمی است» از آن‌ها استفاده می‌شود، لحاظ جامعی دارند و جامع هر دو لحاظ یاد شده هستند؛ و می‌فهماند که: مجازات در آخرت حق است ولی جزای هر عمل خود همان عمل است.

مثل عامل، مثل زارع است: زارع گندم و جو و سایر حبوبات خویش را در زمین‌ها به هر طرف می‌پاشد، و بعد از مدتی هنگام خرم، حاصل بر می‌دارد، این حاصل به لحاظی پاداش زارع و پاداش بذر و بذر افشانی اوست، و با لحاظ دیگری، پاداشی در میان نیست بلکه این حاصل در واقع همان بذره‌های سابق اوست که صورت خود را عوض کرده و افزایش یافته و به دست او رسیده است، و به لحاظ جامعی، زارع پاداش می‌یابد و پاداش او همان بذره‌های پراکنده شده اوست که روئیده و بزرگ شده و به او رسیده است.

### **حسانت دنیوی نعمت‌های بهشتی می‌گردند**

اگر ما بتوانیم در مکتب قرآن، با برد باری و صبر، شاگردی نماییم، و زمانی زبان به ایراد دراز نکرده و سرا پا گوش و هوش شویم (نه زبان پر طغیان و اندیشه نافرمان) ما را به مرموزترین اسرار جهان هدایت می‌کند؛ و سبب این که ما از قرآن کمتر

استفاده می کنیم!! و معلوم است کسی که به استاد خود، معلمی کند و دانشی نیاندوخته و علمی نیاموخته به هوس آموزگاری  
بر آموزگار افتد، عاقبت نادان می ماند.

ص: ۱۳۳

مثل ما و قرآن، مثل موسی و خضر(۱) است، ترقی یافتن و دانا شدن موسی، نیازمند تعلیم خضر بود، و این هم محتاج به صبر و تحمل موسی بود، ولی او مثل مردم زمان ما، می خواست فلسفه هر چیز را فوراً بداند، فلذا در هر مساله ای زبان به اشکال می گشود؛ و بالاخره چون موسی عجول بود، لیاقت مکتب خضر را پیدا نکرد و رانده شد و «هذا فراق بینی و بینک» به او خوانده شد.

قرآن کریم و حدیث شریف ما را به این حقیقت رهبری می کنند که: اعمال نیک این زندگی، تغییر شکل داده و در آخرت نعمت های بهشتی خواهند شد و در صورت باغ و راغ و چمن و سوسن، و در اندام حوریان پری پیکر، و در شکل کاخ های مجلل پدیدار خواهند شد؛ و إِذَا رَأَيْتَ تَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا.(۲)

فرموده: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛(۳) و اَيْضًا: وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ؛(۴) و اَيْضًا: وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛(۵) و اَيْضًا: وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ؛(۶) و اَيْضًا: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يُقْبِضُ وَ يَبْضُطُ؛(۷) و اَيْضًا: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبِتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛(۸) و اَيْضًا: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ؛(۹) و اَيْضًا: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ؛(۱۰) و اَيْضًا: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ؛(۱۱) و اَيْضًا: إِنَّ اللَّهَ لَا يُطْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكَ حَسَنَةً فَيضَاعِفْهَا؛(۱۲) و اَيْضًا: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا؛(۱۳) و اَيْضًا: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ؛(۱۴) و اَيْضًا: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّ اللَّهَ يُضَاعِفُ حَسَنَةً مِنْ خَيْرٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛(۱۵) و اَيْضًا: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛(۱۶) و اَيْضًا:

ص: ۱۳۴

- ۱- داستان آموزنده موسی و خضر، در سوره کهف (۱۸) / آیه ۶۰ تا ۸۲ می باشد.
- ۲- انسان (۷۶) / آیه ۲۰. وقتی که آن جا را می بینی ناز و نعمت و پادشاهی بزرگی را می بینی.
- ۳- نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان جز آن چه کوشید.
- ۴- تکویر (۸۱) / آیه ۱۳ و ۱۴. آن گاه که بهشت، نزدیک آورده شود هر کسی داند که چه حاضر کرده است.
- ۵- بقره (۲) / آیه ۱۱۰. هر چیزی را که برای خود، پیش داشت نمایید در پیش خدا آن را باز می یابید.
- ۶- بقره (۲) / آیه ۲۲۴. برای خودتان پیش داشت کنید و از خدا بپرهیزید.
- ۷- بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض نیکی دهد تا خدا برای او بیفزاید افزایش های بسیاری و خداوند قبض می کند و بسط می دهد.
- ۸- بقره (۲) / آیه ۲۶۱. مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می کنند، مانند مثل دانه ای است که هفت سنبل برویاند در هر سنبل صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد افزایش می دهد، خداوند بزرگ است، دانا است.
- ۹- بقره (۲) / آیه ۲۶۵. مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و برای استوار داشتن خود خرج می کنند،



مانند مثل باغی است در تپه ای که باران درشت قطره به آن رسد و میوه هایش را دو برابر دهد و اگر باران درشت قطره نرسد، بارش ریز قطره ای به آن رسد.

۱۰- . طور (۵۲) / آیه ۲۱. نکاستیم شان از عمل شان چیزی.

۱۱- . بقره (۲) / آیه ۲۷۲. هر چه از خیر خرج کنید، برای خودتان است. در صورتی که خرج نمی کنید مگر برای طلب راه خدا و هر چه از خیر خرج کنید تمام پرداخت می شود به شما و بر شما ستمی نمی شود.

۱۲- . نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خدا به وزن ذره ای ظلم نمی کند و اگر ذره ای نیکی باشد آن را می افزاید.

۱۳- . آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی هر خیری را که کرده بود، حاضر خواهد یافت.

۱۴- . انفال (۸) / آیه ۶۰. هر چه که در راه خدا انفاق کنید تماماً به شما پرداخت می گردد.

۱۵- . لقمان (۳۱) / آیه ۱۶. پسر کوچکم اگر حسنه به وزن دانه خردل باشد و در میان سنگی باشد یا در آسمان ها و یا در

زمین، خداوند آن را باز می آورد، و باور کن که خداوند کارش لطیف و دقیق است و (از هر جا و هر چیز) با خبر است.

۱۶- . یونس (۱۰) / آیه ۹. واقع این است کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند، پروردگارش آنان را با ایمان شان هدایت می فرماید. از زیرشان در باغستان های نعمت، نهرها روان است.

وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيُؤْفِيئَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ؛ (۱) و ایضاً: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ (۲) و ایضاً: وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا؛ (۳) و ایضاً: وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا؛ (۴) و ایضاً: يَوْمَئِذٍ يُؤْفِيئُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ؛ (۵) و ایضاً: وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ (۶) و ایضاً: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِيئَهُمُ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ؛ (۷) و ایضاً: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛ (۸) و ایضاً: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ؛ (۹) و ایضاً: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَّا قَدَّمَتْ يَدَا؛ (۱۰) و ایضاً: وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخْرَتْ؛ (۱۱) و ایضاً: يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي؛ (۱۲) و ایضاً: مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ؛ (۱۳)

و در حدیث وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قَالَ اللَّهُ حَيْلٌ جَلَامِلُهُ يَا عِبَادِي الصَّادِقِينَ تَعَمَّمُوا بِعِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ بِهَا تَتَّعَمُونَ فِي الْجَنَّةِ؛ (۱۴) و ایضاً: لَمَّا أُسْرِيَ بِي مَرْبَىٰ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مُرَّ أُمَّتَكَ أَنْ يُكْثِرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ فَإِنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ وَ تَرْبَتُهَا طَيِّبَةٌ قَلْتُ وَ مَا غَرْسُ الْجَنَّةِ قَالَ لِأَحْوَلٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ (۱۵) و ایضاً: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ؛ (۱۶) و ایضاً: إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ رُدَّتْ إِلَيْكُمْ (تُرَدُّ إِلَيْكُمْ)؛ (۱۷) و ایضاً: بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حَلَقُ الذِّكْرِ؛ (۱۸) و ایضاً: إِنَّ الْقَبْرَ: رَوْضَةٌ مِنَ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ فَمَهْدُوهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَمَثَلُ أَحَدِكُمْ كَمَثَلِ الرَّجُلِ يَنْفِذُ كَلَامَهُ يَمْهَدُ لَهُ؛ (۱۹) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلَا تُنْفِسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۲۰) و ایضاً: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ

ص: ۱۳۵

- ۱- . هود (۱۱) / آیه ۱۱۱. حقیقت این است که پروردگارت به طور مسلم به ایشان، اعمال شان را تماماً پرداخت خواهد کرد.
- ۲- . ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۴ تا ۲۷. آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زد کلمه طیبیه و سخن پاک را، مانند درخت پاکی که ریشه اش ثابت و استوار و شاخسارش در آسمان است، میوه هایش را به اذن خدا در هر زمان می دهد، خداوند برای مردمان، مثل ها می زند تا شاید آنان متذکر شوند.
- ۳- . کهف (۱۸) / آیه ۴۶. باقیاتی که صالح هستند بهترند در نزد پروردگارت از لحاظ ثواب و برگشت.
- ۴- . کهف (۱۸) / آیه ۴۹. و هر چه را که کرده بودند حاضر یافتند.
- ۵- . نور (۲۴) / آیه ۲۵. خداوند در آن روز، دین حق آنان را (یعنی اعمال نیک شان را) به ایشان تمام می پردازد.
- ۶- . قصص (۲۸) / آیه ۷۷. در آن چه خداوند تو را داده خانه آخرت را طلب کن، و بهره ای را که از زندگی دنیوی برایت هست فراموش مکن.
- ۷- . احقاف (۴۶) / آیه ۱۹. برای هر کسی از آن چه به جا آورده است درجاتی هست و خدا می خواهد اعمالشان را تماماً به ایشان بپردازد و ستمی به ایشان نشود.
- ۸- . حدید (۵۷) / آیه ۱۳. روزی مردان و زنان منافق به مؤمنین گویند: صبر کنید تا ما هم به شما برسیم و از نورتان استفاده کنیم، در پاسخ گفته می شود که به پشت سرتان برگردید و نوری بجوید.
- ۹- . حشر (۵۹) / آیه ۱۸. ای کسانی که ایمان آورده اید، پرهیزید از خدا. البته هر کسی نیک نظر کند که برای فردای خود

چه پیش داشتی می کند.

- ۱۰- . نباء (۷۸) / آیه ۴۰. روزی انسان به آن چه که با دو دست خویش پیش داشت کرده بود نگاه می کند.
- ۱۱- . انفطار (۸۲) / آیه ۴ و ۵. و هنگامی که قبرها شکافته شوند، داند هر کسی که چه تقدیم داشته و چه تأخیر انداخته است.
- ۱۲- . فجر (۸۹) / آیه ۲۴. می گوید ای کاش که برای این زندگیم پیش داشت می کردم.
- ۱۳- . زلزله (۹۹) / آیه ۷. هر کس به ثقل ذره ای خیر کند آن را می بیند.
- ۱۴- . امالی، صدوق، ص ۱۸۱ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۳، س ۳۰. با اندک فرق از کلینی. خداوند جل جلاله فرمود: ای بندگان صدیق من در دنیا با عبادت لذت برید چون در بهشت هم با همان عبادت لذت خواهید برد.
- ۱۵- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۲. وقتی که به آسمان برده شدم، ابراهیم علیه السلام به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت زیاد بکارند، چون که زمینش با وسعت و خاکش نیک است. گفتم: کشت بهشت چیست؟ گفت: لاحول ولاقوه الا بالله، یعنی گفتن این سخن، کشت بهشت است.
- ۱۶- . همانجا هر کس بگوید لا اله الا الله، درختی برای او در بهشت کاشته می شود.
- ۱۷- . شرح دعای عدیله شیخ ابراهیم سبزواری، ص ۱۷۰ الفردوس الاعلی، ص ۲۶۹. همانا اعمال خود شماهاست که به شما برگردانیده شده اند، یا می شوند.
- ۱۸- . من لایحضره الفقیه، ص ۵۸۸، س ۷ وافی، س ۴۶ و س ۱۴ روضه الواعظین، ۳۲۴ معانی الاخبار، ص ۳۲۱ المحججه البیضاء، ج ۱، ص ۲۲. بشتابید به سوی باغ های بهشت. گفتند یا رسول الله باغ های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه های ذکر است.
- ۱۹- . ارشاد القلوب، ص ۹۷. واقع این است که قبر باغی است از باغستان های بهشت یا گودالی است از گودال های دوزخ، پس آن را با عمل صالح و شایسته آماده سازید. و مثل شما مثل مردی است که سفارش می دهد خانه برایش تهیه می شود. خداوند متعال فرموده: برای خودشان تهیه می کنند و آماده می سازند.
- ۲۰- . روم (۳۰) / آیه ۴۴. و من عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون، کسانی که عمل نیک و شایسته به جا می آورند همانا برای خودشان تهیه می بینند.

فِيهَا قِيَعَانًا بُقَعًا مِنْ مِسْكٍ وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لِيَنَّهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِيَنَّهُ مِنْ فَضِيهِ وَ رُبَّمَا أَمْسَكُوا، فَقُلْتُ لَهُمْ مَا بِالْكُمْ رُبَّمَا أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ، قُلْتُ: وَ مَا نَفَقَتُكُمْ؟ قَالُوا قَوْلُ الْمُؤْمِنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَهُنَّ بَيْنَنَا وَ إِذَا سَكَتَ وَ أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا. (۱)

وَ اِيضًا: الْجَنَّةُ قِيَعَانٌ وَ إِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ؛ (۲) وَ اِيضًا: مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غَرَسَ اللَّهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَرَسَ اللَّهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ؛ وَ مَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ غَرَسَ اللَّهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ!. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ شَجَرَنَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ. قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرِقُوهَا وَ ذَلِكَ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ. (۳)

وَ اِيضًا: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِهِ حَمْرَاءَ مَنْبُتِهَا فِي مِسْكٍ أَيْضًا مِنَ الْعَسَلِ وَ أَشَدُّ بِيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَ أَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ فِيهَا أَمْثَالُ ثُدْيِ الْأَبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً؛ (۴) وَ اِيضًا: بِهِ سَلْمَانٌ، سَفَارِشٌ مِى فَرْمُودِ كِه بَسِيَارِ بَكُوِيدِ لِاحَوْلِ وَ لَا قُوهِ إِلَّا بِاللَّهِ بِه جِهَتِ اَيْنِ كِه اَيْنِ كَلِمَه، اَز خَزِينَه هَايِ بَهْشْتِ اسْت. (۵)

وَ رَوَايَتِ شَدَه كِه: سُوِيدِ بِنِ غَفَلَه بِه خَانَه اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارِدِ شَدِ، وَ دَرِ خَانَه آنِ حَضْرَتِ چِيْزِي نَدِيدِ؛ كَفْتِ يَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اِثَاثِ الْبَيْتِ شَمَا كَجَاسْتِ؟ فَرْمُودِ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَأَنْتَأْتُ فِي الدُّنْيَا، نَقَلْنَا جُلَّ مَتَاعِنَا إِلَى الْآخِرَةِ؛ (۶) وَ دَرِ آخِرِ خَطْبَه اِي كِه مَرْدَمِ رَا بَرَايِ جِهَادِ، تَرغِيبِ مِى فَرْمُودِ، چِنِينِ فَرْمُودِ: اَلْجِهَادُ اَلْجِهَادُ عِبَادَةِ اللَّهِ، اَلْأَوَانِي مُعَسِكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاخَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ. (۷)

وَ اَز حَضْرَتِ اِمَامِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ شَدَه كِه زِيَادِ، اَيْنِ شَعْرِ رَا اِنْشَاءِ مِى فَرْمُودِه:

لِإِنَّ كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا كَمَالًا فَحَسُنُ الْخُلُقِ أَبِيهِ وَ أَكْمَلُ (۸)

وَ اَز حَضْرَتِ اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ شَدَه (۹) كِه فَرْمُودِه: حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِه مَرْدِي كِذْبَتِ كِه دَرِ حِيَاظِ خُودِ، كَشْتِي بَرَايِ خُويْشِ مِى كَاشْتِ، فَرْمُودِ: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى غَرَسِ اِنْبِتِ أَصْلًا وَ أَسْرَعُ اَيْنَاعًا وَ

ص: ۱۳۶

۱- . ارشاد القلوب، ص ۱۱۱. وقتی که به آسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم، در آنجا دشت های هموار، قطعه زمین هایی از مشك دیدم و در آنجا فرشتگانی دیدم که با خشتی از طلا- و خشتی از نقره بنا می گذاشتند، و بسا دست از کار می کشیدند، به آنان گفتم چرا گاهی بنا می گذارید و گاهی دست نگاه می دارید؟ گفتند: تا مصالح کار برسد. گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند: این است که مومن بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.. هر وقت او اینها را گفت: بنا می گذاریم و هر وقت ساکت شد ما هم امساک می کنیم. امالی طوسی، ص ۳۰۲.

۲- . اربعین شیخ بهاء الدین، ص ۲۵۷، س ۱۵. بهشت بیابانهای صاف و هموار است و واقع این است که کشت آن سبحان الله و بحمده می باشد. یعنی گفتن این کلمه مبارک.

۳- . بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۵. از امالی صدوق، هر کس بگوید: سبحان الله، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. و هر کس بگوید الحمد لله خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. و هر کس بگوید لا اله الا الله، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. و هر کس بگوید الله اکبر، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می‌کارد. مردی از قریش گفت یا رسول الله پس درخت ما در بهشت زیاد است! فرمود: بلی ولی مبادا که آتش‌هایی به آنها بفرستید و آنها را بسوزانید. و همین است که خداوند عز و جل می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول خدا را و تباہ مسازید اعمالتان را. انفال (۴۷) / آیه ۳۳.

۴- . محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۰ کافی، ترجمه در ص ۶۷ پاورقی ۲ مذکور است.

۵- . روضه الواعظین، ص ۳۱۰ و با اندک تفاوت در ارشاد القلوب، ص ۹۶. مغنی اللیب، ص ۲۲۰.

۶- . ارشاد القلوب، ص ۲۱. ما خانواده ای هستیم که در دنیا اثاث البیت جمع نمی‌کنیم مقدار مهم متاع خود را به آخرت نقل داده ایم.

۷- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۲. بندگان خدا جهاد کنید، بدانید که من در همین روز سپاه ترتیب می‌دهم پس هر کس که خواهان کوچ کردن به سوی خدا باشد البته بیرون رود «به سوی لشکرگاه».

۸- . الانوار البهیة، ص ۴۵ و ۴۶. اگر اعمال برای عاملین خود روزی کمال خواهند بود، پس حسن خلق زیباتر و کامل تر است.

۹- . روضه الواعظین، ص ۳۰۹. آیا راهنمایی نکنم تو را به کشتی که ریشه اش روینده تر و بارور شدنش زودتر و میوه اش گواراتر و بقایش زیادتر است؟! پس فرمود: آن گاه که بامداد و شامگاه می‌شود این تسیحات را بخوان، اگر آن را بگویی ده درخت در بهشت از انواع میوه جات برای تو هست و این اذکار از چیزهایی است که باقی می‌مانند و صالح می‌باشند، تباہ نمی‌شوند. نقل به اختصار.

أَطِيبُ ثَمَرًا وَابْقَى؟ سِيسِ فَرْمُود: إِذَا اصْبَحْتَ وَآمَسَيْتَ فَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّ لَكَ بِذَلِكَ إِنْ قُلْتَهُ عَشْرَ شَجَرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَاكِهَةِ وَ هُنَّ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ.

و از ابو بصیر روایت شده که گفته: سمعتُ ابا جعفرِ عليه السَّلام يقول: إِنَّ المَوتورَ أهْلُهُ وَ مالهُ مِنْ ضَيِّعِ صَلَوةِ العَصْرِ، قالَ قُلْتُ: أَيُّ أهْلِ لَه؟ قالَ لا يَكُونُ لَهُ أهْلٌ فِي الجَنَّةِ. (۱)

و حضرت امام صادق عليه السَّلام به جمیل فرمود: مِنْ صالِحِ الاعمالِ، البرُّ بالأخوانِ وَ السَّعیُّ فی حوائِجِهِمْ وَ ذلِکَ مُرغَمَةٌ للشَّیطانِ وَ تَزحزُحٌ عَنِ النِّیرانِ وَ دَخولٌ فِي الجَنانِ، یا جمیلُ أَخْبِرْ أَصحابِکَ؛ (۲) و نیز از آن حضرت روایت شده: إِنَّ الصائمِ مِنْکُمْ لَتَرْفَعُ فِي رِیاضِ الجَنَّةِ یَدَعُو لَهُ المَلائِکَةُ حَتَّى یُفِطِرَ (۳) و مردی (۴) به آن حضرت علیه السَّلام گفت: إِنَّ اَبی قَد کَبِرَ جِدًّا فَنَحْنُ نَحْمِلُهُ إِذا أَرادَ الحَاجَةَ، فرمود: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِیَ ذلِکَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقْمَهُ بِیَدِکَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ غَدًا.

و ایضاً روایت شده: إِنَّ ابا بَصیرَ سَأَلَ ابا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلام عَنِ الحورِ العِینِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِداکَ خَلَقْتَ مِنَ خَلْقِ الدُّنیا امَّ خَلْقٍ مِنَ خَلْقِ الجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ ما أَنْتَ وَ ذاکَ عَلَیْکَ بِالصَّلَوةِ فَإِنَّ آخِرَ ما أوصى بِهِ رسولُ اللَّهِ وَ حَثَّ عَلَیهِ، الصَّلَوةُ. (۵)

و از حضرت امام رضا علیه السَّلام روایت شده: السَّخاءُ شَجَرَةٌ فِي الجَنَّةِ مِنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغصانِها دَخَلَ الجَنَّةَ. (۶)

و نیز در حدیث آمده: إِنَّ موسى عَلَیهِ السَّلام اوحى اللَّهُ تَعالیٰ إِلَیهِ أَنْ قُمْ فِي ظُلْمَةِ اللَّیْلِ أَجْعَلْ قَبْرَكَ رَوْضَةً مِنْ رِیاضِ الجَنَّةِ. (۷)

## بهشت و دورخ خلق شده اند

شاید در تعقیب بحث فوق به ما ایراد گرفته و چنین گویند اعتقاد امامیه (شیعه اثنا عشریه) رحمهم الله تعالی چنان که شیخ ابو جعفر صدوق و علامه کبیر مجلسی و سید اسمعیل طبرسی رضوان الله علیهم تصریح فرموده اند این

ص: ۱۳۷

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸۷، س ۱۹ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴، س ۱۱ با اندک فرق، من لا یحضره الفقیه، ص ۵۸، س ۲۲، شنیدم امام ابو جعفر باقر علیه السَّلام می فرمود: به راستی کسی که خانواده و مالش از دست رفته باشد کسی است که نماز عصر را تباه کند، گفتم کدام خانواده اش؟! فرمود: در بهشت برای او خانواده ای نمی شود.

۲- . کتاب «الامام الصادق» علیه السَّلام ج ۲، ص ۵۶. از خصال صدوق، یکی از اعمال شایسته، نیکی کردن به برادران و تلاش کردن در حاجت های آنان است. و این عمل بینی شیطان را بر زمین می مالد و از آتش ها دور می گرداند و به بهشت داخل می کند. ای جمیل این حدیث را به یاران روشندل خود خبر ده.

۳- . روضه الواعظین، ص ۲۹۵. باور کنید کسی که از شما مؤمنین روزه می گیرد در باغ های بهشت می چرد، فرشتگان برای او تا موقع افطار دعا می کنند.

۴- . وافی کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۲ و ۲۹. پدرم خیلی پیر شده و در موقع حاجت ما او را بر می داریم؛ فرمود: اگر بتوانی تو خود او را بردار (و به دیگری وامگذار) و با دست خود به او لقمه بده، برای این که این عمل، فردای قیامت برایت بهشتی

- خواهد شد و یا سپری از آتش دوزخ. جنت به فتح و یا بضم جیم خوانده شود، به استدلال ما زیانی نمی رساند.
- ۵- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۴، س ۳۷. ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره حور العین سؤال کرد و گفت فدایت شوم آیا از مخلوق دنیاست یا از مخلوق بهشت است؟ فرمود: چه کار با این داری بر تو باد نماز؛ زیرا آخرین چیزی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن سفارش فرمود و بر آن ترغیب کرد، نماز بود.
- ۶- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۷، س ۱۶. سخاوت درختی است در بهشت هر کس به شاخه ای از شاخه هایش چنگ زند داخل بهشت می شود.
- ۷- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۶، س ۱۱. خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرستاد که در تاریکی شب برخیز تا قبرت را باغی از باغستان های بهشت گردانم.

است که: بهشت و دوزخ، هر دو خلق شده و هم اکنون موجود می باشند؛ و بنا بر آن چه که در بحارالانوار هست، جمهور مسلمین غیر از عده کمی از معتزله، در همین اعتقاد هستند؛ و در کفایت الموحدین اجماع مسلمین را ادعا کرده است.

و در خبر است که: ابوالصلت هروی می گوید به حضرت امام رضا علیه السلام گفتیم:

يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَمَّا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟ فَقَالَ: وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَانِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَاهُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ؛ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَذَّبَنَا وَكَذَّبَنَا عَلَى شَيْءٍ وَ يَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ. (۱)

بنابراین چگونه می توان گفت که: بهشت و دوزخ برای هر کسی از اعمال خود او ساخته می شود، با این که عده ای از بشر هنوز پا به زندگی دنیوی نگذاشته اند و عده ای هم که اکنون در دنیا هستند اعمال شان را خاتمه نداده اند؛ پس چگونه از اعمال تحقق نیافته بشر، بهشت و دوزخ آفریده شده است؟.

پاسخ این است که: بهشت و دوزخ موجودند و خلق شده اند، و کسانی که برای وجود آن دو فایده ای نمی دانند از فهم معاد حقیقی محروم مانده، و پی به اسرار و رموز آیات و احادیثی که در باب معاد بیان شده است، نبرده اند؛ قرآن کریم با صراحت وجود بهشت و دوزخ و حتی بودن مردمان را در آن ها بیان می فرماید: وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصِيلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا لَهُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ؛ (۲) و ما در این کتاب اثبات کرده ایم که: آخرت هم اکنون در دنیا موجود است؛ انشاء الله می آید. (۳)

ولی باید دانسته شود که موجود و مخلوق بودن جنت و نار، هیچ تضادی با بحث های سابق و لاحق ما ندارد، و با آن ها کاملاً سازگار است؛ به جهت این که: اولاً، خود بهشت و دوزخ غیر از نعمت ها و نعمت های آنهاست، و آیات و اخباری هم که در دو بحث سابق و لاحق ما دلالت می کنند که نعمت ها و شکنجه های آخرت، از اعمال خود بهشتیان و دوزخیان ساخته می شود، درباره اصل بهشت و دوزخ ساکت بوده و هیچ سخنی ندارند؛ بنابراین با سهولت به دست می آوریم که خود بهشت و دوزخ اکنون مخلوق و موجود است و اما آن چه که در بهشت و دوزخ از نعمت ها و شکنجه ها خواهد بود از اعمال آدمیان آفریده می شود.

و این معنی از بعضی از اخباری که در بحث فوق آوردیم خوب فهمیده می شود: زمین بهشت، وسیع و خاکش بسیار خوب است؛ به امت خود بگو که از کشت های بهشتی زیاد بکارند؛ و یا این که: فرشتگان با رسیدن مصالح بنا (ذکر خدا) شروع به ساختن قصرهای جنت می کنند، و اگر مصالح نرسید (خدا را یاد نکرد) دست از کار ساختمان می کشند؛ این

ص: ۱۳۸

۱- . کفایه الموحدین، تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۶۹، س ۱۱. از ابن بابویه با اندک فرق بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۷۳، س ۲۹. از چهار کتاب توحید و عیون الاخبار و امالی که هر سه از شیخ صدوق است و احتجاج طبرسی. ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از



بهشت و دوزخ آیا آن دو امروز مخلوق و موجود هستند؟ فرمود: واقع این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه که به آسمان برده شد، داخل بهشت شد و دوزخ را هم دید؛ گوید گفتم مردمانی می گویند که بهشت و دوزخ امروز مقدر و مفروض می باشند و آفریده نشده اند، پس آن حضرت علیه السلام فرمود: نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم، هر کس آفریده شدن بهشت و دوزخ را انکار نماید، قطعاً رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و ما را تکذیب کرده، و از ولایت ما بهره ای ندارد و در آتش دوزخ همیشه می ماند؛ خداوند متعال فرموده: این است دوزخی که گناهکاران تکذیبش می کنند، در میان دوزخ و چیزی (که جوشان و در نهایت حرارت است) می گردند. (رحمن (۵۵) / آیه ۴۳ و ۴۴).

۲- . انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. واقع این است که به طور حتم نیکوکاران در نعیمی هستند و گناهکاران هر آینه در دوزخی می باشند. در روز جزا داخل آن شده و آن را می چشند و اکنون هم از آن غایب و برکنار نیستند.

۳- . رجوع شود به آخرین بحث این کتاب.

مضمون‌ها فقط با این حقیقت می‌توانند سازگار باشند که خود بهشت و دوزخ، موجود باشند، ولی لذائد و شکنجه‌های آن‌ها به تدریج از اعمال اهل آن‌ها آفریده شود:

یکی از بزرگان عصر ما در کتاب خود چنین نوشته است: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به قطار شتران حجاج نگاه کرد و فرمود: پا بر نمی‌دارند مگر این که حسنه‌ای برای آن‌ها نوشته می‌شود، و پا بر نمی‌گذارند مگر این که سیئه‌ای از آن‌ها محو می‌شود و وقتی که اعمال‌شان را به جا آورند به آن‌ها گفته می‌شود که: بنایی احداث نمودید دیگر ویرانش نکنید و گذشته را کفایت کردند، در آینده نیز خوبی نمایید (۱)؛ و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده: **إِنَّ الْعَمَلَ الصَّالِحَ لِيَهْدِيَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَمَهِّدُ لِمَوْلَاهُ كَمَا يَبْعَثُ الرَّجُلُ غُلَامًا فَيَفْرَشُ لَهُ ثُمَّ قَرَأَ: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَأَنفُسِهِمْ يَمَهِّدُونَ.** (۲)

و ثانیاً معاد حقیقی (بنابر آن‌چه که در کتاب: «ساختمان آینده انسان» از آیات و احادیث استفاده کرده ایم) این است که: انسان به تدریج در میان اعمالی که به جا می‌آورد محصور می‌ماند؛ اعمال صادره شده، اندرون و بیرون او را از هر سوی در میان می‌گیرند و پیوسته در اتصال عامل و در پیرامون او می‌مانند تا در روز قیامت، حقیقت و باطن زیبا و یا کثیف آن‌ها آشکار گردیده و صاحب خود را در نعمت ابدی داشته و یا در عذاب دائم می‌کشند.

با توجه به واقعیت یاد شده، که بسیار مختصر بیان گردید، فهمیده می‌شود که چه طور آدمی در همین دنیا در میان بهشت و یا دوزخ می‌باشد؟ چنان که در قرآن کریم هم فرموده: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛** (۳) و با توجه به همین حقیقت است که وجود بهشت و جهنم در همین زندگی، غیر قابل انکار به نظر می‌رسد، و جایی برای این پرسش نمی‌ماند که: فائده وجود بهشت و جهنم چیست؟

پاسخ ما از اشکال نام برده در این جا به پایان می‌رسد؛ ولی برای زیادت توضیح، تحقیق ذیل را نیز می‌نگاریم:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چند دسته از متنعین در بهشت و از معدبین در دوزخ را دیده است:

دسته اول: کسانی که پیش از آن حضرت در دنیا بوده‌اند مانند انبیای عظام علیهم السلام و دشمنان آنان لعنهم الله، و مانند مردم اعصار سابق؛ چنان که در خبری که در بحث پیش نقل شد دیدیم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابراهیم علیه السلام را ملاقات نمود و با او مذاکره فرمود.

دسته دوم: معاصرین خود آن حضرت از مؤمنین و کفار، که حضرت و حتی بعضی از مؤمنین هم، آنان را در میان اعمال‌شان چنین می‌دیدند که در باغ‌های بهشت گردش می‌کنند و یا به شکنجه‌های دوزخ گرفتارند و دست و پا هم می‌زنند ولی اصلاً متوجه نیستند که اکنون در بهشت و یا در دوزخ هستند؛ در قرآن کریم هست: **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ؛** (۴) و در احادیث بحث پیش هم گذشت که: آن‌گاه که باغ بهشت را یافتید در آن‌ها بگردید و آن‌ها مجالس ذکر است.

- ۱- . الکلام یجر الکلام، ج ۱، ص ۲۳۰، س ۷.
- ۲- . بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۷، س ۳۰. واقع این است که عمل صالح به بهشت می رود و برای عامل خود آسایشگاه فراهم می سازد مانند این که کسی غلام خود را می فرستد تا برای او فرش و بساط می گستراند. اما الذین تا آخر: محل و ترجمه آیه، در بحث سابق گذشت و لازم است توجه شود که در قرآن کریم، آیه ای به این شکل نقل شده در متن وجود ندارد و فقط در سوره روم (۳۰) / آیه ۴۴. چنین هست: من عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون.
- ۳- . عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. حقیقت این است که دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.
- ۴- . تکاثر (۱۰۲) / آیه ۵ تا ۷. حقا اگر با علم یقینی، علم پیدا کنید هر آینه به طور قطع دوزخ را می بینید، سپس دوزخ را با یقین نمایان تماشا می کنید.

و نیز در حدیث هست: استقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حارثه بن مالك بن النعمان الأنصاري، فقال له كيف أنت يا حارثه بن مالك فقال يا رسول الله مؤمن حقاً فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لكل شئ حقيقه فما حقيقه قولك فقال يا رسول الله عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت هو أجزى و كآئى أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب و كآئى أنظر إلى اهل الجنة يتزاورون فى الجنة، و كآئى اسمع عواء اهل النار فى النار! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عبد نور الله قلبه؛ أبصرت فأبصرت؛ فقال يا رسول الله أدع الله لى أن يرزقني الشهاده معك، فقال: اللهم ارزق حارثه الشهاده؛ فلم يلبث إلا أياماً حتى بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بسريره فبعثه فيها فقاتل فقتل تسعة أو ثمانية ثم قتل. (۱)

و از حضرت امام حسن عليه السلام روایت شده که فرموده: لقد أصبحت أقواماً كانوا ينظرون إلى الجنة و نعيمها و النار و جحيمها يحسبهم الجاهل مرضى و ما بهم من مرض؛ تا آخر. (۲)

دسته سوم: مردمانی از امت آن حضرت هستند که بعد از ایشان تا روز قیامت متناوباً و متتابعاً به زندگی دنیوی آمده اند و یا خواهند آمد؛ و حضرت، اینان را به طریق تمثیل ظاهراً مشاهده فرموده است؛ در خبر است: إن الله جل و علا لما عرج بی إليه، مثل أمتی فی الطین من أولها إلى آخرها فآنا أعرف بهم من أحدكم بأخيه. (۳)

محدث قمی رحمه الله تعالی فرموده: اخبار در این که امت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به آن حضرت، در گل، متمثل گردیدند و حضرت، آنان را با اسامی خود آنان و پدرانشان و اخلاف شان شناخت، زیاد است؛ نگارنده گوید: فهم این مساله، دشوار است و حقیقت آن را خدا می داند.

و بنابر حقیقتی که این کتاب متکفل بیان آن است که: نعمت های بهشتی و نعمت های دوزخی از اعمال کنونی ساخته می شوند و می دانیم که عمل هم از بدن و بدن هم از غذا و غذا هم از مواد ارضی و انوار شمسی آفریده می شود، بدیهی است که چاره ای جز این نیست که: حور و قصور بهشتی و میوه ها و باغ ها و چشمه سارهای آن جهانی و نیز انواع عذاب ها و شکنجه ها و آتش های اخروی، باید در میان خاک ها و آب ها و نورها و حرارت های این زمین و همین خورشید بوده باشد، خمیره و طینت بهشت و دوزخ، بایستی در اندرون ذرات زمین و خورشید، پنهان باشد!

و لازم است که برای رسیدگی و فهم کامل این حقیقت که: بهشت و دوزخ هم اکنون مخلوق بوده و موجود می باشند، به دو بحث اخیر ما در این کتاب، که به عنوان: «تجسم عمل و تبدل نیرو به ماده» و «آخرت، جنین و دنیا آستن به آن است» نگارش داده ایم، رجوع شود.

ص: ۱۴۰

۱- . کافی، ج ۲، ص ۵۴. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به حارثه پسر مالک پسر نعمان انصاری متوجه شد و به او فرمود: چطوری ای حارثه پسر مالک؟ گفت یا رسول الله: واقعاً ایمان آورده ام، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به او فرمود: برای هر چیزی حقیقتی هست. حقیقت گفتار تو چیست؟ گفت یا رسول الله دنیا را ترک کرده ام، شبم را بیدار و رزوهایم را تشنه داشته ام گوئیا که عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب گذاشته شده، و گوئیا که به اهل بهشت تماشا

می کنم و می بینم که آنان در بهشت یکدیگر را دیدار می کنند و گویا فریاد اهل آتش را در میان آتش می شنوم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنده ای است که خداوند دلش را روشن گردانیده، بینا شده ای ثابت بمان. گفت: یا رسول الله خدا را بخوان، که در خدمت تو شهادت بهره ام نماید، پس گفت: خداوندا به حارثه شهادت روزی فرما؛ چند روزی درنگ نکرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم لشکری ترتیب داد و او را با همان لشکر فرستاد و او جنگ کرد و نه یا هشت نفر را کشت و سپس کشته شد.

۲- . ارشاد القلوب، ص ۹۸. عده ای از مردم چنان شده بودند که به بهشت و نعمت های آن و به آتش و دوزخ آن تماشا می کردند. بی خیران آنان را بیمار خیال می کردند ولی در آنان مرضی نبود.

۳- . اثبات الوصیه مسعودی، ص ۹۰. به راستی خداوند جل و علا- آن گاه که مرا به سوی خود بالا برد، همه امتم را از اول تا آخر برای من در گل ممثل گردانید، و من آنان را چنان می شناسم که برادر، برادر خود را آن گونه نشناسد.

همان طور که اگر کسی در این زندگی، تخم خاری بکارد و آن را بیرواند هزاران خار حاصل بر می دارد، و در صورت تکرار، از هر خاری میلیون ها خار به دست می آورد؛ عیناً به همین طور (البته در مرتبه ای بالاتر) سیئاتی هم که در این زندگی از بدکاران سر می زند، هر کدام تخمی گردیده و عذابی شدید از عذاب های آخرت را بار می آورد، و موجب درد و رنج عامل خود می شود.

واقع این است که: خداوند رحیم و رئوف، برای هیچ کسی هیچ شکنجه ای را نمی خواهد، می فرماید: **وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ؛ (۱)** ولی جهان را طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمی شود، و با مرور زمان بار هم می دهد، هم عمل نیک و هم عمل بد؛ درست است که آفریننده شکنجه ها او است، چنان که می فرماید: **كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ (۲)** ولی این خود کافران و فاجراند که با انجام دادن اعمال ناپسند، سبب می شوند که خداوند متعال از اعمال بد آنان، عذاب برای آنان، خلق بکند؛ و بنابراین خودشان شکنجه های اخروی را برای خودشان ممهد و مهیا می سازند. **(۳)**

به طور کلی، جمیع آیات کریمه و احادیث شریفه که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» و بعضی از آیات و روایات که در بحث اسبق ذکر شدند، در این بحث نیز دلالت دارند؛ و علاوه بر آن ها در آیات و احادیث زیر نیز نظر شود:

**بَلِي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ؛ (۴)** آنان به این جهت یاران آتش اند که گناهان شان پیرامون شان را سراسر فرا گرفته است؛ پس چنین فهمیده می شود که: گناهان، در حقیقت، آتش و شکنجه دوزخ می باشند.

**يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ؛ (۵)** جمله ذیل آیه، مانند جمله ما زید بقائم به معنی حال است نه استقبال، یعنی آنان اکنون در آتش هستند و بیرون از آن نیستند؛ و از این جا نتیجه می گیریم که: اعمال آنان، در حقیقت آتش است و شکنجه، اگر چه ظاهر خوش آیندی داشته باشد.

**يَسِيءُ تَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛ (۶)** این آیه هم مانند دو کریمه پیش، چنین می رساند که کفر و سایر اعمال ناپسند کافران، عذاب است و دوزخی است که آنان را احاطه کرده است.

**تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؛ (۷)** چنین استفاده می شود که: آنان، تولی کافرین را برای خودشان تقدیم داشتند و چون حقیقت این تولی، سخط خداوند است (به جهت این که «ان سخط» بدل از مای موصوله است) پس معلوم می شود که: دوست داشتن کافران، در واقع، عذاب جهنم است.

ص: ۱۴۱

۱- . بقره (۲) / آیه ۱۸۵. خدا برای شما سختی نمی خواهد.

۲- . نساء (۴) / آیه ۷۸. هر رسنده ای «که به شما می رسد» از نزد خداست.

۳- . برای تحقیق در این مساله، به ص ۹۳، س ۸ و به فصل چهارم رجوع شود.

- ۴- . بقره (۲) / آیه ۸۱. بلی کسانی که بدی کسب کردند و گناهانشان به ایشان دور زد، یاران آتشند.
- ۵- . بقره (۲) / آیه ۱۶۷. خداوند اعمال آنان را حسرت به آنان نشان می دهد و اکنون هم از آتش بیرون نیستند.
- ۶- . عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. شتابان از تو عذاب می خواهند با این که مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.
- ۷- . مائده (۵) / آیه ۸۰. می بینی که بیشتر آنان کافران را دوست می دارند، مسلماً چیز بدی برای خود پیش داشت کردند. این را پیش داشتند که خداوند به ایشان غضب کرد.

وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ (۱) یعنی: خداوند مکر آنان را که عمل قبیح آنان است نمی گذارد معدوم شود، بلکه آن را در نزد خود محفوظ نگاه می دارد و روزی باز به خود آنان پس می دهد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. (۲)

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلِيسَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳) مراد از اوزار، بارهای گناه است که در آخرت بسیار ثقیل و سنگین خواهد بود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ (۴) و ایضاً: يَوْمَ يَعْلَمُونَ الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵)

و ایضاً: و

بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶) و ایضاً: وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷) و ایضاً: تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ (۸) و ایضاً: إِنَّ

الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۹) و ایضاً: كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ (۱۰) و ایضاً: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ (۱۱) و ایضاً: وَإِذَا الْجَحِيْمُ سُعِرَتْ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۲) و ایضاً: هَلْ تُؤْتُونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۳) و ایضاً: فَلَا أَفْتَحِمْ الْعَقَبَةَ وَمَا أَذْرَاكِ مِآ الْعَقَبَةَ فَكُ رَقَبَهُ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ (۱۴) و ایضاً: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ لَسَرَوْنَ الْجَحِيْمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ (۱۵)

آیاتی که در این بحث دلالت دارند زیادند و منحصر به آن چه نقل شد نیستند؛ و چون دلالت آیات نقل شده، و آیاتی که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» آورده ایم، به این بحث تا اندازه ای واضح است، برای احتراز از تطویل، از شرح آن ها صرف نظر کردیم.

و در خبر است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وَ هَلْ يُكِبُّ النَّاسُ عَلٰی مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ اِلَّا حَصَائِدُ السِّنْتِهِمْ (۱۶) و ایضاً: لَوْ اَنَّ اَحَدَكُمْ يَعْمَلُ فِي صَخْرَةٍ صَمَاءٍ لَيْسَ لَهَا بَابٌ وَلَا كُوَّةٌ لَّاخْرَجَ اللهُ عَمَلَهُ لِلنَّاسِ كَانًا (۱۷) و

ص: ۱۴۲

۱- . ابراهیم (۱۴) / آیه ۴۶. هر چه توانستند مکر کردند مکرشان در نزد خداوند است.

۲- . نحل (۱۶) / آیه ۳۴. اعمال بدشان به آنان رسید و بر آنان آن چه که استهزاء می کردند فرود آمد و پیرامون شان را فرا گرفت.

۳- . نحل (۱۶) / آیه ۲۵. تا بارهای گناهان خود را تماماً و قدری از گناهان کسانی را که بدون علم، گمراه شان ساختند، در روز قیامت بردارند. آگاه باشید باری که آنان بر می دارند بار بسیار بدی است.



- ۴- . فاطر (۳۵) / آیه ۱۸. بر نمی دارد بردارنده ای بار گناه دیگری را، اگر گران باری کسی را به سوی بار خود بخواند چیزی از آن برداشته نمی شود.
- ۵- . عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۵. روزی عذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان آنان را در میان می گیرد و می گوید بچشید آن چه را که می کردید.
- ۶- . زمر (۳۹) / آیه ۴۸. بدهای آن چه که استهزائش می کردند به آنان فرود آمد و تمام پیرامون شان را فرا گرفت.
- ۷- . فصلت (۴۱) / آیه ۲۷. و هر آینه به طور حتم، بدتر از آن چه را که می کردند، به آنان کیفر می دهیم.
- ۸- . شوری (۴۲) / آیه ۲۲. می بینی که ستمکاران از آن چه کسب کرده اند ترسانند، و آن بر آنان واقع شونده است.
- ۹- . قمر (۵۴) / آیه ۴۷. مسلماً گناهکاران در نوعی گمراهی و در آتش هایی می باشند.
- ۱۰- . طور (۵۲) / آیه ۲۱. هر کسی گروگان کردار خویش است.
- ۱۱- . مدثر (۷۴) / آیه ۳۸. هر زنده ای در گرو کردار خویش است.
- ۱۲- . تکویر (۸۱) / آیه ۱۲ و ۱۴. آن گاه که دوزخ شعله ور گردانیده شود، هر کسی می داند که چه آماده کرده و با خود آورده است.
- ۱۳- . مطففین (۸۳) / آیه ۳۶. آیا آن چه که کافران می کردند باز به آنان داده شد؟.
- ۱۴- . بلد (۹۰) / آیه ۱۱ تا ۱۴. پس نگذشت از گردنه و چه می دانی که چیست آن گردنه؟! آن گردنه آزاد کردن بنده یا خوراک دادن در روز گرسنگی است.
- ۱۵- . تکاثر (۱۰۲) / آیه ۵ تا ۷. اگر بدانید، به دانستن یقینی، البته دوزخ را می بینید سپس آن را مسلماً عین یقین می بینید.
- ۱۶- . ارشاد القلوب، ص ۱۳۷ نهج الفصاحه، شماره ۲۷۰۷. آیا مردم را جز درو شده های زبان شان، چیز دیگری به روی بینی در آتش دوزخ می اندازد؟.
- ۱۷- . تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۳۴. اگر یکی از شما در میان سنگ سختی که نه دری دارد و نه سوراخی کاری بکند هر آینه خدا آن را برای مردم بیرون می آورد هر چه می خواهد باشد.

ايضاً: الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارِ جَهَنَّمَ؛ (١) الشُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ؛ (٢) و ايضاً: مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِ أَخِيهِ بغيرِ اذنيه فَكَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ؛ (٣) و ايضاً: مَا مِنْ صَلَوةٍ يَحْضُرُ وَقْتَهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ النَّاسِ، قَوْمُوا إِلَى نيرانِكُمُ الَّتِي أَوْ قَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَاطْفِئُوهَا بَصَّ لِمَوْتِكُمْ؛ (٤) و ايضاً: مَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جُعِلَ ذَلِكَ السَّوْطُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُعْبَانٌ مِنْ نَارٍ طَوَّلَهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ. (٥)

و از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرموده: مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ، مَكْتُومُ الْأَجَلِ، مَكْنُونُ الْعَلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ؛ (٦) و ايضاً: اجْتَنِبِ الْغِيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ أَهْلِ النَّارِ؛ (٧) و ايضاً: اللَّهُ اللَّهُ فِي آجَلٍ وَخَامَةٍ الظُّلْمِ؛ (٨) و ايضاً: أَذْكَرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّبَعَاتِ. (٩)

و از حضرت امام حسن عليه السلام روايت شده كه فرمود: إِنَّ الْمُتَنَحِّمَ فِي الْمَسْجِدِ يَجِدُ بِهَا خِزْيًا فِي وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (١٠) و ايضاً: لِيَعْلَمَ الَّذِي يَتَنَحَّمُ فِي الْقِبْلَةِ إِنَّهُ يُبْعَثُ وَ هِيَ فِي وَجْهِهِ. (١١)

و از حضرت امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ وَ عِنْدَهُ قُوَّةٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ لَحْمٌ؛ (١٢) و ايضاً: إِنَّ ذَلَقَ اللُّسَانَ فِيمَا يَكْرَهُ اللَّهُ وَ مَا نَهَى عَنْهُ مَرَّادَهُ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَقَّتْ مِنَ اللَّهِ وَ صَيَّمَتْ وَ عَمِيَ وَ بُكِمَتْ يَوْمَ يَأْتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (١٣) و ايضاً: إِنَّ الْخَطِيئَةَ مَوْعِدُ أَهْلِ النَّارِ؛ (١٤) و از حضرت امام رضا عليه السلام روايت شده: الْبُخْلُ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اغْصَانِهَا أَدَّتْهُ إِلَى النَّارِ. (١٥)

و از سنائی نقل شده:

گر از دوزخ همی ترسی به مال کس مشو غره

ص: ۱۴۳

۱- . اربعين شيخ بهاء الدين، ص ۲۵۷، س ۱۴ خلاف، ج ۱، ص ۳۰۷، س ۱۲ سفينه البحار، ج ۱، ص ۵۰، س ۱۹ نهج الفصاحة با اندك تفاوت شماره ۸۱۰. کسی كه در ظرف طلا يا نقره می آشامد همانا به اندرون خود آتش دوزخ را می ریزد.

۲- . درج گهر، شماره ۳۱۰. مستی اخگر دوزخ است.

۳- . درج گهر، شماره ۶۱۹ و در لطائف الطوائف، ص ۱۴۰ چنین دارد: حدیثی به من رسیده كه: هر كه در مکتوب برادر مؤمن نگرد، بی اذن او بر آتش دوزخ مطلع گردد.

۴- . روضه الواعظین، ص ۲۶۹. نمازی نیست كه وقتش برسد، مگر این كه فرشته ای از پیش روی مردم، فریاد بر می آورد: برخیزید به سوی آتش هایتان كه در پشت خود شعله ور کرده اید و آنها را با نمازهای خود خاموش سازید.

۵- . ارشاد القلوب، ص ۲۶۳. هر كس در پیش روی سلطان ستمگری تازیانه ای بیاویزد این تازیانه در روز قیامت، ازدهایی از آتش می شود كه طولش هفتاد ذراع باشد، خداوند این ازدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ، بر وی مسلط می كند.

۶- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۳، حكمت ۴۱۹. بیچاره پسر آدم، مدت زندگیش بر وی پنهان است، مرض هایش پوشیده و ناپیداست و عملش نگاه داشته می شود.

- ۷- . روضه الواعظین، ص ۳۸۲. بیرهیز از غیبت، چون که غیبت خورش سگک های اهل جهنم است.
- ۸- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۳، س ۴. بیرهیز از خدا درباره عاقبت و خیم ظلم.
- ۹- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۷، حکمت ۴۳۳. یاد کنید تمام شدن لذت ها و باقی ماندن گناهان را.
- ۱۰- . ارشاد القلوب، ص ۱۰۰. کسی که در مسجد اخلاط سینه می اندازد، بدون شک عیبی با همین اخلاط در صورت خود در روز قیامت خواهد داشت.
- ۱۱- . ارشاد القلوب، ص ۱۰۰. کسی که در قبله (یا به سوی قبله) اخلاط سینه می اندازد، باید بداند که او در حالی مبعوث می شود که آن اخلاط در روی او است.
- ۱۲- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۴، س ۲۲. هر کس گدایی کند با این که خوراک سه روز نزد او باشد، خدا را در روز دیدار در حالی ملاقات می کند که در صورت او گوشتی نبوده باشد.
- ۱۳- . کافی، ج ۸، ص ۳. تیز زبانی بنده، در آن چه که خدا را خوش آیند نیست، و در آن چه که از آن نهی فرموده، پستی و سفلیگی او در نزد خداست و خشمی است از جانب خدا و نوعی کر شدن و کور شدن و لال شدن است که خداوند در روز قیامت به او ارث می دهد.
- ۱۴- . کافی، ج ۲، ص ۴۹۸، س ۳. حقیقت این است که وعده گاه دوزخیان، همان گناهان خودشان است.
- ۱۵- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۷، س ۱۶. بخل درختی است در جهنم، هر کس به شاخی از شاخه های آن چنگ زند او را به آتش می رساند.

که این جا صورتش گنج است و آن جا شکلش اژدرها

و شاعری آذربایجانی به زبان ترکی چنین سروده:

واعظ منی آلاّتما جهنّمده اود اولماز

اونلار که یانالار اودی بوردان آپارالار

پس از آن که سال های متمادی گذشت که اصل بقای اعمال را از محالات دانستند اینک الحمدلله با دلالت اخبار و آیات نقل شده، تجسم عمل یکی از بدیهیات می گردد.

### دنيا كشت زار آخرت است

از آیات کریمه و احادیث شریفه به طور واضح چنین به دست می آید که: اعمال انسان، قسمتی از موجودات طبیعی می باشد؛ و به طوری که نبات و حیوان نمو دارد، می روید و بزرگ می شود؛ و هم چنان که تخم را می کارند و مدتی در زیر زمین پنهان می ماند و بعداً پس از آن که مدت نام برده شده اختفا، به پایان می رسد، سر از زمین به در می آورد و نمو می کند؛ اعمال آدمیان نیز مانند تخم ها مدتی در میان موجودات دنیا در حالت نهران باقی می مانند و آنگاه که روز موعود فرا رسيد، بروز یافته و آشکار می شوند، و در شکل نعمت های بهشتی و یا شکنجه های جهنمی نمایان می گردند.

خداوند متعال می فرماید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛ (۱) و ایضاً: نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ. (۲)

از کریمه فوق، چنین استفاده می شود که زنان شما کشتی برای شما هستند، کشت آخرت می باشند، کشتی که در آن فرزند می کارید؛ پس ازدواج کنید و به کشت خود هر وقت خواستید بروید و برای فردای خود، فردای قیامت، با فرزند کاشتن، پیش داشتی بکنید؛ و پرهیزید از این که نظر دیگری جز نظر کشت فرزند، در آنان داشته باشید؛ و بدانید که شما نمی توانید به قیامت نروید و قدرت ندارید که از ملاقات خداوند امتناع نمائید و از پیش گاه با عظمت خداوند عالم پنهان بمانید؛ پس از خدا بترسید و در زنان فقط نظر فرزند کشتن داشته باشید.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: الدنیا مزرعه الآخرة؛ (۳) و ایضاً: وقتی که به آسمان برده شدم، ابراهیم علیه السلام به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت، زیاد بکارند چون که زمینش با وسعت و خاکش نیک است؛ گفتم: کشت بهشت چیست؟ فرمود: لاحول ولا قوه الا بالله؛ (۴) و ایضاً: اربی الربا الکذب. (۵)

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ؛ (۶) و ایضاً: إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٌ؛ (۷) و ایضاً: كَمَا تُدِينُ تُدَانُ وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ؛ (۸) و ایضاً: اعلم أنّ لكل عمل نباتاً و لكل نبات لاغنى به عن الماء، و المياة مختلفه

- ۱- . شوری (۴۲) / آیه ۲۰. هر کس کشت آخرت را خواستار باشد، افزایش می دهیم به کشتش؛ و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن می دهیمش، ولی در آخرت بهره ای برایش نخواهد بود.
- ۲- . بقره (۲) / آیه ۲۲۳. زنان شما کشت شما هستند. پس هر وقت که می خواهید به کشت خود بروید و برای خود پیش داشتی کنید و خود را از مخالفت خداوند نگاه دارید و بدانید که شماها به طور حتم خدا را ملاقات خواهید کرد.
- ۳- . مجموعه ورام، ص ۱۸۳. دنیا کشتزار آخرت است.
- ۴- . متن این حدیث را در بحث «حسنت دنیوی، نعمت های بهشتی می گردند» نقل کرده ایم.
- ۵- . من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۲. به راستی که رباترین ربا دروغ است. یعنی دروغ از همه گناهان بیشتر بزرگ می شود و زیادتیر می روید.
- ۶- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶، س آخر. عمل صالح، کشت آخرت است.
- ۷- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۷، س آخر. اگر به کشت آخرت خوانده شود کسل می گردد.
- ۸- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶، س ۵. هر طور رفتار کنی همان طور رفتار می شوی و آن گونه که می کاری می دروی.

فَمَا طَابَ سَيْقِيهِ طَابَ غَرْسِيهِ وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبَثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ؛(۱) و ایضاً به میثم تمار رحمه الله تعالی چنین فرموده: (۲)

وَ فِي الصَّدْرِ، لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي

نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ وَ أَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي

فَمَهْمَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ فَذَاكَ النَّبْتُ مِنْ بَدْرِي

و ایضاً: که به فاطمه زهرا سلام الله عليها چنین فرموده: (۳)

فَاطِمَ يَا بِنْتَ النَّبِيِّ أَحْمَدِ

بِنْتَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُؤَيَّدِ

مَنْ يُطْعِمُ الْيَوْمَ يَجِدُهُ فِي غَدِ

عِنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ

مَا يَزْرَعُ الزَّرْعُ سَوْفَ يَحْصُدُ

فَاطِمِي مِنْ غَيْرِ مَنْ أَنْكَدِ

حَتَّى تُجَازِيَ بِالَّذِي لَا يَنْفِدِ

و ایضاً: از آن حضرت روایت شده که فرموده: الْأَيُّمُ كَلِّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبِهِ عَمَلُهُ غَيْرَ حَرْثِهِ الْقِرَآنِ، فَكُونُوا مِنْ حَرْثِهِ؛(۴) و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: لِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ.(۵)

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد ممتدی در نظر بگیریم و آن را به زندگی کنونی تشبیه نماییم، خواهیم دید که آن جهان بزرگ هم مانند این جهان کوچک، دارای چهار فصل است: نخست همین زندگی ناپایدار کنونی است که به جای فصل پاییز است، زیرا که وقت شخم کردن و بذر افشاندن و آبیاری کردن، با انجام دادن اعمال است؛ قسمت دوم که عالم برزخ است و انسان ها با کفن های سفید خود به خواب سنگین مرگ فرو می روند، به جای فصل زمستان جهان بزرگ و فصل برف آن است؛ قسمت سوم که موقع بعث و زنده شدن و سر از خاک به در آوردن است، بهار آن است که افراد انسان با اعمال خود، مانند گل های رنگارنگ و یا خارهای خوفناک، از قبرها بیرون می آیند؛ و قسمت آخر هم که مردم، اعمال خویش را دریافت می دارند و با آن ها زندگی نوینی را آغاز می کنند، یا در فردوس برین و یا در جهنم سوزان، به منزله تابستان می باشد.

در فصل زمستان که همه جا را برف فرا گرفته و هوا را سرما سر تا سر تصرف می کند، اگر کسانی باشند که از وضع این جهان بی خیر باشند، این بی خیران، در کنار آتش نشسته و به وضع برزگران متأسف می شوند، و بذر افشانی و آبیاری آنان که با زحمت ها و خستگی های فراوان در پائیز انجام داده بودند، اینان را به تعجب در می آورد، و به عقل آنان می خندند که چرا دارایی و خوراکی خود را در بیابان ها افشانند؟! هنگامی که هنوز آنان دهان از ایراد نبسته اند نوروز

ص: ۱۴۵

۱- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹. بدان که برای هر عملی روئیدنی هست و هر روئیده نیاز به آب دارد و آب ها گوناگون هستند پس آن چه که آبیاریش پاک باشد کشتش پاک و میوه اش شیرین می گردد و آنچه که آبیاریش پلید باشد کشتش پلید و میوه اش تلخ می گردد.

۲- . منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۷. در سینه رازهایی هست، وقتی که دلم برای آنها تنگ می شود با کف دست زمین را می کاوم و رازم را به زمین فاش می کنم و اگر وقتی زمین چیزی رویانید، آن روئیده از کشته من است.

۳- . تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۱۳ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۱۹۰ امالی صدوق، ص ۱۵۶. فاطمه، ای دختر پیغمبر «احمد» دختر پیغمبری که بزرگوار است و از جانب خدا تقویت شده، هر کس امروز اطعام نماید فردا آن را باز می یابد در نزد خداوند بزرگ یکتا و بی همتا؛ بزرگ هر چه می کارد بعداً همان را می درود؛ پس اطعام کن بدون این که منت نهی و کم خیر گردی، تا پاداش یابی آنچه را که هرگز کاهش نمی پذیرد.

۴- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۱. بدانید که هر برزگری درباره کشت و عاقبت کار خود مبتلا خواهد بود، جز برزگران قرآن؛ پس، از کارندگان قرآن شوید.

۵- . کافی، ج ۲، ص ۴۵۸، س ۷، برای هر کارنده ای همان است که کاشته است.

فرا رسیده مژده وصول بهار را می دهد، بذرهای افشانده شده سر از خاک به در می آورند و برانگیخته شده و زنده می گردند، سر سبز و خرم و شاداب؛ آن وقت است که بی خبران، متوجه حقیقت عالم شده و از این که برای خود، کاری نکرده و تخمی نیفشانده اند، انگشت حسرت به دندان می گزند.

کسانی که از وضع جهان، بی اطلاع، و از عاقبت زندگی و پایان امر عالم بی خبرند، بدون این که اندیشه ای در این باره بکنند، به مردم دانا و بینا و دانشمندان عاقبت نگر و آخر بین، ایرادها می گیرند، و برای خود هیچ کاری نکرده و تخم نیکی نمی کارند و روزی به بیچارگی و ناتوانی خود، پی خواهند برد که بهار قیامت و موقع زنده شدن انسان ها و روئیدن اعمال نیک و بد فرا رسیده و کار از کار گذشته باشد.

بلی همان طور که تخم های پراکنده شده در زمین ها، با این که می پوسند باز می رویند همین طور اعمال صادر شده از انسان ها هم، با این که در اطراف و اکناف این جهان وسیع افشانده می شوند، از بین نمی روند و در فصل بهار اعمال، می رویند.

### توشه آخرت عمل است

آیات کریمه و احادیث شریفه با لسان های متفاوت و بیان های گوناگون، بقا و تطوّر و تجسم اعمال را تعلیم می فرمایند؛ مثلاً چنین می فهمانند که: آدمی چنان که در این زندگی، ذخیره لازم دارد، برای زندگی آینده خود نیز، ناچار بایستی توشه ای تهیه ببیند، و این زاد حتماً باید از این زندگی برده شود؛ این توشه برای هر کسی، فقط از اعمال خود او فراهم می شود، و همین اعمال هستند که از انسان باقی می ماند و برای او لوازم زندگی اخروی می شوند.

چیزی که مهم است این است که: بعضی از آیات و احادیث، چنین دلالت می کنند که تمامی دارایی هر کسی در آخرت، همین است که از دنیا با خود می برد، و انسان در آخرت، جز مقداری از اجزای این جهان، چیز دیگری نخواهد داشت و آدمی پس از آن که در بهشت و یا در دوزخ مستقر می گردد، و ارث زمین شمرده می شود.

خداوند متعال فرموده:

تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ (۱) و ایضاً: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ (۲)

یعنی مؤمنان، بهشت را از دنیا ارث می برند و آن گاه که مبعوث شدند دارای فردوسی می شوند که از جهان کنونی ارث می برند.



۱- . بقره (۲) / آیه ۱۹۷. توشه بردارید و بهترین توشه نگه داشتن خود از گناهان است.

۲- . مؤمنون (۲۳) / آیه ۱ تا ۱۱. باور کنید که مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نمازشان فروتن اند، آنان که از بیهوده روی بر می تابند، و آنان که زکات را به جا می آورند، و آنان که فرج خود را نگاه می دارند مگر از ازواج و کنیزان مملوک که ملامتی ندارند، پس هر کس بیشتر بطلبید مسلماً از متجاوزین است، و آنان که امانت ها و پیمان شان را رعایت می کنند، و آنان که به نمازهای خود محافظت می کنند، اینانند ارث برندگان که ارث می برند بهشت را، آنان در آنجا الی الابد می مانند.

انسان، از اجزاء جهان بر بدن خویش، اخذ می کند و با خوردن و نوشیدن و نفس کشیدن و غیر این ها، اجزاء دنیا را جزء بدن خود می گرداند و سپس آن ها را مبدل به نیروهای گوناگون اعمال کرده و در اشکال مختلف، از بدن خود بیرون می ریزد؛ و این اعمال صادر شده باقی می مانند و در زندگی اخروی در شکل نعمت های فردوسی نمایان می شوند؛ بنابراین، نعمت های بهشت، همین اجزاء مادی جهان کنونی هستند، یعنی از آن ها ساخته می شوند.

انسان، اجزاء جهان را در شکل خوراک و مشروب و هوا و نور و غیر این ها اخذ می کند و آن ها را در صورت ایمان و نماز و خشوع و پرهیز از لغو و زکات دادن و تزکیه خویش و کف نفس از شهوترانی و حفظ و ادای امانت و وفای به عهد و محافظت به نمازها خرج می کند؛ این است معنای ارث بردن بهشت از دنیا؛ و واقع این است که: کسی که اعمال یاد شده را کسب می کند، در حقیقت نعمت های بهشت را کسب می کند و آن گاه که این جهان از تحت قدرت او با مرگ بیرون می رود، در عوض، نعمت هایی ابدی به او ارث می گذارد؛ جهان، نسبت به افراد انسان به منزله مادر است، و هم چنان که مادر، از دست فرزند خود، با مرگ می رود، در عوض، اموالی را برای او ارث می گذارد، جهان هم هر وقت از دست فرزند مؤمن خود می رود، نعمت بهشت را به او ارث می گذارد؛ و البته این مؤمن است که نعمت را از جهان ارث می برد: اولئک یرثون الفردوس.

با توجه به حقیقت فوق، آیات دیگری نیز روشن می گردد؛ می فرماید: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. (۱)

می دانیم که ارث بردن زمین و تملک آن در این زندگی که داریم، اختصاصی به مردان صالح ندارند، بلکه هر دسته از نیکوکاران و بدکاران، متناوباً و متعاقباً آن را از یک دیگر ارث می برند و نیز می دانیم که: عاقبه الامر هم این ملک ناپایدار برای کسی باقی نخواهد ماند، و خود خداوند متعال، وارث زمین و آن چه در آن است خواهد بود چنان که فرموده: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ. (۲)

فعلیهذا چنین به دست می آید که: مراد از این ارث بردن زمین، ارث بردن آن در دنیا نیست، بلکه مقصود ارث بردن زمین، در آخرت است.

کسانی که از زمین و اجزاء آن بر خویشتن جلب و سپس آن ها را در راه انجام دادن اعمال باقیه صالحه خرج کرده اند، الی الابد دارای اجزاء زمین خواهند بود یعنی همیشه دارای اعمال نیک خود خواهند بود، اعمال نیک خود را در شکل نعمت های بهشتی پیوسته خواهند داشت؛ این نشأه مانند مادری که می میرد و اولاد خود را از آغوش گرمش محروم می سازد، می میرد و ویران می شود ولی اولاد صالح خود را دست خالی نمی گذارد، و مقداری از اجزاء زمینی را که برای خودشان از دنیا گرفته بودند در شکل نعمت های بهشتی به آنان ارث می دهد.

و اما این که قرآن کریم کافران و بدکاران را وارث نخوانده است با این که آنان هم شکنجه های دوزخ را از زمین و از زندگی دنیوی (با بیانی که گفته شد) به آخرت ارث می برند، به این جهت است که آنان این گونه ارث را نمی خواهند ببرند و نمی برند، و این خود ارث ناگوار است که دست از آنان بر نمی دارد، و پیداست ارثی که برندگان آن از آن بیزار و گریزان باشند، ارث خوانده نمی شود.

- ۱- انبیاء (۲۱) / آیه ۱۰۵. مسلماً زمین را بندگان صالح من ارث می برند.
- ۲- مریم (۱۹) / آیه ۴۰. مائیم که ارث می بریم زمین را و آن چه را که بر زمین هست و به سوی ما برگردانیده می شود.

اگر ما در میان وارثان زمین، در میان کسانی که زمین و اجزاء ارضی را در شکل اعمال نیک، ارث می برند و زمین را در صورت بهشت و نعمت های آن دارا می شوند بگردیم و تمام مردم اعصار و قرون مختلف را از مدّ نظر بگذرانیم، مسلماً خواهیم دید که پر بهره ترین افراد بشری از زندگی دنیوی و از زمین و اجزاء آن، همانا مردم آخر الزمان و پیروان آخرین امام از جانشینان حضرت رسول الله صلی الله علیه و علیه خواهند بود؛ برای این که در آن زمان بنا به روایات کثیره، همه و یا نزدیک به همه مردم روی زمین مؤمن خواهند بود، واحدی از کافرین و فاجرین در ظاهر نخواهد ماند؛ در آن زمان عدالت محضه و دادگری خالص، در جای ستمگری و بی دادگری خواهد نشست و قوانین حقه الهی (در عوض قوانین ناقصه ای که از افکار فراموش کار و خطا پیشه بشری تراوش می کند) حکمران و در جریان خواهد بود؛ در آن زمان همه افراد بشر، یک امت گردیده و در زیر پرچم یک شریعت مجتمع می شوند، و سراسر روی زمین، یک کشور وسیع پهناور می گردد.

مطالب مذکوره، در روایات متواتره (به طرق عامه و خاصه) (۱) وارد شده است؛ یک حدیث که مسلم عندالکلی است در این جا می آوریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: **لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا قَدْ مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.** (۲)

بنابر آن چه بیان گردید، مصادیق واضح «عِبَادِي الصَّالِحُونَ»، مردم زمان حضرت مهدی صلوات الله و سلامه علیه می باشند چنان که از حضرت باقر علیه السلام هم روایت شده که: درباره «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» فرموده: **هُمُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.** (۳)

یک آیه ذیل، دو آیه فوق را شرح می کند و مضمون هر دو را در ضمن خود می گیرد: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِئُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ؛** (۴) جمله «أَوْزَنَا الْأَرْضَ» معنای «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» را می فهماند؛ و جمله «نَتَّبِئُ مِنَ الْجَنَّةِ» معنای «بِرِثْوَنِ الْفِرْدَوْسِ» را می رساند؛ و این دو کریمه را بدین طریق شرح و تفسیر می کند که: «نَتَّبِئُ مِنَ الْجَنَّةِ» را به دنبال «أَوْزَنَا الْأَرْضَ» بیان داشته و می فهماند که مراد از زمینی که به ارث به آنان می رسد همان جنت است که در آن جای می گیرند؛ و هم چنین بهشتی که در آن جای می گیرند، همان زمین است که آن را ارث می برند؛ و بهترین شاهد بر صحت این شرح، این است که جمله «نَتَّبِئُ مِنَ الْجَنَّةِ» بدل است از جمله «اورثنا الارض» و برای توضیح آن است، زیرا که در صورت اکتفاء به هر کدام از دو جمله نام برده، مطلب تمام در می آید.

پس از این آیه هم این استفاده را می بریم که: خداوند متعال، استفاده های مشروع و تصرف های حلال انسان را از زمین و از اجزاء ارضی که در شکل اعمال صالحه وقوع می یابند، برای او توشه آخرت و بهشت و نعمت های بهشتی قرار می دهد و پس از ویرانی دنیا، آن ها را به او در شکل بهشت، ارث می دهد.

ص: ۱۴۸

۱- رجوع شود به دو کتاب مستطاب «المهدی» و «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر».

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۷، س ۱ روضه الواعظین، ص ۲۲۴، س ۱۸ صواعق محرقه ابن حجر، ص ۹۷، س ۱۹. لفظ حدیث مطابق مجمع البیان نقل شد، اگر فرضاً از دنیا بیشتر از یک روز نماند، هر آینه خداوند آن روز را طول می دهد تا مرد صالحی

را که از اهل بیت من است، برانگیزاند؛ او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که با ظلم و جور پر شده است.

۳- . مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۶، س آخر. آنان یاران مهدی علیه السلام می باشند در آخر الزمان.

۴- . زمر (۳۹) / آیه ۷۴. حمد برای آن خداوندی است که وعده اش را به ما راست گردانید و زمین را به ما ارث داد، جای می گیریم از بهشت، هر کجا را که بخواهیم.

از بعضی از آیات فهمیده می شود که: استخراج و استنباط کننده چشمه ها در بهشت همانا خود نیکوکاران می باشند، که بایستی با اعمال نیک خود، برای خودشان چشمه استخراج نمایند! می فرماید: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا؛ (۱) تفجیراً مفعول مطلق و برای بیان نوع تفجیر است، و با تنکیر خود چنین می فهماند که بر آوردن و استخراج چشمه نام برده، از نوع چشمه در آوردن و قنات کردن و امثال آن ها که در این زندگی معروف است، نیست؛ و برای افراد بشر عاجلاً پنهان و در نزد آنان عملی ناشناس و نکره است.

طریق این تفجیر و چشمه در آوردن در بهشت، همانا وفای به نذر و اطعام بر مساکین و یتیمان و اسیران است، انجام دادن اعمال نیک است؛ (۲) و بدیهی است که این نوع استنباط چشمه، در جهان کنونی شناخته نشده است و شناخته نخواهد شد، و تا روز بعث مجهول و نکره باقی خواهد ماند.

ناگفته نماند که صحت استدلال فوق، موقوف به این است که «یفجرون» به معنی حال باشد نه استقبال، و می دانیم که این امر هیچ مانعی ندارد؛ و اگر شکی باقی باشد با نظر در کریمه ذیل برطرف می شود:

در قرآن کریم می فرماید: يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضِّهِ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا مِنْ فِضِّهِ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا؛ (۳) این کریمه مبارکه تصریح می کند که: اندازه گیرنده جام ها و تنگهای بهشتی، خود نیکوکاران هستند، و این اندازه گیری مسلماً با قدر و اندازه اعمال صالح که به جا می آورند بستگی دارد: هر کس زیاد نیکی کند، جام و تنگ او بزرگ تر و گواراتر و دائمی تر خواهد بود. و «تقدیراً» هم عیناً فائده «تفجیراً» را که در کریمه فوق هست، می رساند. و چون «قدروا» به صیغه ماضی بیان شده فلذا دلالت این کریمه بر بحث حاضر (بر این که: نیکوکاران با اعمال صالحی که انجام می دهند، برای خودشان در بهشت، نعمت های جاودانی مهیا می کنند، و توشه هایی ذخیره می نمایند) آشکارتر و بی شائبه تر می باشد و معنای «یفجرون» را هم که در آیه فوق هست واضح تر می گرداند، یعنی: نیکوکاران، هم اکنون و در همین زندگی، چشمه های بهشتی را تفجیر می کنند و در می آورند.

و در خبر است که: جبرئیل علیه السلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ؛ (۴) و ایضاً که: حضرت پیغمبر فرمود: در عارض بهشت، دیدم که نوشته شده: مَا قَدَّمْنَا وَجَدْنَا؛ (۵) و ایضاً که فرمود: قَدْ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ وَ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ رُبُّكَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ كُلُّ سَاعَةٍ تَذْكُرُنِي فِيهَا فَهِيَ لَكَ عِنْدِي مُدَّخَرَةٌ وَ كُلُّ سَاعَةٍ لَا تَذْكُرُنِي فِيهَا فَهِيَ مِنْكَ ضَايِعَةٌ. (۶)

ص: ۱۴۹

- ۱- انسان (۷۶) / آیه ۶. چشمه ای را که بندگان خدا از آن می آشامند در می آورند آن را در آوردنی.
- ۲- رجوع شود به سوره مبارکه انسان (۷۶)، از آیه ۵ تا ۸.
- ۳- انسان (۷۶) / آیه ۱۵ و ۱۶. در پیرامون آنان جام هایی از نقره ناشناخته گردش داده می شود، و تنگ هایی شیشه ای، شیشه هایی از نقره ناشناس که خود آنان اندازه آنان را تعیین کرده اند، چنان تعیین کردنی که آشنایی به آن ندارید (و بر شما در این زندگی مجهول است).

- ۴- . من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۲ روضه الواعظین، ص ۲۷۱ وافی، ج ۲، کتاب الصلوه، ص ۲۱، س ۳۱ و ۳۲. بکن آن چه می خواهی، چون که همان را دیدار خواهی نمود.
- ۵- . روضه الواعظین، ص ۴۰۸، هر چه را که پیش فرستادیم باز یافتیم.
- ۶- . ارشاد القلوب، ص ۵۹. جبرئیل علیه السلام به نزد من فرود آمد و به من گفت: ای محمد پروردگارت به تو سلام می خواند و می فرماید هر ساعتی که مرا در آن یاد می کنی، آن ساعت در نزد من برایت ذخیره می ماند و هر ساعتی که مرا در آن یاد نمی کنی از تو ضایع می گردد.

و از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: **الْأَوْ أُنَّكُمْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ دُلِّمْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَإِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ** **إِتْبَاعَ الْهَوَى وَ طَوْلَ الْأَمَلِ فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا؛ (۱)** و **اَيْضًا: فَانْقَلِبُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بَحْضَرْتُمْ مِنَ الزَّادِ؛ (۲)** و **اَيْضًا: مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ؛ (۳)** و **اَيْضًا: مَا قَدَمْتُمُ الْيَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيْهِ غَدًا فَامْهَدْ لِقَدَمِكَ وَ قَدِّمْ لِيَوْمِكَ؛ (۴)** و **اَيْضًا: تَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دُلِّمْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ؛ (۵)** و **اَيْضًا: خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ؛ (۶)** و **اَيْضًا: إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ؛ (۷)** و **اَيْضًا: بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ. (۸)**

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: **قَالَ فِي رَجُلٍ يُؤَخِّرُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا قَالَ يَأْتِي هَذَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَوْتورًا أَهْلُهُ وَ مَالُهُ؛ الْمَوْتورُ هُوَ مَنْ لَا أَهْلَ وَ لَا مَالَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ. (۹)**

### درجات اخروی از اعمال دنیوی ساخته می شود

عالم آخرت دارای درجات بسیاری است، خداوند متعال فرموده: **نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ؛ (۱۰)** و حتی کثرت درجات و اختلاف آنها در آخرت، خیلی خیلی بیشتر از درجات دنیا و اختلاف آنهاست. چنان که می فرماید: **وَلَمَّا خِرَّهٗ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا. (۱۱)**

مقصود ما از عقد این بحث، با کمال تعجب این است که قرآن کریم، با وضوح و صراحت بیان فرموده است که درجات عالم آخرت از اعمال صادر شده از بشر و از عین افعال و کردار افراد انسان، درست می شود. و با نیکی ها و بدی های خودشان ساخته و پرداخته می گردد. و این آیات در عین این که شیرین ترین بیان برای تصویر بقای اعمال و تجسم آنها هستند، محکم ترین برهان نیز برای آن می باشند.

می فرماید: **وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ؛ (۱۲)** طبری مفسر شهیر، در شرح این کریمه فرموده: برای هر عاملی در اطاعت خدا، یا در نافرمانی با او، منزله ها و مرتبه هایی از کردار خود او هست. خداوند او را به آنها می رساند و با آنها ثوابش می دهد، اگر خیر باشد خیر و اگر شرّ باشد شرّ. **(۱۳)** و شیخ طنطاوی هم گفته: برای هر کدام از

ص: ۱۵۰

۱- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۸. بدانید که شما امر شده اید به کوچ و توشه را به شما نشان داده اند و خوفناک ترین چیزی که بر شما می ترسم پیروی خواهش نفس و آرزوی دراز است. پس در دنیا از دنیا توشه ای بردارید که خود را با آن، فردای قیامت نگاه دارید.

۲- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۱. پس از دنیا با بهترین توشه ای که در امکان دارید، کوچ کنید. و در جلد ۲، ص ۲۰۹ (فانقلبوا، در جای: فارتحلوا).

۳- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۵. و بر آن چه که از دنیا (برای بعد از دنیا) برداشتند، وارد شده، و در آن اقامت گزیدند.

۴- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶. هر چه امروز پیش فرستی فردا به همان وارد می شوی، پس برای پایت، جایی تهیه کن و برای آن روزت چیزی پیش فرست.



- ۵- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۷. در روزهای گذران، برای روزهای جاویدان توشه بیاندوزید، شما را به توشه رهبری کرده اند و به کوچ کردن امر داده اند.
- ۶- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۳. بگیر آن چه را که برایت می ماند از آنچه که برایش نمی مانی.
- ۷- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳. همانا انسان، با آن چه که قبلاً انجام داده بود، پاداش و کیفر می یابد و بر آن چه که پیش داشته بود وارد می شود.
- ۸- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۲. چه بد توشه ای است برای برگشت به آخرت، دشمنی کردن با بندگان خدا.
- ۹- . روضه الواعظین، ص ۲۷۰. س ۴. امام صادق علیه السلام درباره کسی که نماز را دانسته به تأخیر می انداخت فرمود: این مرد در روز قیامت، در حالی که خانواده و مالش هلاک شده باشد می آید. و موتور کسی است که برایش در بهشت، نه خانواده ای باشد نه مالی.
- ۱۰- . انعام (۶) / آیه ۸۳. بالا می بریم درجه های هر کس را که بخواهیم.
- ۱۱- . اسراء (۱۷) / آیه ۲۱. و مسلماً درجات اخروی بزرگ تر از درجات دنیوی است و افضلیت های آنجا نیز بزرگ تر از افضلیت های اینجاست.
- ۱۲- . انعام (۶) / آیه ۱۳۲. و از برای هر کسی درجه هایی از آن چه که کرده اند، هست و پروردگارت از اعمال آنان غافل نیست.
- ۱۳- . جامع البیان، ج ۸، ص ۲۸. نقل به اختصار.

مکلفین، درجه‌ها و مرتبه‌هایی از آن چه که کرده‌اند، از عمل‌های آنان هست. و پروردگارت از آن چه که می‌کنند غافل نیست تا کرداری به او پوشیده ماند. (۱) و بیضاوی هم این مطلب را که مورد تصریح آیه می‌باشد، محتمل شمرده است. (۲)

جای بسی تأسف است که غالب مفسرین، از کسانی که کتاب‌شان در دست رس ما هست، برای این که بقای اعمال و تجسم آن‌ها را (فقط برای تصور این که عمل عرض است و تجوهر عرض محال است) غیر ممکن می‌شمرده‌اند، فلذا به هر نحوی بوده، آیه را از معنایی که خود غیر ممکن می‌دانسته‌اند، منصرف کرده‌اند؛ گفته‌اند: که لفظ «جزاء» و یا «اجل» باید در تقدیر گرفته شود: من جزاء ما عملوا، و یا: گویا که می‌خواسته‌اند به پروردگار با عظمت جهان، کمک کنند!

پاسخ این است که: عمل، عرض نیست و جوهر است چنان که مفصلاً بیان گردیده است؛ و بعد از آن که قرآن کریم مکرراً با بیان‌های گوناگون می‌فهماند که: پاداش آدمی خود کردار آدمی است، چه داعی بر این تقدیر می‌ماند؟ و چه نیازی آن را تقاضا می‌کند!؟.

کریمه‌ای که نقل شد، در سوره دیگری هم به این صورت هست: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ؛ (۳) و کلمه «من» در هر دو مورد، از همان قبیل است که در: خاتم من فضه، هست؛ و چنین می‌فهماند که: درجات آخرت از جنس اعمال دنیا است.

مضمون این دو کریمه با بیان دیگری هم ادا شده است: فرموده: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛ (۴) این کریمه در این که «درجات» را به خود «هم» حمل کرده و بدین وسیله اتحاد یافتن عمل را با عامل فهمانیده، شبیه این آیه است که فرموده: وَ قَوْدُهَا النَّاسُ، (۵) و می‌فهماند که در آخرت سوزاننده و سوزنده یک چیز هستند، چنان که آیه مورد بحث هم می‌فهماند که: در آخرت، درجه و صاحب درجه یک چیز بیش نیستند؛ و در این دو کریمه، اشاره‌ای به «ساختن آینده انسان» هست، و چنین می‌فهماند که مصالح آن ساختمان، اعمال انسان است؛ و در این باره سخنان مفصلی داریم انشاء الله تعالی در کتاب مستقلی نشر می‌کنیم.

و در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم، در آن جا بیابان‌های هموار، قطعه زمین‌هایی از مشگ دیدم و در آن جا فرشته‌گانی دیدم که با خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا می‌گذاشتند، و بسا می‌شد که دست از کار می‌کشیدند؛ به آنان گفتم چرا گاهی بنا می‌گذارید و گاهی دست می‌کشید؟ گفتند صبر می‌کنیم تا مصالح کار برسد! گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند این است که مؤمن بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ هر وقت او این‌ها را گفت ما بنا می‌گذاریم و هر وقت ساکت شد ما هم امساک می‌کنیم. (۶)

ص: ۱۵۱

- ۱- . تفسیر طنطاوی «الجواهر»، ج ۴، ص ۱۰۲.
- ۲- . تفسیر بیضاوی «انوار التنزیل»، ص ۲۱۸.
- ۳- . احقاف (۴۶) / آیه ۱۹. و برای هر کسی درجه‌هایی از آن چه که می‌کردند هست و تا تمام پیردانشان اعمالشان را و

آنان ستم کرده نمی شود.

۴- . آل عمران (۳) / آیه ۱۶۳. آنان در نزد خداوند درجه هایی هستند، و خداوند به آن چه می کنند بیناست.

۵- . بقره (۲) / آیه ۴۲. هیزم دوزخ خود مردمانند.

۶- . بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۲۶. از تفسیر علی بن ابراهیم، متن خبر را در بحث «حسنات دنیوی، نعمت های بهشتی می گردد» از

ارشاد القلوب نقل کرده ایم.

این خبر شریف و امثال آن که سابقاً نقل کرده ایم (۱) دلالت واضح می شود و پرداخته می گردد؛ و نیز حدیثی در این باره، از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده: إِنَّ الْعَبْدَ لَيُرْفَعُ لَهُ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا يَعْرِفُهَا مِنْ أَعْمَالِهِ فَيَقُولُ رَبِّ أَنْتَ لِي هَذِهِ فَيَقُولُ يَا سَتِغْفَارُ وَالِدَيْكَ لَكَ مِنْ بَعْدِكَ. (۲)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده: إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ؛ (۳) حرف باء برای مقابله نیست، بلکه به معنی استعانت است مانند باء در کتبت بالقلم؛ به دلیل این که بلافاصله فرموده: و قادم علی ما قدم؛ و به هر حال همین جمله اخیر صریح در این است که هر کس، در جهان آخرت، به همان جایگاه وارد می شود که خود قبلاً آن را تهیه کرده و به آخرت تقدیم داشته است! یعنی: هر کسی به اعمال خودش وارد می شود، و درجات و درکات، برای هر انسانی از اعمال خود او آفرینش می یابد.

و از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرموده: لَا تَقُولَنَّ الْجَنَّةُ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ وَلَا تَقُولَنَّ دَرَجَةٌ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ؛ وَ إِنَّمَا تَفَاوُلُ الْقَوْمِ بِالْأَعْمَالِ. (۴)

### حسنت، نور و سیئات، ظلماتند

یکی از غرائب مطالب و عجائب مباحث که واقعاً موجب حیرت است: تبدیل عمل نیک به نور و روشنائی، و تحول عمل زشت به ظلمت و تاریکی است؛ قرآن کریم و آموزگاران دین علیهم السّلام، قرن هاست که این حقیقت را به همه اهل عالم اعلام فرموده اند؛ و در این اواخر هم دانشمندان علوم تجربی، به طریق آزمایش، عملاً ثابت کرده اند که نیروی حرکتی، قابل تبدیل به نور است (و جرقه را که در اثر تصادم پیدا می شود، مثال آورده اند) و بدین طریق، تبدیل هر عملی که با حرکتی تحقق می یابد اگر نیک باشد به نور، هم از لحاظ دین و هم از لحاظ علم، در عصر ما از بدیهیات گردیده است؛ ولی متأسفانه هنوز درباره تبدیل عمل بد به ظلمت، که مورد تصدیق دین مبین اسلام است، از جانب دانشمندان علوم تجربی هیچ قدمی برداشته نشده است. (۵)

اعمال انسان، علاوه بر ظواهر مشهود، بواطنی مستور هم دارند که با حواس کنونی هم به تقریب، حقایق پنهان خود را ظاهر گردانیده و آشکارا خواهند شد و اعمال نیک به تصریح قرآن کریم و اخبار شریفه، نور خواهند شد و اکنون هم حقیقت خفیه آن ها نور است، نور واقعی است، نوری پنهان است؛ و سیئات اعمال هم ظلمت ها و انواع تاریکی ها خواهند شد و اکنون هم اعمال زشت، سیاه و ظلمانی هستند، ظلمت واقعی و نهانی هستند.

خوب است که درباره موجود پنهان، کمی توضیح داده و بعداً بر سر بحث خود برگردیم.

ص: ۱۵۲

۱- در همان بحث «حسنت دنیوی نعمت های بهشتی می گردند.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۸۶، س ۳۱. برای بنده در بهشت درجه ای بالا- برده می شود. و او آن درجه را از اعمال خویش نمی شناسد؛ پس می گوید پروردگارا این درجه از کجا برای من حاصل شد؟ می فرماید: با مغفرت خواستن پدر و

مادرت بعد از تو برای تو.

۳- . در اواخر بحث پیش، نقل و ترجمه شده.

۴- . مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۰، س ۲۰ و ۲۱. مبادا بگویی که بهشت یکی است. برای این که خداوند می فرماید: و نزدیک تر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگری هست (الرحمن (۵۵) / آیه ۶۲) و مبادا بگویی بهشت یک درجه دارد، برای این که خداوند می فرماید: درجه هایی است بعضی بر بالای بعضی (نگارنده گوید: این کلام در قرآن نیست و این هست: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ (زخرف (۴۳) / آیه ۳۲) همانا برتری مردمان (بر یکدیگر در آخرت) با اعمال است.

۵- . در فصل پیش مفصلاً در این نوع مسایل بحث کرده ایم.

موجود پنهان و نیروی نهان، در این جهان بسیار است [و نباید تصور شود که نور حسنات و ظلمت سیئات (و هم چنین به طوری که در بحث آینده انشاء الله تعالی می آید، حرارت سیئات) از سایر موجودات جهان، مستثنی هستند، و هر چیزی مرئی است و فقط این دو نامرئی هستند] اکنون چند نمونه از «موجود پنهان» را ذیلاً می آوریم:

۱ نیرویی که این قلم را در دست نگارنده، به حرکت در می آورد، موجودی پنهان است؛ موجودی است که پیش از اراده نوشتن، در دست انسان، در صورتی نامرئی موجود بود و به محض اراده نوشتن بروز یافت و ظاهر گردید.

۲ آسیبی که نعل آهنین دارد و در کوچه ای که با سنگ مفرش است تند راه می رود، هر وقت نعل با سنگ تصادم می کند آتشی ریز و نوری ناپایدار بیرون می جهد این آتش و این نور، بدون شک، پیش از تصادم موجود بودند، ولی البته در حالت پنهانی.

۳ به ظرفی که پر از آب و یخ است و در میان آن گرما سنجی گذاشته شده هر قدر حرارت می دهند، تا وقتی که کوچک ترین ذره یخ در میان آب باقی است، اثری از آن در میزان الحرارة دیده نمی شود، و پس از آن که یخ ها تماماً آب شدند، گرما در آب محسوس می شود؛ در این آزمایش، مسلماً حرارت به آب می رسد و به داخل آن هم نفوذ می کند، زیرا که یخ ها را تدریجاً آب می کند، ولی همین حرارت در میان آب، پنهان می گردد و اثری از خود در گرماسنج نشان نمی دهد! این حرارت پنهان را اهل فیزیک «گرمای نهان ذوب» می نامند. (۱)

۴ سیب و یا میوه دیگر، در اندرون خود، تخم ها و رگ های بسیار زیادی دارد این تخم ها و رگ ها موجوداتی هستند که قبلاً از بس که کوچک بودند دیده نمی شدند، و در حال اختفا به سر می بردند، بعداً به تدریج بزرگ شده و بارز گردیدند؛ خود سیب و هر میوه دیگر هم همین طور است؛ وقتی آن قدر ریز بود که درست است بگوییم نبود، بعداً کم کم بزرگ شد و وجود خود را نمایان گردانید؛ برگ های تو در توی کاهو را از بیرون به سوی اندرون ورق می زنیم، هر قدر به وسط کاهو نزدیک تر می شویم برگ ها کوچک تر و کوچک تر می شود، تا با برگ هایی روبرو می شویم که خوب دیده نمی شوند و تازه می خواهند ظهور کنند؛ و مسلماً برگ های ریزتری نیز در میان آن ها هست که هیچ بروز نکرده اند؛ و اصلاً، نمو کردن، عبارت اخراجی پدیدار شدن نهان ها و هویدا شدن پنهان ها است.

اکنون باز به سر بحث خود می رویم، و از آیات قرآن کریم، نور بودن حسنات و ظلمت بودن سیئات را استفاده می کنیم:

خداوند متعال می فرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ؛ (۲) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، يَعْنِي: مِنَ الظُّلُمَاتِ الدُّنُوبِ إِلَى نَوْرِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ. (۳)

و از تطبیق آیه فوق با کریمه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، ایضاً این نتیجه گرفته می شود که: عدالت و نیکی کردن و به خویشاوندان احسان نمودن، نور می باشند،

- ۱- . تکامل علم فیزیک، ص ۵۱ فیزیک رنر، ج ۱، ص ۶۵ فیزیک نوین، ص ۸۴.
- ۲- . بقره (۲) / آیه ۲۵۷. خداوند یار و یاور کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می آورد، و کسانی که کافر شدند یار و یاورشان بتهاست (طغیان است) آنان را از نور به سوی (انواع) ظلمت ها بیرون می کنند، آنان مصاحب آتش هستند.
- ۳- . تفسیر صافی، ص ۶۹، س ۱۴. معنای این که «خداوند، یار و یاور کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می آورد» این است که: از تاریکی های گناهان به سوی نور برگشت به خدا و آمرزش، بیرون می آورد.

چون خدایی که مردمان را داخل نور می کند آنان را به سوی این اعمال می خواهد، پس بدون شک، بایستی که این اعمال، نور بوده باشند؛ و نیز چنین نتیجه گرفته می شود که: زشت کاری ها و کردار ناپسند و تجاوز به حقوق مردم، ظلمت ها هستند، به جهت این که خدایی که مردمان را از ظلمات بیرون می کشد، آنان را از همین اعمال شیطانی باز می دارد و نهی می فرماید؛ پس حتماً گناهان، در نزد خداوند، ظلمت ها هستند.

ما، در این جهان، پیوسته نور را با حرارت و ظلمت را هم با سرما توأم دیده ایم، زیرا که تا چشم باز کرده ایم هر روز را در عرض سال، از شب متصل به آن (اگر پیش آمد مخصوصی رخ نداده باشد) گرم تر و هر شب را از روز متصل به آن، سردتر یافته ایم؛ نور خورشید در روزها توأم با گرما، و ظلمت اجسام کدره در شبها، توأم با سرما و خنکی است؛ (۱) بلی آن چه که ما یافته ایم همین است، ولی از دو جمله «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» که در کریمه فوق نقل گردید، چنین به دست می آید: ظلمت ها و نورهای آخرت، مانند آن چه که اکنون هست نیستند بلکه ظلمت های گناهان، آتش هم هستند و دارای حرارت می باشند! و به قرینه تقابل چنین فهمیده می شود که: نورهای حسنت، آتش نیستند و حرارت ندارند و خنک می باشند!

ظواهر جملات آیه کریمه مورد بحث، چنین می فهماند که: گناهان، در همین زندگی ظلمات هستند، و توبه و سایر اعمال نیک در همین جهان نورند؛ به جهت این که جملات آیه از آغاز تا انجام با سیاق واحدی، اخبار از زمان حال هستند، چنان که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» از زمان حال خبر می دهد و دلالت می کند که: خداوند در همین زمان، دوست مؤمنین است، و هم چنین جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» می فهماند که: بت ها و طغیان، هم اکنون دوست داران کفار می باشند، دو جمله دیگر هم که نتیجه این دو جمله اند بایستی که به معنی حال باشند، یعنی جمله «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» بایستی اخراج در زمان حال را بیان نمایند؛ و نیز جمله «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» که اسمیه و بدون شک خبر از حال است، تأیید می کند که جملات سابق بر آن هم، درباره زمان حال می باشند.

کریمه مبارکه: اَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛ (۲) مقصود ما را چنان می رساند که جایی برای چون و چرا باقی نمی گذارد، به جهت این که چنین دلالت می کند: ای نیازمندان نور، زندگی دنیوی پر از نور بود، یعنی پر از عمل نیک بود، چرا شما آن جا با انجام دادن اعمال نیک، نوری برای خود کسب نکردید، تا در این جا در تاریکی فرو نروید و در میان ظلمت آخرت فرو نمانید؟.

نتیجه این است که: گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، در همین زندگی، روشنایی هستند، نورهایی نهان می باشند؛ و سیئات هم ظلماتند تاریکی های پنهانند؛ ولی در این دنیا حقائق اعمال (و هر چیز دیگر) در پس پرده مستور مانده است و روشنایی حسنت و تاریکی سیئات، محسوس نمی گردد.

آیات دیگری نیز در قرآن کریم هست که ما را در این بحث عالی راهنمایی می فرماید:

فرموده: يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ. (۳)



- ۱- . تفصیل این مطلب در فصل پیش گذشت.
- ۲- . حدید (۵۷) / آیه ۳. دنبالتان برگردید و نوری بجوید.
- ۳- . مائده (۵) / آیه ۱۶. خداوند آنان را به اذن خود از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می آورد.

و درباره زشت کاران فرموده: **كَأَنَّمَا أَغْشَيْتَ وَجُوهَهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا؛ (۱)** بدکاران اگر چه ظاهر زیبا و اندام رفته و شسته داشته باشند، ولی اعمال زشت و کارهای ننگین و چرکین شان که پیرامون صورت شان را فرا می گیرد، رخسار به ظاهر زیبای شان را در واقع و در باطن امر، تاریک و سیاه می گرداند.

و فرموده: **أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَيَّحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ؛ (۲)** تمام کلام با ملاحظه عطف، چنین می شود: **الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَظُلُمَاتٍ الْخ.**

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: **الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ يُضِيئُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيئُ الْكَوْكَبُ الدَّرِيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ (۳)** و **ايضاً: الدعاء نور السموات و الارض، (۴)**

**نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى؛ (۵)**

**صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَ السَّبْعِ وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ، فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيئُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا؛ الظلم ظلمات يوم القيامة، (۶)** و **ايضاً: الصلوة نور؛ (۷)** و **ايضاً: قلب المؤمن أجرد فيه سراج يزهر و قلب الكافر أسود منكوس. (۸)**

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده: **اجعلوا طاعة الله مصابيحاً ليُطون قبوركم؛ (۹)** و **ايضاً: إن الإيمان يبدو لمظة في القلب، كلما ازداد الإيمان ازدادت المظة؛ (۱۰)** و از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرموده: **الحمد لله حمداً يضيئ لنا به ظلمات البرزخ. (۱۱)**

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده:

**إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبَهَّمَةً عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَةً مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْحِكْمَةِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارَعَهَا وَ الْقَيْمِ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ (۱۲)** و **ايضاً: تجد الرجل لا يخطئ بلام ولا واو خطيباً مصقياً و لقلبه أشد ظلمة من الليل المظلم و تجد الرجل لا يستطيع**

يعبر

ص: ۱۵۵

- ۱- . یونس (۱۰) / آیه ۲۷. گوئیا رخسارهای زشت کاران با پارچه هایی از شب تاریک پوشانیده شده است.
- ۲- . نور (۲۴) / آیه ۴۰. یا «اعمال کافران» مانند ظلم هایی است در دریایی پر گرداب که ببوشاند آن را موجی، از بالای آن موجی، از بالای آن ابر. ظلمت هایی هستند بعضی بر بالای بعضی، آن گاه که دستش را بیرون آورد نزدیک نیست ببیند آن را «نزدیک است که نبیند آن را» و کسی را که خدا برایش نوری قرار ندهد، نوری نیست.
- ۳- . کافی، ج ۲، ص ۴۹۹، س ۶ و ۷ و ۸. خانه ای که در آن، قرآن خوانده می شود و خداوند عزوجل در آن یاد می شود، به اهل آسمان نور می دهد و همچنان که ستاره درخشان به اهل زمین نور و روشنایی می دهد. به اختصار نقل شد.

- ۴- . کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، س ۶ و ۷. نقل به اختصار؛ دعا نور آسمان ها و زمین است.
- ۵- . کافی، ج ۲، ص ۶۱۰؛ خانه های تان را با تلاوت قرآن روشن کنید و آنها را قبر نسازید چنان که یهودیان و مسیحیان کرده اند. نماز را در کلیسا و کشتت ها خوانده و خانه هایشان را تعطیل کرده اند؛ حقیقت این است که، هنگامی که در خانه ای تلاوت قرآن زیاد شود خیرش زیاد و خاندانش بزرگ می گردد و به اهل آسمان نور می دهد، همان طور که ستارگان آسمان به اهل دنیا نور می دهند.
- ۶- . اربعین، شیخ بهاء الدین، ص ۲۵۷ جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۶، س ۶ جنان الجناس، ص ۴۴ نهج الفصاحه، شماره ۹۲۳ درج گهر با اندک فرق، ش ۶. ظلمت های روز قیامت است.
- ۷- . ارشاد القلوب، ص ۹۵، س ۵. نماز نور است.
- ۸- . مرآه العقول، ج ۲، ص ۲۴۶، س ۲ درج گهر، شماره ۴۱۵. دل مؤمن صاف است، در آن چراغی هست که می درخشد و دل کافر سیاه و وارونه است.
- ۹- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۸ و ۱۹۹. نقل به اختصار، قرار دهید اطاعت خدا را چراغ هایی برای اندرون قبرتان.
- ۱۰- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۳. ایمان در آغاز به صورت نقطه سفیدی در قلب پدید می آید، هر قدر ایمان بیشتر گردد آن نقطه سفید هم زیادتر و بزرگ تر می گردد.
- ۱۱- . صحیفه سجاده، ص ۲۵، نقل به اختصار، حمد می کنم خدا را حمدی که با آن ظلمات برزخ را برای ما روشن گرداند.
- ۱۲- . کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، س ۵. خداوند در قلب مؤمنین ایمانی قرار داد و آن را بست؛ و وقتی که می خواهد آن چه را که در آنها هست روشن سازد، آنها را با حکمت می گشاید و علم را در آنها می کارد. و زارع قلوب مؤمنین و متصدی و نگهبان بر آنها خود پروردگار جهان است.

عَمِيََا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ؛ (۱) و اَيْضاً: مَنْ صَيَّلَى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا فَاقَامَ حُدُودَهَا رَفَعَهَا الْمَلِكُ بِيَضَاءِ نَقِيَّةٍ فَهِيَ تَهْتَفُ بِهِ حَفْظُكَ اللَّهُ كَمَا حَفَظْتَنِي وَ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ كَمَا أَسْتَوْدِعْتَنِي مَلَكًا كَرِيمًا وَ مَنْ صَلَّىهَا بَعْدَ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ فَلَمْ يَقُمْ حُدُودَهَا رَفَعَهَا الْمَلِكُ سَوْدًا مُظْلَمَةً فَهِيَ تَهْتَفُ بِهِ ضَيِّعَتَنِي ضَيِّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيِّعْتَنِي وَلَا رَعَاكَ اللَّهُ كَمَا لَمْ تَرَعَنِي. (۲)

سابقاً در فصل اول، توضیح داده ایم که: انسان از جهان با تغذیه و تنفس و غیر این ها، ماده اخذ می کند، و آن را اولاً جزء خود می کند، و بعداً هم در شکل نیرو آن را مصرف می کند، و بدین طریق ساختمان آینده خود را می سازد؛ اکنون با در نظر گرفتن این حقیقت که: حسنات نور و سیئات ظلماتند، چنین می فهمیم که: نیکوکاران، ساختمان آینده خود را از نور و بدکاران از ظلمت می سازند کسانی که با راه های نیک از جهان اخذ کرده، و در موارد نیکو خرج می کنند ذات آینده خود را از روشنایی می سازند؛ و آنان که به طریق زشت اخذ و در موارد ناپسند و چرکین صرف می کنند مسلماً ذات خود را در آینده، زشت و چرکین خواهند یافت.

از تحقیق و بررسی فوق، مساله مهم تر دیگری نیز برای ما آسان می گردد: چنین به دست می آید که: سراسر جهان کنونی نور است، و در عین حال صحیح است که بگوییم: سراسر جهان کنونی ظلمت است! واقع مطلب این است که: جهان کنونی از مواد و قوایی ساخته شده است که قابلیت تبدیل به نور و تبدیل به ظلمت را دارد، می توان از آن نور گرفت و می توان از آن، ظلمت تحصیل نمود: اعمالی که در دین الهی اسلام، واجب و یا مستحب شناسانیده شده اند کلاً نورند، و اعمالی هم که در آن دین عالی، حرام و یا مکروه تعریف شده اند بدون استثناء سیاه و تاریک و مظلم می باشند؛ البته نور واجبات و ظلمت محرّمات از نور مستحبات و ظلمت مکروهات، شدیدتر و قوی تر است.

پروردگار جهان و جهانیان، سلسله جلیله پیغمبران و پیشوایان راه راست خداوند متعال، همگان را از ظلمات به سوی نور می خوانند، و اما دیگران، بشر را از روشنایی و نور، بیرون آورده و به سوی تاریکی ها و ظلمات می رانند.

### سیئات آتش هستند!

بر خلاف تصور غالب مردم که چنین می پندارند که خداوند متعال در مقابل گناهان، آتش هایی برای گناه کاران آماده می کند، قرآن کریم و احادیث شریفه اعلان می فرمایند که: خود گناهان، آتش هستند و به گناه کاران داده می شوند و هر کس از دوزخ و آتش آن می ترسد باید از گناه و حرارت آن بترسد، زیرا که شکنجه ای برای بدکاران در روز قیام همگانی، جز پندار ناپسند و کردار زشت خود آنان نخواهد بود.

در اثر عدم اطلاع بر حقیقت امر، درباره شکنجه های اخروی، برخی از مردم راه را کج رفته و دهان به شکایت باز کرده، و از خداوند متعال و از خشونت می که به آن حضرت منسوب می دارند (و در واقع از اعمال سیئه خود انسان می باشد) اظهار نارضایتی می کنند؛ بی خبران تصور می کنند که خداوند متعال، ملک الملوکی است که بر تخت بی قانونی استقرار یافته، نه آمرزش او نظامی دارد و نه عقوبتش ضابطی، با کوچک ترین بهانه ای بزرگ ترین ستمگران را بهشت

۱- . کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، س ۱۱. مردی را می یابی چنان خطیب و بلیغ و بلند صوت، که نه لامی و نه واوی را خطا نمی کند، ولی البته قلبش از ظلمت شب تاریک، تاریک تر است. و مردی را هم می یابی که قدرت ندارد آن چه را که در قلب دارد با زبان بیان نماید و قلبش مانند نور دادن چراغ، روشنایی می دهد.

۲- . روضه الواعظین، ص ۲۶۹ امالی صدوق، آخر صفحه ۱۵۴. هر کس نمازهای واجب را در اول وقت بخواند و حدود آن را اقامه نماید، فرشته آن را در حالی که سفید و پاکیزه است بالا می برد و آن نماز فریاد می کند که: خدا حفظت کند چنان که حفظم کردی و تو را به خدا می سپارم چنان که مرا به فرشته کریمی سپردی. و هر کس آن را بعد از وقتش به جا آورد، بدون علت، و حدود آن را اقامه نکند فرشته آن را در حالی که سیاه و ظلمانی باشد بالا می برد و نماز به او فریاد می زند: خدا ضایعت کند همان طور که ضایعم کردی و رعایت نکند چنان که رعایتم نکردی.

برین می بخشد و شاید که با ناچیزترین بهانه ای بزرگ ترین نیکوکاران را در جهنم بسوزاند. این است آن چه که غالب مردم از قیامت و مجازات در نظر خود تصویر می کنند.

ولی حقیقت این است که خداوند متعال، جهان را طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمی شود و هر کاری بزرگ شده و بار می دهد و هیچ کسی جز کردار خویشتن، جزایی و پاداش کیفری نخواهد داشت؛ و هر عملی علاوه بر ظاهر محسوس، باطن و حقیقتی هم دارد که در این زندگی از حواس ما پنهان است: سیئات آتش هستند؛ پس اگر کسی در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال زشت، پیوسته برای خودش آتش فراهم نماید، چه گله ای از حضرت ارحم الراحمین می تواند داشته باشد؟ که با ارسال پیغمبران و انزال کتاب ها، همه اعمال بد باطن را به ما بشرها بیان فرموده است: **فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**. (۱)

بلی این سیئات که برای صاحبان خود آتش می شوند؛ خداوند متعال می فرماید: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ يَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ**؛ (۲) آیه نخست چنین می فهماند که آتش در قبال تکذیب آنان به آیات پروردگار، به ایشان داده شده، ولی آیه دوم با کلمه «بل» از مدلول نخست، به طرز «بَدَل» عدول کرده و می رساند که این آتش در مقابل تکذیب آنان نیست، زیرا چیزی است که خودشان آن را در زندگی دنیوی تحصیل کرده و به دست آورده و با خود داشتند، اما پنهان و مخفی بود و توجهی به آن نداشتند و اکنون هویدا گردیده است؛ پس این آتش اخروی همان تکذیب آنان است، یعنی تکذیب به آیات پروردگار، در واقع آتش است.

و می فرماید:

**يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**؛ (۳) جناب شیخ بهاء الدین نور الله مرقد فرموده: اسم فاعل در این آیه به معنی استقبال نیست، که مراد این باشد که جهنم، بعدها در نشأه آخرت به آنان احاطه خواهد یافت، به طوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته اند، بلکه به حقیقت خود، که زمان حال است می باشد، به جهت این که قبائح خلقیه و عملیه و اعتقادیه آنان، در همین نشأه بر آنان محیط است، و عین این ها دوزخ هستند، همان دوزخ که در صورت آتش ها و عقرب ها و مارها به آنان نمودار خواهد شد. (۴)

و از قول مؤمن آل فرعون حکایت فرموده: **وَايَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ؟ تَدْعُونَنِي بِالْكَفْرِ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ... وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ!... وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ فَسْتَدْعُونَنِي مَا أَقُولُ لَكُمْ**؛ (۵) از این آیات به طور واضح فهمیده می شود که: توحید، نجات و رستگاری است و کفر به خدا و شریک گرفتن به او آتش است و دعوت به شرک هم در حقیقت خواندن به آتش است؛ و نباید تصور شود که کفر و شرک، اکنون آتش نیستند و در آینده مبدل

ص: ۱۵۷

۱- . یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز به هیچ کسی هیچ ستمی نمی شود، و پاداش و کیفری جز آن چه که می کردند به شما داده نمی شود.

۲- . انعام (۶) / آیه ۲۷ و ۲۸. و اگر می دیدی آن گاه بر آتش نگاه داشته شده اند و می گویند ای کاش برگردانیده شویم و آیات پروردگار خود را تکذیب نکنیم و از مؤمنین شویم؛ بلکه آنچه که از سابق با خود مخفی می داشتند، برای آنان آشکار شد.

۳- . عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. و شتابان از تو عذاب می خواهند با این که مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۴- . اربعین، ص ۲۵۷.

۵- . مؤمن (۴۰) / آیه ۴۱ تا ۴۴. نقل به اختصار، خویشان من، چرا من شما را به رستگاری می خوانم و شما مرا به آتش می خوانید؟ مرا می خوانید که به خداوند کفر ورزم و به او شریک گیرم... و من شما را به سوی خدای با عزت و کارساز می خوانم!... و حتماً اسراف کاران یار و مصاحب آتشند و زود باشد آنچه را که به شما می گویم به خاطر می آورید.

به آتش خواهند شد، بلکه واقع این است که اسراف کاران (کسانی که در خرج کردن ذات خود، اندازه ای رعایت نمی کنند و قوای خود را در راه هر گونه عملی بدون نظر به نفع و ضرر آن، در جهان پراکنده می سازند) اکنون و در همین زندگی، یار و هم آغوش آتش هستند ولی بعداً متوجه می شوند.

و فرموده: اضِلُّوْهَا فَمَا صَبِرُوْا اَوْ لَا- تَصْبِرُوْا سِوَاءَ عَلَيْنِكُمْ اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ؛ (۱) دلالت این کلام مبارک به بحث ما در نهایت صراحت است؛ آتشی که آنان داخل شده و سوزش آن را در می یابند، جز اعمال ناشایست دنیوی خود آنان نیست و لذا جای گله ای باقی نیست؛ هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده: اِنَّ الزَّنَاةَ يَأْتُوْنَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَشَعْلُ فُرُوجُهُمْ نَارًا يُعْرَفُونَ بِتَنِّ فُرُوجِهِمْ. (۲)

و ایضاً: روایت شده: مَا مِنْ صِلْوَةٍ يَحْضُرُ وَقْتَهَا اِلَّا نَادَى مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ النَّاسِ قُومُوا اِلَى نيرانِكُمْ الَّتِي اَوْقَدْتُمُوهَا عَلَي ظُهُورِكُمْ فَاطْفِئُوْهَا بِصِلْوَتِكُمْ؛ (۳) و ایضاً: الشُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ؛ (۴) و ایضاً: الْغَضَبُ جَمْرَةُ الشَّيْطَانِ؛ (۵) و ایضاً: الْغُلُوْلُ مِنَ جَمْرِ جَهَنَّمَ. (۶)

و ایضاً: الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ عَنِ الْخَطِيئَةِ كَمَا يُطْفِئُ عَنِ الْمَاءِ النَّارُ؛ (۷) از این کلام مبارک چنین فهمیده می شود که: آتش و گناه، هر دو اشتعال دارند و هر دو را می شود خاموش کرد؛ و چون طریق خاموش کردن آن دو یکسان نیست، و خاموش کردن گناه، با آب میسور نیست و با صدقه خاموش می شود، پس این نتیجه به دست می آید که: حرارت آتش و حرارت گناه، دو نوع مختلف می باشند.

و ایضاً: عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ؛ (۸) این حدیث شریف می رساند که چنان که طعام در بعضی از اوقات در بدن کنونی و ساختمان فعلی، ایجاد درد می کند، گناهان هم در بدن وی، آتش به وجود می آورند، منتهی در بدن آینده و ساختمان اخروی؛ و همان طور که مراعات صحت این بدن واجب است، رعایت سلامت آن بدن واجب تر است.

و ایضاً فرموده: مَسْئَلَةُ الْغَنِيِّ نَارٌ؛ گدایی کردن شخصی بی نیاز آتش است.

### سیئات عفونت دارند!

در احادیث شریفه و کلمات آموزگاران دین علیهم السلام، سیئات را متن و بدبو شناسانیده اند، از این اخبار استفاده می شود که اعمال، غیر از ظواهر شیرین و لذیذ و یا تلخ و ناگوار، بواطنی گوارا و یا گندیده دارند؛ در این زندگی دنیوی ظواهر اعمال فقط محسوس می شود و از بواطن آن ها برای مردم عادی، اطلاعی نیست؛ ولی در زندگی اخروی

ص: ۱۵۸



می شوید آن چه را (اعمالی را) که می کردید.

- ۲- . ارشاد القلوب، ص ۹۱. به راستی زناکاران در روز قیامت در حالی می آیند که فرج شان با آتش شعله ور است، و آنان با بوی تعفن فرج شان شناخته می شوند.
- ۳- . روضه الواعظین، آخر ص ۲۶۹ من لایحضره الفقیه، ص ۵۵، س ۲۱. نمازی نیست که وقتش برسد مگر این که فرشته ای از جلو روی مردمان آنان را می خواند: برخیزید و آتش هایی را که در پشت خود روشن کرده اید با نمازتان خاموش کنید.
- ۴- . من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۰ درج گهر، شماره ۳۱۰. مستی اخگر دوزخ است.
- ۵- . درج گهر، شماره ۴۰۰. خشم اخگر شیطان است.
- ۶- . درج گهر، شماره ۴۰۱. فریب دادن، خیانت کردن، از اخگر دوزخ است.
- ۷- . درج گهر، شماره ۳۴۰. صدقه، شراره گناه را فرو می نشاند چنان که آب آتش را.
- ۸- . درج گهر، شماره ۳۷۸. در شگفتم از کسی که از بیم درد، از طعام پرهیز می کند، چگونه از بیم آتش، از گناهان پرهیز نمی کند.

همه اعمال برای همه افراد بشر، بارز گردیده و هویدا خواهند شد؛ این بحث طوری از اطوار را بیان می نماید و ضمناً بقای اعمال و تجسم آن ها را نیز به طور واضح می فهماند.

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَصَاحِفَ حُلِيَّتْ وَ الْمَسَاجِدُ زُيِّنَتْ وَ الْمَنَارَةُ طُوِّلَتْ وَ اتُّخِذَ الْقُرْآنُ مَزَامِيرَ وَ الْمَسَاجِدُ طُرُقًا، الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ أَعَزُّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ، أَمَا إِنَّ مَسَاجِدَهُمْ مُزَخَّرَفَةٌ وَ أبدَانُهُمْ نَقِيَّةٌ وَ قُلُوبُهُمْ أَنْتَنٌ مِنَ الْجِيفَةِ. (۱)

و ایضاً: لَا تُحَقِّرَنَّ ذَنْبًا وَلَا تُصَيِّرْ غُرْنَهُ وَ اجْتَنِبِ الْكِبَائِرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا نَظَرَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَى ذُنُوبِهِ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ قِيحًا وَ دَمًا، (۲) و ایضاً: إِنَّ الزُّنَاهُ يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَشَعَّلُ فُرُوجُهُمْ نَارًا يُعْرَفُونَ بِتَنِّ فُرُوجِهِمْ. (۳)

و از قتاده و سدی نقل شده (و ظاهراً آن دو نفر هم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند) إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ اسْتَقْبَلَهُ أَحْسَنُ شَيْءٍ صُورَةٍ وَ أَطْيَبُهُ رِيحًا فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحِ طَالَمَا رَكِبْتُكَ فِي الدُّنْيَا فَارَكِبْنِي أَنْتَ الْيَوْمَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً أَى رُكْبَانًا وَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ اسْتَقْبَلَهُ أَقْبَحُ شَيْءٍ صُورَةٍ وَ أَخْبَثُهُ رِيحًا فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئِ طَالَمَا رَكِبْتَنِي فِي الدُّنْيَا فَانَا أَرَكِبُكَ الْيَوْمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ. (۴)

و روایت شده: قَالَ جَابِرٌ كُنَّا نَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَهَاجَتْ رِيحٌ مُنْتَنَةٌ فَقَالَ: إِنَّمَا هَاجَتْ هَذِهِ الرِّيحُ إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ ذَكَرُوا قَوْمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَغْتَابُوهُمْ. (۵)

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که درباره دنیا فرموده: طَعَامُهَا الْجِيفَةُ؛ (۶) و درباره دوست داران دنیا فرموده: أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ افْتَضَّ حَوَا بِأَكْلِهَا وَ أَصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا؛ (۷) و ایضاً: يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دُنْيَيْهِ وَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى جِيفَتِهِ مُرِيخًا؛ (۸) این فرمایشات، به طور واضح می فهماند که: تصرفات دنیا داران در امتعه و اغذیه جهان، به طریق غیر مشروع، به منزله تصرف کردن در مردار گندیده است.

ص: ۱۵۹

۱- . روضه الواعظین، ص ۲۸۴. آن گاه که دیدید قرآن ها را زیور بسته اند و مسجدها را زینت داده اند و مناره های مساجد بالا رفته و قرآن مزمار گردیده و مسجدها راه شده است، مؤمن در این زمان از کبریت احمر کمیاب تر خواهد بود، بدانید که مساجدشان آراسته و بدن شان پاکیزه است و دل هایشان از مردار گندیده، بدبو تر است.

۲- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۸، س ۱۸. حقیر مدان گناهی را و کوچک شمار آن را و از گناهان بزرگ پرهیز کن زیرا آن گاه که بنده در روز قیامت به گناهان خود نظر کند، چشمانش از چرک و خون اشک می ریزد.

۳- . در بحث پیش گذشت.

۴- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۲ مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۴۶ جامع البیان، ج ۷، ص ۱۱۴ الدر المنثور، ج ۳، س ۲۶. آن گاه که مؤمن از قبرش بیرون می آید، زیباترین چیزی از حیث صورت و مطبوع ترین چیزی از حیث عطر و بو، استقبالش می کند و می گوید: من عمل صالح تو هستم، طول کشید که در دنیا سوارت بودم پس امروز تو سوارم شو؛ و این است فرموده خداوند:

«روزی پرهیزکاران را به سوی رحمن حشر می کنیم در حالی که وافدند یعنی سواره اند» (مریم (۱۹) / آیه ۸۵). و به راستی کافر آن گاه که از قبرش بدر آید، زشت ترین و بدترین چیزی استقبالش کرده و می گوید من عمل بد و ناپسند تو می باشم، طول کشید که در دنیا سوالم بودی پس امروز من سوالت می شوم و همین است فرموده خداوند متعال: «آنان حمل می کنند بار گناهان شان را بر پشت شان» (انعام (۶) / آیه ۳۱). لفظ خبر را مطابق با مجمع البیان نقل کردیم، و ذیل حدیث را با تفصیل زیادتر در الدر المنثور، ج ۳، ص ۹، س ۲۱ از سدی آورده است.

۵- . روضه الواعظین، ص ۳۸۴، جابر گوید با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردش می کردیم، پس باد بدبویی وزید، حضرت فرمود: همانا این باد برای این وزید که دسته ای از منافقین، عده ای از مؤمنین را یاد نموده و غیبت شان را کردند.

۶- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۶. خوراک دنیا، مردار گندیده است.

۷- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱. به مردار گندیده ای روی آورده اند که با خوردن آن رسوا شده اند ولی در محبت آن اتفاق کرده اند.

۸- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰. درباره دنیایی پس به همدیگر بخل می ورزند و مانند سگان بر سر مردار گندیده ای بر سر یکدیگر می پرند.

و نیز از آن حضرت در ضمن حدیثی روایت است که: عمل در روز مرگ عامل، به او می گوید: اَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ نَشْرَكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَ أَنْتَ عَلَى رَبِّكَ قَالَ فَإِن كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا آتَاهُ أَطِيبُ النَّاسِ رِيحًا وَ أَحَبُّهُمْ مَنْظَرًا وَ أَحْسَنُهُمْ رِيحًا فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحِ وَ إِذَا كَانَ لِزَيِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحُ خَلْقِ اللَّهِ زَيًّا وَ رُؤْيَا وَ أَنْتَهُ رُحِيحًا. (۱)

و از امام کاظم علیه السلام یکی از فرزندان آن حضرت به نام عبدالله، چنین روایت کرده که: سَيَمَلْتُهُ عَنِ الْمَلَائِكَةِ هَلْ يَعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَهُ أَوْ الْحَسَنَةَ؟ فَقَالَ رِيحُ الْكُنُفِ وَ الطَّيِّبِ سَوَاءٌ؟ قُلْتُ لَا، قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا هَمَّ بِالْحَسَنَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرِّيحِ فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشَّمَالِ قُمْ فَإِنَّ قَدَمَهُم بِالْحَسَنَةِ فَإِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَ رِيقُهُ مِدَادَهُ فَأَثْبَتَهَا لَهُ وَ إِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ مُتِنِ الرِّيحِ فَيَقُولُ صَاحِبُ الشَّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِينِ قِفْ فَإِنَّ قَدَمَهُم بِالسَّيِّئَةِ فَإِذَا هُوَ فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَ رِيقُهُ مِدَادَهُ فَأَثْبَتَهَا عَلَيْهِ. (۲)

و در حدیث هست که: خداوند متعال به عیسی علیه السلام فرمود: يَا عِيسَى قُلْ لِطَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَسَّيْتُمْ وُجُوهَكُمْ وَ دَنَسْتُمْ قُلُوبَكُمْ أَبِي تَغْتَرُونَ أَمْ عَلَيَّ تَجْتَرُونَ؟ تَطَيَّبُونَ بِالطَّيِّبِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَجْوَابِكُمْ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الْجَيْفِ الْمُتْنَةِ كَأَنَّكُمْ أَقْوَامٌ مَيِّتُونَ! (۳)

از قرآن کریم هم، عفونت داشتن سیئات را با سهولت می توانیم استنباط نماییم:

فرموده: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ؛ (۴) از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که: چیزی در دوزخ هست مانند خار، که تلخ تر از صبر و گندیده تر از جیفه و گرم تر از آتش است و خدا نام آن را ضریح گذاشته است؛ و ایضاً از آن حضرت نقل شده است که: اگر قطره ای از ضریح در مشروبات مردمان دنیا چکانیده شود، همه آنان از بوی گند آن می میرند!

و راغب در مفردات دارد که: ضریح، گیاه سرخ رنگ و بدبویی است که دریا آن را به ساحل می اندازد.

و فرموده: يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ؛ (۵) «صدید» به معنی آب رقیق و یا چرکی است که با خون مختلط شده و از زخم بیرون آید؛ (۶) و فرموده: فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ؛ (۷) و ایضاً: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا؛ (۸) «غساق» به معنی

ص: ۱۶۰

۱- . اربعین شیخ بهاء الدین عاملی، حدیث ۳۹. عمل به عامل خود گوید: من قرین تو خواهم بود در قبرت و در روز نشرت تا من و تو هر دو به پروردگار نشان داده شویم؛ سپس فرمود: اگر دوست خدا باشد کسی پیش او می آید که از همه مردم خوشبوتر و نیکو منظرتر و خوش لباس تر باشد و می گوید: من عمل صالح تو هستم و اگر دشمن خدا باشد کسی نزد او می آید که از همه خلق خدا زشت تر و بدقیافه تر و بدبوتر باشد.

۲- . کافی، ج ۲، ص ۴۲۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰، س ۲؛ از کلینی، و س ۵، از صفات الشیعه صدوق؛ پرسیدم از آن حضرت از دو ملک آیا هنگامی که بنده اراده گناه می کند و یا کار نیک، آیا آن دو ملک متوجه می شوند؟ فرمود: آیا بوی مستراح و عطر یکسان است؟ گفتم نه، فرمود: آن گاه که بنده قصد انجام دادن حسنه می کند نفسش خوشبو بیرون می آید، پس

ملک جانب راست به ملک جانب چپ می گوید: برخیز زیرا او به کار نیک تصمیم گرفته است. و آن گاه که حسنه را انجام داد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش می شود و آن را برای او ثبت می کند. و هنگامی که به عمل بد تصمیم گرفت نفسش بد بو بیرون می آید، پس فرشته جانب چپ به فرشته جانب راست می گوید: توقف کن زیرا او قصد بد کرده است. و آن گاه که او آن عمل را به جا آورد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش می شود و آن را برای او ثبت می کند.

۳- . تحف العقول، ص ۴۹۹. ای عیسی به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: صورت های خود را شستید و دل هایتان را زشت و چرکین ساختید! آیا مرا فریب می دهید؟ یا بر من جرأت می کنید؟ خودتان را برای اهل دنیا با عطر خوشبو می نمایید، با این که اندرون تان در نزد من به منزله مردارهای گندیده بدبو است، به طوری که گوئیا شماها مردمانی مرده می باشید!

۴- . غاشیه (۸۸) / آیه ۶ و ۷. برای آنان هیچ خوراکی جز خار بدبویی نیست که نه فربه می کند و نه گرسنگی را بر می دارد.

۵- . ابراهیم (۱۴) / آیه ۱۶. از چرک خون آلود زخم به او می خوراند (از اینگونه آب، سیرابش می کنند).

۶- . اقرب الموارد.

۷- . ص (۳۸) / آیه ۵۷. پس باید بچشند آن را، گرم جوشان و سرد گندیده است.

۸- . نبأ (۷۸) / آیه ۲۴ و ۲۵. نمی چشند در آنجا خنکی و نه آشامیدنی ای را، جز گرم و جوشانی را و سرد گندیده ای را.

سرد گندیده است؛ (۱) و ایضاً: فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينٍ؛ (۲) «غسلین» چرکی است که از لباس و مانند آن شسته می شود و یا از زخم بیرون می آید؛ (۳) این آیات کریمه به ضمیمه آیاتی که دلالت می کنند که: پاداش آدمی، خود کردار آدمی است (چنان که مفصلاً شرح شد) این نتیجه را می دهند که: سیئات، بد بو و گندیده و متعفن هستند، و انسان طبعاً از آن ها، از باطن آن ها متنفر است.

از این که حسنات، مقابل سیئات بوده و بر عکس آن ها می باشند، چنین به نظر می رسد که بایستی علاوه بر این که عفونت نداشته باشند، خوشبو و معطر هم باشند؛ در ضمن احادیث مسطوره، دو خبر بر این مطلب دلالت دارند: اول خبری که از قتاده و سدی و دوم آن که از جناب عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام آوردیم.

و خبر ذیل نیز به این حقیقت دلالت می کند:

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده: لَا تَدْعُوا قِرَائَةَ «الرَّحْمَنِ» وَالْقِيَامَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَقْرُ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ وَ تَأْتِي رَبَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورِهِ آدَمِيٍّ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ وَأَطْيَبِ رِيحٍ حَتَّى تَقِفَ مِنَ اللَّهِ مَوْقِفًا لَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْهَا فَيَقُولُ لَهَا مِنَ الْبُذَى كَانَ يَقُومُ بِحِكِّكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُدْمِنُ قِرَائَتِكَ فَتَقُولُ يَا رَبِّ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَتَبْيِضُ وَجُوهَهُمْ فَيَقُولُ لَهُمْ اشْفَعُوا فِيمَنْ أَحَبَّبْتُمْ فَيُشْفَعُونَ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُمْ غَايَةٌ وَلَا أَحَدٌ يَشْفَعُونَ لَهُ فَيَقُولُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ اسْكُنُوا فِيهَا حَيْثُ شِئْتُمْ. (۴) و در خبر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

إِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تَوْجِدُ مِنْ مَسِيرِهِ الْفِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٌ وَلَا شَيْخٌ زَانٌ، الْخَبْرُ؛ (۵) و از حضرت صادق علیه السلام : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُشِفَ غِطَاءٌ مِنْ أَغْطِيَةِ الْجَنَّةِ فَوَجِدَ رِيحَهَا مِنْ كَأَنَّتَ لَهُ الرُّوحُ مِنْ مَسِيرِهِ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ إِلَّا صِنْفًا وَاحِدًا، قُلْتُ مَنْ هُمْ؟ قَالَ، الْعَاقُ لِوَالِدَيْهِ؛ (۶) از این دو خبر هم با ضم بحث «پاداش آدمی، خود کردار آدمی است» که سابقاً از تحقیق گذشته، حقیقت مذکور را «حسنات، خوشبو هستند» با سهولت به دست می آوریم.

حقیقتی که در مطالعه این بحث، دست گیر می شود این است که: سراسر دنیا جیفه ایست گندیده و مرداری است متعفن، و زندگی دنیوی هم تصرف کردن در جیفه و اخذ نمودن از مردار گندیده است! و در عین حال، سراسر جهان،

ص: ۱۶۱

- ۱- . اقرب الموارد و مجمع البحرين.
- ۲- . حاقه (۶۹) / آیه ۳۶. نیست برای او در اینجا امروز، نه دوست با حرارت و خون گرمی، و نه خوراکی، مگر از غسلین؛ یعنی در عوض آن دو، چرک بسیار گندیده و گرمی هست که هیچ گاه از او جدا نمی شود و او باید همیشه آن را بخورد.
- ۳- . اقرب الموارد و مجمع البحرين.
- ۴- . مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۵. خواندن سوره «الرحمن» را ترک نکنید و به آن قیام نمائید و حقیقت این است که این سوره در قلوب منافقین قرار نمی یابد، و در روز قیامت در صورت یک نفر انسان خوش صورت و پاکیزه بوی به نزد پروردگار خود، می رود، تا در پیشگاه خداوندی در جایی می ایستد که کسی به خداوند سبحان نزدیک تر از آن نمی شود، پس خداوند

متعال به او می گوید: کی به تو در زندگی دنیوی مواظب بود و پیوسته تو را می خواند؟ می گوید پروردگارا فلان کس و فلان کس و فلان کس پس رخسار آنان سفید می شود و خداوند به آنان می فرماید درباره کسانی که دوست دارید، شفاعت کنید، پس شفاعت می کنند تا که هیچ آرزویی برای آنان نمی ماند و کسی نمی ماند که شفاعتش کند. خداوند به آنان می فرماید: داخل بهشت شوید و در هر جای آن مایل باشید مسکن گزینید.

۵- . کافی، ج ۲، ص ۳۴۹. واقع این است که عطر و بوی بهشت از فاصله هزار سال راه فهمیده می شود، ولی آن را عاق والدین درک نمی کند و نه کسی که خویشاوندی را بریده باشد و نه پیری که زناکار باشد.

۶- . کافی، ج ۲، ص ۳۴۸. هنگامی که قیامت می شود پرده ای از پرده های بهشت برداشته می شود پس عطر و بوی خوش آن را هر کسی که روح داشته باشد از فاصله پانصد سال راه در می یابد مگر یک صنف (راوی گفت) پرسیدم: آنان کیستند؟ فرمود: کسانی که عاق والدین هستند.

معطر است و مملو از امتعه و اغذیه خوشبو است و زندگی در این جهان هم تصرف کردن در اشیاء معطر و اخذ از آن ها هم بهره گرفتن از لذات است!! یعنی: دنیا در عین این که شیرین و دل پسند است، تلخ بوده و مورد تنفر هم هست.

جامعیت عجیب فوق، در عبارت ذیل امیر المؤمنین علیه السلام نیز مشهود است: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَ دَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا؛ مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَيِّلِي مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ؛ فَمَنْ ذَا يَذُمَّهَا وَ قَدْ آذَنَتْ بَيْنَهَا وَ نَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا» (۱).

و خبر مشهور: الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ؛ که از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده است، (۲) ایضاً حقیقت نام برده، یعنی ذوجنبتین بودن دنیا را خوب می فهماند.

حقیقت این است که: جهان با قطع نظر از اعمال نیک و یا بد انسان، نه گنبدیده است نه خوشبو، نه جیفه است نه معطر، و از این اوصاف که بشر در ذهن خود با ملاحظه لذت ها و شکنجه های دنیا برای دنیا اثبات می کند، عاری و فارغ است! و این ما هستیم که تصرفات انسان را در جهان و موجودات آن، و عواقب اخروی این عمل ها را نسبت به عاملین آن ها در زندگی آینده، در نظر می آوریم و چنین می یابیم که: بعضی از افراد انسان، از جهان عطر جمع می کند و بوهای خوش می اندوزد، و بعضی هم در میان مردارهای گنبدیده دست و پا می زند و از آن ها بدون این که توجه داشته باشد، برای خویشتن توشه تهیه می کند، و غالب افراد هم گاهی به سوی عطر می روند و گاهی هم سری به مردار گنبدیده می زنند.

نتیجه این است که: ذات جهان و موجودات آن، از ماده ای سرشته شده است که می تواند نسبت به آدمی هم معطر و خوشبو باشد و هم مردار گنبدیده، می تواند هم گلستان باشد و هم زباله دان؛ و این مساله نظیر همان مساله است که در سابق تحقیق کردیم که: سراسر دنیا نور و روشنایی است، و در عین حال سراسر دنیا ظلمت و تاریکی است؛ سراسر دنیا خیر است در عین این که سراسر دنیا شر است.

بنابر آن چه نگارش یافت، دنیا جای بد بینی است نه خوش بینی؛ ما نمی توانیم از «هرقلیطوس یا هراکلیت» پیروی کرده و فیلسوف بدبین و حکیم گریان لقب بگیریم، و نه می توانیم مانند «ذیمقراطیس یا دموکریت» شده و فیلسوف خوش بین و حکیم خندان شناخته شویم؛ (۳) ما از آموزگاران دین عالی اسلام علیهم السلام، چنین یاد می گیریم که، نیکوکاران بایستی به دنیا خوش بین بوده و خندان باشند، به جهت این که جز خوشی و خرمی، ذخیره ای از دنیا بر نمی دارند، و بدکاران و ستمگران هم لازم است نسبت به جهان و زندگی آن بدبین بوده و گریان شوند، برای این که جز بدبختی ها و مردارها توشه ای از آن نیاندوخته اند.

ص: ۱۶۲

۱- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳. بدانید که دنیا خانه درستکاری است برای کسی که با آن راست بیاید و خانه سلامت است برای کسی که از آن درس بگیرد و خانه ثروت است برای کسی که از آن توشه بیاندوزد و خانه اندرز است برای کسی که از آن پند بگیرد، سجده گاه دوستان خداست و نماز گاه فرشتگان خداست و فرودگاه وحی خداست و بازار دوستان



خداست در دنیا رحمت کسب کردند و بهشت را در آنجا به نفع بردند. پس این کیست که دنیا را مذمت می کند با این که خود دنیا جدایی خویش را اعلان کرده و با صدای بلند از مفارقت خود خبر داده و از مرگ خود و اهل خود سخن رانده است.

۲- . مجموعه ورام، ص ۱۸۳. دنیا کشتزار آخرت است.

۳- . سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۷، س ۱۳ و ۱۴ و ص ۱۱، س ۵.

ما افراد انسان از اعمال خودمان چیزی جز ظواهر آن‌ها نمی‌توانیم درک بکنیم و از بواطن و حاق حقائق آن‌ها هم به تمام معنی بی‌خبر می‌باشیم؛ و اصلاً حواس ما طوری آفریده شده‌اند که فقط ظواهر ناپایدار موجودات را می‌توانند احساس نمایند، و از حقائق جاودانی آن‌ها بیگانه، و از مشاهده آن‌ها دور، و از نزدیک شدن به آن‌ها محرومند.

ما از اعمال خود، همین قدر اطلاع داریم که: عمل کردن، مقداری از نیروهای بدن را به اختیار خود، خرج کردن و مصرف نمودن است؛ ما اگر چه به حکم وجدان و ضمیر، یقین داریم که: مسلماً اعمال، خوب و بد دارند، نیکی کردن و احسان، خوب و پسندیده و ستم هم بد و ناپسند است، ولی در عین حال کوچک‌ترین و ناچیزترین فرق در میان ذوات اعمال، اعمال حسنه و سیئه نمی‌یابیم، می‌بینیم دو نفر غذا می‌خورند یکی خوراک حلال از نان خود و دیگری نان حرام، از دست رنج دیگران، ما اصلاً در میان این دو خوردن و در میان ذات و حقیقت این دو اکل، هیچ گونه اختلاف ذاتی و جوهری درک نمی‌کنیم؛ خداوند متعال، درباره همین ظاهری و کم فهمی ما فرموده: **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا؛ (۱)** و ایضاً: **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. (۲)**

آیا به مجرد این که ما با مشاهده ظواهر اعمال، فرقی در میان ذوات آن‌ها، در میان حقیقت زشت و زیبای آن‌ها، در میان وجود نیک و بد آن‌ها، نمی‌توانیم پیدا کنیم، می‌توانیم حکم کنیم که اصلاً فرقی در ذوات آن‌ها نیست؟ و اعمال از لحاظ حقیقت با هم برابرند؟! یعنی مثلاً ضرب یتیم از روی تأدیب و ضرب او به عنوان ظلم، واقعاً و در نفس الامر، نوع واحدی از عمل محسوب می‌شوند؟!.

اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، عموم مردمانی که وجود قانون را در جامعه انسانی لازم می‌دانند، و به مجازات و کیفر و پاداش عقیده دارند، به وجود فرق ذاتی در میان حسنه و سیئه قائل می‌باشند: بعضی از عاملان را تحسین و بعضی دیگر را توبیخ می‌نمایند، عدل را زیبا و ظلم را زشت تشخیص می‌دهند.

قرآن کریم، این یگانه کتاب کاملاً صحیح و دست نخورده الهی، این حکم فطرت و فهم بدیهی ضمیر انسانی را تصدیق می‌فرماید و در میان حسنت و سیئات، هم از لحاظ ذات و هم به لحاظ آثار فرق می‌گذارد.

قرآن کریم، در آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناساند، چنین می‌فرماید: **يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ؛ (۳)** این کلمه چنان که دلالت می‌کند بر این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته به معروف امر می‌کند و هیچ گاه به منکر امر نمی‌کند، و دائماً از منکر نهی می‌کند و هیچ گاه از معروف نهی نمی‌کند؛ همین طور دلالت واضح دارد بر این که آن حضرت، به طور کلی و مطلقاً طیب و پاکیزه‌ها را حلال می‌کند و هیچ گاه پلیدی را حلال نمی‌کند و پیوسته و دائماً خبیث‌ها را حرام می‌کند و هیچ گاه طیب و پاکیزه‌ای را حرام نمی‌کند؛ پس این نتیجه را از این آیه به دست می‌آوریم که کلیتاً و بدون استثنا، هر حلال، طیب و

۱- . اسراء (۱۷) / آیه ۸۵. و از دانش جز اندکی داده نشده اند.

۲- . روم (۳۰) / ۷. ظاهری را فقط از زندگی دنیوی می دانند و از عاقبت کار به کلی بی خبرانند.

۳- . اعراف (۷) / آیه ۱۵۷. به کار نیک امرشان می کند و از عمل ناپسند بازشان می دارد و پاکیزه ها را برای ایشان حلال می کند و پلیدها را برای شان حرام می کند.

پاکیزه است و هر حرام خبیث و پلید است؛ و چون هر حسنه حلال و هر سیئه حرام است، پس حسنات طیب و سیئات خبیث اند.

از تحقیق فوق، چنین استفاده می شود که: هر چه در واقع، طیب باشد شرعاً هم حلال شده، اگر چه مردم را خوش نیاید و آن را مستطاب نشمارند و طیب نشناسند (مانند: قوانین حدود و قصاص در اسلام، که غربیان را غالباً خوش نمی آید؛ و مانند خوردن گوشت حیوان، که میلیون ها از هندیان آن را مستطاب نمی شمارند) و هر چه در واقع پلید باشد، شرعاً هم آن را حرام شناسانیده اند، اگر چه مردم را خوش آید و آن را طیب بدانند، (مانند: ربا، زنا)؛ بنابراین، ملاک و مدار در طیب و پلید بودن اشیاء و اعمال، نسبت به انسان، در نظر خداوند متعال، همانا واقع و نفس الامر است، نه تشخیص مردم؛ پس خوش و یا ناخوش داشتن مردم (چیزی و عملی را) هیچ ارزشی در نزد خدا ندارد، نه چیزی و کاری را حرام می کند و نه حلال.

یکی از بزرگان، ملاک و مدار طیب و خبیث را مذاق خود مردم و تشخیص اهل عرف دانسته، و امر تمییز طیب از پلید را به خود مکلفین وا گذاشته و چنین بیان داشته است: معنای طیب آن است که طبع مردم از آن لذت برد و خبیث آن است که طبع مردم از آن متنفر باشد؛<sup>(۱)</sup> پاسخ این است که در آن صورت لازم می آید که زنا و ربا و امثال آن ها حلال باشند، برای این که طبع غالب مردم از آن ها لذت می برد و هیچ نفرت نمی کند، با این که با تشدید تحریم شده اند؛ و لازم می آید که قورباغه برای اروپائیان حلال و ملخ جراده برای ایرانیان حرام باشد، به جهت استطابه آنان و استکراه اینان؛ و لازم می آید که تعیین حلال و حرام، از وظیفه شرع (در مواردی که استطابه و استکراه تحقیق می یابد) خارج شده و به عهده خود مردم واگذار شود؛ و هیچ کدام از این لوازم را هیچ کس نمی تواند قبول نماید.

سبب این که ایشان، طیب و خبیث اعمال را که در قرآن کریم یاد شده، حمل به استطابه و تنفر مردم کرده و از طیب و پلید واقعی صرف نظر کرده اند، این است که ایشان و هم داستانانشان در این باب پیرو باستانیان یونانیان شده و وجود شر و پلید و سیئه را از حقیقت عالم، محذوف دانسته اند! (در این باره مفصلاً بحث کرده ایم)<sup>(۲)</sup> و بنا را بر این گذاشته و گفته اند که: نکاح و زنا از لحاظ ذات و حقیقت، فرقی از هم ندارند!<sup>(۳)</sup>

و ایضاً: در قرآن کریم هست: مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ.<sup>(۴)</sup>

ظاهر این است که این هر سه جمله درباره اعمال است، اول: آن چه بر پیغمبر واجب است یاد دادن اعمال نیک و امر بر آن ها شناسانیدن اعمال بد و نهی از آن هاست؛ دوم: خداوند، جمیع اعمال نیک شما را، نیک و بد و نهان و آشکار آن ها را برای شما بدون کاهش، نگاه می دارد، چون که همه آن ها را خوب می داند؛ سوم: شما خودتان اگر همین قدر بدانید که پاک و پلید، امکان ندارد با هم برابر باشند، عمل زشت نمی تواند مانند عمل نیک باشد، این علم به تنهایی برای شما در ترک سیئات و به جا آوردن حسنات کافی خواهد بود.

ص: ۱۶۴

۲- رجوع شود به فصل سوم «عمل نیک و بد، وقوع دارد» از ص ۷۹ تا ۱۰۳.

۳- میزان، ج ۱، ص ۱۰۱، س ۳.

۴- مائده (۵) / آیه ۹۹ و ۱۰۰. بر پیغمبر جز رسانیدن، چیز دیگری واجب نیست؛ و خداوند آن چه را که آشکار می کنید و آن چه را که پنهان می دارید می داند؛ بگو: پلید و پاک برابر نیستند.

جمله سوم ذکر شده در فوق، مانند این جمله شریفه از قرآن کریم است که فرموده: هَلْ تَسْتَوِي الظَّالِمَاتُ وَ النُّورُ؛ (۱) و این که فرموده: لَا يَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ؛ (۲) مفاد این سه جمله این است که: بعضی از اعمال، حسن و زیبایی واقعی دارند و حقیقتاً نور هستند و طیب و پاکیزه اند و برخی دیگر از آن ها هم واقعاً زشت و بد هستند و حقیقتاً ظلمت هستند و خبیث و پلیدند.

و نیز در قرآن کریم هست: وَ نَجِّنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ؛ (۳) در این کریمه اعمال بدکاران فاسق را خبائث نامیده است یعنی که: هر عمل بد، خبیث است.

و نیز دارد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ؛ (۴) از این آیه فهمیده می شود که حرام کردن طیب و آن چه که پاک و گوارا است، غلط است یعنی باید فقط خبائث را حرام بدانیم و طبیات را کلیتاً حلال بشماریم؛ پس چنین به دست می آید که: به طور کلی سیئاتی که حرام گردیده اند خبائث دارند و حسنات هم که کلیتاً حلال هستند، طیب می باشند؛ و اضافه طبیات برای تخصیص نیست بلکه از باب اضافه صفت به موصوف و برای اشاره به برهان مساله است؛ یعنی آیا روا و سزا است که طیب را هم مانند خبیث، حرام بکنید؟.

و ایضاً: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ؛ (۵) از این کلام الهی چنین فهمیده می شود که: هر چیزی که به وجه حلال خورده شود مسلماً طیب خواهد بود، و اعمالی که با پیروی به شیطان از انسان سر می زند نه حلال است و نه طیب، بلکه واقعاً و حقیقتاً بد و زشت و پلیدند.

و از حضرت امام صادق علیه السلام، در ضمن حدیثی چنین آمده است:

... فَإِذَا دَخَلَهُ (القبر) مؤمن... يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ... وَيَخْرُجُ مِنْ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ تَرَ عَيْنَاهُ شَيْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا رَأَيْتَ شَيْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْكَ! فَيَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُكَ الْحَسَنُ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ وَ عَمَلُكَ الصَّالِحُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ!... وَإِذَا دَخَلَ الْكَافِرُ... يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ... يَخْرُجُ مِنْهُ رَجُلٌ أَقْبَحُ مَنْ رَأَى... فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ؟ مَا رَأَيْتَ شَيْئاً أَقْبَحَ مِنْكَ!... فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ وَ رَأَيْتُكَ الْخَبِيثَ!؛ (۶)

## اعمال در آخرت دیده می شوند

قرآن کریم و حدیث شریف، علاوه بر تصریح بر این که: هر کسی در زندگی اخروی، عین اعمال خود را هر چه باشد، کم یا زیاد، نیک یا بد، دریافت خواهد نمود، چنان که فرموده: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ

ص: ۱۶۵

۱- . رعد (۱۳) / آیه ۱۶. آیا تاریکی ها و روشنایی برابرند؟!.

۲- . فصلت (۴۱) / آیه ۳۴. برابر نیست نیکی و بدی.

۳- . انبیا (۲۱) / آیه ۷۴. نجات دادیم لوط را از قریه ای که اعمال خبیث «کارهای پلید» به جا می آوردند؛ واقع این است که آنان، مردمان بد و فاسقی بودند.

۴- . مائده (۵) / آیه ۸۷. ای کسانی که ایمان دارید، حرام نکنید پاک ها و گواراهایی را که خداوند بر شما حلال کرده است.

۵- . بقره (۲) / آیه ۱۶۸ و ۱۶۹. ای مردم بخورید از آن چه در زمین حلال و گوارا است، و گام های شیطان را پیروی نکنید او دشمن شماست، همانا شما را به اعمال بد و زشت فرمان می دهد.

۶- . کافی، ج ۳، ص ۲۴۱ و ۲۴۲. نقل به اختصار؛ آن گاه که مؤمنی به قبر داخل می شود، برای او دری باز می شود، و از آن جا مردی بیرون می آید که چشم هایش زیباتر از او را هرگز ندیده بود؛ می گوید ای بنده خدا هیچ گاه چیزی زیباتر از تو ندیده ام! می گوید من رأی زیبایی تو هستم که بر آن پایدار بودی. و آن گاه که کافر داخل قبر می شود، برای او دری باز می شود، از آن در مردی بیرون می آید زشت ترین کسی که دیده است! می گوید ای بنده خدا تو کیستی؟ چیزی زشت تر از تو ندیده ام! می گوید من عمل بد تو هستم که به جا آوردی و رأی پلید تو می باشم.

سوء؛ (۱) باز در موارد زیادی تصریح کرده است که: هر کس عین اعمال خویش را در جهان آینده رؤیت خواهد نمود، و حقیقت و ذات کردار خود را خواهد دید؛ بلا-شک این گونه آیات و احادیث، بهترین و یکی از محکم ترین ادله برای بقای اعمال و تجسم آن ها بایستی شمرده شوند.

خداوند متعال فرموده:

يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ؛ (۲) و ايضاً: يَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ؛ (۳) و ايضاً: وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۴) و ايضاً: وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا؛ (۵) و ايضاً: وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا؛ (۶) و ايضاً: أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى؛ (۷) و ايضاً: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ؛ (۸) و ايضاً: يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ (۹)

ناگفته نماند که: «بُدُو» اگر چه به معنی مطلق ظهور می باشد، ولی چون غالباً ظاهر شدن به توسط رؤیت تحقق می پذیرد، و به قرینه آیات دیگر هم که نقل شد، یقین حاصل می شود که: مراد از «بُدُو» ظهور یافتن با رؤیت است؛ فلذا ما آیات بُدُو و ظهور اعمال را هم، در این بحث که راجع به رؤیت اعمال است در ضمن آیات فوق آوردیم.

دو کریمه ذیل نیز به احتمال قوی در این بحث ما خالی از دلالت نیستند، یکی: هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ؛ (۱۰) و دیگری: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ؛ (۱۱) در مجمع البیان و ریاض السالکین و جامع البیان و تفسیر نیشابوری و تفسیر سبّر و تفسیر صافی و مفاتیح الغیب، (۱۲) معنای «تبلی» را به «تظهر» برگردانیده اند؛ و در مفاتیح الغیب این معنی را از قفال و مسلم هم نقل کرده است؛ و در مجمع البیان برای تفسیر آیه دوم، حدیثی از معاذ بن جبل نقل فرموده است:

«قال: سَيَلَّتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: وَ مَا هَذِهِ السَّرَائِرُ الَّتِي تُبْلَى بِهَا الْعِبَادُ فِي الْآخِرَةِ؟ فَقَالَ: سَرَائِرُكُمْ هِيَ أَعْمَالُكُمْ مِنَ الصَّيْلَمِ وَ الصَّيَامِ وَ الزَّكَاةِ وَ الوُضُوءِ وَ الْغَسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كُلِّ مَفْرُوضٍ، لِأَنَّ الْأَعْمَالَ كُلَّهَا سَرَائِرٌ خَفِيَّةٌ: فَإِنْ شَاءَ قَالَ الرَّجُلُ صَلَّيْتُ وَ لَمْ يُصَلِّ وَ إِنْ شَاءَ قَالَ تَوَضَّأْتُ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ؛ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ». (۱۳)

ص: ۱۶۶

- ۱- آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی عین آن چه را که از خیر کرده بود، حاضر می یابد؛ و عین آن چه را که از بد کاری به جا آورده بود.
- ۲- بقره (۲) / آیه ۱۶۷. خداوند اعمال آنان را حسرت بر آنان نشان می دهد؛ و اکنون هم از آتش بیرون نیستند.
- ۳- انعام (۶) / آیه ۲۸. آشکار گردید به ایشان آن چه که از پیش با خود پنهان داشتند.
- ۴- سبا (۳۴) / ۳۳. و هنگامی که عذاب را دیدند، در نهان پشیمان شدند، و در گردن کسانی که کفر ورزیدند زنجیرها گذاشتیم؛ آیا جزایی جز آن چه که می کردند به آنان داده می شود؟.
- ۵- زمر (۳۹) / آیه ۴۸. بدهای آن چه که کسب کردند برای شان آشکار شد.
- ۶- جاثیه (۴۵) / آیه ۳۳. بدهای اعمالشان به ایشان آشکار شد.



- ۷- . نجم (۵۳) / آیه ۴۰. حقیقت این است که: کوشش انسان، بعدها دیده خواهد شد.
- ۸- . نبأ (۷۸) / آیه ۴۰. روزی مرد به چیزی که با دو دست خود پیش داشته است، نگاه می کند
- ۹- . زلزله (۹۹) / آیه ۶ تا ۸. آن روز مردمان در حالی که پراکنده هستند بر می گردند تا اعمالشان به ایشان نشان داده شود، پس هر کس به وزن ذره ای عمل خیر کند می بیند آن را، و هر کس به وزن ذره ای عمل شر کند می بیند آن را.
- ۱۰- . یونس (۱۰) / آیه ۳۰. در آن جا هر کسی اعمال سابق خود را آزمایش می کند «درستی سخنان خدا را درباره اعمال، خوب در می یابد».
- ۱۱- . طارق (۸۶) / آیه ۹. روزی که رازهای پنهان به آزمایش گذاشته می شوند.
- ۱۲- . به ترتیب در: «ج ۱۰، ص ۴۷۱» و «ص ۵۳۴» و «ج آخر ص ۹۴» و «حاشیه ج آخر جامع البیان ص ۶۷» و «ص ۱۲۰۵» و «ص ۵۲۴» و «ج ۸، ص ۵۳۲».
- ۱۳- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۲، معاذ گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: این سرائر که بندگان خدا در آخرت با آن ها مبتلا و ممتحن خواهند شد، چیستند؟ فرمود: این سرائرتان است از نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجب دیگر؛ برای این که اعمال کلیه رازهایی نهان می باشند، اگر مرد بخواهد می گوید نماز خواندم و نخوانده، و اگر بخواهد می گوید وضو گرفتم و نگرفتم، و همین است فرموده خداوند متعال: روزی که رازهای پنهان، آزمایش می شوند.

آن چه به نظر نگارنده در دو کریمه فوق می رسد این است که: مردم اعم از این که مؤمن باشند یا کافر، در این زندگی درباره کردار و پندار خود، فقط سخنانی از بزرگان عالم انسانیت می شنوند، و راجع به عواقب نیک و یا بد آن ها در آخرت، هیچ گونه آزمایشی در این جهان نمی بینند، برای این که وقت معین آن، که روز رستخیز است نرسیده؛ مانند یک نفر استاد شیمی که درباره انقلاب مواد و نیروها، برای عده ای بی خبر سخنرانی می کند، و برای نبودن وسائل تجربه، هیچ آزمایشی به آنان نشان نمی دهد؛ بلی وقتی که زندگی عوض می شود و قیامت فرا می رسد، موقع آزمایش اعمال نهان که سرائر پنهانی می باشند فرا می رسد؛ و چون اعمال تا آشکار نشوند و کاملاً ظهور و بروز نیابند، امتحان نمی شوند فلذا معنای «تبلوا» و «تبلی» که «امتحان می کند» و «امتحان می شود» است، طبعاً و قهراً معنای «آشکار می کند» و «آشکار می شود» را نیز می رساند.

مرئی شدن اعمال در آخرت، از اخبار زیادی فهمیده می شود، نقل همه آن ها کار مشکلی است، به نقل چند فقره از آنها قناعت می کنیم:

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده: **إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ يَرَى مَالَهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ؛ (۱)** این خبر شریف دلالت دارد بر این که پیش از قیامت هم در روزهای پس از مرگ، در عالم برزخ، اعمال دیده خواهند شد.

و نیز از آن حضرت درباره مؤمن، آن گاه که به قبر گذاشته می شود، در ضمن حدیث مفصلی چنین روایت شده: **فَتَجِيءُ صَوْرَةً حَسَنَةً، قَالَ فَيَقُولُ مَا أَنْتَ؟! فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحِ أَنَا لَكَ الْيَوْمَ حِصْنٌ حَصِينٌ وَ جَنَّةٌ وَ سِتْلَاحٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ لَنَصَبْتُ نَفْسِي لَكَ وَ مَا غَرَّنِي مَالِي وَ وَ لَدِي. قَالَ فَيَقُولُ يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِبْرَاهِيمَ بِالْخَيْرِ؛ الخبر. (۲)**

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: **أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ تُصَبُّ أَعْيُنُهُمْ فِي آجِلِهِمْ؛ (۳)** و از حضرت باقر علیه السلام: **لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهُ حَيْثُ تُسْرُكُ وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُوئُكَ وَ أَحْسِنُ فَإِنِّي لَمْ أَرِ شَيْئاً قَطُّ أَشَدَّ طَلَباً وَلَا أَسْرَعَ دَرَكاً مِنْ حَسَنَةٍ مُحَدَّثَةٍ لِذَنْبٍ قَدِيمٍ. (۴)**

و خبر عجیبی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: **يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَيْءٌ مَثَلُ الْكُتْبِ فَيَدْفَعُ فِي ظَهْرِ الْمُؤْمِنِ، فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ، فَيَقَالُ: هَذَا الْبِرُّ؛ (۵)** کتب به فتح کاف و مضموم هم می شود و به فتح باء مشدده بر وزن رفته و گفته، به معنی حمله در دو، و در جنگ و تکان دادن چیزی و راندن آن به سویی، آمده است؛ این خبر شریف اگر چه با دیده شدن عمل در آخرت، چندان ارتباطی ندارد، به جهت این که لزومی ندارد که دفع کننده تکان دهنده مؤمن، چیزی مرئی

ص: ۱۶۷

۱- . ارشاد القلوب، ص ۱۷، وقتی که یکی از شما می میرد هر آینه قیامتش بر پا می شود، آن چه را که از خیر یا شر برای او باشد می بیند.

۲- . اختصاص، ص ۳۴۷ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۵۱. از اختصاص؛ پس صورت زیبایی می آید، و او می گوید تو چیستی؟ می

گوید من عمل صالح تو هستم، من امروز برای تو با امر خدا حصاری استوار و سپر و سلاح هستم! پس می گوید به خدا سوگند اگر من می دانستم که تو در این جا هستی، برای وجود تو، خود را به زحمت می انداختم، و مال و فرزندانم مرا فریب نمی دادند؛ فرمود می گوید: ای دوست خدا شاد باش که خیر خواهی دید.

۳- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۳. اعمال کنونی بندگان، در آخرت پیوسته در پیش دیدگانشان خواهد بود.

۴- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸، س ۳۵. از علل الشرایع (صدوق این حدیث را با سند خود از حضرت عبدالعظیم حسنی از محمد بن ابی عمیر، آن مرد مشهور خدا و بنده او آورده است) کار خوبی را که به جا می آوری کوچک شمار، زیرا در جایی که تو را شاد کند آن را خواهی دید؛ و کار بدی را که به جا آوردی کوچک شمار، زیرا در جایی که تو را اندوهگین سازد آن را خواهی دید؛ نیکی کن، برای این که من چیزی ندیدم که طلب کننده تر و سرعت یابنده تر باشد از نیکی نسبت به گناه کهنه.

۵- . کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، س ۱۲ وافی، کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۳، س ۲۴. از کافی؛ در روز قیامت چیزی مانند «دفع کردن» می آید، و مؤمن را از پشتش تکان می دهد و او را داخل بهشت می کند؛ و گفته می شود که: این، نیکو کاری است.

باشد، زیرا که نیروی نامرئی هم می تواند این کار را انجام بدهد؛ ولی البته این خبر از غرائب اخبار است و چنین می فهماند که: عمل در آخرت، عامل خود را در می یابد.

### اعمال افزایش می یابند و بزرگ می شوند

بعضی از آیات و روایات، دلالت بر این می کنند که: اعمال انسان افزایش می یابند و بزرگ می شوند؛ و حسنات و سیئات، هر دو در این باره شریکند اگر چه افزایش حسنات خیلی زیادتر از سیئات است.

خداوند متعال فرموده: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا؛ (۱)** این کریمه قرآنی با صراحت به افزایش یافتن حسنه به طور مطلق (نماز، روزه، زکات و هر گونه خیر بدون استثنا) دلالت دارد؛ و فرموده: **وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا؛ (۲)** این کریمه هم دلالت می کند که: حسن و زیبایی هر عمل نیک، زیادت می یابند.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: **إِفْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تُحَقِّرُوا مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلَهُ كَثِيرٌ. (۳)**

و نیز در قرآن کریم هست: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؛ (۴)** این کریمه قرآنی، بر خلاف آن چه که بدوا به تصور می رسد، مخصوص به قرض مال است، بلکه به همه انواع نیکوکاری و هر گونه خرج کردن در راه خدا شامل است چنان که در مجمع البیان هم تصریح کرده است؛ **(۵)** و جهت تعمیم نام برده این است که اگر وقت شود: دارایی آدمی، منحصر به اموال بیرون از ذات وی نیست، بلکه نیرویی که انسان با ایمان، برای قضای حاجت مؤمنی، برای شاد کردن او، برای به جا آوردن هر گونه عمل خیر، از بدن خود بیرون می ریزد، از گرانبها ترین قسمت دارایی او می باشد که در راه خدا خرج می کند، و به خدا می دهد.

حقیقت یاد شده با کمال وضوح و روشنی از حدیث ذیل استفاده می شود:

**«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صِدْقَةٌ. قِيلَ مَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِمَامَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صِدْقَةٌ وَ إِرْشَادُكَ الرَّجُلَ إِلَى الطَّرِيقِ صِدْقَةٌ وَ عِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صِدْقَةٌ وَ أَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صِدْقَةٌ وَ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صِدْقَةٌ وَ رَدُّكَ السَّلَامَ صِدْقَةٌ.» (۶)**

از خبر فوق به دست می آید که: دارایی آدمی فقط اموال بیرون از بدن وی نیست، بلکه نیروی موجود در بدن او نیز دارایی او می باشد، و هر گونه عمل نیکی که به جا می آورد و نیرویی که از بدن خویش به جهت انجام دادن کردار نیک،

ص: ۱۶۸

۱- . نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خداوند به قدر ذره ای ستم نمی کند «چیزی از اعمال انسان نمی کاهد» و اگر نیکی باشد آن را می افزاید و بزرگ می گرداند.

۲- . شوری (۴۲) / آیه ۲۳. و هر کس نیکی کسب کند «با نیکی بیامیزد و آمیخته شود» برایش در آن عمل نیک، زیبایی می

افزائیم.

۳- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴ روضه الواعظین، ص ۳۱۱، به جای آرید کارهای خیر را و ناچیز بشمارید از آن چیزی را، چون که کوچک آن بزرگ و اندک آن بسیار است.

۴- . بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض نیکویی بدهد تا خداوند آن را برای او با افزایش های بسیاری بیافزاید؟.

۵- . ج ۲، ص ۳۴۸، س ۳۱ و ۳۲.

۶- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هر روزی بر هر مسلمانی صدقه ای واجب است. گفته شد: چه کسی قدرت آن را دارد؟! فرمود آزاری را از راه دور می کنی صدقه ایست و مردی را به راه می رسانی صدقه ایست و به دیدار بیمار می روی صدقه ایست و به نیکی امر می کنی صدقه ایست و از ناپسند نهی می کنی صدقه ایست و جواب سلام می گویی صدقه ایست؛ در تنبیه الغافلین نصر بن محمد سمرقندی نیز که از عامه است، قریب به این بیان از آن حضرت روایت است در ص ۱۷۷ س ۷.

پندار نیک، خرج می کند صدقه است؛ و بنا به آیه فوق، همه آن ها قرض هستند پس هر گونه عمل نیک را خداوند متعال افزایش می دهد.

و علاوه بر آن چه گفته شد، قرض به معنی قطع کردن و بریدن است؛(۱) و ظاهر آیه بنابراین چنین می شود: کیست که مقداری قطع کند برای خدا: قدری از خویشتن را ببرد و در راه خدا جدا نماید. البته با این تعبیر قرض هم عمومیت می یابد و به هر نیکی که در راه خدا انجام می یابد شامل می شود و قدری از ذات او از او بریده شده و جدا می گردد.

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده: **أَرَبِي الرِّبَا الكِذْبُ؛(۲)** این خبر شریف اگر چه فقط درباره دروغ سخن می گوید، ولی شاید بتوانیم بگوئیم که دروغ در میان سایر گفتارهای زشت و ناپسند، خصوصیتی ندارد، هر سخن بد زیاد شونده است، نهایت این است که: دروغ از همه آن ها بیشتر زیادت می یابد.

و افزایش یافتن سیئات و مطلق گناهان را، از مجموع دو کریمه زیر نیز می توانیم استفاده نمائیم، اول: **كُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ؛(۳)** از این جمله قرآنی با صراحت این حقیقت را در می یابیم که: هر گناه کار، با گناه خودش، گرفتار می گردد نه با چیزی دیگر؛ دوم: **عَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَهُ رَبِّيهِ؛(۴)** از این آیه هم می فهمیم که: گرفتاری گناه کاران، در یک وضع، ثابت و برقرار نمی ماند بلکه پیوسته در زیاد شدن می باشد؛ از این دو آیه، این نتیجه گرفته می شود که گناهان، پیوسته در زیاد شدن هستند.

شاید تصور شود که افزایش سیئات با کریمه: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا؛(۵)** منافات دارد؛ پاسخ این است که این آیه کریمه فقط این قدر می رساند که: هر حسنه، ده حسنه می شود و هیچ سیئه بیشتر از یک سیئه نمی شود و اما این که آیا حسنه و یا سیئه، افزایش یابنده و یا کاهش پذیرنده است؟ و یا در یک وضع، ثابت می ماند، این کریمه در این باره ساکت است، و با هر یک از این احتمالات هم سازگار است؛ مثل این که گفته شود هر تخم گل ده بوته گل می رویاند ولی یک تخم خار بیشتر از یک بوته خار نمی رویاند؛ و این منافاتی با این ندارد که بوته خار در عین این که یک بوته باشد و ده بوته نباشد باز افزایش های بسیاری داشته باشد.

برای اطلاع اجمالی از مقدار افزایش اعمال نیک، کافی است که در دو حدیث زیر تأمل کنیم:

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده: **إِنَّ الْجَنَّةَ تَوْجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ الْفِ عَامٍ وَإِنَّ أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنَزِلًا (مَنْ) لَوْ نَزَلَ بِهِ الثَّقَلَانِ: الْجِنُّ وَالْإِنْسُ لَوَسَعَهُمْ طَعَامًا وَشَرَابًا وَلَا يُنْقَصُ مِمَّا عِنْدَهُ شَيْءٌ. (۶)**

از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرموده: **المؤمن إذا مات وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةَ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ وَ أَعْطَاهُ اللهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ. (۷)**

ص: ۱۶۹

۲- من لایحضره الفقیه، ص ۵۷۹، س ۲۲. زیاد شونده ترین زیاد شونده ها دروغ است.

۳- عنکبوت (۲۹) / آیه ۴۰. همه آنان را با گناهشان گرفتار ساختیم.

۴- حاقه (۶۹) / آیه ۱۰. پیک پروردگارشان را نافرمانی کردند، پس آنان را گرفتار ساخت با یک نحوه گرفتاری زیاد شونده.

۵- انعام (۶) / آیه ۱۶۰. کسی که کار نیک به جا آورد برایش ده برابر آن خواهد بود و کسی که کار بد به جا آورد، پس کیفر داده نمی شود جز برابر آن را.

۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۸۵، س ۵. واقع این است که عطر بهشت از فاصله هزار سال راه احساس می شود، و حقیقت این است که: کمترین اهل بهشت از حیث منزل، کسی است که اگر ثقلان یعنی جن و انس، به منزل او فرود آیند، مسلماً گنجایش همه آنان را دارد از حیث خوراک و شربت، و از آن چه که در نزد او هست هیچ چیزی کم نمی شود.

۷- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۹، س ۲۶ اوثق الوسائل، ص ۲، س ۵ روضه الواعظین، ص ۱۲، س ۲. وقتی که مؤمن می میرد و ورقه ای را که بر آن نوشته شده است بعد از خود می گذارد، این ورقه در میان او و آتش دوزخ، پرده ای می شود و خداوند به هر حرفی که بر آن نوشته شده است، شهری در بهشت عطا می فرماید که هفت بار از دنیا وسیع تر است.

از دو حدیث فوق، در صورتی می توانیم اتساع عمل نیک را به دست بیاوریم که به بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» که در سابق نگارش یافته است، توجه نمائیم.

اگر دقت و تتبع شود، مساله وسعت یافتن اعمال، می تواند گوشه ای کوچک از مساله بسیار بزرگ و قضیه پهناور اتساع سراسر عالم باشد؛ در صورتی که مجموع من حیث المجموع جهان با همه اجزاء خود و با همه آسمان ها و کهکشان ها و خورشیدها و ستارگان و سحابی ها و زمین ها و هواها و جوها و اتم های خود، پیوسته و لاینقطع در اتساع و بزرگ شدن هستند، چرا اعمال انسان در این میان به طور دیگری باشد؟ و چرا حسنات آدمی بایستی کوچک بماند؟ و چه طور و چگونه سیئات بشر می تواند خود را از تحت این قانون عمومی و کلی «اتساع عالم» خارج نگاه بدارد و بزرگ نگردد؟ (۱)

### حسنات بالا برده می شوند

قرآن کریم و احادیث شریفه، تصریح دارند که اعمال صالح به سوی بالا برده می شوند، و خداوند متعال فرشتگانی را مأمور کرده است که حسنات آدمیان را بالا ببرند؛ و الحق جای بسی تعجب است که با وجود این همه آیات و روایات، با این بیانات گوناگون چگونه دانشمندان سلف رحمهم الله تعالی، بقا و تطور اعمال را منکر شده و به گفته باستانیان یونان که: عرض جوهر نمی شود، دل بسته اند؟! اگر اعمال باقی نباشد، مسلماً به بالا هم برده نمی شوند، (۲) با این که قرآن کریم و حدیث شریف تصریح بر آن کرده اند:

در قرآن کریم فرموده: **إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**؛ (۳) ضمیر «الیه» به خداوند متعال بر می گردد، و ظاهراً ضمیر مستتر در «یرفعه» به عمل صالح و بارز متصل بر آن به کلم طیب بر می گردد؛ و البته در جایی که (الكلم) با وصف مفرد مذکر (الطيب) موصوف می شود، ضمیر مفرد مذکر هم می تواند به آن برگردد؛ و این که در افواه افتاده است که در صیغه فعلی، مذکر و مؤنث یک سان است، بی اصل است زیرا که در قرآن کریم، هم: **بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ**؛ (۴) آمده و هم: **صَعِيداً طَيِّباً**؛ (۵) پس معنای تقریبی «إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ» این می شود که خداوند متعال سخنان پاک را قبول می فرماید؛ و «الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» هم تقریباً معنای «يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۶) را می رساند.

یعنی: خداوند متعال سخنان پاک را از کسی قبول می کند و به سوی خود بالا می برد که او عامل صالح باشد، واجبات را به جا آورد و از محرّمات پرهیز کند و سخن پاک از هر کسی به قدر تقوی و عمل صالح او قبول می شود؛ و از فاقد تقوی هیچ قبول نمی شود.

ص: ۱۷۰

۱- . مساله «اتساع جهان در اثر دو نیروی مرموز و نا شناخته» را با شرح و تفصیل تمام، با ادله دینی و علمی به رشته نگارش کشیده و به نام کتاب: «آغاز و انجام جهان» در ۳۰ شعبان ۱۳۸۹ برابر ۲۰/۸/۱۳۴۸ نشر کرده ایم.

۲- . در فصل ۵ درباره این که: عمل، عرض نیست و جوهر است؛ و در این باره که اصلاً عرض وجود ندارد؛ مفصلاً سخن رانده ایم؛ رجوع شود به ص ۱۴۰ و ۱۴۶.



- ۳- . فاطر (۳۵) / آیه ۱۰. به سوی او «خدا» سخنان پاک بالا می رود، و عمل صالح آن ها را رفعت می دهد، بالا می برد.
- ۴- . سباء (۳۴) / آیه ۱۵.
- ۵- . نساء (۴) / آیه ۴۳.
- ۶- . مائده (۵) / آیه ۲۷. همانا خداوند از پرهیزکاران قبول می کند.

مؤید ما در بر گشت ضمیر بارز در «يَرْفَعُهُ» به «الْكَلِم» این است که همین کلم بر وزن خشن در سه جای دیگر نیز در قرآن آمده و در همه آن ها مثل مورد نقل شده، ضمیر مفرد مذکر، بر آن ارجاع گردیده است. (۱)

و این حدیث شریف هم به صحت معنایی که ما می گوئیم گواهی می دهد: از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود: هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ عَرَجَ بِهَا الْمَلَكُ إِلَى السَّمَاءِ فَحَيًّا بِهَا وَجَهَ الرَّحْمَنِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ عَمَلٌ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ؛ (۲) این حدیث شریف علاوه بر این که گفته ما را تصحیح می فرماید، ضمیر «هُوَ» را هم در صدر خود، به کلم طیب بر می گرداند.

و نیز شاهد ما مجمع البیان است که دارد: کَلِمٌ، جمع کَلِمَةٌ است، گفته می شود هذا کلم و هذه کلم، هم مذکر می شود و هم مؤنث؛ و هر جمعی که در میان آن و مفردش جز «ها» فرقی نباشد، تذکیر و تأنیث آن جایز است. (۳)

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که درباره همین کریمه فرمود: وَلَا يُتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا؛ (۴) و جهت این، بنابر آن چه که از خبر شریف ذیل استفاده می شود این است که:

بدون اعتقاد به ائمه اطهار علیهم السلام و بدون موالات آنان، نه زندگی آدمی از زندگی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می شود و نه مرگ او از مرگ آن حضرت، بلکه در زمره دشمنان آن حضرت خواهد بود: در حلیه الاولیاء روایت شده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ النَّبِيِّ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَاوِلْ عَلَيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُؤَاوِلْ وَلِيَّهُ وَ لِيَقْتَدِ بِالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، رُزِقُوا فَهْمًا وَ عِلْمًا وَ وِيلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي، لِلْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي. (۵)

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متواتراً رسیده: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْفَظُونِي فِيهِمَا؛ (۶) بر طبق این حدیث متواتر، مخالف عترت پیغمبر، مانند مخالف قرآن، گمراه است؛ و بنابر آن چه که از آیه مورد بحث استفاده کردیم عمل این گونه مردم بالا نمی رود و مقبول نمی افتد.

ص: ۱۷۱

- ۱- . نساء (۴) / آیه ۴۶ و مائده (۵) / آیه ۱۳. يحرفون الكلم عن مواضعه و مائده (۵) / آیه ۴۱ يحرفون الكلم من بعد مواضعه.
- ۲- . كشاف، ج ۲، ص ۵۷۲، س ۲۴. کلم طیب «سخنان پاک» این گفتار است: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر؛ آن گاه که بنده این ها را می گوید، فرشته آن ها را به آسمان می برد و با آن ها پیش گاه خداوند رحمن را تبریک می گوید و تحیت می دهد؛ و آن گاه که برای او عمل صالحی نبوده باشد از او قبول نمی شود.
- ۳- . ج ۸، ص ۴۰۲، س ۹.
- ۴- . کافی، ج ۱، ص ۴۳۰، س ۱۰. فرمود: ولایت ما اهل بیت «سخنان پاک» را به سوی خدا بالا می برد و موجب قبول شدن آن ها می شود» و با دست خود، اشاره به سینه اش کرد؛ پس هر کس ما را ولی خود نگیرد، خداوند به هیچ عملش رفعت نمی

۵- . ج ۱، ص ۸۶، س ۱۸. هر کس می خواهد که مثل من زندگی کند و مثل مردن من از دنیا برود و در بهشت عدن که پرودگارم آن را کاشته است سکونت گیرند، پس حتماً بعد از من، باید علی را ولی خود قرار دهد و با دوست او دوستی نماید و از امامان بعد از من پیروی کند چون آنان عترت من هستند، از گل و خمیره من آفریده شده اند، فهم عالی و علم بزرگی را روزی برده اند؛ وای به کسانی از امت من که فضیلت آنان را تکذیب کنند و درباره آنان، خویشاوندی مرا قطع نمایند، خداوند شفاعت مرا به آنان نصیب نکند.

۶- . حدیث الثقلین؛ حقیقت این است که من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم؛ اگر این دو را پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و واقع این است که این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهد شد تا که بر من در حوض، وارد شوند؛ ببینید که چه طور مرا در این دو، محافظت خواهید کرد. کتاب «حدیث الثقلین» در اثبات تواتر حدیث نام برده، در ۲۵ شعبان ۱۳۷۰ ه ق به قلم شیخ محمد قوام الدین قمی و شنوی تألیف یافته، و پس از آن که در مصر، مورد تصدیق علمای بزرگ فرق اسلامی، در انجمن «دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه» گردیده به دستور آنان در قاهره در مطبعه مخمیر، در رجب ۱۳۷۴ در ۳۰ صفحه چاپ شده است؛ کتابی است که در موضوع خود بی نظیر و بسیار عالی و گرانبها است.

نتیجه این است که: عمل صالح، سخنان پاک را به سوی خدا بالا می برد و حتماً خود آن هم بایستی بالا برود، زیرا که در غیر این صورت نمی تواند سخنان پاک را هم بالا ببرد؛ بنابراین، سخن پاک و هر عمل صالح دیگر، بالا رونده است.

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَتَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَأَبْوَابُ الْجَنَانِ وَاسْتُجِيبَ الدُّعَاءُ فَطُوبَى لِمَنْ رُفِعَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ عَمَلٌ صَالِحٌ؛ (۱) و ایضاً: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تُحْمَلُ عَلَى الْعِمَامِ؛ (۲) و ایضاً: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ كَأَنَّهَا شِرَارَةٌ؛ (۳) و ایضاً: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا فَإِنَّهَا لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ؛ (۴) یعنی بدون برخورد به مانعی یکسره به پیشگاه با عظمت حضرت کردگاری بالا می رود، و ایضاً: اِثْنَانِ لَا تُجَاوِزُ صَلَوتَهُمَا رُؤُسَهُمَا: عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ حَتَّى يَرْجِعَ وَ امْرَأَةٌ عَصَتْ زَوْجَهَا حَتَّى تَرْجِعَ؛ (۵) و ایضاً: اَللَّهُمَّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ عَمَلٍ لَا يَرْفَعُ وَ دُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ؛ (۶) و ایضاً: يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ وَ عَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ؛ (۷) و ایضاً: ثَلَاثَةٌ لَا تُجَاوِزُ صَلَوتَهُمْ آذَانَهُمْ: الْعَبْدُ الْأَبْقَى حَتَّى يَرْجِعَ وَ امْرَأَةٌ بَاتَتْ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَ إِمَامٌ قَوْمٍ وَ هُمْ لَهَا كَارِهُونَ؛ (۸) و در خبر دیگری هم «السَّكَرَانُ حَتَّى يَصْحَا» (۹) نفر سوم شمرده شده است؛ و ایضاً: سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَكْثُرُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ وَ يَقَلُّ الْفُقَهَاءُ وَ يُتَبَضُّ الْعِلْمُ وَ يَكْثُرُ الْهَرَجُ، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ زَمَانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ؛ (۱۰) و ایضاً: إِنْ الْمَلِكُ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: اجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِيَّايَ أَرَادَ بِهِ. (۱۱)

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده: نَشَهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ؛ (۱۲) و ایضاً: لَوْلَا إِقْرَارُ هُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِذْعَانُهُنَّ لَهُ بِالطَّوَاعِيَةِ

ص: ۱۷۲

- ۱- . روضه الواعظین، ص ۲۶۹. وقتی که ظهر می شود درهای آسمان و درهای بهشت باز می شود و دعا قبول می گردد؛ خوشا به حال کسی که در آن هنگام، عمل صالحی برای او بالا برده شود.
- ۲- . پرهیزید از نفرین ستم دیده به جهت این که بر آبر بار می شود.
- ۳- . نهج الفصاحه، ش ۴۷. پرهیزید از نفرین ستم دیده، برای این که چنان به آسمان بالا می رود که گویا شعله آتش است.
- ۴- . نهج الفصاحه، ش ۴۸. پرهیزید از نفرین ستم دیده، اگر چه کافر باشد برای این که حاجبی در جلو آن نیست: بدون برخورد به مانع بالا می رود.
- ۵- . نهج الفصاحه، ش ۵۴. دو نفر که نمازشان از محاذات سرشان بالاتر نمی رود: بنده ای که از مولای خود گریخته است تا وقتی که برگردد، زنی که به شوهر خود نافرمان است تا وقتی که برگردد.
- ۶- . نهج الفصاحه، ش ۱۵۷. خدایا به تو پناه می آورم از علمی که سود ندهد و از عملی که بالا- برده نشود و از دعایی که شنیده نشود.
- ۷- . نهج الفصاحه، ش ۷۲۰، بالا برده می شود به سوی او «خدا» عمل شب، پیش از عمل روز و عمل روز، پیش از عمل شب.
- ۸- . نهج الفصاحه، ش ۱۲۲۲. سه نفر هستند که نمازشان از برابر گوش شان بالاتر نمی رود: بنده فراری، تا برگردد و زنی که شب را در حالی به روز آورده است که شویش به او خشمناک است و پیشوای قومی که از پیشوایش بیزارند؛ ضمیر مؤنث در «لها» به امامت که از «امام» فهمیده می شود، بر می گردد.

۹- . نهج الفصاحه، ش ۱۲۳۳. مست، تا موقعی به هوش آید.

۱۰- . نهج الفصاحه، ش ۱۷۵۵، به زودی بر اتم زمانی می رسد که تنگ دستان زیاد و دانایان کم می شود؛ دانش بر داشته می شود و آشوب زیاد می گردد؛ بعداً زمانی می آید که مردمانی از امت من، قرآن می خوانند ولی، از مقابل استخوان های گردنشان بالاتر نمی گذرد.

۱۱- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱، س ۳۷. فرشته عمل بنده را با شادمانی بالا می برد، هنگامی که به حسناتش صعود می دهد، خداوند عزوجل می فرماید: آن ها را در سجین «در دوزخ» قرار دهید برای این که مرا با آن ها، اراده نکرده است.

۱۲- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲. شهادت می دهیم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست و با این که: محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر او است؛ این دو شهادت، گفتار را بالا می برند و به عمل رفعت می دهند.

لَمَا جَعَلَهُنَّ... مُصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ؛(۱) و اَيْضاً: اِعْمَلُوا وَ الْعَمَلُ يُرْفَعُ؛(۲) و در دعای کمیل فرموده: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذَّنُوْبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدَّعَاءَ.(۳)

و در صحیفه سجادیه علیه السّلام هست: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ... حَمْدًا يَّرْتَفِعُ مِنَّا اِلَى اَعْلَى عَلَيَيْنِ؛(۴) و از حضرت صادق علیه السّلام در ضمن حدیثی روایت شده: هَذِهِ اَلْاُمَةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُوْنَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا، بَعْدَ تَرْكِهِمِ الْاِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ لَهُمْ، فَلَنْ يَقْبَلَ اللهُ لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَّرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً يَّاتُوا اللهُ مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ وَ يَتْلُوا الْاِمَامَ الَّذِي اَمَرَهُمُ اللهُ بِوَلَايَتِهِ؛(۵) و اَيْضاً: مِنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، رَفَرَفَ الدَّعَاءُ عَلٰى رَاسِهِ فَاِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ رُفِعَ الدَّعَاءُ؛(۶) و اَيْضاً: اِنَّ الْمُدِلَّ لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ؛(۷) و اَيْضاً: اِنَّهُ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ لِلّٰهِ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ اِلَى اللهِ.(۸)

بالا- رفتن اعمال، در بعضی از اخبار، با لحن دیگری و لسان عجیبی بیان شده است؛ این نمونه از احادیث شریفه علاوه بر این که صریحاً دلالت می کنند بر این که: عمل، فاصله ما بین آسمان و زمین را می پیماید، سرعت این راه پیمایی را هم با بیانی بسیار شیرین و متین، گوشزد می نمایند؛ در خبر است: سَأَلَ ابْنُ الْكَوَّاءِ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ بَيْنَ مَوْضِعِ قَدَمِكَ اِلَى عَرْشِ رَبِّكَ؟ قَالَ... مِنْ مَوْضِعِ قَدَمِي اِلَى عَرْشِ رَبِّي اَنْ يَقُوْلَ قَائِلٌ مُخْلِصًا: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ؛(۹) و از حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام پرسیدند: كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ؟ فرمود: بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُوْمِ؛(۱۰) حاضرین در مجلس چنین تصور می کنند که در پاسخ پرسش یاد شده، حتماً هزاران فرسخ و میلیون ها کیلومتر و نظائر آن ها به میان خواهد آمد، ولی وقتی که بر خلاف انتظار، گفتن لا اله الا الله و نفرین ستم دیده را می شنوند، به این حقیقت پی می برند که آن گفتار و آن نفرین، بسیار نیرومند هستند و از سرعت سیر نور هم که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است سریع تر و سرسام آورترند.

نکته دقیق تر این است که: این نمونه از اخبار، فاصله ما بین زمین و آسمان را از جنس فاصله مکانی نگرفته و گفتن لا اله الا الله و نفرین کردن ستم دیده، یعنی خود عمل بالا رونده را فاصله شناسانیده است! و بنابراین بایستی بتوانیم بگوییم که: برای رفتن به آسمان و عرش رحمن، وسائل پرواز و طی مکان، نه فقط لزومی ندارد، بلکه با این گونه وسائل، نمی شود این همه راه را پیمود، چیزی که ما را به قرب پروردگار جهان می رساند، همانا عمل است، عمل نیک است.

ص: ۱۷۳

۱- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. اگر اقرار آسمان ها به پروردگاری خدا، و اعتراف آن ها به اطاعت او نبود، البته آن ها را... جایگاه بالا رفتن سخنان پاک و عمل صالح خلق خود، قرار نمی داد. نقل به اختصار.

۲- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۰. مادامی که عمل، بالا برده می شود، عمل کنید.

۳- . مفاتیح الجنان، ص ۶۳. خداوندا گناہانی را برای من ببخشای که دعا را زندانی می کنند و نمی گذارند که دعا بالا رود.

۴- . ص ۲۴ و ۲۵. نقل به اختصار؛ حمد می کنم خدا را، حمدی که از سوی ما به بالاترین جای گاه مکان های بالا، ارتفاع یابد.

۵- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۹، س ۱۲. از کافی؛ این امت نا فرمان که بعد از پیغمبرشان در فتنه افتادند، پس از آن که پیشوایی را که پیغمبرشان برای ایشان، نصب کرده بود، ترک کردند؛ پس خداوند هیچ عملی را از آنان قبول نمی کند و هیچ حسنه ای

- را برای آنان بالا- نمی برد تا وقتی که به پیش گاه خدا از همان راه که امر فرموده، بروند و امامی را که خدا امر به ولایت و دوستی و اطاعت او فرموده بود، اطاعت نمایند؛ اول و آخر این حدیث نقل نشد.
- ۶- . کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، هر کس دعا کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر نکند، دعا در دور سر او حرکتی می کند؛ و آن گاه که پیغمبر را ذکر کرد، دعا بالا برده می شود.
- ۷- . وافی، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۱۵۱. واقع این است که: هیچ چیزی از عمل ناز کننده «کسی که به عمل خود، معجب است» بالا نمی رود.
- ۸- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۲، س ۱. حقیقت این است که آن چه برای خدا به جا آورده شود پس برای خداست و آن چه که برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی رود.
- ۹- . احتجاج طبرسی، ص ۱۳۱، س ۲۵ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۵۸ و ۳۵۹. ابن الکواء از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: از جای قدمت تا به عرش پروردگارت چه قدر است؟ فرمود: از جای قدم تا به عرش پروردگارم، این قدر است که گوینده ای با اخلاص بگوید: لا اله الا الله.
- ۱۰- . تحف العقول، ص ۲۲۹. چه قدر است ما بین آسمان و زمین؟ فرمود: ما بین آسمان و زمین به قدر نفرین کردن ستم دیده است.

بنابر آن چه نگارش یافت: نیکوکاران پیوسته در عرش رحمن، در نزد شاه شاهان می باشند؛ چنان که فرموده: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ (۱)** نمازخوان به درگاه خداوند عالم نزدیک می شود؛ و در خبر است: **الصَّلْوَةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ. (۲)**

و بسیار شنیده شده: **الصَّلْوَةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ؛ (۳)** و شاید که کلام معصوم علیه السلام بوده باشد؛ و آورده اند که امام حسن علیه السلام هنگامی که از وضو فارغ می شد، رنگش تغییر می یافت، در این باره گفتگو شد، فرمودند: **حَقُّ عَلِيٍّ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَى ذِي الْعَرْشِ أَنْ يَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ؛ (۴)** و به طریق عامه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ روایات شده: **إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي صَلْوَتِهِ فَإِنَّمَا يَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ وَ مَنْ يَدْمُ عَلَى قَرَعِ بَابِ الْمَلِكِ يَوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لَهُ. (۵)**

بنابر تحقیق فوق، نکته دقیق تر دیگری به دست می آید، و آن این است که: ارتفاع عمل به سوی آسمان و خداوند جهان، در حقیقت با ارتقاء خود عامل، تحقق می پذیرد و کسی که نماز می خواند و نمازش مقبول است، نماز او با خود او، بالا می رود و در نزد خداوند مهربان قرار می یابد، و این اشاره ایست به اتحاد یافتن عمل با عامل خود؛ و در کتاب: «ساختمان آینده انسان» مشروحاً و مفصلاً به بحث در این حقیقت پرداخته ایم.

چنان که ارتفاع عمل با ارتقاء عامل، وقوع می یابد، پست شدن آن هم، طبعاً با پست گردیدن عامل، واقع می شود؛ در قرآن کریم، ظاهراً درباره شخصی به نام «بَلْعَمُ بْنُ بَاعُورٍ» (۶) فرموده: **وَ أَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبِيًّا الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسِلْخَ مِنْهَا فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ؛ (۷)** معلوم است که بالا برده شدن او، با عمل او به آیات، امکان پذیر می شد، و با عمل به خلاف آن ها، پست گردید.

در مجمع البیان، (۸) در ذیل کریمه: **يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا؛ (۹)** فرموده «وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا» شامل اعمال بندگان نیز هست؛ و در تفسیر برهان هم از علی بن ابراهیم نقل کرده که آن، عبارت از اعمال بندگان است؛ (۱۰) واقع این است که از این کریمه، بالا رفتن اعمال را مستقلاً نمی توانیم بفهمیم، بلی بعد از آن که آن را از ادله نقل شده و غیر آن ها به دست آوریم، و مساله صعود اعمال ثابت شد، لا محاله این کریمه بر آن هم

ص: ۱۷۴

۱- . قمر (۵۴) / آیه ۵۴ و ۵۵. حقیقت این است که پرهیزکاران در باغستان ها و نهلهایی هستند، در نشیمن گاه صداقت، در نزد پادشاه ازلی و ابدی که قدرتی الی الابد دارد، قرار دارند.

۲- . کافی، ج ۳، ص ۲۶۵ من لایحضره الفقیه، ص ۵۶، س ۱۶ وافی، ج ۲ کتاب الصلوه، ص ۹، س ۶ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳، س ۷. نماز گزاردن، تقرب یافتن هر مؤمن است (یعنی) به درگاه آفریدگار جهان، جلّ و عزّ.

۳- . جواهر الکلام، ج ۲ کتاب الصلوه، ص ۱، س ۲. جمله فوق را به عنوان اقتباس آورده است؛ و در هیچ کتابی آن را منسوب به پیشوایان دینی علیهم السلام نیافتیم؛ نماز گزاردن، نردبان تقرب یافتن مؤمن است

۴- . المحججه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۱. شایسته است برای کسی که می خواهد به نزد صاحب عرش «خداوند متعال» وارد شود، این که رنگ او تغییر یابد.



- ۵- . تنبيه الغافلین، نصر سمرقندی، ص ۱۷۷، س ۳۱. وقتی که مرد مشغول به نماز است، همانا در پادشاه را می زند و کسی که زند در می را ادامه دهد، امید هست که برای او باز شود.
- ۶- . مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۹، س ۲۲. و گاهی «بلعام بن باعورا» و در تفسیر بیضاوی، ص ۲۲۹، س ۲ «باغورا» نوشته اند.
- ۷- . اعراف (۷) / آیه ۱۷۵ و ۱۷۶. برای آنان خیر آن کس را بخوان که آیات خودمان را به او عطا کردیم و او از آن ها بیرون گردید و شیطان دنبال او را بگرفت و او از گمراهان شد و اگر می خواستیم او را با آن ها بالا می بردیم، ولی او خود، میل به خلود در زمین کرد و پیرو خواهش نفس شد.
- ۸- . ج ۸، ص ۳۷۶، س ما قبل آخر.
- ۹- . سباء (۳۴) / آیه ۲. می داند آن چه را که در زمین فرو می رود و آن چه را که از آن بیرون می آید و آن چه را که از آسمان فرود می آید و آن چه را که در آن بالا می رود.
- ۱۰- . ج ۳، ص ۳۴۳، س ۱۵.

صادق می آید؛ دو جمله دوم و چهارم، چنان که مجمع البیان و برهان متذکر شده اند، به بالا رفتن اعمال به آسمان و خروج آن ها از جزئیت زمین، شامل می شوند؛ و دو جمله اول و سوم هم، چنان که از جمله کریمه «ولکنه اخلد الی الارض» استفاده کردیم، به پست گردیدن اعمال و عاملین آن ها می توانند شامل شوند.

مسائلی در این بحث باقی است که لازم است به آن ها اشاره شود:

(۱) آیا ارتفاع عمل و عامل به آسمان و به عرش رحمن، به طور معنوی است و یا واقعا هر دو بالا می روند؟!

(۲) آیا خداوند متعال در آسمان، سکونت دارد که عمل در موقع بالا رفتن به آسمان، به پیشگاه خدا راه می یابد؟!

(۳) در میان بحث حاضر: «اعمال به آسمان بالا می رود» و بحث دیگری که از آیات و احادیث، استفاده می شود: «اعمال از عاملین خود هیچ وقت جدا نمی شود»<sup>(۱)</sup> چگونه می توان توفیق داد؟.

(۴) آیا اعمال، پس از صعود به آسمان در همان جا می مانند و یا دوباره بر می گردند؟ بر طبق هر کدام از این دو احتمال، حدیث هم وارد شده است: از حضرت عیسی علیه السلام روایت شده: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ قُلُوبَكُمْ بِحَيْثُ تَكُونُ كُنُوزُكُمْ وَ لِذَلِكَ النَّاسُ يُحِبُّونَ أَمْوَالَهُمْ وَ تَتَوَقَّعُ إِلَيْهَا أَنْفُسُهُمْ؛ فَضَعُوا كُنُوزَكُمْ حَيْثُ لَا يَأْكُلُهَا السُّوسُ وَلَا يِنَالُهَا اللَّصُوصُ؛<sup>(۲)</sup> و از امام باقر علیه السلام: إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا، رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ، تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بِغَيْرِ حُدُودِهَا، رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ.<sup>(۳)</sup> و در عقاب الاعمال، ص ۲۷۳، س ۱۶ از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ لَغَيْرِ وَقْتِهَا رُفِعَتْ لَهُ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي؛ هر کسی نماز را در غیر وقت بخواند، سیاه و تاریک بالا برده می شود و به خواننده اش می گوید خدا تباهاست کند چنان که تباها کردی، و خبر دیگری هم مناسب این باب در ص ۲۷۴ عقاب الاعمال هست.

شاید بهترین و ساده ترین حل مساله اول، این باشد که: بنا به ظواهر ادله نقل شده، عمل و عامل به آسمان بالا می روند و واقعا به سوی بالا حرکت می کنند، و معنای این به طوری که در ضمن پاسخ «شبهه آکل و ماکول» بیان داشته ایم،<sup>(۴)</sup> این است که: نیکوکاران با اعمال نیک خود، از جزئیت زمین خلاصی یافته و از مواد ارضی جدا می شوند، هم خودشان و هم اعمالشان ارتفاع و ارتقاء می یابند و از پستی رها می گردند؛ و بر عکس، بدکاران و کارهای بد آنان، جزء زمین، باقی می مانند.

و ظاهراً تقرب یافتن نیکو کار با کار نیک خود به عرش رحمن، مساله مستقلى است، و بالا رفتن کار نیک و نیکوکار و خروج آن ها از زمین هم، مساله دیگری است؛ و می دانیم که همه جا تخت گاه خداوند بی مکان است، وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ

ص: ۱۷۵

۱- رجوع شود به کتاب «ساختمان آینده انسان» تألیف نگارنده.

۲- تحف العقول، ص ۵۰۳، س ۱۳. حق می گویم به شما: مسلماً دل شما در جایی است که گنج شما در آن جاست و برای این است که مردم اموال خود را محبوب می دارند و نفوس شان مشتاق آن هاست، پس گنج های خود را در آسمان

بگذارید، در جایی که نه کرمی آن‌ها را بخورد و نه دزدی آن‌ها را ببرد.

۳- . کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، س ۱۰ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴، س ۷. واقع این است: آن گاه که نماز در اول وقت بالا می‌رود، به سوی صاحب خود بر می‌گردد در حالی که سفید و نورانی است می‌گوید خدا تو را حفظ کند چنان که مرا محافظت نمودی و آن گاه که در غیر وقت بدون رعایت حدود، بالا رود به صاحب خود در حالی بر می‌گردد که سیاه و ظلمت دهنده است، می‌گوید: خدا تباهاست کند، چنان که تباهاست کردی.

۴- . رجوع شود به کتاب «ساختمان آینده انسان» تألیف نگارنده.

وَ الْأَرْضَ؛ (۱) و کاملاً سهل است که اعمالی با عمل نیک خود از جزئیت زمین خارج شود، و در هر جا که باشد به پیش گاه خداوند متعال هم تقرب بیابد؛ و بنابراین لزومی ندارد که آسمان فقط پایتخت خدا باشد؛ همه جا پایتخت خداست؛ پس پاسخ پرسش دوم هم داده شد.

و در حل مساله سوم هم می توانیم خورشید و نور آن را در نظر بگیریم: نور خورشید در نظر عمومی مردم (نه دانشمندان نور شناس) موجود واحد وسیعی است که همه جا را، زمین و آسمان را پر می کند و از خورشید جدا نشده به زمین و به نقاط دورتر از زمین هم می رسد؛ عیناً عمل هم به طوری که در کتاب: «ساختمان آینده انسان» تحقیق کرده ایم، امکان دارد که همه جا را پر کند و از عامل خود هم هیچ وقت جدا نشود.

حل کامل مساله چهارم هم با نظر در کتاب مذکور به دست می آید: در آن جا توضیح داده ایم که: اعمال پیوسته در تموج می باشند و در عین این که همه جا را پر می کنند از زمین به سوی آسمان و از آسمان به سوی زمین، مانند اقیانوسی بی کران موج می پراکنند، از دل عامل به هر طرف و از هر طرف به سوی دل عامل، حرکت می کنند؛ اعمال نیک در این تموج نور افشانی می کنند، نور باطنی، نور غیر مرئی؛ اعمال بد هم، البته ذهاب و ایاب دارند، ولی اولاً بر عکس اعمال نیک، ظلمت می پراکنند، ظلمت نهان، ظلمت غیر محسوس؛ و ثانیاً هیچ گاه نمی توانند از زمین و جزئیت آن خارج شوند؛ یعنی اعمال بد به آسمان بالا نمی روند.

## عرض اعمال

در نزد شیعه امامیه اثنا عشریه رضی الله عنهم، ثابت و واضح است که: اعمال افراد امت، به حضرت رسول خدا و ائمه هدی، دوازده جانشین پاک و معصوم آن حضرت علیه و علیهم السلام، هم اعمال خوب و هم اعمال بد، هر روز و یا در هر بامداد و یا هر روز و شب و یا دوشنبه و پنجشنبه و یا در روزهای جمعه، در زندگی دنیوی، پیش از مرگ عامل و پیش از رسیدن قیامت، عرض، یعنی نشان داده می شود؛ و آنان علیهم السلام از دیدن نیکی های امت شاد، و از رؤیت اعمال بدشان اندوهگین می شوند؛ و عجیب است که اعمال هر کسی را جداگانه تشخیص داده و صاحبان اعمال را با نام شان می شناسند، و برای بدکاران امت از درگاه خداوند متعال آمرزش می طلبند.

و بنا به روایتی، اعمال در هر جمعه، به پدران و مادران عاملان هم، نشان داده می شود، و آنان از دیدن اعمال نیک فرزندان خود، شادمان و از مشاهده اعمال بد آنان هم اندوهگین می شوند (مقصود پدران و مادرانی است که مرده و از این زندگی رفته اند).

جای تعجب است: کسانی که روایات این بحث را از ائمه هدی علیهم السلام برای ما و سایر آیندگان حفظ کرده و یادگار گذاشته اند، چگونه به انعدام اعمال انسان و عدم بقای آن ها و عرض بودن آن ها رأی داده اند! با این که در صورت انعدام عمل به محض صدور، دیگر نشان دادن آن، غیر ممکن است.

درباره هر کدام از قسمت های مختلف این بحث، روایات زیادی وارد شده است و نقل همه آن ها لزومی ندارد، هر کس طالب باشد به کتب اخبار رجوع کند. (۲) اکتفا می کنیم به آن چه امین الاسلام طبرسی رحمه الله فرموده: اصحاب

- 
- ۱- . بقره (۳) / آیه ۲۵۵، کرسی خداوند، به آسمان ها و زمین وسعت دارد؛ تخت او همه جا را شامل است.
  - ۲- . رجوع شود به وافی، ج ۱ کتاب الحجّه، ص ۱۲۸. که شامل همه احادیث عرض اعمال (که در کافی و من لایحضره الفقیه روایت شده است) می باشد و تفسیر صافی، ص ۲۱۴ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۵۷ تا ۱۶۰.

ما روایت کرده اند که اعمال امت، در هر دوشنبه و پنج شنبه به عرض رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می رسد، و آن حضرت آن ها را می شناسد؛ و هم چنین به ائمه هدی علیهم السَّلَام هم نشان داده می شود و آنان آنها را می شناسند، و در فرموده خداوند متعال: «وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱)، آنان مقصود هستند. (۲)

و به طریق عامه از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرموده: أَكثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَنَّهَا مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ؛ (۳) و از ابن مسعود که گفته: إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ فَاحْسِنُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّ ذَلِكَ يُعْرَضُ عَلَيَّ. (۴)

و در قرآن کریم، دو آیه فقط درباره عرض اعمال یافته ایم: نخست کریمه ۱۰۵ توبه است، در روایات زیادی از ائمه اطهار علیهم السَّلَام وارد شده که آیه یاد شده در این باره است که: اعمال انسان در همین زندگی به خلفای خداوندی، نشان داده می شود و مراد از «المؤمنون» در آن، علی امیر المؤمنین و یازده جانشین او علیهم السَّلَام هستند.

ما آیه نام برده را با چند آیه سابقش نقل می کنیم و بحول الله تعالی، از متن خود آیات، استنباط می کنیم که مراد از آن ها، عرض اعمال مصطلح است:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيَعْبُدُهُمْ مَّرْتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ... خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَدَّقْ عَلَيْهِمْ إِنْ صَدَّقْتَكَ سَيَكُنْ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سُرُّدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَبْئُتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۵)

آیه نخست، (تا کلمه عظیم) درباره منافقین است، و مابقی آیات نقل شده، راجع به مؤمنین گناهکار است، کسانی که امید آفرینش برای آنان هست؛ و مؤمنون در آیه اخیر، کسانی هستند که ایمان دارند و گناه هیچ ندارند و سزاوارند که بعد از ذکر خدا و رسول، ذکر شوند و مانند رسول خدا در تحت فرمان خدا، ناظر اعمال مردم می باشند؛ با نظر در این اوصاف و قیود و با نظر در اخبار مشهور در میان عامه و خاصه، به این مضمون که: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي قَائِمًا حَتَّى يَمُوتَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ، (۶) چنین به دست می آید که مراد از این مؤمنان،

ص: ۱۷۷

۱- توبه (۹) / آیه ۱۰۵. ما تمام این آیه را در همین بحث، نقل و در پیرامون آن سخن می رانیم.

۲- مجمع البيان، ج ۵، ص ۶۹.

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۹، س ۲۱. در روز جمعه، بیشتر صلوات به من بفرستید، برای این که به من، نشان داده می شود.

۴- الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۹، س ۲۷. آن گاه که بر پیغمبر صلوات می گوئید پس نیکو صلوات بگوئید، به جهت این که شما نمی دانید شاید همین صلوات، بر آن حضرت نشان داده می شود.

۵- توبه (۹) / آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۵. و از آنان که در اطراف شمایند (از عرب ها) منافقینی هستند؛ و نیز از اهل مدینه، که بر نفاق و دورویی ورزیده شده اند؛ تو آنان را نمی شناسی، ما می شناسیم شان؛ حتماً دو بار معذب شان خواهیم کرد، بعداً به

عذاب دردناکی برگردانیده می شوند؛ و دیگرانی هم هستند که به گناهان خود اعتراف کرده اند، عمل صالح و عمل دیگر بد را به هم برآمیخته اند، امید داشته باشند که خداوند به سوی آنان برگردد... و بگو: عمل کنید پس زود باشد که خدا و رسول او و مؤمنان، عمل شما را می بینند، و بعداً به سوی دانای نهران و آشکار بر گردانیده می شوید.

۶- . صواعق محرقه، ابن حجر، ص ۱۱، س ۳۳ تا ص ۱۲، س ۵. امر امت من «دین اسلام» پیوسته پا بر جا می ماند تا دوازده جانشین بیاید و برود که همه از قریش باشند. ابن حجر گفته است: پیشوایان علم حدیث بر صحت این حدیث که: قال رسول الله صلی الله علیه و آله یكون خلفی اثنا عشر خلیفه «پیغمبر فرمود: بعد از من، دوازده جانشین خواهد آمد» اجماع دارند.

ائمه اهل بیت علیهم السّلام می باشند؛ یعنی خدا و رسول او و دوازده جانشین آن حضرت، علیه و علیهم السلام می باشند، ناظران بر اعمال مردم می باشند.

و ظاهر «فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» این است که آنان، عمل انجام یافته و تحقق پذیرفته مخاطبین را می بینند، نه عمل تذوت نیافته و در حین وقوع را؛ و از «سُتْرُ دُونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» چنین به دست می آید که جمله سابق بر آن، راجع به زندگی دنیوی و پیش از رسیدن قیامت است؛ یعنی: خداوند و رسول او و جانشینان آن حضرت، در همین زندگی، اعمال مردم را می بینند؛ و اگر چه این آیات، درباره بعضی از مردمان زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و به مناسب بعضی از اعمال آنان نازل شده، ولی بدون شک، معانی آن ها عام و شامل است.

آیه دیگر: یَعْتَذِرُونَ اِلَيْكُمْ اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأْنَا اللّٰهُ مِنْ اٰخْبَارِكُمْ وَ سَيَّرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ ثُمَّ تَزُدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ؛ (۱) این کریمه، منحصرآ درباره عمل منافقین می باشد و دلالت به عرض اعمال آنان می کند، و تمام مصادیق ناظران را نشمرده و اکتفا به خدا و رسول کرده، و شاید جهت ذکر نشدن ائمه علیهم السّلام در این آیه، اختصاص معنی به بعضی از منافقان عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

یکی از بهترین شاهد ها برای عرض اعمال، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان دوازده گانه آن حضرت علیه و علیهم السلام، اعمال مردم را می بینند، شاهد بودن حضرات به اعمال آنان است، زیرا می دانیم که شهادت بر شیئی بدون رؤیت آن، نادرست است.

خداوند متعال فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاذْكُرُوا رَبَّكُمْ وَ اَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ. (۲)

دو کریمه فوق درباره عده ای از مسلمانان است که از اتباع رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می باشند؛ و همه آنان از اولاد حضرت ابراهیم علیه السّلام هستند؛ و چون از جانب خداوند متعال، مجتبی می باشند، فلذا کوچک ترین گناهی نداشته و معصوم هستند (زیرا که در قرآن کریم، غالباً فعل اجتباء به کسی جز پیغمبران علیهم السّلام تعلق نشده است) (۳) و بدیهی است که خداوند متعال، کسی را که به او نافرمانی کند اجتباء و انتخاب نمی کند؛ و هیچ عده ای را در سراسر جهان، جامع این اوصاف و واجد این مشخصات، نمی توان یافت جز علی بن ابی طالب و یازده فرزند او علیهم السّلام.

ص: ۱۷۸

۱- . توبه (۹) / آیه ۹۳ و ۹۴. عذر می آورند به شما آن گاه که به سوی آنان برگشتید، بگو عذر نیاورید هرگز به شما باور نخواهیم کرد؛ واقع این است که خداوند از اخبار شما به ما خبر داده است و زود باشد که خدا و رسولش عمل شما را ببینند و بعدا به سوی دانای پنهان و آشکار بر گردانیده می شوید.

۲- . حج (۲۲) / آیه ۷۷ و ۷۸. ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجده کنید و به پروردگار خود عبادت کنید و



کار نیک انجام دهید شاید رستگار شوید، و درباره خدا حق جهاد را به جا آورید، او شما را انتخاب کرد، و در دین بر شما هیچ سختی قرار نداد شریعت پدرتان ابراهیم، او (خدا) شما را سابقا و در این قرآن، مسلمان نامید؛ تا این که رسول خدا شاهد بر شما باشد، و شما هم شاهد بر مردمان باشید.

۳- . از «المعجم المفهرس» استفاده شد.

نتیجه این است که رسول خدا و دوازده جانشین او علیهم السّلام شاهد بر اعمال خواهند بود؛ و حتماً بایستی که پیش از شهادت در آخرت، در زندگی دنیوی، اعمال مورد شهادت را دیده باشند؛ و اخباری هم درباره این که آیه اخیر و یا هر دو کریمه، راجع به ائمه هدی است، از آنان علیه السّلام، نقل شده است. (۱)

از بعضی از روایات این مسأله، استفاده می شود که: عرض اعمال و نشان داده شدن آن ها به حضرات معصومین علیهم السّلام با عرض عاملین آن ها وقوع می یابد (و این مسأله در این حیث، مانند بالا رفتن اعمال می شود که با بالا رفتن عاملین آن ها، چنان که در فصل پیش بیان شد، تحقق می پذیرد) از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: **أَنْكُمْ تُعْرَضُونَ عَلَيَّ بِأَسْمَائِكُمْ وَ مُسَمَّيَاتِكُمْ فَأَحْسِنُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ؛ (۲)** و ایضاً: **جَبْرِيلُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِي السَّاعَةَ فَبَشَّرَنِي أَنَّ لِكُلِّ عَبْدٍ صِلَمِي عَلَيَّ صِلَاةٌ يُكْتَبُ لَهُ بِهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ يُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ بِهَا عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَ يُعْرَضُ عَلَيَّ كَمَا قَالَهَا. (۳)**

در اخبار و آثار درباره وسیله ای که معصومین علیهم السّلام با آن به اعمال بندگان خدا نظر می کنند، چنین نقل شده است که: خداوند متعال، برای آنان علیهم السّلام عمودی از نور، یعنی ستونی روشن! می افراشد و آنان در آن ستون، مشرق و مغرب زمین و همه مردم و جمیع اعمال آنان و حتی گذشته و آینده را مشاهده می نمایند؛ (۴) در بحارالانوار، بابی در نقل اخباری که ستون نام برده را شرح می کنند، وضع شده است. (۵) علی بن الحسین مسعودی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن روایتی چنین آورده: **فَلَمَّا ظَهَرَ بِأَمْرِ اللَّهِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدٍ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ. (۶)**

چنین به نظر می رسد که: این «تلویزیون» که در عصر ما یکی از وسائل متعارف و همه گانی شده است، می تواند مثال کوچکی بر آن «ستون نورانی» باشد!

و مثل ذیل، بهترین بیان برای روشن ساختن عرض اعمال و عاملان، حتی آرزوهای نهان و اندیشه های پنهان، بر حضرات انبیای عظام و اوصیای کرام صلوات الله علیهم اجمعین می باشد:

اقیانوس بی کران و پهناوری است که بر سراسر سلسله های جبال، و رشته های کوه ساران و پشته و تپه ها، محیط بوده و آن ها را از هر سوی، در میان گرفته است؛ آب های این اقیانوس، در عین این که مانند همه آب های روی زمین، صفت آئینه را دارد، و تصویر سحابی ها و کهکشان ها و خورشیدها و ماه و ستارگان، همه در آن نمایان است و تصویر هر چیزی را در هر حال و در هر کار بر می دارد، این امتیاز را هم دارد که: این اقیانوس، عقل هم دارد، و حفظ هم دارد، هر تصویری را که بر می دارد، اولاً آن را می فهمد، زیبایی و یا زشتی آن را خوب تمیز می دهد، و بعداً هم آن را نگاه می دارد،

ص: ۱۷۹

۱- رجوع شود به تفسیر صافی ص ۳۳۳.

۲- الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸، س ۱۰ و ۱۱. حقیقت این است که شما با اسم ها و مسماهایتان بر من نشان داده می شوید: پس صلوات را بر من نیکو بفرستید.

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸، س ۱۳. جبرئیل اکنون از پیش من رفت و مژده ام داد که برای هر بنده ای که بر من صلواتی

بفرستد، ده حسنه نوشته می شود و ده سیئه از وی محو می شود و برایش، ده درجه رفعت داده می شود و بر من همان طور که آن را گفته، نشان داده می شود.

۴- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۰، س ۹ و ج ۲، ص ۲۵۶، س ۱۵

۵- . ج ۷، باب صج = ۹۳ ص ۳۰۷. بنا بر تعیین سفینه البحار.

۶- . اثبات الوصیه، ص ۸۳. آن گاه که به فرمان خدا ظهور یافت، برای او در هر شهری ستونی از نور بر افراشته شد که با آن به اعمال بندگان نگاه می کند.

صور گوناگون یکایک کوه ها، و تپه ها، هر کدام که بلند است بلند، و هر کدام که پست است پست، با جمیع آن چه که در آن هاست، در این اقیانوس، نمایان، و نیک و بد آن ها معقول و هر چه باشد محفوظ است.

از گل ها و خارها، و از بلبل ها و زاغ ها و زغن ها، و از چمن زارهای سرسبز و خرم و بیابان های خالی از گیاه و مستور از شوره، و از رمه های گوسفندان و بره های پاک و زیبا، و دسته های خوکان پلید و کثافت اندود، و از درختان باردار و خارهای مگیلان، از همه و همه، در تمام ساعات روز و دقائق شب، با دیدگان تیز بین این اقیانوس، در همه جا تصویر گیری به عمل می آید، و کلیه این تصویرات، در میان آب های آن، پس از آن که نیک و بد آن ها از هم جدا گردیدند، محفوظ نگاه داشته می شود.

نه فقط از ظواهر این سلسل جبال، و تپه های کوچک و بزرگ و موجودات هویدای آن ها، پیکره گیری به عمل می آید، بلکه چشمه های آب روان هم، که از هر کدام از آن ها سر در می آورد، جریان یافته و داخل اقیانوس شده و در میان آن غلطان، خواه نا خواه خود را به اندرون آن اقیانوس می رساند و در میان آن محفوظ می ماند.

دوربین های این آب ها به قدری قوی و نیرومند است که به بطون اودیه و داخله کوه ها و اندرون تپه ها نیز راه یافته و از آن جاها هم از هر پنهان، تمثال بر می دارد، و هر کدام از آن ها که اندرون خالی و یا انباشته با خاکستر است، و هر کدام که از سنگ سخت، دل دارد و یا در میان خود، کان زر و معدن سیم دارد، و هر کدام که حامله بزرنیخ و گوگرد است و یا از نمک ساختمان یافته، به طور کلی و بدون استثنا، در میان این آب ها، در نظر واقع بینان جهان، روشن و آشکار است. (۱)

### در آخرت راهنمایی با عمل خواهد بود

وسائل راهنمایی در این زندگی، عمومی و همگانی است: انبیای عظام و ائمه کرام، همه را یک سان به سوی حق می خوانند؛ کتاب های الهی: تورات و انجیل و قرآن و غیر آن ها، برای همه افراد بشر نازل شده اند؛ جهان پهناور، این کتاب تکوین، به روی همه و برای همه باز است؛ علانمی که در حواشی راه ها نصب شده، همه را از وضع راه مطلع می کند؛ راهنمایی که در چهار راه ایستاده است راه را برای همه روندگان و رانندگان یکسان نشان می دهند؛ خورشید و ماه و ستارگان، روشنایی زیاد و یا کم خود را به هر جایی می افکنند؛ آسمان بر افراشته و زمین گسترش یافته، خانه زندگانی عمومی است.

ولی وسایل راهنمایی در زندگی اخروی، این شمول و ارسال را ندارد و کاملاً اختصاصی است؛ به جهت این که در آن جا هر کسی با عمل اختصاصی خود، راهنمایی خواهد شد: نیکوکاران با کارهای نیک شان به سوی فردوس برین هدایت می شوند و بدکاران هم با اعمال بدشان به جانب دوزخ رانده می شوند؛ خداوند متعال فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا**

ص: ۱۸۰

۱- . تمثیل مذکور، از عبارت ذیل کتاب «پیامبر» تالیف خلیل جبران، ترجمه دکتر مصطفی علم، ص ۹۶ سر چشمه گرفته و اتخاذ گردیده است. «در خاموشی شب، در جاده های شما خرامیده ام و روانم به خانه های شما در آمده است؛ و طپش های دل شما در دل من بوده است و دمتان بر چهره ام، و همه شما را می شناخته ام؛ آری، من غم و شادی شما را می شناختم و

خواب هایتان خواب های من بود، و چه بسیار که من در میان شما، دریاچه ای در میان کوه ها بودم و آینه وار فراز و نشیب های شما را نشان می دادم؛ حتی گله های گذران اندیشه ها و آرزوهایتان را».

الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛ (۱) با شهادت ذیل آیه واضح است که مراد از این هدایت، راهنمایی اخروی است.

ایمان، بنا به معنای متعارفی آن که اعتقاد به حقانیت دین الهی است، عمل قلب است؛ و بنا به حقیقت مطلب که: ایمان، مبنی و پراکنده بر جوارح است؛ (۲) یعنی هر عضوی، ایمانی مخصوص به خود دارد؛ باز عبارت از عمل است: اعمال نیکی است که از جوارح صدور می یابد؛ در خبر است که امام صادق علیه السّلام فرمود: مَنْ أَقْرَبَ بَدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ (۳) و از عالم علیه السّلام روایت شده: الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ؛ (۴) نتیجه این است که: وسیله راهنمایی به سوی سعادت جاودانی، همانا عمل نیک است.

در قرآن کریم فرموده: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ؛ (۵) با سؤال از روی انکار، چنین می فهماند که: راهنمایی شدن مردمان بی ایمان، در آخرت اصلاً غیر ممکن است؛ و عکس این قضیه، این که: امکان ندارد که عمل صالح از هدایت منفک باشد، و نیکو کار هدایت نشود؛ از این کریمه به خوبی فهمیده می شود: لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا؛ (۶) همان طور که بود عمل صالح، موجب هدایت است، نبود آن هم زمینه گم شدن و ضلالت است؛ چنان که فرموده: وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ. (۷) ایضاً در قرآن کریم هست: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛ (۸) می دانیم که نور بهترین وسیله هدایت است، پس چنین استفاده می کنیم: کسانی که ایمان دارند، نور خواهند داشت و چون منافقان ایمان ندارند فلذا فاقد نور خواهند بود؛ و از این جا حدس می زینم که این نور، همان ایمان است که تغییر شکل می دهد و نور می شود؛ ذیل کریمه پرده را از روی واقع بر می دارد و می فهماند که این نور را در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال صالح می بایست تحصیل نمود؛ نتیجه این است که: عمل صالح دنیوی، نور اخروی می شود و امر هدایت در آخرت، اختصاصی است.

در روز بعثت، هر کسی سر از قبر خویش به در آورده، حیران و سرگردان به وضع تازه خود و جهان نوین نگران می شود، هر کسی خود به خود به سویی روان می گردد؛ همان طور که بعضی از نباتات رو به بالا می روید و بعضی در روی زمین دست و پاهای خود را دراز می کند و برخی دیگر هم خویشان را به درخت یا دیوار یا سنگ می پیچاند، نیکوکاران هم با هدایت عجیبی، راه بهشت را پیش می گیرند و بدکاران هم به جز راه دوزخ، راه دیگری را نمی توانند

ص: ۱۸۱

- ۱- یونس (۱۰) / آیه ۹. حقیقت این است: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کرده اند، پروردگارشان با ایمان شان، آنان را راهنمایی می کند؛ از زیرشان در باغستان های بهشت، نهرها روان است.
- ۲- کافی، ج ۲، ص ۳۳. بابی به همین عنوان دارد.
- ۳- کافی، ج ۲، ص ۳۸، س ۹. هر کس بدین خدا اقرار نماید مسلمان است، و کسی که بر آن عمل کند مؤمن است.
- ۴- کافی، ج ۲، ص ۳۹، س ۳. ایمان، همه اش عمل است.
- ۵- آل عمران (۳) / آیه ۸۶. خداوند چطور راهنمایی می کند مردمانی را که پس از ایمان آوردن، کفر ورزیدند؟

- ۶- . نساء (۴) / آیه ۶۶ و ۶۸. و اگر آنان آن چه را که پند داده می شدند به جا می آورند؛ مسلماً برای شان بهتر می بود و ثبات شان را بیشتر می ساخت و هر آینه آنان را به راهی راست، راهنمایی می کردیم.
- ۷- . بقره (۲) / آیه ۱۰۸. هر کس کفر را در عوض ایمان بگیرد، بدون شک گمراه می شود.
- ۸- . حدید (۵۷) / آیه ۱۳. روزی مردان با نفاق و زنان با نفاق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند منتظر ما باشید تا از نورتان استفاده کنیم، گفته می شود: به پشت سرتان برگردید (به زندگی گذشته و از دست رفته دنیوی برگردید) و نوری کسب کنید.

بیابند و پیمایند، و به جانب شکنجه‌هایی که خود تهیه دیده‌اند، شتابان می‌روند. چنان که خداوند متعال فرموده: **يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ**. (۱)

ظاهراً نیکوکاران به جانب راست حرکت می‌کنند و بدکاران هم به طرف چپ و یا عقب به سوی پشت سر، سوق داده می‌شوند، زیرا که در قرآن کریم، بهشتیان را اصحاب یَمین (۲) و دوزخیان را اصحاب شمال (۳) نامیده است؛ و نیز نامه‌های اعمال نیکوکاران به دست راست شان (۴) داده می‌شود، و نامه‌های بدکاران به دست چپ (۵) و یا از پشت سر (۶).

در روز رستخیز همه را می‌خوانند ولی هر کسی را به سویی؛ و گویا دوزخیان، دعوت به جانب بهشت را دریافت نمی‌کنند و یا از پیروی به آن، ناتوانند؛ و هم چنین بهشتیان، نسبت به دعوت به سوی دوزخ، چنان که فرموده: **يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ**؛ (۷) و ایضاً: **يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ**؛ (۸) بلی هر کسی به دنبال خواننده خود پیش می‌رود، یا به بهشت می‌رسد و یا به دوزخ می‌افتد؛ در آن روز هر کسی از خویشتن و از اندرون ذات خود، راننده و کشنده ای دارد، می‌برد او را به جایی که باید برود؛ چنان که فرموده: **وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ**. (۹) در حدیث هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: **مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَنَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَخْطَأَهُ اللَّهُ بِهٖ طَرِيقَ الْجَنَّةِ**؛ (۱۰) و ایضاً: **مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ**؛ (۱۱) و ایضاً: **مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهٖ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ**؛ (۱۲) و از امام صادق علیه السّلام: **يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَيْءٌ مِثْلُ الْكَبْهِ فَيَدْفَعُ فِي ظَهْرِ الْمُؤْمِنِ فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ فَيُقَالُ هَذَا الْبِرُّ**. (۱۳)

## خانواده در بهشت

نظر ما از گفتگو در این مساله این است که با آیات کریمه و احادیث آموزگاران قرآن علیهم السّلام، اثبات کنیم که خانواده‌های بهشتی و هم بندهای جهنمی از همین اعمال دنیوی، آفریده می‌شوند. تا بدین طریق ثابت گردد که: اعمال، باقی و پایدارند؛ و این که بعضی گفته‌اند که عمل عرض است! و به محض صدور، منعدم می‌شود، هیچ تکیه‌گاه

ص: ۱۸۲

۱- . معارج (۷۰) / آیه ۴۳. روزی از گورها با سرعت بیرون می‌آیند، گویا که آنان به سوی هدف‌های نصب شده‌ای شتابان می‌روند.

۲- . واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ و ۴۱.

۳- . واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ و ۴۱.

۴- . حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

۵- . حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

۶- . حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

۷- . طه (۲۰) / آیه ۱۰۸. در آن روز، خواننده را پیروی می‌کنند.

۸- . قمر (۵۴) / آیه ۷ و ۸. روزی خواننده، به جانب چیزی ناشناس می‌خواند؛ در حالی که چشمهایشان رو به پائین است از



گورها بیرون می آیند به طوری که گوئیا ملخ های پراکنده ای هستند، در حالی که شتابان و با توجه دقیق، به سوی خواننده روانند.

۹- ق (۵۰) / آیه ۲۱. هر کسی در حالی که راننده ای با او هست می آید.

۱۰- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۰، س ۱۰. هر کس که من در نزد او ذکر شوم و او فراموش کند که بر من صلوات گوید، خداوند با همین فراموش کاری، او را در راه بهشت، به خطا می اندازد.

۱۱- . مکارم الاخلاق، ص ۱۹، س ۱۹ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۸، س ۲۹. هر کس که صلوات بر من را به فراموشی سپارد راه بهشت را گم می کند. عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۴.

۱۲- . کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، س ۷. هر کس راهی را برای طلب دانشی برود، خداوند او را با این راه روی، به سوی بهشت راه می برد.

۱۳- . کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، س ۱۲ وافی، کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۳، س ۲۴. در روز قیامت، چیزی مانند دفع کردن و به پیش راندن، می آید و مؤمن را از طرف پشت، به جلو پرتاب می کند و او را داخل بهشت می گرداند و گفته می شود که: این، نیکو کاری است.

علمی ندارد و فاقد ارزش است؛ و ثابت شود که اعمال، تطوراتی دارند بس عجیب و تجسماتی واقعاً غریب که چشم بشری آن‌ها را ندیده و گوش احدی نشنیده (آن طور که باید بشنود) و به خاطری هم خطور نکرده.

در عالم آخرت، نوعی ازدواج عمومی و همگانی خواهد بود، شامل نیکوکاران و بدکاران؛ چنان که می فرماید: **وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ؛ (۱)** می دانیم که جمع محلی به ال «النُّفُوس» مفید عموم است.

این ازدواج کیانند و مردم با کدام زوج یا زوجه‌ها، ازدواج خواهند کرد؟ یکی از سه پاسخ (۲) شاید داده شود: اول این که: هر کسی با موجودی متناسب و شبیه با خود، جفت می شود؛ منتهی جفت متناسب و شبیه با نیکان، نیک، و متناسب با بدان هم، بد خواهد بود؛ دوم این که نیکوکاران با پریان و حوریان، و بدکاران هم با شیاطین و دیوان قرین می شوند؛ سوم این که: روح هر کسی با بدن او، جفت شود! این پاسخ سوم، سازگار یا هم سنخ بودن روح با عمل است! (و ما در کتاب «ساختمان آینده انسان» با تفصیل در این باره سخن گفته ایم) و پاسخ‌های دیگری نیز در بعضی از تفاسیر نقل شده است. (۳)

آن چه مسلم است این است که به طور واضح از آیه فهمیده می شود که: هر کسی این زوج اخروی را، خود در دنیا آماده می کند و آن را با خودش به آخرت می برد و در آن جا او را احضار می نماید.

نزدیک ترین سخن این است که: هر کسی در آخرت، با عمل دنیوی خود (که روح او را می سازد) جفت و قرین می شود، (۴) عمل نیک در اندام حوراء عیناء که با عامل خود «ترب مؤفق» (۵) و کفو کامل است، ظهور می یابد و عمل بد هم در قیافه شیطانی پلید و دیوی منفور.

خداوند متعال، از ازدواج خصوصی نیکوکاران، عجیب خبر داده: زوجه‌های زیبای آن را به نام «حوراء چشم درشت» خوانده است؛ (۶) ما یقین داریم که این نام گذاری خالی از مناسبت نیست، و حتماً این کلمه، در نزد آفریدگار متعال، بهترین و مناسب ترین الفاظ بوده است، پس لازم است که ما در ماده «حور» بررسی کنیم تا شاید وجه این تسمیه را به دست آوریم.

در قرآن کریم هست: **إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ؛ (۷)** در این آیه به قرینه مقام می فهمیم که: معنای حور، برگشتن و دوباره زنده شدن و دوباره آمدن و برانگیخته شدن و بیرون آمدن و امثال این‌ها و یا نزدیک به آن‌هاست؛ در معیار اللغه گوید: جایی را که آب در آن جمع شود و رفت و آمد کند حائر می گویند؛ و در اقرب الموارد هست: حار یحور حورا، رجع؛ از این گونه موارد استعمال و کلمات اهل لغت فهمیده می شود که: به زوجه بهشتی بدین جهت حوراء گفته می شود که او در روز معاد، از عدم، پا به وجود نمی گذارد بلکه پیش از قیامت هم، روزگاری وجود داشته، و پس از مدت‌ها خاموشی و پنهانی، در آن روز برگشت کرده و خودنمایی می کند.

ص: ۱۸۳

---

۱- . تکویر (۸۱) / آیه ۷ و ۱۴ و آن گاه که جان‌ها، با زوج گردانیده می شوند... داند هر کس که چه چیزی حاضر آورده است.

- ۲- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۴.
- ۳- . نفحات الرحمن، ج ۴، ص ۴۲۳.
- ۴- . این احتمال را در نفحات الرحمن و تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.
- ۵- . اقتباس از آیه ۳۳ سوره ۷۸ نباء.
- ۶- . دخان (۴۴) / آیه ۵۴ طور ۵۲ / ۲۰.
- ۷- . انشقاق (۸۴) / آیه ۱۴. او چنین پنداشت که هرگز برگشت نخواهد کرد.

و ظاهراً مقصود از تشبیه حوریان جنت به «لؤلؤ مکنون» بیان همین وجود نهان آنان در دنیا می باشد؛ می فرماید: وَ حُورٌ عِیْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ؛ (۱) معلوم است که «كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» خیر است برای مبتدای محذوف «هُنَّ» بنابراین، جمله، اسمیه است و ظرف تشبیه هم زمان تکلم است؛ یعنی: حوریان بهشت در همین دنیا مانند لؤلؤهایی هستند که در اندرون صدف پنهان اند؛ نه این که ظرف تشبیه، آخرت باشد و حوریان هم بعدها مانند لؤلؤ پوشیده شوند.

زمخشری تصور کرده است که: مکنون، اشاره به گرانها بودن لؤلؤ می باشد که از اغیار محفوظش می دارند؛ (۲) ولی آیه دیگر فساد این توهم را آشکار می کند و خوب می فهماند که مطلب، خیلی از این تصویرات بالاتر است: می فرماید: وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِیْنٌ كَأَنَّهِنَّ بَیْضُ مَكْنُونٍ؛ (۳) در این آیه کریمه، حوریان را در عوض لؤلؤ، به تخم مرغ تشبیه فرموده تا این تصور به میان نیاید که مقصود از مکنون، بیان گرانها بودن حوریان است؛ و می خواهد بفهماند که حوریان بهشت، هم اکنون در همین دنیا موجود می باشند ولی نه به طور ظاهر و آشکار، بلکه به طرزى که لؤلؤ در میان صدف، موجود می باشد و همان گونه که لؤلؤ برای پروریده شدن، بایستی مدتی در داخل صدف محبوس بماند؛ حوریان بهشتی هم لازم است که برای پرورش یافتن، مدت هایی در این جهان، در حالت اختفا باقی بمانند.

معنای یاد شده، با تشبیه حوریان، به تخم مرغ پوشیده نیز کاملاً حاصل می شود، چنان که تخم ها مدتی در زیر بال و پرهای مرغ، پنهان می مانند و هنگامی که وقت اختفاء پایان یافت، جوجه های زیبا و قشنگ و حیوان هایی با اراده و فعال و نافع از آن ها بیرون می آید، حوریان هم تا قیامت و بروز یافتن جنت و جهنم، بایستی در اختفاء به سر برند تا پرورش لازم را بیابند، در این دنیا در کمون جهان پنهان می شوند و در لا به لای موجودات عالم، پوشیده و مستور می مانند و در آینده، در زندگی نوین، در اندام انسان هایی بسیار زیبا و فوق العاده شیرین و نمکین، ظهور می کنند.

چنین به نظر می رسد که کریمه مبارکه: حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ؛ (۴) نیز مانند آیه های ذکر شده است، به این معنی که آن حوری ها اکنون موجود هستند ولی در سرا پرده ها و چادرهایی در حالت اختفا به سر می برند و هنوز موقع ظهورشان نرسیده است و مانند طفلی که در نه ماهگی زائیده می شود، آنان هم در روزی که به نام روز فصل و جدا شدن هر چیز از هر چیز، شناسانیده شده، از بندها رها گردیده و از زندان خیمه ها بیرون می آیند.

کریمه وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِیْنٍ؛ (۵) در دو مورد از قرآن کریم با صیغه ماضی و جمله خبریه، از وقوع تزویج مؤمنین نیکو کار با حوریان، صریحاً خبر می دهد، و خوب می فهماند که حوریان بهشتی نه فقط اکنون در این دنیا هستند بلکه حتی با شوهران خود، ازدواج هم دارند و بدین طریق تمام آن چه را که در این بحث شرح گردید با کمال وضوح می رساند و الحق جایی برای چون و چرا باقی نمی گذارد، خصوصاً اگر دقت شود، صیغه (زوجنا هم) در سوره دخان در میان دو فعل مضارع «یلبسون» و «یدعون» عمداً و دانسته، ماضی آورده شده است. (۶)

ص: ۱۸۴

۱- . واقعه (۵۶) / آیه ۲۲ و ۲۳ برای آنان حوری هایی هست مانند لؤلؤ پوشیده و پنهان.

۲- . کشف، ج ۳، ص ۱۷۴.

- ۳- . صافات (۳۷) / ۴۸ و ۴۹. و در نزد آنان زنانی کوتاه نگاه (که نظرشان به غیر زوجشان نمی افتد) هست که چشم شان درشت است؛ گوئیا که آنان تخم مرغ هایی می باشند که نهان و پوشیده باشد.
- ۴- . الرحمن (۵۵) / آیه ۷۲. حوری هایی «در آن بهشت ها هستند» که در سرا پرده ها نگاه داشته شده اند.
- ۵- . دخان ۴۴ ۵۴ و طور (۵۲) / آیه ۲۰. و آنان را با حوریانی چشم درشت، ازدواج دادیم.
- ۶- . يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ كَذَلِكَ وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عَيْنٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ.

تا این جا چنین به دست آمد که: اولاً- حوریان بهشت، هم اکنون به طور نهران در همین جهان، وجود دارند؛ و ثانیاً، در روز قیامت ظهور کرده و با شوهران خود عروسی می کنند؛ این دو خاصه، بدون اندک فرق، درباره عمل انسان هم صادق است: عمل هم در این جهان، موجود و پنهان است؛ عمل هم در روز قیامت ظاهر می گردد و دیده می شود؛ و گفتیم که عمل با عامل خود، ازدواج می کند؛ بنابراین، چنین حدس می زنی که: حوریان بهشتی از اعمال دنیوی نیکوکاران، آفرینش می یابند؛ اخبار و آیاتی هم با کمال وضوح، این حدس ما را تصدیق می کنند:

در خبر وارد شده: سَيَسْأَلُ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُورِ الْعِينِ فَقَالَ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ: خَلِقَ مِنَ الدُّنْيَا أُمَّ خَلِقَ مِنَ خَلْقِ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ، وَ حَثَّ عَلَيْهِ، الصَّلَاةُ؛(۱) امام صادق علیه السلام ، به طرز دقیق و خفی، پاسخ پرسش ابو بصیر را داده، و چنین فهمانیده است که: حورالعین از نماز آفریده می شود. و نفرموده که از مخلوقات دنیا نیست، زیرا که در اصل، موجودی از موجودات دنیاست؛ و نفرموده که از مخلوقات جنت نیست، زیرا که در زمان بروز جنت و با ظهور آن، حوریان هم بارز می شوند و ظهور پیدا می کنند.

و در قرآن کریم هست: قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛(۲) ظاهراً با آیه نخست فهمیده می شود که مراد از اهل در آیه دوم، خانواده اخروی است نه دنیوی، چون که ظاهراً مراد از این اهل، خانواده ایست که با شرک، از دست می رود و با اخلاص، تحصیل می گردد. و می دانیم که خانواده های دنیوی، همیشه این طور نیستند، زیرا خیلی یافت می شود که مشرک، دارای خانواده دنیوی بوده و مخلص هم تنها و در غربت زیست نماید.

پس، بنابر استظهار فوق، از آیه چنین به دست می آید که: خانواده بهشتی با پرستش به خدا و اخلاص دین از شرک، تحصیل می گردد.

و ایضاً: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؛(۳) می دانیم که جمع مضاف «أَزْوَاجَهُمْ» افاده عموم می کند، با این که بعضی از ستمگران نامی جهان، مانند فرعون ملعون، زوجه مرحوم(۴) داشته اند که یقیناً در زمره ستمگران محشور نمی شوند؛ از این جا می فهمیم که مراد از «ازواج» در این آیه، اعمال آن ستمگران است؛ ازواجی است که در کریمه: وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ؛ چنان که بیان گردید، نام برده شده است.

در فردوس برین، علاوه بر ازواج یاد شده، خدمت گزاران ابدی نیز خواهند بود: خداوند متعال آنان را در قرآن کریم غلمان و ولدان مخلصان نامیده است: فرموده: وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ؛(۵) و ایضاً: وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ

ص: ۱۸۵

۱- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۴، س ۳۷. ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره حورالعین پرسش کرد و گفت فدایت شوم آیا مخلوقی از مخلوقات دنیاست یا مخلوقی از مخلوقات بهشت است؟ فرمود: چکار با این داری، بر تو باد نماز، حقیقت این است که: آخرین چیزی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ درباره آن، سفارش فرمود و بر آن ترغیب کرد، نماز

بود.

- ۲- . زمر (۳۹) / آیه ۱۴ و ۱۵. بگو خدا را می پرستم، دین خود را برای او خالص می گردانم شما غیر او هر چه می خواهید بپرستید؛ بگو همانا زیان کاران، کسانی هستند که خود و خانواده خود را در روز قیامت به زیان دادند.
- ۳- . صفات (۳۷) / آیه ۲۲. جمع کنید و بیاورید کسانی را که ظلم کردند و ازواج شان را و آن چه را که عبادت می کردند.
- ۴- . رجوع شود به سوره تحریم (۶۶) / ۱۱.
- ۵- . طور (۵۲) / آیه ۲۴. و در پیرامون شان، پسران جوان شان گردش می کنند، گویا که آنان لؤلؤهای پنهانند.

مُخَلِّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا؛ (۱) خداوند متعال، وجود آینده آنان را هم به لؤلؤهایی که رشته پیوندشان پاره می شود و پراکنده شده و هر کدام در سویی از اطاق غلطان غلطان حرکت می کنند، (۲) تشبیه فرموده است؛ از این تشبیه چنین بر می آید که: این غلمان نیز مانند حوریان، در این زندگی به طور خفی، آن گونه که لؤلؤ در صدف، پنهان است، وجود دارند؛ و در زندگی بهشتی هم، نظیر لؤلؤهایی که پراکنده می شوند، در پیرامون صاحب خود در حالی که متلاًلاً می باشند طواف می کنند و بروز یافته به فعالیت می پردازند؛ و چون عمل انسان هم، این دو وصف را داراست، به طوری که ذکر شد و تأیید هم گردید؛ پس پی به این حقیقت می بریم که: این غلمان هم مانند حوریان، از اعمال خود بهشتیان آفریده می شوند.

درباره غلمان، از خود دو آیه یاد شده هم، می توانیم به دست بیاوریم که از اعمال صاحب خود، ساخته می شوند: از این خدمت گزاران در یک آیه، غلمان و در آیه دیگر هم ولدان تعبیر آورده، برای این که این حقیقت را بفهماند که: این پسرهای جوان، ولادت یافته و زائیده شده اند؛ درست مانند لؤلؤ که مدتی در صدف، مکنون می ماند و به تدریج تکون یافته و بعداً از آن زائیده شده و ولادت می یابد.

حقیقت این است که: عمل کردن، نوعی از زائیدن است. همان طور که نطفه آدمی، پس از آن که در شکم مادر تغذی کرد و نمو کافی و رشد لازم را دید، قدم به این زندگی می گذارد، یعنی زائیده می شود، عمل انسان هم همین طور از بدن انسان زائیده می شود؛ به این معنی که آدمی در این زندگی، موادی را از جهان (که در واقع، تخم عمل باید شمرده شوند) اخذ می کند و پرورش های لازمی به آن ها می دهد، و در مواقع عمل، به محض اراده کار، آن ها را از خود، دفع می کند و می زاید.

در این دنیا، فرزندان این زندگی در مواقع پیری و درماندگی پدران و مادران (زاینده های خود) به آنان کمک می کنند، نان و آب و پوشاک و مسکن برای آنان تهیه می نمایند، غلمان هم فرزندان هستند که در آن دنیا، برای زاینده های خود، لوازم زندگی اخروی را فراهم می آورند و در هر آن در دست رس آنان قرار می دهند.

آری اعمال انسان، ولدانی هستند که در این دنیا از عاملان، زائیده می شوند و در کمون جهان به تدریج و با آرامش، پرورش می یابند و بدون این که کسی خبر دار شود بزرگ می شوند و در آن جهان به یاری والد و زاینده خویش می شتابند. چه معنایی بهتر و روشن تر از این، برای ولدان بودن غلمان، می توان پیدا کرد؟!.

فرق بزرگی که در میان فرزندان این زندگی و فرزندان آن زندگی هست، این است که فرزندی اینان محدود به زندگی نا پایدار دنیاست ولی فرزندی آنان، الی الابد است؛ و شاید برای همین است که خداوند متعال غلمان بهشت را با «ولدان مخلدون» توصیف کرده است؛ و بر عکس، درباره نسب دنیوی هم فرموده: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ؛ (۳) و هر دو فرزند، در این باره نظیر یک دیگر هستند که هر دو صالح و ناصالح دارند؛ و آیه کریمه: اخشروا الذین ظلموا و أزواجهم، که نقل و شرح شد، نظر به ولدان ناصالح دارد.

ص: ۱۸۶



که لؤلؤهای پراکنده شده ای هستند.

۲- . اذاً ظرف مستقبل است.

۳- . مومنون (۲۳) / آیه ۱۰. و آنگاه که در صورت ها (ی آدمی یعنی بدن هایشان) دمیده شود، دیگر نسبی در میان آنان در آن روز، نخواهد بود.

در این معنی که: اعمال صادر شده از بشر، مانند طفل هایی هستند که عاملین، آن ها را از خود می زاینند، حدیثی شریف و بسیار عجیب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: مَثَلُ الَّذِي لَا يُتِمُّ صَلَوَتَهُ كَمَثَلِ حُبْلَى حَمَلَتْ حَتَّى إِذَا دَنَا نَفْسَهَا أَسْقَطَتْ فَلَا هِيَ ذَاتُ حَمَلٍ وَلَا ذَاتُ وَلَدٍ؛ (۱) از این خبر به طور واضح فهمیده می شود که: نماز گزاران، نماز را می زاینند. البته با زایشی نکره و ناشناخته.

بعضی از اخبار، سند صحت خود را از خود و در متن خود دارا می باشند، و از این گونه احادیث در این کتاب فراوان است؛ هیچ داعی بر جعل این گونه روایات نه از بابت سیاست های غلط و نه از جهت حب و بغض های بیجا، نیست؛ تا کسی از حقیقت عمل و طرز صدور و بقای آن و بالاخره از منافع و مضار اخروی آن به طور کامل واقف نباشد، امثال خبر فوق را نمی تواند بسازد؛ و ضمناً با این مطالعه ناقص، به این حقیقت پی می بریم که عالی ترین حکمت و فلسفه، در تضعیف اخبار آل محمد علیهم السلام نهفته شده است.

حدیث دیگری هم در معنای حدیث فوق یافته ایم: از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: مَنْ لَمْ يُتِمَّ وُضُوئَهُ وَ رُكُوعَهُ وَ خُشُوعَهُ فَصَلَوَتُهُ خِدَاجٌ؛ (۲) خِدَاج بر وزن كِتَاب، ناقص الخلقه و سقط شده را گویند. و از امیر المؤمنین علیه السلام درباره تأویل نماز روایت شده است که فرموده: مَنْ لَمْ يَعْلَمْهَا فَهِيَ خِدَاجٌ؛ (۳)

و ایضاً در همین معنی که: عمل نیک انسان، برای او در بهشت. اهل و مال می شود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: الموتور اهله و ماله من ضيع صلوه العصر؛ قيل و ما الموتور اهله و ما له قال لا يكون له اهل و لا مال في الجنة؛ (۴) و حدیثی در این معنی درباره مطلق نماز، از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (۵) به طوری که خداوند متعال اعمال انسان را ولدان و غلمان و ازواج نامیده است، فرزندان دنیوی و ولدان این زندگی را هم رد بعضی از آیات، عمل خوانده است. به نوح علیه السلام درباره پسرش چنین فرمود: انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح؛ (۶) در این آیه، ضمناً چنین می فهماند که: خاندان هر کسی عمل صالح او است. و درباره آن مرد قبطی هم که موسی علیه السلام او را کشت، از قول آن حضرت چنین حکایت فرموده است: هذا من عمل الشيطان؛ (۷) هذا اشاره به آن مرد است.

شاید مقصود حضرت کردگاری این بوده است که به این حقیقت تنبیه فرماید که: فرزند آدمی و عمل او، دو مصداق از یک کلی هستند و هر دو از انسان زائیده می شوند و هر دو در آینده در آن وقت که بزرگ شدند، از والد و زاینده خود دستگیری می کنند و او را شاد می نمایند و یا موجب درد و رنج او گردیده و آزارش می دهند. منتهی یکی از این دو ولید، در این جهان پنهان، و دیگری محسوس و نمایان است؛ یکی از آن دو، عمر فرزندیش کوتاه است چه خوب باشد و

ص: ۱۸۷

۱- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۵، س ۲۵. ترجمه در پاورقی بعدی.

۲- . مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۷۳، س ۳۲. هر کس وضو و رکوع و خشوعش را تمام نکند، پس نمازش ناقص الخلقه و سقط است.

۳- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۵، س ۲۲. هر کس نمازش را نداند یا معنای آن را نفهمد یا فکرش در جای دیگری باشد پس

نمازش سقط و ناقص است.

۴- . من لا يحضره الفقيه، ص ۵۸، س ۲۲ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴، س ۱۲ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸۷، س ۱۹. کسی که خانواده و مالش کشته شده و از دستش رفته و تنها مانده است، (رجوع شود به اقرب الموارد) کسی است که نماز عصرش را تباه نماید. گفته شد: چیست آن که خانواده و مالش کشته شود (و در نسخه دیگری هست: ای اهل له؟ یعنی کدام خانواده اش کشته می شود) فرمود: در بهشت نه خانواده ای برای او خواهد بود و نه مالی.

۵- . روضه الواعظین، ص ۲۷۰، س ۵.

۶- . هود (۱۱) / آیه ۴۶. واقع این است که او از خاندان تو نیست، زیرا که او عمل ناصالح است.

۷- . قصص (۲۸) / آیه ۱۵. (موسی) گفت: این مرد از عمل شیطان است.

چه بد، روزی از زاینده خود جدا می شود و راه مخصوص به خود را مانند او می پیماید و دیگری عمر فرزندیش بسیار زیاد و الی الابد است و پیوسته با والد خود می ماند و همیشه موجب شادی و یا غم او می شود.

### رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

جناب ملاصدرا می گوید: آغاز احوال پیغمبران علیهم السلام این است که نشأه آینده در خواب به ایشان جلوه گر می گردد و حقایق اشیاء را در لباس اشباح مثالی تصور می نمایند. (۱)

باید بدانیم که رؤیای پیغمبران و جانشینان مطهر آنان علیهم الصلوه و السلام به طور کلی مطابق با واقع بوده، بلکه مشاهده تصویری از نفس الامر است؛ قرآن کریم رؤیاهایی از آنان نقل کرده و در جای حقیقت گذاشته است و خود آنان هم رؤیاهای خودشان را چیزی جز واقع مطلب و عین حقیقت نمی دانسته اند. (۲)

و از امیر المؤمنین علیه السلام هم نقل شده: رؤیاء الانبیاء وحی. (۳)

حدیث مفصلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که تطورات اعمال انسان را در روز قیامت با بهترین بیان و شیرین ترین تعبیر، توضیح می دهد؛ این حدیث شریف را شهید راه حقیقت و قربانی دین و فضیلت، جناب ابو علی، فتال نیشابوری در روضه الواعظین، تنجیم، و نجوم آن را به ابواب کتاب، تقسیم کرده است و تمام آن را صدوق در امالی (۴) و بعداً هم نوری در دارالسلام (۵) از آنجا و از کتاب «فضایل الاشهر الثلثه» نقل فرموده اند. و از عامه، جلال الدین سیوطی، آن را در جامع صغیر آورده است. (۶) اینک ترجمه آن را از نظر می گذرانیم:

روز جمعه ۱۴ صفر سال ۳۶۸ بود که ابو جعفر صدوق... چنین نقل کرد که راوی گفت: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که فرمود: دیشب عجایی در رؤیا دیدم، گفتم یا رسول الله جان و اهل و اولاد ما فدایت باد، در خواب چه دیدی؟ فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملک الموت آمده بود روحش را بگیرد، پس نیکی او به والدین بیامد و او را از وی منع کرد. و مردی از امتم را در خواب دیدم که عذاب قبر برای او، بسط داده شده بود، وضویش آمد و آن را از وی منع کرد. و مردی از امتم را در خواب دیدم که شیطان ها پیرامون او را فرا گرفته بودند، یاد آوردن خداوند عزوجل آمد و او را از میان آنان نجات داد. و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب پیرامون او را گرفته بود، پس نماز او آمد و او را از آنان منع نمود. و مردی از امتم را دیدم که از شدت تشنگی زبانش را بیرون آورده بود به هر حوضی که می خواست وارد شود منعش می کردند، روزه ماه رمضان آمد و به او آب نوشانید و سیرایش کرد. و مردی از امتم را دیدم در حالی که پیغمبران حلقه حلقه نشسته بودند به هر مجلسی که آمد رانده شد، غسل جنابتش آمد و از دست او گرفت و در پهلوی من نشانید. و مردی از امتم را دیدم که جلو او تاریک بود و از دنبال او تاریکی بود و از جانب راستش تاریکی بود و از طرف چپش تاریکی بود و از زیرش تاریکی بود در ظلمت فرو رفته بود، پس حج و عمره اش آمد و او را از ظلمت بیرون آورنده و به نور و روشنایی داخل کردند. و مردی از امتم را دیدم که با

- ۱- . اسرار الآيات، ص ۸۶، س ۲۲.
- ۲- . رجوع شود به ص ۱۴۶ تا ۱۴۹.
- ۳- . دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۹، س ۷. رؤیای پیغمبران وحی است.
- ۴- . ص ۱۳۹، مجلس ۴۱.
- ۵- . ج ۱، ص ۵۳.
- ۶- . ج ۱، ص ۱۰۵، س ۱۸.

مؤمنین سخن می گفت و آنان با او سخن نمی گفتند، صله رحم آمد و گفت: ای مؤمنان با او سخن گوید زیرا که او صله رحم می کرد، پس مؤمنان با او سخن گفتند و او نزد آنان ماند. و مردی از امتم را دیدم که از حرارت آتش ها و شراره های آنها، خودش را با دست و روی خود، حفظ می کرد. پس صدقه اش آمد و بر سرش سایه انداخت و بر صورتش پرده گردید. و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب از هر طرف او را گرفته بودند، پس امر به معروف و نهی از منکر آمدند و او را از میان آنان خلاص کردند و با فرشتگان رحمت گذاشتند. و مردی از امتم را دیدم که بر دو زانو افتاده بود و در میان او و رحمت خدا، حاجبی بود پس اخلاق نیکویش آمد و از دستش گرفت و او را داخل رحمت خدا کرد. و مردی از امتم را دیدم که نامه عملش به جانب پیش فرود آمد پس ترس او از خداوند عزوجل آمد و نامه اش را گرفت و در جانب راستش قرار داد. و مردی از امتم را دیدم که موازینش سبک آمد پس نمازهای زیادی که خوانده بود بیامدند و موازینش سنگین گردید. و مردی از امتم را دیدم که بر کناره دوزخ ایستاده بود پس امیدواریش به خداوند عزوجل آمد و او را از آنجا به کناری کشید. و مردی از امتم را دیدم که در میان آتش افتاد، پس اشک هایی که از ترس خدا گریه کرده بود آمدند و او را از آنجا بیرون آوردند. و مردی از امتم را دیدم که بر روی صراط چنان می لرزید که برگ درخت خرما در روز وزیدن باد سخت، پس حسن ظنی که به خدا داشت آمد و لرزه اش را ساکن گردانید و او بر صراط راه رفت. و مردی از امتم را دیدم که گاهی بر روی صراط خیلی سنگین راه می رود و گاهی با دست ها و شکم خود می خزد و گاهی هم به آن چنگ می زند و آویزان می ماند، پس صلوات گفتنش بر من آمد و او را بر روی قدم هایش بر پا نگاه داشت و بر روی صراط راه رفت. و مردی از امتم را دیدم که به درهای بهشت رسیده بود ولی به هر دری که می رسید بسته می شد، پس شهادت دادن او به لا اله الا الله که از روی صدق گفته بود، آمد و درها را برای او باز کرد و او داخل بهشت شد.

و در حدیث دیگری هم چنین هست: (۱) حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، به اصحاب خود زیاد می فرمود: آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ در بامداد یکی از روزها به ما فرمود: شب دو نفر به نزد من آمدند و گفتند با ما بیا، پس با آنان به راه افتادم، مرا به جانب زمین بیرون بردند.

به مردی رسیدیم که خوابیده بود و مرد دیگری هم در بالای سر او با سنگ بزرگی ایستاده بود پس ناگهان دیدم که سنگ را بر سر او می کوبد و سرش را پامال می کند و سنگ می غلطد و آن طرف می افتد، پس به دنبال سنگ می رود و آن را بر می دارد و تا او بر گردد سر او صحت می یابد و همان طور که بود می شود، سپس باز به سوی او بر می گردد و کاری را که کرده بود باز به جا می آورد. گفتم سبحان الله این چیست؟! آن دو نفر گفتند حالا بیا با ما (منظورشان این بوده است که توضیح مطلب را بعداً خواهند گفت).

رفتیم به مردی رسیدیم که بر قفا خوابیده و مرد دیگری با حربه آهنین سر کج، بالای سر او ایستاده، ناگهان به یک جانب او می آید و گوشه دهان و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت سر او پاره می کند، سپس به جانب دیگر او می رود و همان کار را که کرد، باز به او می کند، و آن گاه که از این طرف فارغ می شود، آن طرف صحت می یابد و همان طور که بود می شود و او بر می گردد و کاری را که در بار اول کرده بود، باز می کند. پس گفتم سبحان الله این چیست؟! گفتند بیا.

۱- . دارالسلام، ج ۱، ص ۵۱. از دعوات راوندی.

رفتیم به جایی که مثل تنوری بود رسیدیم، و در میان آن، چیزهایی انداخته شده بود و صداهایی شنیده می شد، با دقت نگاه کردیم دیدیم که در آن جا مردها و زن های لختی هستند و شعله ای از طرف پائین به سویشان می آید و وقتی که به آنان می رسد ناله و فریاد می کنند. به آنان گفتم اینان چه چیز هستند؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم و به نهري قرمز رنگ که مثل خون بود رسیدیم ناگهان دیدیم که در کنار نهر، مردی هست و در نزد او سنگ های زیادی هست و دیدیم که شنا کننده ای شنا می کند و به سوی همان مرد که سنگ در نزد او هست می آید و دهان خود را برای او باز می کند و او سنگی بر دهان او می اندازد و او می رود و شنا می کند و بعدا باز به طرف او بر می گردد، و هر وقت که به سوی او بر می گردد دهانش را برای او باز می کند و او سنگی به دهان او می اندازد. به آن دو نفر گفتم: اینان چیستند؟! به من گفتند حالا بیا برویم.

رفتیم به مردی رسیدیم بسیار کریه المنظر، بد قیافه ترین همه مردمان بود، ناگهان دیدیم که در نزد او آتشی هست و او آن را شعله ور می سازد و به اطراف آن آب می دهد. به آنان گفتم این چیست؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم به باغی رسیدیم که نباتات بلندی داشت و در آن از هر نوع شکوفه و گل های بهاری، بود و ناگهان در وسط باغ، مرد بلند قدی را دیدیم که آن قدر قدش دراز بود و سرش به آسمان بالا رفته بود که نزدیک بود سرش را نبینیم، و در پیرامون او از همه بچه هایی که دیده ام، بیشتر بچه بود؛ به آن دو گفتم: اینان چیستند؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم تا به باغستان بزرگی رسیدیم که از آن بزرگ تر و زیباتر باغی ندیده ام، به من گفتند بالا رو پس بالا رفتیم و در آن، به شهری رسیدیم که یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بنا شده بود، پس به دروازه شهر رسیدیم و خواستار گشوده شدن آن شدیم، دروازه باز شد، داخل شهر شدیم، در آن شهر مردمانی با ما ملاقات کردند که بعضی از آنان، مانند زیباترین مردمان بودند و برخی هم مانند زشت ترین آنان، آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و در آن نهر فرو روید، پس دیدم که نهري عریض جاری است، گوئیا که آبش در سفیدی، شیر خالص است، پس رفتند و در آن فرو شدند سپس به سوی ما برگشتند و بدی از آنان رفته بود و دارای زیباترین رخسار شده بودند؛ پس آن دو به من گفتند. این، جنت عدن است و آن جا منزل تو است، پس چشمم به بالا افتاد، ناگهان دیدم قصری است که مانند ابر متراکم سفید است، به من گفتند: این است منزل تو، به آن دو نفر گفتم خدا به شما خیر دهد، بگذارید من داخل منزل شوم، گفتند حالا- نه و تو داخل آن می باشی. گفتم: من امشب چیزهای عجیبی دیدم، این ها چیستند که من دیدم؟! گفتند اکنون تو را خبر می دهیم:

اما مرد نخستین که دیدی سرش با سنگ پایمال می شد، او مردی است که قرآن را اخذ می کند بعداً آن را رفض و ترک می کند یا آن را می اندازد یا پاره اش می کند؛ و می خوابد و نماز واجب از او ترک می شود و آن عمل تا روز قیامت با او خواهد بود.

و اما مردی که به او رسیدی، نصف صورت و سوراخ بینی و چشمش تا پشت سرش پاره می شد مردی است که بامدادان از خانه خود بیرون می رود، دروغ می سازد که به همه جا می رسد و آن عذاب تا روز قیامت به او می شود.



و اما مردها و زن های لخت که در جایی مثل تنور بودند، آنان مردان و زنان زنا کار بودند.

و اما مردی که به او رسیدی در نهر شنا می کند و سنگ ها به دهانش انداخته می شود او ربا خوار است.

و اما مرد بد منظری که در نزدش آتش هست و او آن را روشن می کند، مالک دوزخ است.

ص: ۱۹۰

و اما مرد بلند قدی که در باغ بود، ابراهیم علیه السّلام بود، و بچه هایی هم که در دور او بودند اطفالی هستند که بر فطرت مرده اند.

و اما مردمانی که بعضی زیبا بودند و بعضی هم زشت، آنان مردمانی هستند که عمل صالح را با عمل بد، به هم بر آمیخته اند، خداوند از آنان در گذشت؛ و من جبرئیل هستم و این میکائیل است. (۱)

و از ابو علقمه روایت کرده اند که گفته: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم با ما نماز خواند سپس روی به ما آورد و فرمود: شب گذشته عمویم حمزه و برادرم جعفر را دیدم که یک طبق از میوه سدر در پیش خود داشتند؛ ساعتی از آن خوردند، بعد آن میوه برگشت و انگور شد، و باز از آن خوردند سپس انگور برگشت و رطب شد، پس تا زمانی خوردند؛ من نزدیک شان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد کدام یک از اعمال را با فضیلت تر یافتند؟ گفتند با همه پدران و مادران مان فدای تو باشیم، یافتیم که افضل اعمال صلوات گفتن بر تو و آب دادن به مردم و محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام است. (۲)

و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که: إِنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَى رِجَالًا مِنْ نَارٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نَارٍ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى وَ لَسْنَا نُسَمِّي أَحَدًا. (۳)

## آثار دنیوی اعمال

چنین به نظر می رسد که اگر اعمال، از صدور یافتن از عاملین، در جهان و در میان موجودات آن، باقی بمانند بایستی که در آن ها تأثیر داشته و از آن ها متأثر باشند؛ نهایت این است که چون اعمال در این زندگی، ظاهر و بارز نیستند، اقلّاً بایستی که مانند لؤلؤ در صدف و جنین در رحم و تخم نبات در زیر زمین و یا نزدیک به این ها باشند؛ و مسلم است که هر کدام از این مذکورات، در عین این که برای پرورش دیدن و تربیت یافتن، از موجودات پیرامون خود انفعال می یابد، آن ها را منفعل هم می سازد؛ و خلاصه چنین حدس زده می شود که: هر عمل، علاوه بر این که در زندگی آینده، آثار داشته و یادگارهای شیرین و یا تلخ، نا چیز و یا عبرت انگیز، از خود به جا بگذارد.

با اندک تتبع در آیات قرآن و سخنان پیشوایان دین علیهم السّلام، با وضوح به دست می آید که: اعمال نیک، دنیا را گلستان می کند و اعمال بد هم، صحرا و دریا را پر از آشوب و فساد می نماید؛ و حتی هر حادثه ناگواری که در زندگی کنونی رخ می دهد و عیش آدمی را مکدر کرده و حیات را در کام او تلخ می نماید، کلیتاً و بدون استثنا، همان اعمال بد و ناپسند خود افراد بشر است؛ بدین ترتیب می بینیم که این بحث هم یکی از استوارترین ادله، برای بقای اعمال است.

خداوند متعال می فرماید: وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ؛ (۴)

این کریمه با ظاهر خود، آشکارا دلالت بر این می کند که: حسنات اعمال، نیکوترین اثر را در جهان و موجودات آن

- ۱- . دارالسلام، ج ۱، ص ۵۳، س ۱۳. چنین دارد: حدیث فوق را در بحارالانوار از اعلام الدین خطابی نقل کرده. و در نهاییه اثیریة در ماده «تلغ» اشاره ای به آن شده، و بخاری هم در صحیح خود آن را با اندک فرق آورده است.
- ۲- . دارالسلام، ج ۱، ص ۴۳، س ۲۲.
- ۳- . دارالسلام، ج ۱، ص ۴۶، س ۲. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، مردانی را دید که از آتش اند و بر منبرهایی از آتش نشسته و مردم را به جانب پشت سر، به طور قهقری، بازگشت می دهند؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: ما کسی را نام نمی بریم.
- ۴- . مائده (۵) / آیه ۶۶. اگر آنان تورات و انجیل را و آن چه را که از پروردگارشان به ایشان فرود آمده است به پا می داشتند، البته از بالای سر و از زیر پاهایشان می خوردند؛ یعنی آسمان و زمین بر آنان نعمت می بارید.

دارند، عمل به کتاب های الهی، آسمان و زمین را برای انسان، برکت دهنده و نعمت رساننده می گرداند و آدمی از همین زندگی دنیوی که همه را از خود ناراضی کرده است، لذت می برد و از عمر خویش بر خوردار و بهره مند می شود.

و ایضاً: ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ (۱) این آیه صریح است در این که: اعمال زشت بد کاران، صحرا و دریا را پر کرده و فساد آن ها همه جا را فرا گرفته است؛ و خداوند متعال،

همه اعمال را مکنون و در کمون نگاه نمی دارد و مقداری از آن ها را در این زندگی، بیرون می نماید تا بدکاران، مزه اعمال بد و قبیح خود را بچشند و تلخی آن را احساس کنند تا شاید از عواقب بسیار وحشتناک آن ها ترسیده و به درگاه خداوند پروردگار روی آورده و در ما بقی عمر، از اعمال بد عاقبت، پرهیز کنند.

روایت کرده اند (۲) که ابن عباس گفت: در کتاب خدا چنین می یابم که: ستم، خانه ها را ویران می سازد؛ و این آیه را خواند: فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاَهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ فَتَلَمَّكَ يَبُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَآيَهٗ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ (۳) و در مجمع البیان فرموده: «در این آیه، دلالت هست به این که: ستم کردن، ویران شدن خانه ها را به دنبال می آورد».

در این جهان متغیر، هر چیزی بدایتی و نهایتی دارد، پس مکر آنان هم بایستی آغاز و انجامی داشته باشد، خداوند متعال در کریمه یاد شده، چنین بیان می فرماید که مکر آنان در بدو پیدایش، مکر بود و بعداً برگشت یافته و عوض شد، و این شد که: خداوند آنان را هلاک کرد و خانه هایشان را ویران ساخت؛ نتیجه این است که: مکر ماکرین، در جهان می ماند، و آنان و خاندان شان را از جهان ریشه کن می نماید.

در خبر وارد است که حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعْصَى فِي دَارِ إِلَّا- اضْحَاهَا لِلشَّمْسِ حَيْثِي تُظَهَّرُهَا؛ (۴) علامه مجلسی در شرح این حدیث فرمود: کنایه از این است که: ظلم، دیار را ویران می سازد. (۵)

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: إِنَّ يَمِينَ الصَّبْرِ الْكَاذِبَةَ تَتْرُكُ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ؛ (۶) تحمیل سوگند دروغ و اکراه و اجبار بر آن موجب ویرانی خانه ها است و شش خبر دیگر هم مناسب این باب در ص ۲۷۰ و ۲۷۱ عقاب الاعمال روایت شده است.

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبُغْيِ؛ (۷) و ایضاً: الْحَجْرُ الْعَصِيبُ فِي الدَّارِ زَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا. (۸)

و از امام صادق علیه السلام روایت شده: إِنَّ مَنْ يَمُوتُ بِاللَّذْنُوبِ أَكْثَرُ مَمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْأَحْسَانِ أَكْثَرُ مَمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ. (۹)

ص: ۱۹۲

بد آنان) تا بعضی از عمل آنان را به آنان بچشانند: تا شاید که برگردند.

۲- . مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۷.

۳- . نمل (۲۷) / آیه ۵۱ و ۵۲. بنگر که عاقبت مکرشان چه طور شد؟ این شد که: ما آنان و قومشان را جمعاً هلاک کردیم، این است خانه هایشان که با ستم گری خودشان فرود آمده و ویران شده است؛ مسلماً در این، نشانه ای هست برای مردمانی که دانا باشند.

۴- . کافی، ج ۲، ص ۲۷۲. بر خداوند حق است که در هر خانه ای که به او عصیان و نافرمانی شود آن را در جلو آفتاب بگستراند تا تطهیرش نماید.

۵- . مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۴۷، س ۷

۶- . عقاب الاعمال، صدوق، ص ۲۶۹.

۷- . نهج البلاغه، ج ۲، س ۱۷۳. بترسید از خدا بترسید از خدا درباره عواقب دنیوی ستم.

۸- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۶. سنگ غصب شده در «بنای» خانه، گروگان ویرانی آن است.

۹- . امالی شیخ طوسی، ص ۱۹۲. مسلماً کسانی که به وسیله گناهان می میرند از کسانی که با اجل ها از دنیا می روند بیشترند و کسانی که با احسان زنده می مانند از کسانی که با عمر طبیعی زندگانی می کنند زیادترند.

منه دل برین دولت پنج روز

بدود دل خلق خود را مسوز

خرابی و بد نامی آمد ز جور

بزرگان رسند این سخن را بفور

بد و نیک چون هر دو می بگذرند

همان به که نامت به نیکی برند

به چشم خویش دیدم در گذرگاه

که زد بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت

که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

در قرآن کریم فرماید: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا؛ (۱) و ایضاً: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ؛ (۲) و ایضاً: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنِ أَعْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ؛ (۳) و ایضاً: كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ؛ (۴) و ایضاً: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ؛ (۵) طاغیه بر وزن عافیت، مصدر است، چنان که در مجمع البیان هم، همین را اختیار کرده و آن را از ابن عباس و مجاهد نیز نقل کرده است.

به رستم چنین گفت داستان

که کم کن ای پور بر زیر داستان ستم

مکن تا توانی دل خلق ریش

و گر می کنی می کنی بیخ خویش

مکن تا توانی ستم بر کسی

ستم گر به گیتی نماند بسی

و در حدیث وارد شده: أَصَابَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوِهِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ رِيحٌ شَدِيدَةٌ فَكَلَبَتْ الرِّحَالَ وَكَادَتْ تَدُقُّهَا فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمَا إِنَّهَا مَوْتُ مَنْفَقٍ فَوُجِدَ رِفَاعُهُ بِنُ زَيْدٍ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَكَانَ عَظِيمَ النِّفَاقِ؛ (٤) این حدیث فقط برای مناسبتی که با سایر اخبار این بحث دارد، نقل شد. و از جابر نقل شده که گفته: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَهَاجَتْ رِيحٌ مُتِنَةٌ فَقَالَ إِنَّمَا هَاجَتْ هَذِهِ الرِّيحُ، إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ ذَكَرُوا قَوْمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَعْتَابُوهُمْ. (٧)

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده:

ص: ۱۹۳

۱- . زمر (۳۹) / آیه ۵۱. رسید به پیشینیان، بدهای آن چه که کسب کردند و به کسانی از اینان که ستم کرده اند، مسلماً بدهای اعمال شان می رسد.

۲- . مائده (۵) / آیه ۴۹. خداوند می خواهد قدری از گناهان آنان را به آنان برساند.

۳- . عنکبوت (۲۹) / آیه ۴۰. پس هر یک از آنان را با گناه خودش گرفتیم؛ پس بر زمین فرو بردیم و به بعضی از آنان تند بادی فرستادیم و بعضی را خروش فرا گرفت و بعضی را بر زمین فرو بردیم و بعضی را در دریا غرق کردیم؛ و خدا به آنان ستم نمی کرد و لکن خودشان بر خودشان ستم می کردند.

۴- . آل عمران (۳) / آیه ۱۱. آیات ما را تکذیب کردند، پس آنان را با گناهان شان گرفتیم.

۵- . حاقه (۶۹) / آیه ۵. و اما ثمود؛ پس با طغیان شان هلاک گردیدند.

۶- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۰، س ۱۹. در جنگ بنی المصطلق به اردوگاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باد سختی وزید به طوری که چادرها را واژگون کرد و نزدیک بود که آن ها را در هم بکوبد و ریز ریز کند پس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آگاه باشید که این باد مسلماً مرگ منافقی می باشد، و معلوم شد که رفاعه بن زید در همین روز مرده بوده و او نفاق بزرگی داشت.

۷- . روضه الواعظین، ص ۳۸۴. با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گردش می کردیم، باد بدبویی وزید فرمود: جهت این که این باد وزید مسلماً این است که عده ای از منافقین، جماعتی از مؤمنین را یاد کرده و غیبت شان را کردند.

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذِنُ الذَّنْبَ فَيُحْرِمُ صِلَوَةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ؛ (۱) و در خبری از پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هست: وَإِذَا ظَلَمَ أَهْلُ الْمَلَّةِ ذَهَبَتِ الدَّوْلَةُ؛ (۲) و در خبر دیگری هم هست: مَنْ عَيَّرَ مُسْلِمًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَكِبَهُ. (۳)

### فرزندان به گناهان پدران گرفتار می شوند

مسئله بسیار مهمی که لازم می دانیم درباره آن، تحقیق کافی به عمل بیاوریم، قضیه ابتلای فرزندان با گناهان پدران است! این مسئله چه طور می تواند صحیح بوده باشد؟! و واقعاً عدالت و رحمت پروردگاری، چگونه به این امر رضایت می دهد؟! و اگر این مسئله، ثابت باشد با آیه کریمه: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ (۴)

چه طور سازگاری می کند؟!.

و البته این مسئله، اگر بتوانیم از اثبات و توضیح آن فارغ شویم، یکی از ادله بقای اعمال در این جهان، می باشد.

آقای طباطبائی متعرض این مسئله شده و آن را از حقایق قرآنی شمرده و صریحاً گفته که (۵):

«در میان اعمال نیک و بد و در میان حوادث جهان خارج، ارتباطی هست! به طور محقق عمل انسان، چه خیر باشد و چه شر، بسا می شود که به او در فرزندان و نوادگان او بر می گردد؛ خداوند متعال فرموده: «وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْرِتَ تَخْرُجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» (۶) ظاهر این آیه مسلماً می رساند که نیکوکاری پدر آنان، درباره آن چه که خداوند مهربان برای آنان خواسته دخالت داشته است؛ و می فرماید: وَ يُخَشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ؛ (۷) نتیجه این است که: انعکاس و برگشت عمل، وسیع تر و عمومی تر است و بسا می شود که نعمت و یا مصیبت به انسان، با اعمال پدران فرا می رسد.»

آری چنان که ایشان هم بیان فرموده اند، از آیات و اخبار چنین در می آید که این مسئله، از حقائق ثابتۀ جهان می باشد؛ از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: تَحَنَّنُوا عَلَى آيَاتِ النَّاسِ حَتَّى يُتَحَنَّنَ عَلَى آيَاتِكُمْ؛ (۸) و از حضرت صادق علیه السلام: مَنْ ظَلَمَ يَتِيمًا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ أَوْ عَلَى عَقِبِهِ أَوْ عَلَى عَقِبِ عَقِبِهِ؛ (۹)

و بعد این آیه را خواند: وَ يُخَشِ الَّذِينَ الَّذِينَ الْخُ؛ و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرموده: مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً أُخِذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ وَوَلَدِهِ؛ (۱۰) و سیوطی هم این مضمون را از ابن عباس روایت کرده است. (۱۱)

ص: ۱۹۴

۱- . کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، س ۹. واقع این است که انسان گناه می کند، و در نتیجه از نماز شب محروم می شود؛ و حقیقت اثر عمل بد در صاحب خود از اثر کارد در گوشت، سریع تر است.

۲- . ارشاد القلوب، ص ۹۱، س ۱۲. آن گاه که اهل شریعت، ستم کردند، دولت از دست شان به در می رود.



- ۳- . محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۰۴. هر کس مسلمانی را با گناهی سرزنش نماید، نمی‌میرد تا آن گناه را مرتکب شود.
- ۴- . انعام (۶) / آیه ۱۶۴؛ اسراء (۱۷) / آیه ۱۵؛ فاطر (۳۵) / آیه ۱۸؛ زمر (۳۹) / آیه ۷؛ نجم (۵۳) / آیه ۳۸. هیچ گناه داری بار گناه کس دیگر را بر نمی‌دارد.
- ۵- . المیزان، ج ۴، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.
- ۶- . کهف (۱۸) / آیه ۸۲. و اما آن دیوار، از آن دو پسر یتیم در شهر بود و در زیر آن، گنجی برای آنان قرار داشت، و پدرشان نیکوکار بوده است، پس پروردگارت از روی مهربانی چنین خواست که آن دو بزرگ شوند و گنج خویش را در بیاورند.
- ۷- . نساء (۴) / آیه ۹. کسانی که پس از خود، اگر فرزندان ناتوان باز گذارند، بر آنان می‌ترسند، البته باید بترسند و به یتیمان دیگران ستم نکنند.
- ۸- . روضه الواغظین، ص ۲۹۱، س ۱۰. بر یتیمان مردم، مهربان باشید تا بر یتیمان شما مهربان باشند.
- ۹- . تفسیر صافی، ص ۱۰۳، س ۱ و ۲ وافی، ج ۱ کتاب الایمان و الکفر، ص ۱۶۲، س ۱۵. «یتیماً» را ندارد: هر کس به یتیمی ستم کند، خداوند ستم کاری را بر او مسلط می‌کند که بر او یا بر فرزندان او و یا بر فرزندان فرزندان او ستم کند.
- ۱۰- . وافی، ج ۱ کتاب الایمان و الکفر، ص ۱۶۲، س ۱۳. هر کس هر گونه ظلمی بکند با همان ظلم گرفته می‌شود: یا در جان خودش و یا در مالش و یا در فرزندش.
- ۱۱- . الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۲۴.

چنین به نظر می رسد که دلالت آیات و اخبار ذکر شده، به بحث مورد نظر، کافی است؛ و نوبت آن، رسیده است که به پرسش ذکر شده در آغاز بحث، پاسخ داده شود؛ اینک بحول الله تعالی می گوئیم:

ثبوت این مسأله که: فرزندان، با گناهان پدران خود، در زندگی دنیوی گرفتار می شوند؛ این معنی را نمی دهد که گناهان، از نیاکان ستم کار بر داشته می شود و آنان، عاری از وزر و پاکیزه از گناه می شوند؛ تا گناه کار، بی گناه و بی گناه، گناه کار گردد و العیاذ بالله ظلمی بزرگ به ساحت مقدس حضرت آفریدگاری لازم آید. نه، بلکه إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ؛ (۱)

و گناه هر کسی چه پدر باشد چه پسر بر خود اوست و گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت؛ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا. (۲)

حقیقت این است که: زندگی، ابتلاء است، و غیر از ابتلاء چیز دیگری نیست؛ در این دنیا هر کسی بدون استثناء به طرزی مبتلا می باشد، گروهی با ثروت و قدرت و گروهی هم با ناداری و مسکنت و انواع مرض و نقص بدنی و غیر آن؛ البته باید توجه داشت که این دو گروه هر دو در ابتلا هستند، و دو نوع زندگی یاد شده هر دو بلا می باشند. (۳)

اکنون، اگر در این باره سؤال شود که: چرا ابتلای بعضی از مردم با بلاهایی شیرین و بعضی دیگر هم با بلاهایی جان سوز و تن گداز تعیین می شود؟! چه پاسخی توان داد؟ و این مشکل را چگونه می توان حل کرد؟

اگر دستم رسد بر چرخ گردون از او پرسم که این چونست و آن چون؟

یکی را داده ای صد ناز و نعمت یکی را نان جو آلوده در خون؟!!

آیات و اخبار نقل شده در این بحث، در این تحقیق و پی جویی، به یاری ما می شتابند و چنین پاسخ می دهند که: سبب تنوع ابتلاء و تفاوت افراد بلا: همانا صلاح و فساد خود مبتلایان و یا نیاکان شان است؛ و نیکوکاری و بدکاری نیاکان، مانند خود انسان در زندگی اولاد تأثیر دارد و آنان را در دنیا خوش بخت و یا بد بخت قرار می دهد؛ به طوری که اگر آباء نیکوکار بوده و صلاح در پیش می گرفتند مسلماً فرزندان و ابنانشان هیچ گاه مبتلای به نکبت و نعمت نمی شدند و زندگی آنان، همه نعمت می شد و پر از شادی می گردید.

و حکمت واضح که در این قرار داد خداوند جهان آفرین، عجالتاً می توانیم بفهمیم، همانا ارتداع آباء از گناهان، برای رعایت حال فرزندان است، زیرا که مردم فرزندان خود را مانند جان عزیز، دوست می دارند و در صورتی که واقعاً پی به این حقیقت ببرند که بدکاری آنان در زندگی اولادشان مؤثر بوده و زندگی را در کام آنان، تلخ خواهد کرد، مسلماً تا حدی از اعمال فاسد، مرتدع شده و بر می گردند، و تا اندازه ای از قبائح باز می ایستند و بر فرزندان خود رحم می کنند.

و این را هم باید بدانیم که نیکی و بدی اجداد، کوچک ترین اثری در زندگی اخروی فرزندان، ابتداء و به طور مستقیم، ندارد؛ اگر فرزند در دنیا صبر نماید و برد باری پیشه کند، یقیناً وضع ناپسند و رقت بار پدر طغیان پیشه و خیانت کار را نخواهد داشت.

- 
- ۱- . نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خداوند به ثقل ذره ای ستم نمی کند.
- ۲- . فصلت (۴۱) / آیه ۴۶ جاثیه (۴۵) / آیه ۱۵. هر کس عمل شایسته ای کند پس برای خود اوست و هر کسی بدی کند پس بر خود اوست.
- ۳- . أَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ. فجر (۸۹) / آیه ۱۵ و ۱۶.

و ایضاً: خداوند حکیم، راه فرار و طریق احتراز از وضع ناپسند پدران را در همین زندگی، در امکان و تحت اختیار فرزندان گذاشته است؛ مثلاً اگر فرزندان یک عصر در نتیجه مسامحه نسل سابق درباره امر به معروف و نهی از منکر، گرفتار بیگانگان شده و در زیر چنگال ستم کاران یغماگر پایمال می گردند، خوب می توانند در اثر تشدید اخوت و تحکیم مبانی دین، هم در زندگی دنیوی و هم در زندگی اخروی با عزت و سیادت و خشنودی حضرت پروردگاری زنده باشند و جاوید بمانند، چنان که مردم قهرمان «الجزایر» بالاخره به استقلال رسیدند و فرانسویان ستم کار و وحشی صفت را از کشور خود راندند.

فرزندان در محیطی زندگی می کنند که پدران و نیاکان، آن را به وجود آورده اند و بدیهی است که نیاکان بدکار و زشت کردار، محیط بدبختی به وجود می آورند، و بر عکس، پدران نیکوکار هم، محیط خوش بختی و زندگانی عالی را پی ریزی می کنند؛ این است معنای این که: فرزندان با گناهان پدران، گرفتار می شوند.

### انتقال اعمال از عامل به غیر عامل

یکی از مسائل عجیب عمل که هم قرآن کریم در ضمن سخنان خود بر آن متعرض شده و هم در احادیث شریفه به طور فراوان وارد گردیده است انتقال یافتن اعمال است؛ به این معنی که در بعضی از صور و شرایط که ذیلاً اشاره ای اجمالی بر آن ها می شود، حسنات یک نفر و یا قدری از آن ها، از وی دور گردانیده شده و به انسان دیگری که عامل آن ها نبوده، انتقال داده می شوند و هم چنین سیئات یک نفر، کلاً یا بعضاً، احیاناً به شخص دیگری متعلق می شود.

این مساله یکی از روشن ترین مطالبی است که بقای اعمال را لازم گرفته و دلالت آشکاری بر آن دارد؛ اگر بقای اعمال در نظر قرآن کریم و حدیث شریف، جای کوچک ترین خدشه و محل ناچیزترین تزلزل می بود، محال بود که مساله ای را بر آن بنیاد نهند و بر روی چنان مبنای نا پایداری که به محض اتصاف به وجود، منعدم می گردد، بنیانی گذارند و از انتقال اعمال، از عامل به غیر عامل، سخنی به میان آورند؛ پس به طور مسلم و غیر قابل انکار می توانیم از ثبوت انتقال اعمال، بقای آن ها را نتیجه بگیریم.

خداوند متعال در داستان دو پسر آدم علیه السلام، از قول هابیل، نقل فرموده که به برادرش قابیل چنین گفت: **إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ؛ (۱)**

راغب در مفردات القرآن نوشته: **أَي تَقِيمُ بِهِدِهِ الْحَالَةَ؛** نگارنده گوید: اصل معنای «ان تبوء باثمی و اثمک» این است که برگشت و عاقبت امر تو که الی الابد در آن خواهی ماند، این است که با گناه خودت و با گناه من خواهی بود؛ و به طوری که از آیات این داستان استفاده می شود، خداوند متعال، آیه فوق الذکر را به عنوان تحسین و تمجید از هابیل، از او نقل فرموده و **لذا حتماً آن را تصدیق هم کرده است؛ (۲)**

و چنان که می بینیم دلالت واضحی بر این دارد که: گناه مقتول مظلوم، بر قاتل ظالم، انتقال می یابد.

مطلب نامبرده در روایات خاصه و نیز عامه یافت می شود: از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرموده: **مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا اثْبَتَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ جَمِيعَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّءَ الْمُقْتُولُ مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ**

---

۱- . مائده (۵) / آیه ۲۹. من می خواهم که تو با گناه من و گناه خودت (برگشت نمایی) تا از یاران آتش باشی؛ و همین است پاداش ستم کاران.

۲- . المیزان، (در جلد ۵، ص ۳۲۷ و ۳۲۸) به طرز جالبی بیان داشته است که آیات، دلالت بر این دارند که: هابیل مرد خدا شناس و پرهیز کاری بوده است و این بنده صالح خدا در این گفتار کوتاه خود که به برادر نادانش بیان داشته، همه اصول معارف دین و جوامع علوم مبدء و معاد را به او افاضه کرده است.

و از اوزاعی که از علمای نامی عامّه است، (۲)

روایت شده و ظاهراً او نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده: مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً كَفَرَ اللَّهُ كُلَّ ذَنْبٍ عَنْهُ وَ ذَلِكُمْ فِي الْقُرْآنِ أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكُمْ. (۳)

شیخ محمد عبده و شاگرد او محمد رشید رضا، که از دانشمندان مصر بودند، این معنی را در تفسیر آیه فوق، یکی از دو وجه گرفته و گفته اند: قاتل در آخرت، گناه مقتول را، اگر برای او گناهی بوده باشد، بر می دارد؛ (۴)

و از مجاهد هم روایت شده که: چون کسی کسی را بکشد، به قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند. (۵)

ذیل آیه کریمه فوق «وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» اعمّ از این که تتمه کلام هابیل رحمه الله تعالی و یا از فرمایش خود خداوند متعال باشد؛ صدر آیه را تعمیم می دهد و مساله انتقال گناهان را به هر نوع ظالم و ستم کار، شامل می گرداند و چنین می فهماند که پاداش هر ستم گری، همین طور است که گناه ستم زده را با خود حمل می کند.

توضیح این است که «ذَلِكُمْ» اشاره به کلام سابق است، اشاره بر این است که: انسان با جمع کردن گناه خود و گناه دیگران، خودش را از اصحاب آتش قرار بدهد؛ و «الظَّالِمِينَ» هم جمع محلی بال و مفید عموم و شمول است؛ نتیجه این می شود که: انتقال سیئات منحصر به موارد قتل نیست، بلکه: هر ستم گری، گناهان ستم زده خود را به سوی خود می کشد و او را از سیئات، و یا از بعضی از آنها، پاک می کند.

آیه دیگری نیز در قرآن کریم هست: درباره کفار گمراه کننده می فرماید: لِيُخَمِّلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ؛ (۶)

به طوری که مشهود است، این آیه با صراحت بیان می فرماید که: کافران گمراه کننده، مقداری از گناهان گمراه شوندگان را با گناه خودشان، حمل می کنند؛ پس انتقال اعمال، اعم و اشمّل از مورد قتل است.

و در بعضی از اخبار، غیبت کردن را موجب انتقال حسنات، از غیبت کننده بر غیبت شده، شناسانیده اند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: يَأْتِي الرَّجُلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ عَمِلَ الْحَسَنَاتِ فَلَا يَرَى فِي صِيحْفِيهِ مِنْ حَسَنَاتِهِ شَيْئاً فَيَقُولُ أَيْنَ حَسَنَاتِي الَّتِي عَمِلْتُهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا فَيَقَالُ لَهُ: ذَهَبَتْ بِاِغْتِيَابِكَ لِلنَّاسِ وَ هِيَ لَهُمْ عَوْضٌ اِغْتِيَابِهِمْ؛ (۷)

و نیز در روایت هست: إِنَّ الرَّجُلَ يُعْطَى كِتَاباً فَيَرَى فِيهِ حَسَنَاتٍ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا فَيَقَالُ هَذِهِ بِمَا اِغْتَابَكَ النَّاسُ؛ (۸)

بعضی از فرزانه گان می گفته است:

- ۱- . محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۰۵، س ۱۴ تفسیر صافی، ص ۱۳۱، س ۹ نفحات الرحمن، ج ۱، ص ۳۹۲. هر کس مؤمنی را بکشد، خداوند همه گناهان (او را) براو ثابت می گرداند و کشته شده از آن ها بری و دور می شود؛ و معنای فرموده خداوند عز و جل: انی اریدان تبوء الخ همین است.
- ۲- . اوزاعی پیشوای اهل شام بوده در ۸۸ ه . ق متولد شده و در ۱۵۷ وفات کرده است؛ وقتی از شام به زیارت مکه می رفته، سفیان ثوری تا «ذی طوی» به استقبالش شتافت و افسار شترش را از قطار باز کرد و خود، ساربانی او را به عهده گرفت و به مردم می گفت: «به شیخ، راه می دهید» از: الکنی و الالقاب و طبقات شعرانی، ص ۴۵ و ۴۶.
- ۳- . الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۷۵، س ۹. هر کسی با ستم کشته شود، خداوند هر گناهی را از او می ریزد و پنهان می کند؛ و این، در قرآن هست: انی اریدان تبوء... تا آخر.
- ۴- . تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۴۴، س ۱۲.
- ۵- . تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۳، ص ۴۳۸، س ۱۰. عین عبارت نقل شد.
- ۶- . نحل (۱۶) / آیه ۲۵. تا بارهای گناه خود را تماماً بردارند و از گناهان کسانی که بدون علم، گمراه شان ساخته اند؛ آگاه باشید که بارهای بسیار بدی را بر خویشان بار می کنند.
- ۷- . ارشاد القلوب، ص ۱۵۷. مردی که اعمال حسنه به جا آورده است، در روز قیامت می آید و در نامه عمل خود، چیزی از حسناتش را نمی بیند؛ پس می گوید: حسنات من که در زندگی دنیوی به جا آورده بودم کجاست؟ گفته می شود که همه آن ها با غیبت کردن از مردم از دست رفت؛ حسنات تو در عوض غیبت از مردم به آنان داده شد.
- ۸- . ارشاد القلوب، ص ۱۵۷. واقع این است که نامه مرد به او داده می شود و او در آن اعمال نیکی را می بیند که نمی شناسد، پس به او گفته می شود: این حسنات با آن است که مردم غیبت تو را کردند.

اگر غیبت کسی را می خواستم بکنم، جز فرزند خود غیبت کسی دیگر را نمی کردم؛(۱)

منظور این دانا این بوده که: نمی خواهم با غیبت کردن، حسناتم را به دیگران بدهم!

و در المیزان هست: بعضی از معاصی، حسنات صاحب خود را به شخص دیگری بار می کند، مانند قتل؛ خداوند متعال فرموده: اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ تَبُوْءَ بِاِثْمِیْ وَ اِثْمِکَ، و این معنی در غیبت و بهتان غیر آن ها، در روایاتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام، مأثور است، وارد شده؛ و هم چنین بعضی از طاعت ها هم گناهان صاحب خود را به غیر او انتقال می دهند.(۲)

بحث ما به لحاظ استدلال تمام است، و با آیات و روایات فوق به دست آورديم که: حسنات و هم چنین سیئات، در بعضی از اوقات از عامل خود کنار گردیده و به سوی انسانی دیگر که عامل آن ها نبوده، می شتابند و به او انتقال می یابند؛ و ما هم از این انتقال که در اعمال رخ می دهد، به بقای آن ها پی برده و به ثبوت آن ها در این جهان منتقل می شویم.

ولی عده ای از دانشمندان عهد اسلامی در این مساله آشکارا بر خلاف ظواهر، امری غیر ممکن شناخته اند فلذا خود را ناچار مجاز دیده و آیات کریمه را به معانی دیگری که صلاح دانسته اند حمل کرده اند.

منکرین انتقال اعمال، تا آن جا که ما اطلاع یافته ایم، به یکی از دو قضیه متمسک شده اند:

۱ عمل عرض است و بقائی برای آن نیست تا انتقال یافتن آن ممکن باشد؛ و اگر باقی هم باشد، باز انتقال آن امکان ندارد به جهت این که: اصلاً انتقال عرض محال است؛ برای همین اشکال، غزالی انتقال اعمال را از روی ناچاری به انتقال اثر عمل، حمل کرده و انتقال ثواب اعمال را صحیح تشخیص داده است؛(۳) ما اثبات کرده ایم که عمل نیروئی است که از عامل در حین صدور، بیرون می گردد، و عرض نیست بلکه جوهری جاودانی است؛ و عرضی اصلاً در جهان وجود ندارد.(۴)

۲ انتقال سیئات با آیه وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی؛(۵) متناقض است، و این تناقض در نظر جناب شیخ ابوالفتح رازی رحمه الله تعالی مهم جلوه گر شده و انتقال اعمال سیئه را منکر گردیده است؛ ایشان در تفسیر: انی اریدان تبوء باثمی و اثمک فرموده: مجاهد گفت..... که مراد آن است که به گناهی که من کرده ام و گناهی که تو کرده ای؛ گفت برای آن که چون کسی کسی را بکشد، به قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند؛(۶)

و این قول، معتمد نیست برای آن که خلاف ادله عقل است و ظواهر آیات محکمه، من قوله:

وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی؛ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ؛(۷)

وَ جَزَاءٌ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُوْنَ؛(۸)

وَ جَزَاءٌ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُوْنَ؛(۹) و بر قاعده عدل و ادله عقل، مطرد نیست.



- ۱- . همان.
- ۲- . المیزان، ج ۲، ص ۱۸۱، س ۳.
- ۳- . المیزان، ج ۲، ص ۱۸۷، س ۲.
- ۴- . رجوع شود به ص ۱۴۴ تا ۱۵۱ همین کتاب.
- ۵- . انعام (۶) / آیه ۱۶۴. هیچ کس بار گناه کس دیگر را بر نمی دارد.
- ۶- . ج ۳، ص ۴۳۸.
- ۷- . مدثر (۷۴) / آیه ۳۸. هر کسی در گرو کسب خویش است
- ۸- . سجده (۳۲) / آیه ۱۷. پاداشی است بر آن چه عمل می کردند.
- ۹- . توبه (۹) / آیه ۸۲. پاداشی است بر آن چه کسب می کردند.

مطلب نام برده، بیشتری از مفسرین را از عامه و خاصه، به زحمت انداخته: عده ای از آنان، مانند مجمع البیان، نفحات الرحمن، جلالین، المنار، طنطاوی، (۱) در معنای «اثمی» گفته اند: گناه کشتن تو مرا؛ و عده دیگری هم مانند: شبّر و بیضاوی، (۲)

احتمال داده اند که معنی این باشد: من می خواهم تو با گناه من برگردی (گناهی که اگر من دستم را به سوی تو باز می کردم پدید می آمد) و با گناه خودت (گناهی که چون دستت را به سوی من باز کردی پدید آمد) و کشف هم گفته: گناه این را که من تو را بکشم اگر تو را می کشتم و گناه این را که تو مرا بکشی.

المیزان می گوید: این ها وجوهی است که گفته اند، ولی نه از جهت لفظ، دلیلی بر آن ها هست و نه اعتباری مساعد آن هاست؛ و ایضاً گوید: مراد این است که گناه مقتول ستم دیده به قاتل او منتقل شود و بر روی گناهی که او قرار یابد و در وی، دو گناه مجتمع شود، و مقتول در حالی خدا را ملاقات کند که گناهی در او نیست؛ و بر طبق این معنی روایات هم وارد شده، و اعتبار عقلی نیز، مساعد آن است. (۳)

نگارنده گوید:

تحقیق در حل مشکل فوق، این است که:

اولاً، هیچ عقل سالمی به قبح قصاص حکم نمی کند؛ بلی عقل حکم می کند که تحمیل گناهان کسی بدون سبب، به دیگری، زشت است و مبحث ما داخل در تحت قصاص است و انتقال بدون جهت نیست؛ کسی غیبت دیگری را می کند و آبروی او را در پیش عده ای می ریزد و پرده او را دریده و خوار و موهونش می سازد، کدام عقل است که انتقال سیئات این بیچاره دل سوخته و یا مقداری از آن ها را بر آن ستم کار بی رحم نامهربان، به عنوان انتقام و قصاص، تقبیح نماید و زشت پندارد و آن را بر خلاف عدالت الهیه تشخیص دهد؟! خون خواری آدم کش که نعمت عالی زندگی را از کسی گرفته، چنان زندگی که نعمت های بهشتی را در آن باید کاشت، و از آن باید چید، و رضوان خداوند اکبر را با آن می توان به چنگ آورد، کدام عقل است که گرفتن حسنات را از قاتل ستم کار برای مقتول ستم دیده، و گرفتن سیئات را از کشته شده محروم، به قاتل نامرد و بی رحم، زشت بداند و ظلم پندارد.؟!

و ثانیاً: آیات یاد شده در عبارت جناب شیخ ابوالفتوح، بایستی در شمول تام باقی بمانند، و ذات سخن در آن ها، آبی و مانع از تخصیص است و اصلاً حقیقت بعضی از معانی، تخصیص بردار نیست: ستم بد است، نیکوکاری خوب است؛ آری کار بد، از هیچ کسی، بار نخواهد شد؛ و کار بد هر کسی، بار بدی بر خود اوست؛ البته در این نوع مطالب، قابلیت برای قول استثنا نیست، و شاید مراد جناب ایشان همین بوده است؛ و البته به طور یقین، انتقال سیئات بدون قید و شرط، بر خلاف قانون عقل و فطرت و جبلت است ولی در بحث حاضر، انتقال سیئات یک نفر به یک نفر دیگر بدون سبب نبوده، و با ظلمی که از او صدور یافته است، تحقق می پذیرد و کار نا شایست خود او، این انتقال را انجام می دهد؛ خداوند متعال، ظلم را طوری قرار داده است که حسنات را از ظالم به مظلوم و سیئات را از مظلوم به ظالم، جلب می کند!

۱- . به ترتیب در: ج ۳، ص ۱۴۸ ج ۱، ص ۳۹۲ ج ۱، ص ۶۲ ج ۶، ص ۳۴۴ ج ۳، ص ۱۴۵.

۲- . به ترتیب در ص ۲۵۴، ص ۱۴۷.

۳- . ج ۵، ص ۳۳۰، س ۱۸ و ص ۳۲۹، س ۱۵.

## نعمت و نعمت از یک خمیره اند

این مساله، جای بسی تعجب و بسا موجب حیرت و گاهی هم مورد انکار است که: چه طور عمل انسان بعضاً آزار رساننده و بعضاً هم لذت دهنده می شود؟! با این که هر عملی عبارت از نیرویی است که از عامل سر می زند و از او زائیده می شود. چگونه ممکن است که راه رفتن، نور شود اگر به سوی مسجد باشد و ظلمت گردد اگر برای ستم گری باشد.؟!

و به عبارت جامع، بنا بر آیه: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۱) هر چه برای انسان، در بهشت و یا در دوزخ باشد، از اعمال او و از نیروهای متولد شده از او، ساخته می شود؛ و این، یک عجب و یک مشکل بزرگ و مساله ای دشوار است که: چه طور از حقیقت واحده، یعنی از عمل صادر شده از عامل، از نیروی صادر شده از بدن انسان، دو نوع موجود متضاد، ساخته می شود؟ و یک نمونه موجود، هم شاد کننده و هم شکنجه دهنده می گردد.؟!

اگر بخواهیم از این تحیر برهیم و حقیقت را دریابیم، لازم است که از تصورات پا در هوا و خالی از برهان که در اذهان خود ساخته و پرداخته ایم، صرف نظر کرده و همه آن ها را از خانه ذهن برویم و بیرون بریزیم؛ زیرا که در این وقت است، در خواهیم یافت که مفردی از این ایراد نیست، و این که به عنوان اشکال، نگارش یافت، اشکال نیست و عین واقع است؛ بلی چیزی که برای بعضی سرور و شادمانی می دهد برای بعضی دیگر هم اندوه و شکنجه بار می آورد؛ یعنی: آن چه که موجب شادی است با آن چه که سبب درد و رنج است، ذاتاً متحد است؛ و قرآن کریم و احادیث شریفه و علوم تجربی، این حقیقت را بدون کوچک ترین تردید، آشکارا برای همه، اعلان فرموده اند.

ذات مقدس خداوند عالم، در عین احدیت محضه، برای بعضی مهربان و برای بعضی دیگر هم شدید العقاب است، می فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (۲)

قرب خدا مسلماً رحمت است و بالاترین لذت ها و شکوه و جلال ها است، فردوس برین است؛ در عین این که برای بعضی افراد هم، دوزخ سوزان و جهنم خروشان است؛ چنان که فرموده: كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۳)؛ و ایضاً درباره ستم گران فرموده: وَإِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ؛ (۴)

از انضمام این دو آیه، فهمیده می شود که: برگشت ظالمین به سوی خدا، برگشت کردن آنان به سوی دوزخ است؛ پس دوزخ هم مانند بهشت، در نزد خداوند است، و بنابراین قرب خدا هم رحمت است و هم شکنجه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به تصریح قرآن کریم، رحمت برای عالمیان است (۵)،

برای استهزاء کنندگان به آن حضرت، عذاب و شکنجه است و هم چنین سایر پیغمبران علیهم السلام !! در قرآن کریم فرموده:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُوا بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ (۶)

ضمیر در «به» به «ما» ی موصول بر می گردد که مراد از آن «رُسُل» است؛ و سرّ این که از پیک های الهی با «ما» تعبیر آورده شده، نه «من»، همین است که جنبه عذاب

- 
- ۱- . نجم (۵۳) / آیه ۳۹. برای انسان، جز سعی و عمل او چیزی نیست.
  - ۲- . مائده (۵) / آیه ۹۸. بدانید که خداوند به شدت عقوبت می کند، و اصلاح کننده، و مهربان هم هست.
  - ۳- . انبیاء (۲۱) / آیه ۹۴. همگان به سوی ما برگشت کننده گانند.
  - ۴- . صافات (۳۷) / آیه ۶۸. و مسلماً برگشت شان به سوی دوزخ است.
  - ۵- . انبیاء (۲۱) / آیه ۱۰۷. و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین.
  - ۶- . انعام (۶) / آیه ۱۰ / انبیاء (۲۱) / آیه ۴۱. و البته بر پیغمبرانی که پیش از تو بودند، استهزاء کردند، پس آن چه که بر آن استهزاء می کردند، بر آنان فرود آمد و پیروان شان را فرا گرفت.

بودن و شکنجه گردیدن پیغمبران استهزا شده علیهم السلام، ملحوظ بوده است؛ و حاق به معنی «فرود آمد و احاطه کرد» است؛ پس مدلول لفظ آیه، این می شود که: آنان بر پیغمبران علیهم السلام، استهزا کردند، و آنان علیهم السلام در شکل عذاب، بر سرشان فرود آمدند.

قرآن کریم، عین رحمت و شفا است، ولی برای ستم کاران، زیان افزاست، چنان که می فرماید: وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ (۱)

و ایضاً: مَنْ أَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْكِتَابِ؛ (۲)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که درباره قرآن فرموده: مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَةً إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَةَ إِلَى النَّارِ. (۳)

مسلماً علم، ذاتاً عین رحمت است؛ علم، درمان هر گونه درد است؛ با علم دنیا و آخرت، آباد می گردد؛ علم، سعادت است؛ علم، پیوسته نافع است؛ هر چه از محاسن علم گفته شود کم است؛ ولی همین علم، برای بعضی از مردم، عذاب و شکنجه است، درد و رنج است، هلاک و ویرانی است، زیان است؛ در قرآن کریم فرموده: فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ؛ (۴)

یعنی به علمی که خود داشتند شادمان بودند و به علمی که انبیاء علیهم السلام آوردند، استهزاء می کردند، با این که علم حقیقی که ضامن سعادت ابدی آنان باشد، همان بود که آنان علیهم السلام تعلیم می دادند؛ چنان که غالب مردم روی زمین، در این صد سال اخیر نیز به این درد گرفتار می باشند؛ و بنا به دلالت لفظ آیه، همان علم خدائی که برای اصلاح حال بشر، از جانب خداوند متعال آمده بود، دگرگون گردیده و شکل عذاب را به خود گرفت و بر سر مغروران فرود آمد و سراسر پیرامون شان را فرا گرفت.

و اما این که: چگونه پیغمبران علیهم السلام و هم چنین علم آنان: عوض شد و بر استهزاء کنندگان، عذاب گردید و هلاک شان کرد، اعم از این که بفهمیم و یا نفهمیم، از بحث ما خارج است.

حصول علم، در افراد با ایمان انسان، مانند پیغمبران عظام علیهم السلام، که به خدا و روز جزا اعتقاد دارند، مانند بیل باغبان و آب روان، موجب آبادانی باغ و جان گرفتن گلستان هر دو جهان است؛ و حصول علم در دسترس مردمان بی ایمان که به چیزی بعد از مرگ اعتقاد ندارند، مانند کبریت در دست بچه و بمب اتم در دسترس سیاستمدار مست است که در هر آن احتمال می رود خود و سایرین را بسوزاند و خانه ها را ویران سازد.

علم، در مردم خدا شناس و عاقبت بین، موجب انس و اتحاد و مهربانی است؛ و در مردم دیگر، موجب وحشت و تفرق و پراکندگی و عداوت است؛ چنان که در عصر ما، بشرهای بی ایمان با علم، دو قسمت گردیده اند و هر دو از یک دیگر مانند دو گرگ گرسنه، در ترس و از علم خود در رنجند؛ چاره این است که عقلای جهان و حکمای بشر با لطایف الحیل، امر حکومت را از دست دیوانه گان سیاستمدار و دانایان بی ایمان خارج کنند و به فرزانه گان و آزاد مردان جهان، که اندیشه والا

- 
- ۱- . اسراء (۱۷) / آیه ۸۲. و نازل می کنیم از قرآن، آن چه را که برای مؤمنان، شفا و رحمت است، و نمی افزاید ستم کاران را جز زیان.
  - ۲- . اعراف (۷) / آیه ۳۷. کیست ستم کارتر از آن که بر خدا دروغی را افترا بنهد، یا آیات او را تکذیب نماید؟ بر آنان نصیب شان از کتاب می رسد.
  - ۳- . کافی، ج ۲، ص ۵۹۹، س ۲ ارشاد القلوب، ص ۱۰۲. هر کس قرآن را در جلو خویش قرار دهد، او را به بهشت می کشد؛ و هر کس آن را در پشت خود بگذارد، او را به سوی آتش می راند.
  - ۴- . مؤمن (۴۰) / آیه ۸۳. هنگامی که پیغمبران شان به ایشان، بینات (مطالب بدیهی و آشکار) آوردند، آنان بر آن چه که در نزد خود، از علم داشتند شادمان و مغرور شدند، و آن چه که بر آن استهزاء می کردند بر آنان فرود آمد و پیرامون شان را فرا می گرفت.

این غذاهای لذیذ، در عین این که بدن انسان از آن ها ساخته می شود و برای آدمی چشم و گوش و هوش، پا و دست و قلب می گردند، و آدمی هر بهره ای را از آن ها می گیرد، برای بیماران و کسانی که پر خوری می کنند، زخم ها و دردها و رنج ها می شوند.

از مطالب فوق، چنین نتیجه می گیریم که: آن چه نعمت می شود، عیناً عذاب نیز می گردد؛ خداوند متعال و قرب او و ملاقات او، برای نیکوکاران، بزرگ ترین نعمت و برای بدکاران، بدترین عذاب و شکنجه است، پیغمبران الهی علیهم السلام برای بعضی از افراد هم، عذابند؛ پس شیئی واحدی در عین رحمت بودن، عذاب نیز می شود.

این مساله، از قضایای مسلمة علوم تجربی نیز می باشد: بنا بر آن چه که در سابق (۱)

تحقیق کردیم، تمامی موجودات جهان، در نزد دانشمندان علوم تجربی، از یک خمیره و از یک نمونه از حقیقت، ساخته شده و پرداخته گردیده اند؛ خمیره اولی و گِل نخستین هر چیزی، اعم از این که نسبت به بشر، خیر باشد و یا شر، رحمت باشد و یا عذاب، نیروی واحدی بیش نیست؛ این حقیقت واحده، نور هم می شود، و ظلمت هم می گردد، حرارت هم می شود، سرما هم می گردد، در شکل حرکت هم نمودار می شود، و به صورت سکون هم در می آید، ذغال سیاه هم از آن درست می شود، یا قوت سرخ هم از آن در می آید.

بنابراین، جائی برای استبعاد، باقی نمی ماند که: عمل انسان، نیروی صادر شده از آدمی، آتش هم می شود، نعمت هم می گردد، عذاب هم می شود، شادی هم می گردد، و خلاصه: اندوه و سرور، از یک نمونه حقیقت ساخته می شوند؛ سراسر نعمت های بهشتی و شکنجه های دوزخی، از یک خمیره و از یک گِل پرداخته می شوند؛ ساختمان سعادت و سازمان بدبختی آدمی را همان نیروهای صادر شده از خود آدمی، تشکیل می دهند، نعمت و عذاب، از لحاظ ذات، متحدند.

از این بحث عجیب، یک مطلب بسیار مهم دیگری هم که مدت ها برای ما مشکل لاینحلی بود، روشن می گردد و آن، مساله «تبدل سیئات، به حسنات» است که در قرآن و حدیث صریحاً وارد شده است؛ در کتاب: «ساختمان آینده انسان» در کشف این حقیقت، سخن گفته ایم.

## متعلقات اعمال

از آیات کریمه قرآن مجید و کلمات شریفه پیشوایان دین علیهم السلام، با کمال صراحت به دست می آید که: علاوه بر این که اعمال انسان، باقی می ماند، و در عالم آخرت، تطورات عجیب و غریب در می یابند: نور می شوند، ظلمت می گردند، حرارت می شوند، متنن می گردند، طیب و گوارا می شوند و خبیث و نفرت آور می گردند، متعلقات و موضوعات اعمال هم (مثلاً مالی که با ظلم گرد آمده، و یا بدهی های واجب آن، اخراج نشده) مانند خود اعمال، باقی می ماند و در رستخیز عمومی، در اطواری دل پسند و خوش آیند، و یا ناگوار و ناراحت کننده، خودنمائی می کنند.

این مساله، اگر چه از موضوع بحث ما، که عمل انسان است، خارج است، ولی بقاء و تطورات متعلقات اعمال، بقا و تجسمات اعمال را خیلی خوب تشریح و توجیه می کند و آن را در آئینه ذهن، تقریب کرده و تأیید می نماید؛ تصور این حقیقت که:



اعمال آدمیان با همه آن چه که در روی آن، عمل کرده اند، در جهان آینده، ظاهر خواهد شد، چنین به نظر می آورد که: عالم آینده گوئیا تکرار این زندگی و نمایش آن است، زیرا که همه خصوصیات حیات کنونی را با جمیع

ص: ۲۰۲

---

۱- . در فصل ۶ «نظریات دانشمندان علوم تجربی».

متعلقات آن ها در آن نشأه نشان می دهد، ولی این نمایش بر خلاف همه نمایش ها، اصل واقعه را نمایش می دهد نه تنها تصویری از آن را؛ و حقیقت حادثه همان است که در این نمایش دیده خواهد شد، و آن چه که در نخستین بار در این دنیا تحقق می پذیرد، و عملی از انسانی سر می زند، ظاهری بیش نیست.

این بحث چنین می نمایاند که: تطورات گوناگون اعمال در آخرت، نمی تواند از متعلقات آنها انفکاک بیابد، و همان طور که در این جهان وقوع هر عملی با عاملی و معمول بهی و مجاورهایی تحقق می پذیرد، در آخرت هم، نمایش آن عمل، و به تعبیر واقعی تر، تحقق و تذوت آن عمل، با همان عامل و معمول به و مجاورها و سایر متعلقات عمل خواهد بود.

قرآن کریم، به ما درس می دهد که بت ها با انقراض جهان، معدوم نمی شوند و در قیامت، مانند خود عبادت کننده ها محشور می گردند؛ می فرماید: اخشُوا اللّٰدِیْنَ ظَلَمُوا وَ اَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا یَعْبُدُونَ؛(۱)

در آخرت، بت ها و بت پرست ها و پرستش بت ها با حقیقت و باطن خود بروز می یابند و همه آن ها به دوزخ انداخته می شوند؛ چنان که می فرماید: اِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ؛(۲)

و ظاهراً احجاری که مانند مردمان بدکار، مایه سوخت دوزخ می شوند، همین بت ها هستند، در آن جا که فرموده: اتَّقُوا النَّارَ الَّتِیْ وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ؛(۳) در مجمع البیان هم این احتمال را ظاهر شمرده و پسندیده است؛(۴)

(و در آخر کتاب، معنای عمیق تری برای این کریمه قرآنیه یافته ایم) و در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: مَنْ احَبَّنَا كَانَ مَعَنَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ لَوْ كَانَ رَجُلًا احَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللّٰهُ مَعَهُ.؛(۵)

و در قرآن کریم هست: مَنْ یَغْلُظْ یَاْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ؛(۶) و عامه و خاصه در ذیل این آیه، این مضمون را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که: هر کس شتری بدزد در روز قیامت آن را در حالی که نعره می کشد، در پشت خود می آورد؛ هر کسی اسبی بدزد در روز قیامت آن را در حالی که شیهه می کشد در پشت خود می آورد و می گوید ای محمد ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت می گوید: من در دنیا به شما گفته بودم اینک دیگر کاری نمی توانم بکنم؛(۷) و از امام باقر علیه السلام روایت شده: مَنْ غَلَّ شَیْئًا رَأَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فِی النَّارِ ثُمَّ یُكَلِّفُ اَنْ یَدْخُلَ اِلَیْهِ فِیْخْرِجَهُ مِنَ النَّارِ؛(۸)

چنین فهمیده می شود که: خیانت کردن و خیانت کننده و آنچه که با خیانت برداشته شده، هر سه در جهان آینده با باطن و حقیقت خود نمایان می شوند، و کسی که در دنیا خیانت کرده بود، دستور داده می شود در آنجا هم همین عمل خود را به جا بیاورد ولی برداشتن مال مردم در اینجا، در آنجا بیرون آوردن آن از جهنم، می گردد و سوار شدن بر مرکوب مردم، سوار کردن آن بر گرده می شود.

ص: ۲۰۳

- ۲- . انبیاء (۲۱) / آیه ۹۸. حقیقت این است که شما و آن چه که غیر از خدا عبادتش می کنید، ریختنی دوزخ می باشید.
- ۳- . بقره (۲) / آیه ۲۴. بپرهیزید از آتشی که سوخت (هیزم) آن مردمان و سنگهایند.
- ۴- . ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴.
- ۵- . روضه الواعظین، ص ۳۴۳. هر کس ما را دوست بدارد در روز قیامت با ما می باشد و اگر مردی سنگی را دوست می داشته البته خدا او را با آن سنگ حشر می کند.
- ۶- . آل عمران ۳ / ۱۶۱. هر کس خیانت کند و چیزی را به ناحق بردارد، در روز قیامت آن را با خود می آورد.
- ۷- . مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۰ و طنطاوی و جامع البیان و مفاتیح الغیب و المنار و الدر المنثور، به ترتیب در جلد ۲، ص ۱۵۵ و جزء ۴، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و ج ۳، ص ۱۲۳ و ج ۴، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ج ۲، ص ۹۲، س ۱۹ و ۲۴.
- ۸- . تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۲۴، س ۲۳. هر کسی چیزی را خیانت کند در روز قیامت آن را در میان آتش می بیند، سپس امر می شود که به اندرون دوزخ رفته و آن را از میان آتش بیرون بیاورد.

روایت شده که مردی به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و یک یا دو بند کفش با خود آورد و گفت: در روز خیر از غنیمت برداشتم. حضرت فرمود: بند کفشی است (یا دو بند کفش است) از آتش؛ «شِرَاكٌ أَوْ شِرَاكَانِ مِنَ نَارٍ» (۱) و ایضاً آورده اند: مردی در جنگ خبیر، که شمله ای از غنائم برداشته بود، حضرت فرمود: نه، سوگند به آن که جان محمد در دست او است، واقع این است که: شمله ای که پیش از تقسیم غنائم برداشته بود، هر آینه بر او آتش می دمَد: «كَلَّا- وَ الَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ أَنْ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا مِنَ الْغَنَائِمِ قَبْلَ قِسْمَتِهَا لَتَلْتَهُبُ عَلَيْهِ نَارًا.» (۲)

و نیز در روایت هست: مردی انگشتری طلا- در انگشت داشت، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به طور حتم انگشت تو مادامی که این انگشتری در آن هست، در آتش است؛ (۳)

و ایضاً: آن حضرت از مردی که انگشتری طلا- در انگشت داشت اعراض کرد و فرمود: إِنَّكَ جِئْتَنِي وَ فِي يَدِكَ جَمْرَةٌ مِنَ نَارٍ؛ (۴)

و ایضاً: آن حضرت در دست مردی انگشتری طلا دید، آن را از دست او درآورد و انداخت و فرمود: آیا کسی از شما دانسته آتش پاره ای در دست خود می گذارد؟! (۵) و نیز آورده اند که فرموده: مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِ أَخِيهِ بَغَيْرِ إِذْنِهِ فَكَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ؛ (۶)

و ایضاً: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ مِنْ غَيْرِ فَقَرٍ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الْجَمْرَ؛ (۷) یعنی آن چه که با گدایی به دست می آورد و می خورد در واقع آتش است. و ایضاً: همانا من بشرم و شما دشمنی کنان به نزد من می آید، شاید بعضی از شما به حجت خود گویاتر از دیگری باشد و من هم به سود او قضاوت نمایم، بر طبق آن چه می شنوم حکم کنم، پس هر کس که به سود وی حق مسلمانی را حکم نمایم همانا پاره ای است از آتش، می خواهد اخذ کند یا ترک نماید؛ و ایضاً: الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الحَخِيطَةَ كَمَا يَطْفِئُ المَاءُ النَّارَ؛ (۸) مراد از صدقه چیزی است که در راه خدا به فقیر داده می شود.

در قرآن کریم فرماید: وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ (۹) این آیه کریمه در منظور ما کاملاً- صریح است و می فرماید: آن چه را که در دنیا برای خود پسند کردید در آخرت نیز عین آن را (که با حقیقت خود بارز شده و ظاهر ناپیدارش را ترک کرده است) برای خویشتن نگاه دارید.

ظاهر آیه فوق چنین می رساند که: خرج کردن طلا- و نقره تماماً در راه خدا واجب است، و اخراج زکات از آن مجوز نگاه داشتن باقی نیست. و روایتی از ابی بن کعب نقل شده است که این ظاهر را تأیید و تصدیق می کند: ان عثمان بن

ص: ۲۰۴

۱- . مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۲۴. تردید از راوی است.

۲- . مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۲۴.

- ۳- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۸. ان اصبعك في النار ما كان فيها هذا الخاتم.
- ۴- . زواج ابن حجر، ج ۱، ص ۱۲۵، س ۲۱. تو در حالی پیش من آمده ای که در دستت اخگری از آتش داری.
- ۵- . زواج ابن حجر، ج ۱، ص ۱۲۵، س ۱۷ و ۱۸ سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۸.
- ۶- . درج گهر، شماره ۶۱۹ لطائف الطوائف، ص ۱۴۰. دارد: هر که در مکتوب برادر مؤمن نگرد بی اذن او بر آتش دوزخ مطلع گردد.
- ۷- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۴، س ۱۹. هر کس از مردم گدایی کند و محتاج نباشد همانا اخگر می خورد.
- ۸- . درج گهر، شماره ۳۴۰. صدقه شراره گناه را بنشانند، همانگونه که آب آتش را.
- ۹- . توبه (۹) / آیه ۳۴ و ۳۵. و کسانی که طلا و نقره را گنج می سازند و آنها را در راه خدا خرج نمی کنند، آنانرا به عذابی دردناک مژده بده، روزی در میان آتش دوزخ بر آنها حرارت داده می شود و با آنها به پیشانی و پهلو و پشت هایشان داغ گذاشته می شود. این است آن چه که برای خود گنج اندوختید، بچشید آن چه را که گنج می کردید.

عفان لما اراد ان يكتب المصاحف ارادوا ان يلقوا الواو التي في برائه و الذين يكتزون الذهب و الفضة قال لهم ابى رضى الله عنه لتلحقنها او لاضعن سيفى على عاتقى فالحقوها؛(۱) ظاهراً منظور آنان از اسقاط واو «والذين» اين بوده است كه اهل كتاب (كه قبلاً در ضمن آيه ذكر شده اند) از الذين فهميده شوند، و آيه بر مسلمين شمول نيابد، تا هر كسى هر قدر بخواهد از طلا و نقره گنج بسازد و كسى بر آنان ايراد ننمايد، و در اين تصميم چنان پا بر جا و محكم بودند كه ابى بن كعب ناچار ملايمت را ترك و سخن از شمشير به ميان آورده؛ و اگر با اخراج زكات جواز نگاه داشتن باقى را از ظاهر آيه مى توانستند بفهمند و يا در بياورند، مسلماً نيازى به اين تشديدها پيدا نمى شد.

ولى از امير المؤمنين عليه السلام حديثى آورده اند كه كتر كردن و گنج ساختن را معنى كرده و فرجه اى براى مردم گشوده است: اربعه آلاف فما دونها نفقه و ما فوقها كتر؛(۲)

اين حديث شريف هم مبتنى بر ظاهر آيه است و چنين مى رساند كه بيشتر از چهار هزار را اگر چه زكاتش هم داده شود، باز نمى توان نگاه داشت و در خبرى بيشتر از دو هزار درهم كنز شناساننده شده است.(۳) و از ابوذر راستگو رحمه الله تعالى آورده اند كه هر روز وقت بامداد و شام با صدای بلند فرياد بر مى آورد: بَشْر اهل الكنوز بكى فى الجباه و كى فى الجنوب و كى فى الظهور حتى يتردد الحرّ فى اجوافهم؛(۴) مقصود ابوذر اين بوده است كه اين ندا به گوش معاويه و اتباع او برسد. و در اخبار هست كه امام زمان عليه السلام به ظاهر اين آيه عمل خواهد فرمود.(۵)

و نيز خداوند متعال فرموده: وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛(۶)

لفظ خير چنان كه اهل فن تصريح كرده اند به مال دنيا اطلاق مى شود، و بدون شك در اين آيه به هر چيزى كه به عنوان زكات و خمس و صدقات مندوبه و يا به عنوان هبه بر مؤمن اگر چه معوضه هم باشد داده شود، و بر آن چه كه بر عايله خرج شود اگر چه واجب النفقه باشد و به مطلق احسان و نيكي، شامل است؛ بنابراين، آيه مذكوره با كمال صراحت، دلالت بر اين مى كند كه هر كس خيرات خرج شده خويشتن را در زندگى اخروى باز مى يابد و عين آنها دوباره به خود او برگرداننده مى شود.

از حضرت امام صادق عليه السلام روايت شده: يأتى يوم القيامة شيعى مثل الكبه فيدفع فى ظهر المؤمن فيدخله الجنة فيقال هذا البر؛(۷) «كبه» به فتح كاف و مضموم هم خوانده مى شود و با فتح و تشديد باء به معنى جلو راندن و حمله كردن است.

ص: ۲۰۵

۱- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲، س ۳۲. هنگامى كه عثمان بن عفان مى خواست مصحف ها (نسخه هاى قرآن) را بنويساند، خواستند واوى را كه در سوره براءت، در «والذين يكتزون الذهب و الفضة» هست بياندازند، ابى ابن كعب گفت: حتماً بايستى واو را بر آيه لاحق كنيد و گر نه يقين بدانيد كه من شمشيرم را بر شانه ام مى گذارم، پس آنان واو را به آيه لاحق كردند.

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲، س ۳۴. چهار هزار و كمتر از آن نفقه محسوب است و بيشتر از آن گنج است. و در مجمع البيان، ج ۵، ص ۲۶، س ۵ اين خبر واضح تر نقل شده است.

- ۳- . تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۲، س ۷ و ۸.
- ۴- . تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۲، س ۱۵ و ۱۶. به گنج داران مژده بده، داغی در پیشانی و داغی در پهلو و داغی در پشت آنان گذاشته می شود تا حرارت در اندرون شان راه یابد.
- ۵- . تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۲، س ۹ و ۱۲ و ص ۱۲۱، س ۲۶.
- ۶- . بقره (۲) / آیه ۱۱۰. و هر چه از خیر برای خودتان، پیش داشت کنید، در نزد خدا آن را باز می یابید.
- ۷- . کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، س ۱۲ وافی کتاب الایمان و الکفر، ص ۹۳، س ۲۴. از کافی؛ روز قیامت چیزی مانند «جلو راندن» و «دفع کردن» می آید و از پشت مؤمن «به سوی جلو» پرتابش می کند و او را داخل بهشت می گرداند و گفته می شود که این نیکی کردن است.

و در قرآن کریم فرموده: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؛ (۱)

این کریمه دلالت می کند که آن چه در راه خدا قرض داده می شود باقی می ماند و خداوند متعال آن را می افزایشد؛ و فرموده: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ؛ (۲)

آن چه که در راه خدا خرج می شود باقی است و پیوسته افزایش می یابد و به نسبت هفتصد بر یک زیادت می پذیرد. و فرماید: وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ إِيْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ (۳) در این دو کریمه در عوض این که بفرماید: مثل ما ینفقون، چنان که در سوره آل عمران، همین عبارت را آورده (۴) (و در این صورت مثل، راجع می شود به نفقه و آن چه که در راه خدا خرج می شود) فرموده: مثل الذین ینفقون، تا مثل درباره خود نفقه دهندگان باشد. یعنی: افزایش یافتن صدقه، در شکل افزایش یافتن دهنده تحقق خواهد یافت.

و نیز درباره صدقه آمده: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ؛ (۵) در تفسیر این کریمه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: ان الله تعالى يقبل الصدقات و لا يقبل منها الا الطيب و يريها لصاحبها كما يربي احدكم مهره او فصيله حتى ان اللقمه لتصير مثل احد؛ (۶)

و از امام باقر علیه السلام مروی است: قال الله تبارك و تعالى انا خالق كل شئ و كنت بالاشياء غيرى الا الصدقه فاني اقبضها بيدي حتى ان الرجل و المرثه يتصدق بشق التمره فاربيها له كما يربي الرجل منكم فصيله و فلوه، حتى اتركه يوم القيمة اعظم من احد. (۷)

خداوند متعال فرموده: يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ؛ (۸) ماء موصول بر هر چیزی که از مال دنیا پیش داشت می شود، شامل است، و بقا و وجود آنها را در روز قیامت می رساند و در حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده: الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ. (۹)

ص: ۲۰۶

- ۱- بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض دهد، قرض نیکویی تا خداوند آن را برای او با افزایش های بسیاری بیافزاید.
- ۲- بقره (۲) / آیه ۲۶۱. مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می کنند مانند دانه ای است که هفت سنبل رویانیده و در هر سنبل صد دانه هست و خداوند برای کسی که بخواهد بیشتر افزایش می دهد.
- ۳- بقره (۲) / آیه ۲۶۵. مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و برای استوار داشتن خود خرج می کنند، مانند باغی است در تپه ای که باران فراوانی به آن رسیده و خوردنی هایش را دو برابر داده است، و اگر باران فراوان نرسیده باشد، ریزه بارشی بر آن رسیده باشد و خداوند به هر چه که می کنند بیناست.



- ۴- . آل عمران (۳) / آیه ۱۱۷. مثل ماينفقون في هذه الدنيا كمثل ریح فيها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلكنه.
- ۵- . بقره (۲) / آیه ۲۷۶. خداوند ربا را می کاهد و صدقه ها را می افزاید و بزرگ می گرداند.
- ۶- . مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۰، س ۳۱ و الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۶۵ و ۳۶۶. مضمون این حدیث را با طرق زیادی از آن حضرت آورده است؛ خداوند متعال صدقه ها را قبول می فرماید و از آنها فقط پاکیزه را قبول می نماید و آن را برای صاحبش بزرگ می کند و می رویاند همان طور که شما کره اسب یا بچه شتر خود را نگاه داری کرده و بزرگ می کنید، حتی اینکه یک لقمه به اندازه کوه احد می شود.
- ۷- . تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۵۹، س ۱۳. مضمون این حدیث را در ضمن روایات زیادی آورده است؛ خداوند تبارک و تعالی می فرماید: منم آفریننده هر چیز، اشیاء را به پرورش دهندگان غیر از خودم سپرده ام. «اشیاء را با علل و وسائط می پرورانم» جز صدقه را که خودم با دست خود آن را می گیرم، حتی مردی یا زنی که نصف خرما را صدقه می دهد، آن را برایش نگاهداری کرده و پرورش داده و بزرگ می کنم (همان گونه که شما بچه شتر و کره اسب خود را می پرورانید و بزرگ می کنید) تا آن را در روز قیامت در حالی که از کوه احد بزرگ تر شده باشد ترک می کنم.
- ۸- . نبأ (۷۸) / آیه ۴۰. روزی مرد بر آن چه که با دو دست خود پیش داشته بود، نگاه می کند.
- ۹- . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۹، س ۲۶ اوثق الوسائل، ص ۲، س ۵ روضه الواعظین، ص ۱۲، س ۲، که مؤمن می میرد و یک ورق را که بر آن علمی نوشته شده است، بعد از خود می گذارد، این ورقه در میان او و آتش، پرده ای می شود و خداوند به هر حرفی که بر آن نوشته شده باشد شهری در بهشت عطا می کند که هفت بار از دنیا وسیع تر است.

و در قرآن کریم هست: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ؛ (۱)

و ایضاً: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا؛ (۲)

این آتش که دو طایفه نام برده، در دنیا می خورند مسلماً در روز قیامت هم خواهد بود، یعنی مال یتیم و بهای اندک کتمان کتاب خدا، باقی می ماند و در آخرت در شکل آتش برای خورندگان دنیوی، بارز می شوند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: هر کسی در پیش روی سلطان ستم گری، تازیانه بیاویزد، آن تازیانه در روز قیامت، ازدهائی از آتش می شود که طولش هفتاد ذراع خواهد بود؛ خداوند این ازدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ بر او مسلط می کند؛ (۳)

و ایضاً: کسی که در قبله (یا به سوی قبله) اخلاط سینه می اندازد، باید بداند که در حالی مبعوث می شود که آن اخلاط در روی او باشد. (۴)

در قرآن کریم فرماید: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (۵) امین الاسلام در تفسیر این آیه فرموده: «گفته اند مالی که بر آن بخل ورزیده، طوقی در گردن او می شود، و این آیه درباره مانعین زکات نازل شده؛ و این سخن از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است؛ و قول ابن عباس و سدی و شعبی و غیر آنان نیز همین است؛ و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که: هر کس زکاتش را ندهد، آن زکات در روز قیامت، مار شجاعی در گردنش می شود، و بعداً این آیه را خواند.» (۶)

آیه و حدیث فوق، مطلوب ما را واضح تر و مشروح تر می نمایاند و چنین به نظر می رساند که: لزوم و اتصال مار به مانع زکات در آخرت، حقیقت و باطن لزوم و اتصال زکات به مانع زکات است در دنیا، و او آن چه را که در دنیا برای خویشتن نگاه داشته بود، با همان نگاه داشتن، عین آن نگاه داشته شده را در آخرت نیز برای خود نگاه خواهد داشت؛ منتهی در آخرت، هم نگاه داشتن و هم نگاه داشته شده و هم نگاه دارنده، هر سه با حقیقت و باطن خود، بروز و ظهور می یابند، و دیگر نمی توانند مانند زندگی دنیوی، بواطن خود را با پرده های ناپایدار، پنهان کنند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: أَعْظَمُ الظُّلْمِ ذِرَاعٌ مِنَ الْأَرْضِ يَنْتَقِصُهُ الْمَرْءُ مِنْ آخِيهِ لَيْسَتْ حِصَاةً أَخَذَهَا إِلَّا طَوَّقَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (۷)

و ایضاً: أَيُّمَا رَجُلٍ ظَلَمَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ كَلَّفَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَحْفَرَهُ حَتَّى يَبْلُغَ سَبْعَ أَرْضِينَ ثُمَّ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ. (۸)

ص: ۲۰۷

اندکی می خرنند، نمی خورند در شکم های خویش مگر آتش را.

۲- . نساء (۴) / آیه ۱۰. حقیقت این است: کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می خورند همانا آتشی را با خوردن، به شکم فرو می برند.

۳- . ارشاد القلوب، ص ۲۶۳.

۴- . ارشاد القلوب، ص ۱۰۰.

۵- . آل عمران (۳) / آیه ۱۸۰. به زودی در قیامت با آن چه که بر آن، بخل ورزیدند، مطوق می گردند.

۶- . مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۶.

۷- . ستم بزرگ یک ذراع زمین است که مرد از حق برادر خود بکاهد، خداوند هر ریگی را که اخذ کرده در روز قیامت، گردن بندش خواهد کرد.

۸- . هر مرد که وجبی از زمین را با ظلم اخذ کند، خداوند متعال در روز قیامت مجبورش سازد که آن را بکند تا به هفت طبقه زمین برسد سپس آن را طوق او می گرداند تا در میان مردم، حکومت تمام شود.

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که درباره مسجد کوفه فرموده: کَأَنِّي بِهِ (یعنی مسجد الکوفه) يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَوْبَيْنِ أَيْضِينَ شَبِيهُ بِالْمُحْرَمِ يَشْفَعُ لِأَهْلِهِ وَ لِمَنْ صَلَّى فِيهِ فَلَا يُرَدُّ شَفَاعَتُهُ؛(۱) و از امام صادق علیه السلام که فرموده: صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلَفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ يَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.(۲)

و از امام حسن علیه السلام روایت شده: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَائِماً وَ سَائِقاً، يَقُودُ قوماً إِلَى الْجَنَّةِ أَحْلُوا حَلَالَهُ وَ حَرَّمُوا حَرَامَهُ وَ آمَنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَ يَسُوقُ قوماً إِلَى النَّارِ ضَيِّعُوا حُدُودَهُ وَ أَحْكَامَهُ وَ اسْتَحْلُوا مَحَارِمَهُ؛(۳)

محمد بن یعقوب فیروز آبادی گفته است: به طور صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْقُرْآنِ وَ أَهْلِهِ الَّذِينَ كَانُوا يَعْمَلُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا تَقْدَمُهُمُ الْبَقْرَةُ وَ آلُ عِمْرَانَ.(۴)

کلامی عجیب و بسیار عمیق از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَتَوَجَّأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلِّداً فِيهَا وَ مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِسِمٍّ فَسِمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلِّداً فِيهَا وَ مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ يَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلِّداً فِيهَا؛(۵)

این است معنای آن چه که گفتیم: زندگی اخروی، نمایش حقیقت و واقع زندگی ظاهری و صوری دنیوی است؛ و دنیای آینده تکرار دنیای کنونی است ولی باطن آن را بیرون می آورد و به آن ابدیت می بخشد، و به عبارت صحیح تر و واقعی تر: دنیای کنونی نمایشی ظاهری و ناپایدار، از زندگی واقعیت دار و جاودانی اخروی است.

## گواهان اخروی اعمال

در روز رستخیز پس از عوض شدن وضع جهان و زندگی انسان علاوه بر این که وجود خود اعمال و حضور عین آنها بهترین گواه صدق بر وقوع آنها است، گواهان دیگری نیز که شاهد تحقق یافتن اعمال می باشند، در آنجا بر صدور آنها گواهی خواهند داد؛ غالب مردم چنین تصور می کنند که می توانند بعضی از اعمال خود را مخفیانه و در خلوت به جا آورند، و در اثر این تصور است که خود و کردار خود را از نظارت و شهادت اغیار، محفوظ و مصون دانسته، با خیالی آسوده و با اطمینان دل، اعمال شایسته و یا ناشایست خود را انجام می دهند؛ ولی بینایان جهان خوب می دانند که واژه ای که مفهوم دارد ولی یک مصداق هم در سراسر عالم ندارد، همین کلمه خلوت است. زیرا که هر جای دنیا و هر گوشه و هر زاویه آن، بی پرده است: اعماق اقیانوس ها و فضای کیهان، همه جا جلوت و بی حفاظ است.

ص: ۲۰۸

۱- . روضه الواعظین، ص ۲۸۳. گوئیا مسجد جامع کوفه را اکنون می بینم که در روز قیامت مانند مردی که در لباس احرام باشد در دو ثوب سفید پیچیده شده، و از برای اهل خود و کسی که در آن نماز خوانده است شفاعت می کند و شفاعتش رد نمی شود.

۲- . روضه الواعظین، ص ۲۸۴. در مساجد در جاهای مختلفی نماز بخوانید برای این که هر جائی از مسجد در روز قیامت، برای نمازگزار گواهی می دهد.

۳- . ارشاد القلوب، ص ۱۰۲. واقع این است که این قرآن در روز قیامت در حالی می آید که می کشد و می راند، مردمی را که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام کرده و به متشابه آن، ایمان آورده اند، به سوی بهشت می کشد، و مردمی را که حدود و احکامش را ضایع و محرّماتش را حلال شمرده اند، به سوی آتش می راند.

۴- . سفر السعاده، ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷. در روز قیامت، قرآن و اهل قرآن را که در دنیا بر آن عمل می آورند، در حالی که سوره بقره و آل عمران در پیشاپیش آنان خواهد بود.

۵- . کشف الغمه شعرانی، ج ۲، ص ۱۲۳، س ۱۶. هر کس خود را با آهن پاره ای بکشد پس آهن پاره اش در دست او بوده و با آن بدون هیچ ملاحظه در میان آتش دوزخ در شکم خود می زند و پیوسته و الی الابد در این عذاب خواهد ماند؛ و هر کس خود را با زهری بکشد پس زهرش در دستش می باشد و آن را در میان آتش دوزخ جرعه جرعه می آشامد و او در این عذاب الی الابد خواهد ماند؛ و هر کس خود را از کوهی پایین اندازد و بدین طریق خودش را به قتل رساند پس او در میان آتش دوزخ الی الابد در حال افتادن و سقوط است.

دانسته ایم که: عمل انسان نیرویی است که با انجام دادن کار، از بدن عامل، بیرون می‌گردد؛ این نیروی خارج شده، بدون شک در موجودات پیرامون خود مثلاً در هوای مجاور اثر می‌کند و موجودهای مجاور هم این اثر را به مجاورهای خود سرایت می‌دهند و مجاورهای مرتبه دوم هم همین اثر را به مجاورهای مرتبه سوم می‌رسانند، و همچنین هر نزدیک تر، اثر نامبرده را به موجودات دورتر سرایت داده و بدون وقفه انتقال می‌دهند و تا آنجا که موجودی هست پیش می‌برند تا به آخر عالم مادی برسد (اگر برای عالم، آخری بوده باشد) و مسلماً نیروی صادر شده از ماه و از خورشیدها هم بالاتر می‌رود و کهکشان‌ها را زیر پا می‌گذارد و از سحابی‌ها هم می‌گذرد. و بنابراین، هنوز صدای کسانی که هزارها سال پیش مرده و از جهان رفته‌اند، در جهان پیش می‌رود.

به این بیان، سراسر جهان از کوچک‌ترین عملی که حدوث می‌یابد از یک نفس کشیدن چشم باز کردن و یا بستن منقلب می‌شود و دگرگون می‌گردد. و آیا این نیرو بالاخره در جایی ایست می‌کند و سرش به دیواری می‌خورد و یا الی‌الابد پیش می‌رود؟ عجالتاً از دادن پاسخ یقینی معذوریم.

بنابراین، هر موجودی شاهد وقوع هر عملی است و سراسر زمین و آسمان‌ها و همه ذرات آنها، ناظر و تماشاچی دائمی هر عاملی است؛ تمامی ذره‌هایی که در زمین و یا در آسمان‌ها می‌باشند و یا در گردش و تموج به سر می‌برند، همه و همه وقوع هر عمل را با ذات خود، درک می‌کنند و با حقیقت خویش آنها را مشاهده می‌نمایند و گواهان اخروی اعمال می‌گردند.

گواهان اخروی اعمال، عین اثر عمل را نشان می‌دهند (و مانند آهن سرخ گردیده و آبدیده هستند که اثر آب و آتش را در خود نگاه می‌دارند) و لذا به هیچ وجه قابل تکذیب نیستند.

در کتاب «راه طی شده» می‌فرماید: (۱)

دو سال قبل یکی از روزنامه‌های تهران، ترجمه مقاله‌ای از مجلات خارجی را منتشر کرده خبر می‌داد: چند تن از دانشمندان امریکائی موفق شده‌اند آواز خوانی کوزه گران قدیم مصر را ظاهر سازند و به تکرار در آورند، برای این منظور کوزه‌هایی را که در موزه‌ها به یادگار مانده، روی اسبابی شبیه به گرامافون ولی مانند ترتیب و موقعی که کوزه‌گر، کوزه خمیری را روی دستگاه قرار داده با پا می‌چرخاند و با یک قطعه چوب به شکل مطلوب در می‌آورد می‌گردانند.

«در آن زمان که کوزه‌گر، در کنج خلوت دکان خود مشغول کار بوده، آواز می‌خواند و کوزه‌ها را چرخ می‌داد فکر نمی‌کرد که ارتعاش صدای او به وسیله تخته چوبی که در دست دارد، گل کوزه را می‌تراشد و خطوط نامرئی دقیقی بر بدن کوزه رسم می‌نماید، خطوطی که بعد از یکی دو هزار سال در آزمایشگاه‌ها به صدا در آمده، کلمات او را تکرار خواهد کرد؛ البته این تنها کوزه کوزه‌گر نیست که صدای کارگر مصری را ضبط کرده باشد، تمام کوه و دشت و در و دیوار، جاسوسانی هستند که در خلوت و در ملأء، نه تنها صدا بلکه هر اثر و عمل صادره از ما را دریافت می‌کنند و به صورت تغییرات مکانیک، فیزیک یا شیمیایی و غیره در دل خود، نگاه می‌دارند؛ این اسرار تنها روی سطح اشیاء و شکل خارجی آن‌ها نقش نمی‌بندد که در صورت متلاشی شدن هیکل، محو گردند بلکه در اعماق ذرات ریشه می‌دواند.»

نگارنده گوید:

ص: ۲۰۹

---

۱- . ص ۱۲۴ و ۱۲۵. با اندک اختصار.

مشکلی که باقی است تطبیق هر عمل بر عامل، و تمییز عاملین است، و فرضاً اگر کسی ادعا نماید که فلان عمل واقع شده، از او نیست با کدام وسیله اثبات می شود که از اوست؟

در کتاب، «ساختمان آینده انسان» تحقیق کرده ایم که:

هیچ عمل از عامل خود جدا نمی شود و هر کاری با پیوند عجیبی به کارکننده متصل است؛ و در عین این که اعمال، آسمان ها و زمین را سیر کرده و پر می سازند از عامل خود هم منقطع نمی شوند؛ نه در این زندگی و نه در قبر، حتی بعد از ذره شدن تن، پیوسته با او می باشند و در روز بعثت هم با هم مبعوث می شوند.

در قرآن کریم، آیات عدیده ای درباره شهادت اعضای عامل بر اعمال صادر شده از او، هست؛ این آیات جای تدبّر و تفکر است، حقائقی در آن ها نهفته است، ظاهر آن ها مبین رسوائی در روز رستخیز، و موجب انزجار آدمی از سیئات و برگشت به سوی پروردگار مهربان است، و همین ظواهر، بواطنی را هم با خود و در خود دارند که خزائن فلسفه حقیقی و دفائن حکمت الهی می باشند؛ می فرماید: **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۱)**

در این آیه، گواهی دادن زبان بر اعمال صادر شده از انسان با صراحت بیان شده است؛ و ایضاً: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ (۲)** در این آیه هم فرموده بر دهانشان مهر می زنیم یعنی برای این که نتوانند سخن بگویند. واقع این است که در آن جا، زبان و لب ها و هر کدام از دندان ها و غیر این ها از اجزای دهان (مانند دست ها و پاها) بر اعمالی که از آن ها که به نام دهان نامیده می شود و وسیله سخن گفتن در این زندگی است از کار سابق خود باز مانده و خاموش می گردد.

و نیز در قرآن کریم هست: **إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ قَالُوا لَوْلَا دِهِم لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ؛ (۳)** به نظر قاری قرآن از ظاهر «شَهِدَ» و «قَالُوا» و «أَنْطَقَنَا» اولاً چنین تبادر می کند که گوش و چشم و پوست بدن، زبان در می آورد و دهان می شود و پس از آن که چند کلمه دیگر قرائت می کند و به «انطق کل شیء» می رسد، می فهمد که: گویا بودن هر چیزی به حسب ذات اوست و لزومی ندارد که نطق هر چیزی با دهان کنونی انسانی باشد.

شهادت بر اعمال در روز قیامت، منحصر به اعضای نام برده نیست، بلکه عموماً اعضای بدن انسان به اعمال وی، شهادت خواهند داد؛ چنان که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: **أَعْضَاؤُكُمْ شُهِودَةٌ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودَةٌ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونَةٌ وَ خَلَوَاتُكُمْ عَيَانَةٌ؛ (۴)** (ضمیرهای مفرد مذکر به خدا بر می گردند)، حلقوم به بلع اموال یتیمان و ستم دیدگان، و معده به هضم، و دهان و دندان به جویدن آن ها شهادت خواهند داد و هم چنین جهاز هاضمه و جهاز دفع فضلات، و ذرات بی شمار پوست و گوشت بدن و استخوان و رگ و پی و غیر این ها شهادت می دهند که از کجا فراهم آمدند و چه کارهایی را انجام دادند.



- ۱- . نور (۲۴) / آیه ۲۴. روزی گواهی دهد بر آنان، زبان ها و دست ها و پاهایشان، به اعمالی که می کردند.
- ۲- . یس (۳۶) / آیه ۶۵. امروز بر دهان شان مهر می زنیم و دست هایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان گواهی می دهد بر آن چه کسب می کردند.
- ۳- . فصلت (۴۱) / آیه ۲۰ و ۲۱. هنگامی که بر آتش دوزخ می رسند، گوش ها و چشم ها و پوست های آنان بر آنان، به آن چه می کردند شهادت می دهد؛ به پوست های خود می گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند خدائی که هر چیز را گویا گردانید ما را به نطق آورد.
- ۴- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۶، س ۶. عضوهای شما گواهان اوست و جوارح شما سربازان اوست و دل هایتان جاسوسان اوست و نهان تان هویدای اوست.

خونی که در بدن ما روان است و این مغز که وسیله اندیشه و تفکر ما است، مو به مو و ذره به ذره گواهان اخروی اعمال ما هستند؛ این است معنای این که: هر کس از خودش بر خودش، شاهد دارد و گواه هر کسی با خود او است!! چنان که خداوند متعال می فرماید: **وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ؛ (۱)**

و ايضاً: **وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ. (۲)**

بنابر آن چه تحقیق گردید، شهادت تن و اعضای بدن بر اعمال، به این طریق است که جوارح آدمی و ذات او، به طریق نطق عمومی موجودات، ناطق می شوند و گویا می گردند و حقیقت خود را همان طور که بودند، با همان اعمال که می کردند، نمایان می دارند و باطن ذات خویش را بارز و آشکار می سازند؛ و می دانیم که بهترین طرز اخبار به طور ساده و طبیعی، همانا نشان دادن عین واقعه و خود حادثه است؛ خط سابق مصریان به طوری که در تواریخ ذکر می کنند، مثل خوبی برای مطلوب ماست.

«خط آن ها ابتدا عبارت بوده از نقش کردن و ساختن صورت چیزی که می خواستند نام ببرند، مثلاً می خواستند بنویسند آدم، شکل یک آدم می ساختند، برای نوشتن یک مرغ، صورت یک مرغ می کشیدند، بنابراین غالب اشارات مصری، تصویرهای کوچک می باشد از آدم و آلات و افزار و چشم و کرکس و غاز و سر حیوانات و امثال آن؛ و این علامات را در ابنیه، کتیبه قرار می دادند و با دقت زیاد نقر می کردند یعنی در سنگ می کردند.» (۳)

بلی نمایانیدن واقعه و خود حادثه، بهترین راه اخبار از آن و شهادت بر آن است؛ و مسلماً اگر انسان قادر می شد که وقایع مشهود خود را محفوظ بدارد و عین آن ها را در موارد لزوم ارائه نماید، همین راه را انتخاب می نمود و از شهادت دادن با زبان پرهیز می کرد، و مقبول هم نمی گردید؛ ولی چون اولاً انسان: قدرت بر اظهار پندارها و تصورهای باطنی خود ندارد و ثانیاً نمی تواند وقایع گذران و حوادث نا پایدار جهان را نگاه بدارد، فلذا در زمینه ناچاری، زبان به میان آمده و سخن گفتن پیدا شده است؛ و چون در زندگی اخروی، و نیز چون آخرت، عالم جاودانی و دنیای ثبوت و استقرار است، پس بدون نیاز به سخن گفتن، خود وقایع که اتصال تام بر ذات و اعضای آدمی دارد، بر صدور آن ها از انسان و از اعضای او، شهادت خواهند داد؛ و برای همین است که ما می گوئیم: آخرت نمایشی است ابدی، از باطن حوادث دنیوی!

در آخرت، هر فرد انسان، وقایع گذشته خویش را که با رغبت آن ها را احداث کرده بود، باز احداث می کند؛ و دوباره آن ها را، عین آن ها را و حاق ذوات آن اعمال را با خود همان اعضا که آن ها را ایقاع کرده بود و با عین ذرات آن اعضا که در هنگام صدور عمل، در ایقاع آن، دخالت داشته و کمکی کرده بود، با دست ها و پاها و گوش ها و چشم ها و شکم و فرج و غیر این ها، لا ینقطع و علی الدوام نمایان می سازد؛ ولی البته نه در اشکال فریبنده دنیوی، بلکه با حقایق گوارا و یا ذوات تلخ و ناگوار آن ها که در دنیا پرده های ظواهر، مستور مانده بود.

احادیث شریفه ای که ذیلاً نقل می شوند ایضاً از گواهان اخروی اعمال، سخن می گویند:

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که در ضمن حدیثی فرموده: **إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَىٰ كُلِّ عَبْدٍ**

رُقْبَاءَ مِنْ كُلِّ خَلْقِهِ وَ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ، مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ يَحْفَظُونَ عَلَيْهِ مَا يَكُونُ مِنْهُ مِنْ أَعْمَالِهِ وَ

ص: ۲۱۱

---

۱- ق (۵۰) / آیه ۲۱. و هر کسی در حالی که با او، راننده و گواهی هست، می آید.

۲- اعراف (۷) / آیه ۳۷. و بر خود گواهی دادند که کافر بودند.

۳- تاریخ ملل قدیمه مشرق، ص ۹۱. عین الفاظ نقل شد.

اقواله و ألفاظه و الحاظه و البقاع التي تستمل عليه شهود ربه له أو عليه و الليالي و الايام و الشهور شهوده عليه أو له و سائر عباد الله المؤمنين شهود عليه أو له و حفظته الكاتيون اعماله شهود له أو عليه. (۱)

و از امير المؤمنين عليه السلام كه فرموده: ما من يوم يمر على ابن آدم الا قال له ذلك اليوم: انا يوم جديد و انا عليك شهيد فقل في خيراً و اعمل في خيراً اشهد لك يوم القيامة فانك لن تراني بعد هذا ابداً؛ (۲)

و ايضاً: اعلّموا عباد الله ان عليكم رصيماً من انفسكم و عيوناً من جوارحكم و حفاظ صدق يحفظون اعمالكم و عيّدذ انفسكم لا تسترّكم منهم ظلمه ليل داج ولا يكننكم منهم باب ذو رتاج و ان غداً من اليوم قريب. (۳)

و از امام زين العابدين عليه السلام روايت شده: اللهم اني اشهدك و كفى بك شهيداً و اشهد سمائك و ارضك و من اسكنتهما من ملائكتك و سائر خلقك؛ (۴)

و از امام صادق عليه السلام: ان النهار اذا جاء قال يابن آدم اعمل في يومك هذا خيراً اشهد لك به عند ربك يوم القيامة فاني لم آتک فيما مضى و لا آتک فيما بقى و اذا جاء الليل قال مثل ذلك؛ (۵)

و ايضاً: صلّوا من المساجد في بقاع مختلفه فان كل بقعه للمصلي عليها يوم القيامة. (۶)

بايد دانست كه نحستين و بزرگ ترين شاهد اعمال، خود خداوند متعال است؛ مي فرمايد: و كفى بالله شهيداً؛ (۷) و از امير المؤمنين عليه السلام روايت شده كه درباره خداوند متعال فرموده: مع كل شئ لا بمقارنه و غير كل شئ لا بمزايله؛ (۸) امكان ندارد كه از خداوند دانا و بينا عملي حتى خاطرات قلبي و اراده هاي اندروني را پنهان داشت؛ و انبياي عظام و ائمه كرام عليهم السلام هم در درجه دوّم از گواهان اعمال مي باشند (در اين باره به بحث «عرض اعمال» رجوع شود). (۹)

### تجسم عمل و تبدل نبرو به ماده

مي توانيم درباره فهم كامل تبدل عمل، به نعمت و شكنجبه آخرت، از تبدلات كنوني موجودات اين جهان و مطالعه در آن ها ياري بجوئيم:

ص: ۲۱۲

۱- . بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۲، س ۹. براي خداوند عزوجل بر هر بنده اي پاسبان هايي هست، از جميع آفريده هايش، و تعقيب كنندگاني و دنبال گيرندگاني، كه از پيش رو و از پشت سر، او را به فرمان خدا نگاهباني مي كنند و آن چه را كه از اوست براي او نگاه مي دارند، از اعمال و گفتار و الفاظ و نگاه هاي او؛ و سر زمين هايي كه او را در بر مي گيرند، گواهان پروردگار هستند، به سود يا به زيان او، و شب ها و روزها و ماه ها گواهان او هستند به زيان يا به سود او و همه بندگان مؤمن خدا گواهاني هستند به زيان يا به سود او و نگاهباناني كه نويسندگان اعمال او هستند گواهان بر او هستند به سود يا به زيان او.

- ۲- . من لایحضره الفقیه، ص ۵۸۴، س ۱۸. روزی نیست که بر پسر آدم بگذرد مگر این که به او می گوید: من روز نوی هستم و من بر تو گواه می باشم پس در من گفتار نیک بگو و کردار نیک به جای آور تا در روز قیامت برای تو شهادت دهم و حقیقت این است که مرا بعد از این، هیچ وقت نخواهی دید.
- ۳- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۸. بندگان خدا بدانید که بر شما دیده بانانی از خودتان، جاسوسانی از اعضایتان و نگاه دارندگان با صداقتی گماشته شده اند که اعمال شما را و شماره نفس هایتان را نگاه می دارند، تاریکی شب ظلمانی، شما را از آنان نمی پوشد و درب محکم بسته شده ای، شما را از آنان پنهان نمی کند؛ و بدانید که فردا به امروز نزدیک است.
- ۴- . صحیفه سجاده علیه السلام، ص ۵۲. خدایا من همانا تو را گواه می گیرم و تو گواه کافی هستی و گواه می گیرم آسمان و زمین را و کسانی را که در آن ها ساکن گردانیده ای از فرشتگان و از سایر مخلوقات.
- ۵- . بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۴. وقتی که روز فرا می رسد می گوید ای پسر آدم در این روز خود، عمل خیری بکن که برای تو در نزد پروردگارت در روز قیامت، بر آن شهادت دهم، و من در روزگار گذشته نزد تو نیامده ام و در باقی عمرت هم پیش تو نخواهم آمد؛ و هنگامی که شب فرا می رسد، مثل همین گفتار را به او می گوید.
- ۶- . در اواخر بحث پیش، ص ۳۷۷، ش ۲ نقل و ترجمه شد.
- ۷- . نساء (۴) / آیه ۷۹. خداوند، گواهی کافی است.
- ۸- . نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹، س ۲. خدا با هر چیزی هست نه با نزدیک شدن؛ و جدا از هر چیزی است نه با دور گردیدن و فاصله گرفتن
- ۹- . در ص ۳۱۸ همین کتاب.

سیبی را در نظر می‌گیریم: این سیب از موجودات کنونی تحول می‌یابد و در شکل سیبی نمایان می‌گردد، و همین سیب را یک نفر انسان می‌خورد و جزء بدن خویش می‌گرداند سپس همان سیب در صورت نیروی عمل، مثلاً در گفتن لا اله الا الله، در یاری کردن به ستم دیده، تفکرات علمی، از او خارج می‌شود و باز مانند سابق، جزء جهان خارج از انسان می‌شود (البته بدون این که با او قطع رابطه کند) آیا این نیروی متولد از سیب که از بدن خورنده بیرون گردید و جزء جهان شد، دوباره امکان ندارد که بر گردد و باز سیبی شود؟

بلی همان نیروی زائیده شده از سیب، باز بر می‌گردد و سیبی می‌شود، سیبی بسیار عالی، سیبی که قابلیت پوسیده شدن و فاسد گردیدن را ندارد، و علاوه بر این تمام هم نمی‌شود و انقضاء ناپذیر است؛ بلی عین همین سیب دنیوی است که پس از آن که خورده می‌شود و در بدن انسان، لطافت می‌یابد و نیرو می‌گردد باز بر گشته و سیب اخروی می‌شود؛

این است معنای آیه مبارکه *كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنثُوا بِهِ مُتَشَابِهًا* (۱) چون در هر بار که رزقی به آنان می‌رسد می‌گویند: این رزق قبلاً روزی ما شده بود، حتی در بار اول هم، این سخن را می‌گویند، چنان که از ظاهر کریمه پیداست، پس معلوم می‌شود که مقصودشان از کلمه «من قبل» دنیا و زندگی دنیاست.

نتیجه این می‌شود که: هر میوه ای که در بهشت به اهل بهشت می‌رسد، قبلاً در زندگی دنیوی، همان میوه، به آنان رسیده بوده و آنان پس از آن که در دنیا از روزی دنیوی خود، لذت برده و استفاده می‌کنند، آن را یعنی نیروی حاصل شده از آن را در راه انجام دادن کردار نیک، پندار نیک، گفتار نیک خرج می‌کنند؛ و بعداً هم در بهشت دوباره از همان نیکی که کرده بودند، از همان نیرویی که خرج کردند، از همان میوه ای که در دنیا خوردند، از نو لذت می‌برند، استفاده بی‌پایانی می‌کنند؛ این معنی را برای نخستین بار در این کتاب می‌بینید و مفسران زحمت‌ها کشیده و سخن‌ها نوشته‌اند ولی تفسیر قانع‌کننده و دل‌چسبی نیاورده‌اند.

بنابر آن چه بیان گردید، مؤمنان از آن چه که پروردگارشان به ایشان عطا می‌فرماید: دو بار متمتع می‌شوند، اول در دنیا، سپس در بهشت. مؤمن سیبی را در دنیا می‌خورد و با نیروی حاصل شده از آن، نیکی می‌کند، عمل نیک انجام می‌دهد، و همین نیکی را دوباره در آخرت در شکل سیب پایان‌ناپذیر بهشتی دریافت می‌کند. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: *أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ* (۲)

بنابر آن چه ذکر گردید اگر در طرز پیدایش یک سیب و در خصوصیات آن مطالعه نمائیم و در این که سیب در نخستین بار، چگونه پدید می‌آید دقیق شویم، بایستی بتوانیم درباره پیدایش اخروی آن نیز تا اندازه ای آشنایی حاصل کنیم؛ قرآن کریم هم به این طریق، تصریح فرموده و شناختن نشأه کنونی را طریق و وسیله تذکر برای نشأه آینده شناسانیده است، در آن جا که فرموده: *وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ* (۳)

عمل صادر شده از انسان که از سیب خورده شده، تکون یافته است، نیرویی نامرئی است، چنان که همان سیب خورده شده هم، در آغاز پیدایش خود، شبیحی بیش نبود و قبل از آن هم کاملاً نامرئی بود؛ و چنان که سراسر عالم هم

- 
- ۱- . بقره (۲) / آیه ۲۵. هر وقت از باغستان بهشت، از میوه ای، رزقی روزی آنان می شد می گفتند: این همانست که قبلاً روزی ما شده بود؛ و رزق اخروی در حالی که شبیه روزی دنیوی آنان است به ایشان داده می شود.
  - ۲- . قصص (۲۸) / آیه ۵۴. آنان، پاداش شان، دو برابر به ایشان داده می شود.
  - ۳- . واقعه (۵۶) / آیه ۶۲. حقیقت این است که شما نمو نخستین را دانسته اید پس چرا متذکر (نشأ و نمو آینده) نمی شوید.

در آغاز، با این که نیرومندترین نیروی موجود بود، نامرئی بود و بعداً هم شبیحی بیش نبود؛ (۱) و هم چنان که سیب و سراسر عالم، به تدریج از حالت شبیح به در آمدند و بعداً پیدا کرده و مرئی شدند، عمل انسان هم که مثلاً از سیب، حاصل شده است، می تواند دارای ابعاد شود و مرئی گردد.

طریق بعد یافتن عالم و نیز سیب، بزرگ گردیدن و اتساع یافتن است و این که از ذره ای، ذرات بسیاری زائیده شود؛ همین طور، عمل هم بزرگ می شود و اتساع می یابد و از آن هم ذراتی بی شمار و لایتنهای زائیده می شود (باید دانسته شود که اطلاق لفظ «ذره» از باب ضیق بیان است) تا سیبی بهشتی، سیبی پایان ناپذیر، تشکل می پذیرد و بدین طریق سیب کوچک خورده شده دنیوی، پس از تبدل به نیروی عمل نیک، بسیار بزرگ می شود و انقضاء ناپذیر می گردد.

فرقی که در این تمثیل هست این است که: در تکون سیب، ذره نخستین سیب، به طریق درخت سیب، از مواد جهان بر خود اخذ می کند و بزرگ می شود، ولی نیروی صادر شده عمل، ذرات بی شمار و لایتنهای از خود می زاید و ذره ای هم از جهان اخذ نمی کند (مانند بزرگ شدن حجم آبی که در ظرف بی سوراخی قرار دارد و حرارت کافی به آن می رسد) چنان که خود عالم هم، همین طور بزرگ شده است. (۲)

فرق دیگری نیز هست: سیب کنونی هر قدر بزرگ شود و شامل ذرات غیر متناهی باشد باز بزرگی آن، محدود و وسعت آن پایان پذیر است، ولی سیب اخروی پایان ناپذیر خواهد بود.

حقیقتی را که برای فهم مساله فوق (غیر متناهی بودن ذرات یک سیب) لازم است متذکر شویم، این است که: سیب اخروی در صورتی می تواند بی پایان باشد که عمل نیک صادر شده از انسان نیکو کار هم غیر متناهی بوده باشد، و لازمه این هم آن است که ذرات همین سیب دنیوی که نیروی عمل، از آن حاصل می شود، نیز غیر متناهی باشد، و عجیب این است که همین طور هم هست!

آری، سیب (و هر موجود دیگری در این جهان) اجزای بی شماری دارد و شامل ذراتی غیر متناهی است! به این برهان:

اگر سیب واحدی را تقسیم کنیم و اقسام آن را باز تقسیم کنیم و به این تقسیم ادامه دهیم، یقیناً به جزئی عدمی نمی رسیم؛ اگر قدرت پیدا کرده بیشتر پیش برویم بایستی اجزای نوینی را در سیب بیابیم و بایستی که این تقسیم، خاتمه ناپذیر باشد و الی الابد تسلسل بیابد و پایانی برای آن پیش نیابد؛ و گر نه بایستی که اجزای سیب در یکی از درجات تقسیم برگشت کرده و عدمی شود و لازمه این پیش آمد هم این است که سیب، از اول موجود نبوده باشد، به جهت این که: مرکبی که اجزایش عدمی باشد، عدمی بوده و هیچ است.

نتیجه این است که همین سیب محدود دنیوی و هر موجود دیگر جهانی، شامل اجزاء غیر متناهی است؛ چون که همه ذرات مکنونه در یک سیب، هنوز تولد نیافته و فیصله به تمام معنی در میان جمیع ذرات لایتنهای آن، تحقق نگرفته، فلذا محصور شدن ذرات بی پایان در میان حدود و ابعاد پایان پذیر، ممکن شده است؛ و چون همین سیب، یعنی نیروی حاصل شده از خوردن آن، در جهان آخرت به تمام معنی باز گردیده و گشایش خواهد یافت (به جهت این که سراسر



- 
- ۱- اگر تفصیل مطلوب باشد به کتاب: «آغاز و انجام جهان» که در رمضان ۱۳۸۹ ه ق نشر کرده ایم رجوع شود
  - ۲- اگر تفصیل مطلوب باشد به کتاب: «آغاز و انجام جهان» رجوع شود.

عالم در آن وقت از هم باز گردیده و هر ذره از هر ذره بیرون آمده و مفصول از یک دیگر و جدا از هم دیگر خواهند شد) معقول نیست که سبب نام برده در آن جا هم محدود بوده و پایان پذیر باشد. (۱)

با بیان فوق چنین به دست می آید: که موجودات غیر متناهی بالقوه، ممکن است در میان حدی قرار گیرند و محصور شوند؛ ولی موجودات بی پایان بالفعل و زائیده شده، محال است که محدود شوند و محصور گردند، و چاره ای جز این نیست که غیر متناهی شده و بی پایان گردند و از شکل محدودیت به درآمده و لباس محصوریت را از تن درآورند.

و بنابر این که ذکر شد، عالم و موجودات آن، از آغاز، شامل اجزای لایتناهی بوده و الی الابد نیز چنین خواهند بود؛ ولی مادام که جمیع ذرات، زائیده نشده اند، در ظاهر محدود دیده می شوند، و پس از آن که آخرین فصل، در جهان وقوع یافت، یعنی قیامت قیام کرد، نا محدود و غیر متناهی خواهند شد؛ و موجود، حدود را خواهد انداخت؛ چنان که در نظر واقع بینان، اکنون هم هیچ حدی وجود ندارد!

### آخرت، جنین و دنیا آستن به آن است

بنابر آن چه در این کتاب تحقیق گردید که: اعمال انسان، نیروهائی هستند که از بدن او متولد می شوند و در آخرت، در شکل نعمت و یا شکنجه باز به او داده می شوند، و ابدان افراد انسان هم از مواد این جهان ساخته می شود و پرداخته می گردد، بایستی گفته شود که: مواد این جهان بر می گردند و مواد آن جهان می شوند، و نعمت های بهشتی و شکنجه های جهنمی می گردند، و این جهان و آن جهان از یک خمیره سرشته شده اند، و موجودات آینده، هم اکنون در این جهان به ذوات خود موجودند، (۲) و موجودات دنیوی و موجودات اخروی دو دسته موجود نیستند بلکه یک دسته موجودات هستند که دنیا را پر کرده اند و آخرت را (بهشت و دوزخ را) هم پر خواهند کرد؛ و خلاصه لازم می آید که گفته شود: آخرت، هم اکنون هست و دنیا هم در آخرت خواهد بود.

بلی لزوم این لوازم، بنابر قول به بقا و تجسم اعمال، اعمالی که از مواد جهان، از خوردنی ها و آشامیدنی های آن، از هوا و نور آن به وجود می آیند، امری ضروری است.

ولی البته این لوازم، اشکال هایی بر حقیقت تجسم اعمال نیستند، بلکه وقایعی ثابت و مسائلی غیر قابل انکار می باشند و به هر کدام از آن ها دلائلی صریح، از قرآن مجید و اخبار شریفه پیدا کرده ایم:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: لِمَ سُمِّيتِ الْجَنَّةُ جَنَّةً؟ قَالَ لِأَنَّهَا جَنَّةٌ. (۳)

در قرآن کریم می فرماید: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ؛ (۴)

شنونده آن گه که دو جمله اول و دوم را می شنود که نیکوکاران در بهشتی هستند و بدکاران در دوزخ به سر می برند، این پرسش در نظرش پیش می آید که: چرا و چه طور بدکاران، دردی احساس نمی کنند و شکنجه ای را در نمی یابند؟! جمله سوم، پاسخ این پرسش فرضی را می دهد و چنین می فهماند که هنوز داخل دوزخ نشده اند تا شکنجه آن را در

- ۱- رجوع شود به بحث: «نعمت های اخروی کاهش نمی پذیرند» در ص ۵۴ و به بحث: «اعمال افزایش می یابند و بزرگ می شوند» در ص ۳۰۱.
- ۲- رجوع شود به بحث: «بهشت و دوزخ، خلق شده اند» در ص ۲۴۴.
- ۳- بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۵، س ۱۷. از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: چرا بهشت، جنت نامیده شده است؟ فرمود: برای این که، جنین است! (جنینی در بطن دنیا است).
- ۴- انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. به راستی نیکوکاران هر آینه در بهشتی هستند و به راستی گناه کاران هر آینه در دوزخی هستند، در روز جزا داخل آن شده و مزه اش را در می یابند؛ و آنان از آن، غائب نیستند.

یابند؛ ولی برای این که ذهن شنونده بر خلاف جمله دوم نرود و بدکاران را بیرون از دوزخ تصور نکند، جمله چهارم را بیان می‌فرماید که: بدکاران، بیرون از دوزخ نیستند.

و اما این که چه طور ممکن است که بدکار، داخل دوزخ نشده و بیرون از دوزخ هم نباشد؟! با توجه به جنین و دنیا حل می‌شود: جنین از دنیا و زندگی دنیوی بیرون نیست، ولی داخل آن هم نشده است؛ نتیجه این می‌شود که: بهشت و جهنم هر دو اکنون در دنیا هستند و هر دو خلق شده و آفرینش یافته اند، البته با وجودی نکره و ناشناس؛ چنان که از تنکیر «نعیم» و «جحیم» به دست می‌آید.

و ایضاً: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ (۱)

این دو آیه هم در دلالت به مساله حاضر، مانند آیات فوق سوره انفطار می‌باشند؛ و ایضاً: إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ؛ (۲)

و ایضاً: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ لَآتَوْنَهُ الْجَحِيْمَ؛ (۳) این کریمه عجیبه با تأکید، دوزخ را موجود و مخلوق و قابل رؤیت، می‌شناساند ولی البته بیان می‌دارد که دارایان علم یقینی، قدرت بر این رؤیت دارند! و ایضاً: تَرَى الظَّالِمِيْنَ مُشْفِقِيْنَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ؛ (۴)

و ایضاً: مَا هُمْ بِخَارِجِيْنَ مِنَ النَّارِ. (۵)

در حدیث هست که: عده ای ظاهراً به خدمت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام رسیدند، حضرت به آنان موعظه فرموده و ضمناً بیان فرمود: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ عَايَنَ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا وَ عَايَنَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَ بِالْكِتَابِ. (۶)

و در قرآن کریم هست: وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ؛ (۷) در این دو آیه می‌فهماند که قیامت و افتادن بدکاران به دوزخ، تا اندازه ای وقوع یافته است، به جهت این که مقداری از عذاب دوزخ که شتابان آن را می‌خواهند، هم ردیف آنان می‌باشد، اگر به این حقیقت نمی‌توانند باور بکنند: اقلّاً احتمال آن را بدهند.

و ایضاً: كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا؛ (۸)

این آیه می‌فهماند که کافران در همین دنیا در کنار گودال آتش قرار دارند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از آن جا نجات می‌دهد و دور می‌برد؛ و ایضاً: وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ

ص: ۲۱۶

۱- . قمر (۵۴) / آیه ۵۴ و ۵۵. حقیقت این است که: پرهیزکاران در باغستان ها و نهلهایی هستند، در نشیمن گاه صداقت در نزد شاهنشاه ازلی و ابدی، توانای جاودانی به سر می‌برند.

۲- . توبه (۹) / آیه ۴۹ عنکبوت (۵۴) / آیه ۲۹. یقیناً دوزخ، پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۳- . تکاثر (۱۰۲) / آیه ۵ و ۶. اگر می دانستید دانستن یقینی، هر آینه البته دوزخ را می دیدید.

۴- . شوری (۴۲) / آیه ۲۲ و ۲۳. می بینی که ستم کاران از آن چه که کسب کرده اند، هراسانند با این که آن، بر آنان واقع شده (و بر سرشان افتاده است) و کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده اند در باغستان های بهشت ها می باشند.

۵- . بقره (۲) / آیه ۱۶۷. آنان از آتش، بیرون نیستند.

۶- . کافی، ج ۲، ص ۴۵۷ وافی، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۳۹، س ۲۱ مرآه العقول، ج ۲، ص ۴۲۶، س ۳۰. هر کسی از شما بهشت و آن چه را که در آن هست، آشکارا دیده است؛ اگر کتاب (یعنی قرآن) را تصدیق کنید.

۷- . نمل، (۲۷) / آیه ۷۱ و ۷۲. می گویند: این وعده (معذب شدن بدکاران در دوزخ و وقوع قیامت) کی خواهد بود اگر راست می گوئید؟ بگو: (احتمال بدهید) شاید مقداری از آن چه که با عجله خواستارشان هستید، هم ردیف شما شده باشد (پیرامون تان را فرا گرفته باشد).

۸- . آل عمران (۳) / آیه ۱۰۳. در کنار گودالی از آتش بودید پس شما را از آن جا برهانید.

كَانُوا يَهْتَدُونَ؟ (۱)

در مجمع البیان هم فرموده: جواب «لَوْ» محذوف است و تقدیر این است: «لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ لَرَأَوْا الْعَذَابَ» یعنی اگر هدایت می یافتند حتماً عذاب را می دیدند. (۲)

وَ أَيْضاً: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا؟ (۳)

یعنی: در زندگی دنیوی، در میان موجودات دنیوی، طیبیات اخروی را در دسترس داشتید ولی آن ها را در همان جا از بین بردید و ضایع کردید و با خود به آخرت نیاوردید؛ و ایضاً: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبِهِ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ؟ (۴)

یعنی: گزیده های عالم آخرت در دنیا هست و لازم است در زندگی دنیوی از آن ها گذر کرد و آن ها بنده آزاد کردن و اطعام در روز بی چارگی و بینوایی است.

آیات فوق به وجود و بقای موجودات دنیوی در آخرت، دلالت دارند: این کریمه مبارکه هر دو قسمت را متضمن است: وَ ابْتِغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيحَكَ مِنَ الدُّنْيَا؟ (۵)

جمله نخست می رساند که: خانه آخرت در همین دنیا و در این زندگی حاضر، در میان آن چه که به هر فردی دارای بهره ای از دنیاست که بایستی این بهره را فراموش نکند و با خود بر دارد و به آخرت ببرد؛ در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر این کریمه فرموده: لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ شَبَابَكَ وَ غِنَاكَ وَ نِشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ الْآخِرَةَ. (۶)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ؟ (۷)

یعنی: بهشت در همین دنیا در میان ناخوشی های زندگی قرار دارد و دوزخ هم در همین زندگی در میان خوش آیندهای دنیوی قرار دارد؛ و ایضاً: إِذَا وَجَدْتُمْ رِيَاضَ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا فِيهَا قَالُوا وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ مَجَالِسُ الدِّكْرِ! (۸)

وَ أَيْضاً: بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ حِلْقُ الدِّكْرِ! (۹)

این دو خبر صریح در این هستند که: باغ های بهشت در دنیا و در همین زندگی هستند.

دنیا و آخرت در نظر قرآن کریم، در حقیقت، یک جهان وسیع است، یک جهان بی پایان، که آغاز آن از خدا و انجام آن نیز به خداست؛ وجود آخرت در دنیا مانند وجود کلمات و حروف کتابت است در ضمن مداد، مانند وجود برگ و شاخ و ساقه است در اندرون تخم، مانند هستی جنین است در رحم مادر؛ موجودات اخروی کلیتاً در باطن دنیا و موجودات آن، موجود و مخلوق اند و در آخرت، موجود نو ایجادی پدید نخواهد آمد، حوریان و باغستان ها و چشمه ساران بهشتی، در این جهان در میان همین موجودات مادی، البته به طور خمیره، در زیر دست و پای بشر ریخته شده و در همه جا در دسترس او گذاشته شده است، و هم چنین عقرب ها و مارهای دوزخ.

مثل دنیا نسبت به آخرت، مثل تخم است نسبت به بار، مثل تخم سیب است نسبت به سیب، یا تخم خار است نسبت به خار؛ مثل دنیا نسبت به آخرت، مثل ظاهر است نسبت به باطن: دنیا ظاهر عالم است و آخرت باطن آن؛ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: *إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَّهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَائِهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ*

ص: ۲۱۷

- ۱- . قصص (۲۸) / آیه ۶۴. می دیدند عذاب را اگر واقعاً آنان، هدایت می یافتند.
- ۲- . ج ۷، ص ۲۶۲، س ۷.
- ۳- . احقاف (۴۶) / آیه ۲۰. نعمت های گوارای خود را در زندگی دنیوی از بین بردید.
- ۴- . بلد (۹۰) / آیه ۱۱ تا ۱۴. پس نگذشت از آن گردنه و چه میدانی که چیست آن گردنه؟ آزاد کردن بنده است یا اطعام است در روز گرسنگی.
- ۵- . قصص (۲۸) / آیه ۷۷. در آن چه خدا به تو داده است، خانه آخرت را طلب کن و بهره ای را که از دنیا برایت می باشد فراموش مکن.
- ۶- . ارشاد القلوب، ص ۲۷. فراموش مکن که لازم است با سلامت و نیروی بدنی و جوانی و ثروت و شادابی، آخرت را طلب نمایی.
- ۷- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۰، س ۲. بهشت در میان مکاره و ناخوشی ها (ی دنیا) قرار دارد و دوزخ در میان شهوت ها و خوش آینده ها (ی دنیا).
- ۸- . روضه الواعظین، ص ۳۲۴. هر وقت باغ های بهشت را یافتید در آن ها چرا نمائید. گفتند یا رسول الله باغ های بهشت چیست؟! فرمود: مجالس ذکر است.
- ۹- . مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱. بشتایید به سوی باغ های بهشت. گفتند: باغ های بهشت چیست؟! فرمود: مجالس دائره ای است که در آن ها خدا را یاد می کنند.

این سخن بسیار بالا و والا دلالت می کند که: دنیا و آخرت یک جهان وسیع هستند و نسبت به هم مانند این طرف و آن طرف یک دیوار می باشند؛ و فرموده: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَ اشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا؛ (۲) از این فرمایش امام علیه السلام فهمیده می شود که: دنیا و آخرت، جدا از هم نیستند و اتحاد کامل با هم دارند، آخر دنیا آخرت است، دنیا عاجل آخرت و آخرت آجل دنیا است، دنیا ظاهر آخرت و آخرت باطن دنیا است.

### این سنگ های خاموش!

مناسب است که در مقام شرح و توضیح: «جنین بودن آخرت در دنیا» و «وجود دنیا در آخرت»، حقیقتی را که در ذیل جمله قرآنی «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۳) یافته ایم، در این جا بیاوریم:

این سنگ های رنگ به رنگ را که در کوهساران، در اثر گرماها و سرماهای متناوب، شکسته شده و از بالای قلّه ها به پائین دره ها سقوط می کنند می بینید؟

این صخره های سخت را مشاهده می کنید که به مرور دهور و به طرق گوناگون ساییده می شود و آرد می گردد و خاک های زراعتی روی زمین را می سازد.؟ (۴)

حقیقت این است که: سنگی که در زیر پا افتاده است (با نظر به آینده) هم گل است و هم بلبل است؛ نانی است که در سفره شما هست؛ قبایی است که تن شما را می پوشاند؛ خانه ای است که در داخل آن آرمیده اید؛ زبان نرمی است که با آن، سخن می گوید؛ مغزی است که با آن می اندیشید؛ عمل نیکی است که انجام می دهید؛ گردشی است که در بهشت می کنید. منتهی در طی روزگاران بسیار دراز.

آری شما هر چه دارید، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، چه خوش آیند و گوارا و چه ناخوش و ناگوار، از همین سنگ های افتاده و خشن دارید!

باغ و راغ شما، کشت و زرع شما، گلستان و بوستان شما، و هر چه که از خاک می روید، از سنگ آفریده می شود (زیرا که همه خاک های زراعتی از سنگ ها حاصل گشته اند).

خوراک شما یا از زمین می روید و یا از گوشت حیوان که از گیاهان می خورد، تهیه می گردد؛ و در هر حال از خاک به دست می آید که از سنگ حاصل شده است.

لباس شما یا از پنبه و کتان و یا از پشم و یا از حریر است؛ و چون گوسفند و کرم ابریشم از گیاه و برگ توت ارتزاق می کنند فلذا لباس شما هم از سنگ در می آید.



- ۱- . نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳. همانا دنیا نهایت دیدگاه نابیناست، از آن چه که در آن سوی آن است چیزی نمی بیند؛ و بینا، دیدش از آن می گذرد و می داند که حتماً خانه، در آن سوی آن است.
- ۲- . نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۶. واقع این است که: اولیای خدا کسانی هستند که به باطن دنیا نظر کردند آن گاه که مردم به ظاهر آن نظر دوختند و به آخر اشتغال جستند آن گاه که مردم به حاضر آن پیوستند.
- ۳- . بقره (۲) / آیه ۲۴. سوخت دوزخ، مردمان و سنگ ها هستند.
- ۴- . کتاب «علوم طبیعی برای سوم دبیرستان» ص ۱۶۴، چاپ ۱۳۵۰.

در ساختمان خانه ها، خاک و آجر و سنگ و شن و آهک و گچ و سیمان و آهن و چوب، کار گذاشته می شود و همه این ها از سنگ در می آید.

نتیجه این می شود که: پوست و گوشت و استخوان و مغز و رگ و پی و عصب و خون و هر چه که در بدن دارید، و به عبارت دیگر: چشم و گوش شما و دست ها و پاهای شما و قلبی که در سینه شما می طپد و مغزی که در اندرون جمجمه دارید، همه و همه از سنگ ساخته شده اند.

و بنابراین نه تنها نان و پیراهن و خانه شما از سنگ درآمده است، بلکه حتی زمانی خود شما نیز سنگ بوده اید!؛ با توجه به حقیقت یاد شده و تذکر این معنی که: نیروهای اعمال آدمی از مواد تن او تحول می یابند، چنین به دست می آید که: اندیشه های آدمی و همه کردارهای وی، چه زیبا و چه زشت، و سخنانی که گفته می شود و حتی اراده ها و نیت هایی که در اندرون دل ها نهان است، همه از سنگ است، مهربانی شما از سنگ است و عداوت شما نیز از سنگ است.

و چون نعمت های بهشتی و شکنجه های جهنمی، از نیروهای اعمال دنیوی آفریده می شود (چنان که در این کتاب روشن گردیده است) طبعا این نتیجه به دست می آید که: نعمت های بهشتی شما، همه و همه از همین سنگ ها ساخته می شود که در زیر دست و پای مردم ریخته شده است؛ و بدکاران هم در دوزخ با همین سنگ ها (که با سهولت می توانستند از آن ها برای خود، فردوس برین بسازند) می سوزند.

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به زمین کرد و فرمود: **إِنَّهَا أُمُّكُمْ وَ هِيَ بِكُمْ بَرَّةٌ؛ (۱)**

زمین مادرتان است و نسبت به شما مادر مهربان و خوبی است.

پایان

ص: ۲۱۹

در این کتاب از کتاب های زیر، نام برده ایم:

قرآن کریم با شماره آیات کوفی، و نهج البلاغه با شرح محمد عبده مطبوع در مطبعه استقامت، و صحیفه سجادیه علیه السلام مطبوع در تهران در ۱۳۶۱ هجری قمری باهتمام آخوندی به خط زنجانی، مورد استفاده ما قرار گرفت؛ و کتاب هایی که در این نوشته، به عنوان دلیل یا تأیید و یا انتقاد، نام برده شده اند به ترتیب عبارتند از:

۱. تفسیر صافی، طبع تبریز در ۱۲۶۹ ه ق.
۲. ریاض السالکین مطبوع در ۱۳۳۴ ه ق.
۳. مجموعه ورام مطبوع باهتمام آخوندی.
۴. مبانی فلسفه چاپ سوم.
۵. اصول اساسی فن تربیت چاپ ۱۳۳۱ ه ق.
۶. ترجمه تحقیق ماللهند چاپ تابان.
۷. خمسه نظامی به خط میرخانی.
۸. ارشاد القلوب طبع ۱۳۷۵ ه ق.
۹. سفینه البحار طبع نجف به خط زنجانی.
۱۰. شرح نهج البلاغه فیض الاسلام.
۱۱. مناقب ابن شهر آشوب طبع قم.
۱۲. ترجمه اسرار الصلوه باهتمام محدث ارموی.
۱۳. وسائل الشیعه طبع طهران در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ه ق.
۱۴. اقرب الموارد.
۱۵. اصول اساسی روان شناسی چاپ دوم.
۱۶. کشف المراد مطبوع در قم.
۱۷. شرح تجرید قوشچی طبع ۱۳۰۷ ه ق.

۱۸. کفایه الموحدين، به سرمایه علمیه اسلامیة.
۱۹. مكارم الاخلاق، نشر آخوندی.
۲۰. المحججه البيضاء، نشر مكتبه الصدوق.
۲۱. کافی، نشر آخوندی.
۲۲. معراج السعاده چاپ ۱۲۷۳ ه ق.
۲۳. جامع السعادات مطبعه الزهراء في النجف.
۲۴. اخلاق ناصری به خط ساغر مطبوع در ۱۲۶۷ ه ق.
۲۵. اسفار چاپ دوم.
۲۶. المعجم المفهرس.
- ص: ۲۲۰

- ۲۷- اسرار الآيات طبع ۱۳۱۹ هـ - ق.
- ۲۸- كشف الغمه شعرانی طبع مصر در ۱۳۷۰ هـ - ق.
- ۲۹- مجمع البيان، طبع صيدا.
- ۳۰- منتهی الآمال چاپ ۱۳۷۱ هـ - ق.
- ۳۱- حليه الاولياء طبع ۱۳۵۱ هـ - ق.
- ۳۲- مرآه العقول چاپ اول.
- ۳۳- بحار الانوار، طبع امين الضرب.
- ۳۴- تفسير ابو الفتوح به تصحيح قمشه ای.
- ۳۵- تفسير بیضاوی طبع ۱۳۰۵ هـ - ق در حاشیه - قرآن.
- ۳۶- آثار عجم چاپ بمبئی در ۱۳۵۴ هـ - ق.
- ۳۷- محاسن برقی، نشر محدث ارموی.
- ۳۸- اختصاص مفید، نشر مکتبه الصدوق.
- ۳۹- معالم الزلفی طبع اول.
- ۴۰- افکار شو پنهاور، چاپ ۱۳۳۶ هـ - ق.
- ۴۱- سیر حکمت در اروپا، ج ۱ چاپ ۳ و ج ۲ و ۳ چاپ.
- ۴۲- اصول فلسفه، چاپ اول.
- ۴۳- شرح اشارات چاپ ۱۳۷۷ هـ - ق.
- ۴۴- قبسات میر داماد، طبع ۱۳۱۴ هـ - ق.
- ۴۵- شرح منظومه سبزواری، چاپ ۱۳۱۸ هـ - ق.
- ۴۶- دائره المعارف فرید وجدی.

- ۴۷- ترجمه ملل و نحل، چاپ دوم.
- ۴۸- اربعین شیخ بهاء الدین نشر آقای صابر.
- ۴۹- شرح اربعین خاتون آبادی.
- ۵۰- مفاتیح الجنان چاپ ۱۳۷۷ ه- ق.
- ۵۱- روضه الواعظین، چاپ ۱۳۳۰ ه- ق.
- ۵۲- نان و حلوائ شیخ بهائی.
- ۵۳- دیوان مثنوی مولوی به خط میر خانی در ۱۳۷۴ ه- ق.
- ۵۴- روح البیان، طبع ۱۲۸۵ ه- ق.
- ۵۵- مفاتیح الغیب فخر رازی که تفسیر ابی السعود در حاشیه دارد.
- ۵۶- کشف طبع مصر ۱۳۶۷ ه- ق.

۵۷- کاشف الاسرار، مطبوع به خط محمد رضا خوانساری.

۵۸- رهبر خرد چاپ دوم.

۵۹- دارالسلام نوری، چاپ قم.

۶۰- صواعق محرقه ابن حجر، طبع مصر ۱۳۲۴ هـ-ق.

۶۱- نور الابصار، طبع مصر ۱۳۱۰ هـ-ق.

۶۲- فصول مهمه.

۶۳- تفسیر المنار.

۶۴- تفسیر الجواهر طنطاوی طبع مصر.

۶۵- احیاء العلوم، طبع مصر.

۶۶- ریحانه الادب.

۶۷- فوائد المشاهد، چاپ حیدری.

۶۸- الفردوس الاعلی چاپ دوم.

۶۹- آغاز و انجام جهان، نوشته نگارنده.

۷۰- المیزان فی تفسیر القرآن.

۷۱- عشق و پرستش چاپ ۱۳۳۵ هـ-ش.

۷۲- راه طی شده چاپ ۱۵۲۷ هـ-ش.

۷۳- تکامل علم فیزیک چاپ دوم.

۷۴- گفتار رادیویی صدای امریکا.

۷۵- فیزیک نوین چاپ چهارم.

۷۶- شیمی نوین چاپ چهارم.

۷۷- علم و مردم.

۷۸- سالنامه نور دانش ۱۳۲۵ ه- ش.

۷۹- رمز موفقیت در زندگی ۱۳۲۹ ه- ش.

۸۰- فیزیک رنر.

۸۱- وافی گردآوری از روی طبع اول.

۸۲- من لایحضره الفقیه، چاپ آفتاب.

۸۳- امالی صدوق، چاپ ۱۳۰۰ ه- ق.

۸۴- شرح عدیله سبزواری.

۸۵- معانی الاخبار به تصحیح غفاری.

۸۶- مغنی اللیب، به خط عبدالرحیم در ۱۳۰۰ ه- ق.

۸۷- مستدرک الوسائل چاپ اول.

ص: ۲۲۲



- ۸۸- الامام الصادق - عليه السلام - .
- ۸۹- اعتقادات صدوق، به خط عبدالرحیم ۱۲۹۲ هـ - ق.
- ۹۰- تفسیر برهان، چاپ دوم.
- ۹۱- اثبات الوصیه طبع ۱۳۱۸ هـ - ق.
- ۹۲- الکلام یجر الکلام چاپ اول.
- ۹۳- نهج الفصاحه.
- ۹۴- خلاف شیخ طوسی چاپ اول.
- ۹۵- درج گهر.
- ۹۶- لطائف الطوائف چاپ ۱۳۳۶ هـ - ق.
- ۹۷- جامع البیان طبری طبع مصر بنفقه خشاب.
- ۹۸- جنان الجناس؛ طبع اول ۱۲۹۹ هـ - ق.
- ۹۹- الدر المنثور، مطبوع از روی طبع اول.
- ۱۰۰- تحف العقول به تصحیح غفاری.
- ۱۰۱- مجمع البحرین.
- ۱۰۲- تفسیر نیشابوری مطبوع در حاشیه جامع البیان.
- ۱۰۳- تفسیر شبر طبع اول.
- ۱۰۴- تنبیه الغافلین نصر سمرقندی طبع مصر ۱۳۱۱ هـ - ق.
- ۱۰۵- اوثق الوسائل.
- ۱۰۶- حدیث الثقلین طبع مصر.
- ۱۰۷- احتجاج طبرسی طبع ۱۳۰۲ هـ - ق.

۱۰۸-جواهر الکلام.

۱۰۹-پیامبر، جبران چاپ ۱۳۴۱ هـ-ش.

۱۱۰-نفحات الرحمن طبع اول.

۱۱۱-معیار اللغه.

۱۱۲-مفردات راغب.

۱۱۳-الکنی و الالقاب.

۱۱۴-طبقات شعرانی؛ طبع اول در مصر ۱۳۷۳ هـ-ق.

۱۱۵-سفر السعاده، در حاشیه کشف الغمه.

۱۱۶-زواج ابن حجر، طبع مصر در ۱۳۵۶ هـ-ق.

۱۱۷-تاریخ ملل قدیمه مشرق چاپ دوم ۱۳۲۷ هـ-ق.

۱۱۸-الانوار البهیة، محدث قمی.

ص: ۲۲۳

۱۱۹- ساختمان آینده انسان، به قلم نگارنده.

۱۲۰- علوم طبیعی برای سوم دبیرستان چاپ ۱۳۵۰.

۱۲۱- اندیشمند و انسان، نجف خلیلی.

۱۲۲- عقاب الاعمال شیخ صدوق.

چند کتاب از نگارنده

۱ ساختمان آینده انسان، چاپ تهران، ۱۳۵۴.

۲ آغاز و انجام جهان، چاپ ارومیه، ۱۳۴۸.

۳ احادیث منتخبه از روضه کافی، چاپ تهران، ۱۳۵۱.

۴ پیدایش انسان.

۵ تن های گره خوردگان.

۶ نظام زندگی.

۷ ظاهر قرآن.

این کتاب ها مانند کتاب حاضر: تجسم عمل، از قرآن کریم و احادیث شریفه استفاده و استخراج شده اند.

ص: ۲۲۴

از شعبان ۱۳۹۰ که رحل اقامت در تهران افکنده ام، در هر انجمنی که قدم می گذارم، فضلا و دانشمندان پس از آن که مرا می شناسند که نویسنده کتاب «تجسم عمل یا تبدل نیرو به ماده» هستم، با ابراز لطف و اظهار مرحمت، از من کتاب نامبرده را می خواهند. و چون نسخ چاپ اول مدتی است که تمام شده است عموماً به تجدید چاپ آن تشویق می کنند.

و اینک بعد از آن که در حدود یک سال کار کرده و کتاب را از اول تا آخر از نظر گذرانیده ام، آن را حضور دانشمندان و دانش پژوهان تقدیم می کنم.

هیچ صفحه ای از چاپ اول، دست نخورده نمانده و تقدیم و تأخیرهایی هم در مطالب آن رخ داده است و اضافاتی نیز بر آن افزوده ام. بحث «اتساع جهان» را برای این که در کتاب مستقلی نشر کرده ام از آن برداشتم و اصول مطالب کتاب همان است که بود.

۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۰

محمد امین رضوی

اکنون که برای بار سوم (جهت قرار گرفتن در سایت بینش نو) حروفچینی می شود، باز در مواردی تغییر، حذف و اضافه در متن چاپ دوم، به خط خود مؤلف دانشمند و مبتکر بزرگ، انجام یافته، تایپ شده و در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد.

صورت دستخط های آن مرحوم در «موزه خانوادگی آل شفیع خاندان رضوی» محفوظ است.

بیستم جمادی الثانی ۱۴۲۷ روز ولادت حضرت زهرا علیها السلام

مطابق ۲۵/۴/۱۳۸۵ شمسی

مدیر سایت بینش نو

ص: ۲۲۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

